

صابر هدی شمشیر بادنامه

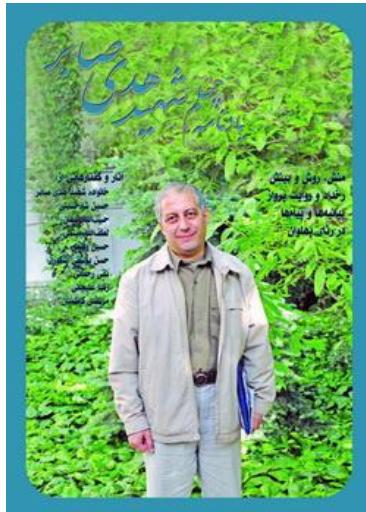
آثار و گفتارهایی از:
خانواده شهید هدی صابر
حسین شاهحسینی
حیب‌الله پیمان
لطفالله میثمی
حسین رفیعی
حسن یوسفی اشکوری
تقی رحمانی
رضنا علیجانی
مرتضی کاظمیان

منش، روش و بینش
رخداد و روایت پرواز
بیانیه‌ها و پیامها
در رثای پهلوان



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

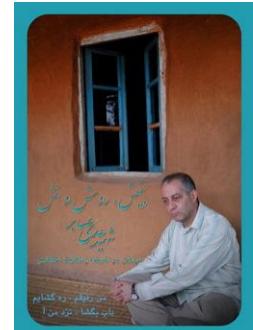
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



بیانش، روش و منش شهید هدی صابر : درآمدی بر اندیشه و عمل اجتماعی : 7

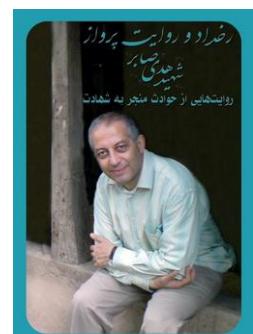
آثار و گفتارهایی از:

حسین شاهحسینی، محمد ملکی، حبیب‌الله پیمان، لطف‌الله میثمی، حسن یوسفی اشکوری، حسین رفیعی، تقی رحمانی، رضا علیجانی، مرتضی کاظمیان، مجید منظمی، محمد خشنود، سید‌هادی عظیمی، هادی کحال‌زاده، علی افشاری، حنیف یزدانی، نصرالله لشنسی، باوند صادقی، آبین غفاری.



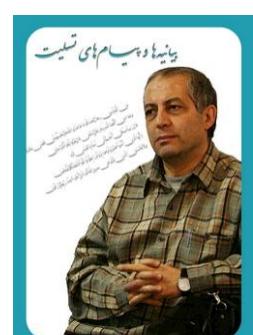
رخداد و روایت پرواز شهید هدی صابر : 63

نخستین ساعت انتشار خبر شهادت
آخرین ساعت حضور در زندان اوین
شهادت‌نامه ۱۴ زندانی سیاسی
روایت پارو همراه اعتصاب
شرح جزییات چگونگی شهادت هدی صابر به روایت خسرو دلیرثانی



بیانیه‌ها و پیام‌های تسلیت : 73

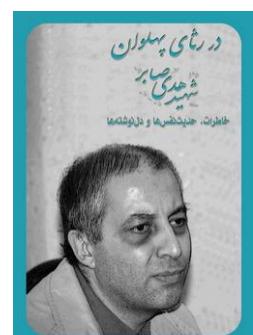
گروه‌ها: شورای فعالان ملی-مذهبی؛ جمعی از جوانان خانواده‌های ملی-مذهبی در تبعید؛ خانواده مرحوم مهندس مهدی بازرگان؛ خانواده دکتر شریعتی؛ جمعی از فعالان سیاسی و مدنی استان زنجان؛ فعالان سیاسی و فوادی‌شان دینی خراسان؛ جمعی از روزنامه نگاران، هنرمندان، نویسندها و فرهنگیان استان بوشهر؛ هواداران ائتلاف ملی-مذهبی تبریز؛ شورای هماهنگی راه سبز امید؛ هواداران جنبش مسلمانان مبارز؛ کانون نویسندها ایران؛ مجمع مدرسین و محققین حوزه‌ی علمیه قم؛ چبهه مشارکت ایران اسلامی؛ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی؛ سازمان کارشناسگران بدون مرز؛ جمعی از شاگردان استاد شهید در کلاس‌های حسینیه ارشاد؛ هسته مرکزی ائتلاف 25 بهمن؛ جمعی از هواداران جنبش سبز؛ دفتر تحکیم وحدت؛ جوانان اصلاح طلب.
شخصیت‌ها: احمد صدر حاج سید جوادی؛ اعظم طالقانی؛ سید محمد خاتمی؛ احمد منتظری؛ آیت الله صانعی؛ مصطفی معین.



در رثای پهلوان شهید هدی صابر : خاطرات، حدیث‌نفس‌ها و دلنوشته‌ها : 89

آثار و گفتارهایی از:

خواهر شهید صابر؛ شریف صابر؛ کیوان انصاری؛ رضا علیجانی؛ مرتضی کاظمیان؛ عبدالله مومنی؛ عبدالعلی بازرگان؛ محمد نوری زاد؛ احمد قابل؛ فرشته چمشیدی؛ مصطفی ایزدی؛ ژیلا بنی یعقوب؛ اشرف منتظری؛ محسن زال؛ مینو مرتاضی لنگرودی؛ مجید تولایی؛ بهمن دارالشفایی؛ فخرالسادات محتشمی پور؛ مریم شریندار قدس؛ عمار ملکی؛ جواد رحیم پور؛ آزاده اباذری؛ علی کلاتی؛ سلمان محمدی؛ شهاب خضرایی؛ امیر‌هادی طالقانی؛ علی وفقی؛ شهرزاد همتی





گفتگو با خانم فریده جمشیدی، همسر شهید هدی صابر:

طرف دنیا برایش تذک شده بود

در شرایطی که مدت اندکی از قدان شهید هدی صابر می‌گذرد و خانواده و آشنايان و خویشان هنوز از این حادثه تلغی و دردنگ، متاثر و اندوهگین هستند، یادآوری خاطرات گذشته و بازخوانی آنها برای همسر این اندیشمند و معلم شهید، بسیار دشوار و جانکاه است؛ اما از سوی دیگر اگر این یادنامه پیام و سخن نزدیکترین همراه و هم پیمان آقا هدی را در خود نداشت، ناقص و ابتر می‌بود، به همین دلیل، نزد خانواده مقاوم و صبور صابر رفیم و آنها نیز بزرگوارانه و با حوصله و تحمل پاسخ سوالهای ما را دادند. امیدواریم در آینده شرایط و فضایی فراهم شود که گفتگوهایی تفصیلی‌تر با نزدیکان و پیرامونی‌های معلم شهید داشته باشیم و بتوانیم زوایای گوناگون منش و روش زیست این فعال عرصه‌ی اندیشه، اجتماع و اقتصاد را بازگو کنیم.

19 سالگی وارد صدا و سیما شدند. فکر می‌کنم در گروه اقتصاد بودند.
کارهای ایشان آنجا بیشتر پژوهشی بود و این اواخر هم تهیه کنندگی فیلم‌های مستند.

یادنامه: پس بازنشستگی‌شان هم از صدا و سیما است؟
خانم جمشیدی: وقتی که در بهمن ماه سال ۷۹ بعد از دستگیری آقای مهندس سحابی برای اولین بار ایشان را دستگیر کردند حقوقشان را قطع کردند و سمت سازمانی‌شان را گرفتند ما پیگیری کردیم. من نامه‌های زیادی به صدا و سیما نوشتیم وقتی که ایشان آزاد شدند، آقای لاریجانی (رئیس وقت صداوسیما) اجازه دادند ایشان بازنشسته شوند. حقوق چندانی نداشتند، ولی حقوق جاری بود.

یادنامه: فرمودید که اولین دستگیری ایشان سال ۷۹ بوده است. علت دستگیری ایشان چه بود؟

خانم جمشیدی: فعلیت در جریان ملی مذهبی بود، البته ایشان یک مقاله دو صفحه‌ای در حیات نو در مورد حکومت اقتصادی موتلفه در ایران نوشتند که این هم در دستگیری ایشان موثر بود. این مقاله ۶ بهمن چاپ شد، ۹ بهمن برای ایشان احضاریه آمد و سه چهار روز بعد دستگیرشان کردند. ریختند داخل منزل و همه چیز را هم برداشتند. افساری هم دستگیر شده بود. بعد از دو روز هم به بند ۵۹ عشت آباد منتقل شان کرده بودند و بیش از یک سال طول کشید. برای خانواده خیلی سخت بود؛ چون آن موقع ما با این چیزها آشنا نیز نداشتیم. بعد ما کم کم با شرایط آشنا شدیم.

یادنامه: وضعیت آقای صابر در زندان آن موقع چگونه بود؟

خانم جمشیدی: آن وقت ها شرایط مثل حالا نبود و بسیار سخت بود. اجازه تماس تلفنی هم بسیار کم و تعداد ملاقات‌ها بسیار بسیار کم بود. حتی وقتی ۱۹ روز بعد از دستگیری شان مادرم به رحمت خدا رفتند هم به ایشان مرخصی ندادند. فقط همان روز اجازه دادند یک تلفن بزنند. ولی من چیزی در این مورد نگفتم. تمام مدت این بازداشت در انفرادی بودند. با پروژه کور نور به چشم‌شان انداخته بودند که منجر به تیک چشم‌شان شده بود. خودشان

یادنامه: ضمن عرض تسلیت مجده و آرزوی صبر، سلامتی و پایداری برای شما به عنوان همسر مقاوم آموزگار شهید هدی صابر و فرزندان برومند و سربلندتان، و با اذعان به اینکه مصاحبه پیرامون زندگی و اندیشه آقای صابر در این شرایط سخت و در قدان همسر شهیدتان امری دشوار و همراه با مرور خاطرات فراموش نشدنی است، با مینا قرار دادن این ضرورت که پیام شهادت شهید هدی صابر از زبان و بیان شما که نزدیکترین همراه و هم پیمان ایشان بوده اید، به گوش علاقمندان و شاگردان معلم شهیدمان برسد، این گفتگو را ترتیب دادیم. از اینکه قبول کردید و وقت تان را در اختیارمان گذاشتید تشکر می‌کنیم. قصد نداریم که با یادآوری خاطرات گذشته موجب آزردگی خاطر شما شویم ولی این خاطرات باید بمانند و بازخوانی شوند. به عنوان تحسین پرسش، با این سوال شروع کنیم که سال ازدواج شما با آقای صابر چه سالی بود؟
خانم جمشیدی: ۱۳۵۸ بود. ما با هم در یک دانشکده درس می‌خواندیم و در یک کلاس بودیم. یک پروژه درسی مشترک گرفتیم از این طریق با هم آشنا شدیم.

یادنامه: آیا فعالیت‌های اجتماعی آقای صابر از همان ابتدا زیاد بود؟
خانم جمشیدی: بله ایشان یک فرد مذهبی بودند و از ابتدا هم خیلی فعال بودند.

یادنامه: در دهه ۶۰ برای ایشان مشکلاتی از قبیل زندانی شدن که پیش نیامد؟
خانم جمشیدی: نخیر.

یادنامه: فعالیت‌های ایشان در دهه ۶۰ بیشتر معطوف به چه چیزهایی بود؟
خانم جمشیدی: چون ما با آقای صابر عقد کرده بودیم، پدر من به آقای صابر تاکید داشتند که هرچه زودتر خانم عقدی تان را به خانه ببرید. چون آن موقع هم ابتدا جنگ بود و خانه‌های مان از هم دور بود و شرایط نیز سخت بود، آقای صابر مجبور شدند در صداوسیما کار کنند. یعنی ایشان از



از مدتی مخصوصی می‌دادند. هم در زندان اول و هم در دستگیری دوم می‌گفتند قصد آنها براندازی است.

یادنامه: در دستگیری دوم هم آقای صابر را مورد آزار و اذیت قرار دادند؟

خانم جمشیدی: تا سه ماه اول که ملاقاتی نداشتیم فقط بعد از یک ماه و نیم یک تماس تلفنی داشتند. اما بعد هم در ملاقات‌ها چیزی به من نمی‌گفتند.

یادنامه: بعد از آزادی خودشان چیزی نگفتند؟

خانم جمشیدی: در سلول‌های بسیار کوچک و نامناسب او و بقیه را نگهداری می‌کردند.

یادنامه: از سال 84 تا 89 یک فاصله 5 ساله بود که ایشان بازداشت و دستگیری نداشت. آیا در این برهه بازهم فشارها ادامه داشت؟ آیا نظارت و مراقبتی بر ایشان وجود داشت؟

خانم جمشیدی: در این زمینه آقای صابر برای اینکه خانه ملتیپ نباشد با من صحبتی نمی‌کردند، اما من خودم یک چیزهایی را احساس می‌کرم.

یادنامه: در مورد جمع‌بندی‌هایی که در این دوره داشتند و فعالیت‌هایی که می‌خواستند از سر بگیرند شما چه اطلاعی داشتید؟ چون بعد از این که از صدا و سیما بازنشسته شدند مثل اینکه پروژه‌های دیگری داشتند، از جمله همین سال‌های اخیر در خانه نواندیش فعالیت می‌کردند. به نظرتان، بعد از زندان سوم آیا تغییر رویه‌ای داده بودند؟

خانم جمشیدی: اولین دستگیری آقای صابر بخاره مقاله‌ای بود که در مورد مولفه نوشه بودند. در این سال‌ها به نتیجه رسیده بود که باید کار آموزشی کرد و هر چند که به دانشجوها علاقه داشت ولی می‌گفت آنها آمادگی لازم را ندارند و آموزش را سرلوحه کارشان قرار داده بودند. در حسینیه ارشاد کلاس تاریخ و قرآن برگزار کردند یا اردوهایی می‌بردند. کلا ایشان با جوان‌ها خیلی مانوس بودند. در سال 84 ایشان به خانه پشووهش نواندیش رفتند و سال بعد یک طرح برای بهسازی خرم‌شهر گرفتند. البته فشارهای زندان بر ایشان به جا مانده بود و ما هم آن را می‌فهمیدیم و کمی زمان برای برطرف شدن آن طی شد. وقتی ایشان زندان دوم بودند ما یک خانه 60 متری در مجیدیه داشتیم فروختیم و منزل کوتونی را خریداری کردیم که البته پول‌مان کافی نبود و لی سعی مان را کردیم. ایشان خیلی نگران ما بود مثلاً وقتی در شمس آباد مستاجر بودیم یک پیرزنی در طبقه اول آن ساختمان بود می‌گفت که به آقای صابر از سختی‌های ما گفته و آقای صابر گریه کرده است. البته ما بهمن 85 به منزل کوتونی نقل مکان کردیم و شرایط‌مان بهتر و زندگی روال عادی پیدا کرد.

ایشان یک فرد کاملاً مذهبی ستی اما منعطف بودند. در این سال‌ها تاکید ایشان بر تاریخ و قرآن افزایش یافته بود.

یادنامه: آقا هدی سه برهه را در زندان گذراندند و از خانواده دور بودند. به طور کلی آیا برای مواجهه با مشکلاتی که در طی غیبت ایشان با آنها مواجه می‌شدید، توصیه‌ای هم داشتند؟

تعریف می‌کردند سلولی که در آن بودند حتی امکان دراز کشیدن و خوابیدن را نداشت. فکر می‌کنم 19 اسفند بود که دستگیری‌های افراد دیگر اتفاق افتد. شایعه کرده بودند که آقای صابر اعتراف کرده و بقیه را لو داده است که بعدها معلوم شد دروغ است.

یادنامه: چه کسانی این شایعات را مطرح می‌کردند؟

خانم جمشیدی: در روزنامه‌ها و مجلاتی که مخالف ملی‌مذهبی‌ها بودند می‌نوشتند. آن موقع من هم خیلی مصاحبه کردم که در محل کارم مشکلاتی بوجود آمد. 25 اسفند هم به خانه یکی از خواهران آقا هدی ریختند. بر اثر این شرایط یکی از خواهران شان سکته کرد. عید 80 خانواده‌های دستگیر شدگان با هم جمع شدند و ما از تنهایی در آمدیم. آن موقع بعضی از نماینده‌های مجلس پیگیری می‌کردند ولی بعضی‌هاشان اهمیتی نمی‌دادند. آقای کروبی رئیس مجلس بود، پسرش حسین آقا خیلی پیگیر کار ما بود. همان روزها برای من هم احضاریه آمد. پس از دریافت احضاریه، رفتم دادگاه انقلاب و 12 - 13 ساعت بازجویی شدم. از طرف آقای کروبی هم آن موقع مرتب با دفتر آقای حداد تماس می‌گرفتند و پیگیر بودند.

یادنامه: بالاخره آن مدت زندانی سختی‌های بسیاری داشته است. شما

چگونه آن شرایط را تحمل می‌کردید؟

خانم جمشیدی: آن موقع ما در اختیاریه مستاجر بودیم. وقتی به خانه‌ی ما ریختند، خیال کردند ما آنجا را بازسازی کردیم یعنی صحنه آرابی کردیم. چون ظاهر زندگی‌مان خیلی ساده بود. الان هم که اینجا می‌بینید، خیلی از این چیزها مثل مبل و اینها را در زمانی که آقای صابر در زندان بوده، من تهیه کردم؛ به طور کلی ساده‌زیست بودند. آن افرادی که آمده بودند می‌گفتند خانه آقای صابر کجا است؟! این قدر مزاحمت ایجاد کردند که مالک بعد از سکونت 13 ساله ما در آنجا از ما خواست که برومیم. پسر کوچکم را یک مرتبه ربویدند. خلاصه خیلی اذیت شدیم. خصوصاً چون من در این زمینه آشنایی نداشتیم، منجر به اذیت بیشتر می‌شد. اما چون خانواده‌ها زیاد بودند هم ملی‌مذهبی‌ها و هم نهضتی‌ها شرایط تاطفی می‌شد. البته خدا کمک می‌کرد و من هم به خدا توکل می‌کردم. دو سه هفته بود که آقای صابر را دستگیر کرده بودند که مادرم فوت شد به آقای صابر نگفتم که به ایشان فشار نیاید.

یادنامه: کی از زندان آزاد شدند؟

خانم جمشیدی: تولد ایشان 24 اسفند بود و اسفند 80 آزاد شدند. چون خانه ما عوض شده بود، یک سری از خود مامورها ایشان را آوردند که با اصرار آقا هدی آمدند داخل و یک چایی خورند و رفتند.

یادنامه: دستگیری بعدی ایشان کی بود؟

خانم جمشیدی: خرداد 82 بود و 700 روز طول کشید. در این بازداشت آقایان رحمانی و علیجانی و یک سری از دانشجویان هم بودند. که از بعضی از دانشجوها تحت فشار علیه این سه نفر اعتراضاتی گرفتند. البته در این دوره بعد



حمایت و مراقبت کند. جوانها در زندان خیلی وضعیت بدی داشتند. مهندس سحابی یک بار که آمده بود به ما می‌گفت بگویید برود بالا. برای چه پایین مانده؛ ولی هدی آنچا یک سری کلاس‌هایی مثل اقتصاد و... گذاشته بود. هر کلاسش حدود 30 نفر بود. با آنها خیلی اخت شده بود.

یادنامه: در ارتباط با این دوره‌های بازداشت می‌خواهم آخرین سوال را بپرسم. البته همه این بازداشت‌ها خیلی سخت بودند و شاید نشود گفت کدام از بقیه سخت‌تر بوده ولی به طور کلی در ارزیابی شما از میان این سه برهه بازداشتی که آقاهدی از سر گذرانده‌اند، کدام یکی هم برای خودشان و هم برای شما سخت‌ترین برهه به لحاظ شرایط و محدودیت‌ها بود؟

خانم جمشیدی: همان دوره زندان اول. آقا هدی انتظار نداشت و فکر نمی‌کرد که دوباره ایشان را بخواهند. ولی آنها هم سخت دنبال هدی بودند و می‌دیدند که دارد فعالیت می‌کند. دوره اول از این جهت سخت بود که اولاً پیش از آن هیچ سابقه‌ای نداشتند. آقای صابر را خیلی اذیت کرده بودند. چون بعد از مهندس همه نیزه‌ها معطوف به آقای صابر شده بود. دفعه آخر هم بعد از مرخصی ای که آمده بودند اصلاً انتظار نداشتند به این زودی دوباره برگرددند. از 25 فروردین به بعد با من تماس می‌گرفتند مرتب می‌گفتند به آقای صابر بگویید برگرددند.

یادنامه: در این دوره مرخصی نوروز 1390 که آخرین مرتبه‌ای بود که شما همسرتان را می‌دیدید و در کنار هم بودید، فضای کلی حاکم بر روحیه‌ی ایشان چژونه بود؟ آیا نسبت به آینده جامعه‌ی ایران خوشبین بودند و فکر می‌کردند وضعیت جاری تغییر خواهد کرد؟

خانم جمشیدی: آقای صابر نسبت به آینده ایران همیشه خوشبین بودند؛ اما این مرتبه به خاطر فشارهای جنبی که

جای خالی جای سبدیز



فرزنده‌اند را

آمدندی است

رحل اقامت افکنندنی است

اثر بر جای گذاردنی است

و

رفتنی است

روی شان آمده بود و مشاهده‌ی به است عبور سبک و خوش از این معبر اینکه جوان‌های کم سن و سال و بس به است پادگارهای ماندگار بر این بستر و کم تجربه در زندان هستند،

خانم جمشیدی: ایشان روی ساده‌زیستی تاکید بسیاری داشتند و اینکه آدم وابستگی صرف به کسی نداشته باشد را مهم می‌دانستند. منش مردانگی ایشان چه در ورزش چه در اقتصاد و چه در سیاست بسیار شاخص بود. در این زندان اخیر سرشناسان در درون زندان در طبقه بالای بند 350 بودند و مسئولان هم به ایشان توصیه کرده بودند که بروند بالا ولی آقای صابر در طبقه پایین که امکاناتش کمتر بود ماندند. در این طبقه افراد کمتر شناخته شده و اصولاً با سن کمتر نگه‌داری می‌شدند. شاید اگر ایشان طبقه‌ی بالا بودند، دکتر علائی بالا بودند و این مشکل برای ایشان پیش نمی‌آمد. یعنی می‌شود گفت که آقای صابر روی همین ساده‌زیستی و همراه بودن با جوان‌ها و توده مردم، جانشان را گذاشتند. با اینکه خیلی از روش‌های جوان‌ها مورد پسند ایشان نبود ولی با همه مدارا می‌کردند. در همین زندان اخیر هنگام ملاقات‌ها آقای صابر می‌آمدند یک سلام می‌دادند و بعد می‌رفتند از بقیه خانواده‌های زندانی احوال پرسی می‌کردند. ما هم که می‌رفتیم در سالن انتظار همه می‌آمدند و با ما سلام می‌کردند بخاطر اینکه بچه‌ها از آقای صابر پیش خانواده‌های شان تعریف می‌کردند. اکنون هم که فوت کرده بیشتر از رفقار ایشان در زندان گفته‌اند. برای بچه‌ها یک راهنمای بودند. در صورتی که راحت می‌توانستند بروند بالا و به پژوهش و کارهای خود بپردازند ولی این کار را نکردند. در زندان هم ایشان کلاس‌هایی داشتند. اما عید امسال که

مرخصی آمده بود دلش خون بود. گاهی در زندان فضای مشاجره وجود داشت و ایشان حکمیت می‌کردند. این بار در این زندان آخر خیلی به ایشان سخت گذشته بود. هر چه هم که ما به ایشان می‌گفتیم به طبقه‌ی بالا بروند اصلاً گوش نمی‌کردند. می‌خواستند پایین بمانند چون احساس می‌کردند بچه‌های پایین که گمنامند در یک کنجی قرار گرفته‌اند و فراموش شده‌اند. به ما می‌گفت که بچه‌های پایین می‌گویند همه زنال‌ها رفته‌اند بالا، تو هم می‌خواهی بروی بالا؟ و در ادامه می‌گفت ولی من اینها را تنها نمی‌گذارم. اکثر جوانانی که در خیابان‌ها دستگیر می‌شدند بچه‌های متولد سال هفتاد بودند و سن شان کم بود. اینها در معرض خطر قرار داشتند. هدی خودش را موظف می‌دانست کنار اینها بماند و از آنها



کلاس‌های حسینیه، من فکر می‌کنم پنج شش روز راجع به آن کار می‌کردند. شب‌ها می‌نشستند اینجا کار می‌کردند. خواب بسیار کمی داشتند و بیشتر مشغول مطالعه و فعالیت بودند. آدم فوق العاده‌ای بودند. زمان ساعت ایشان همیشه بیست دقیقه جلوتر بود؛ برای اینکه وقت شناس باشند و خلف وعده نکنند. به هر حال متسق که فضای فکری ایران ایشان را از دست داد.

ما متن‌های بیانیه اعتصاب غذا و نامه به مهندس سحابی را روز دوازدهم دریافت کردیم. بعد از اتفاقی که برای هاله خانم افتاد، وضعیت روحی ما، خیلی نامناسب بود و واقعاً کشش نداشتیم. برای همین خارج از شهر رفیم. وقتی دوازدهم خرداد بازگشتم، خانم یکی از زندانیان سیاسی تماس گرفت و گفت می‌توانی به خانه‌ی ما بیایی؛ من تصور کرم حتماً نامه یا نوشته‌ای دارند. وقتی مراجعت کردم، همسر ایشان به مرخصی آمده بود و متن‌های اعتصاب و نامه به مهندس را آورده بود و تازه آن روز ما مطلع شدیم. بعد از این قضیه به اتفاق به منزل آقای شامخی (همسر مرحوم هاله سحابی) رفیم. زری خانم، همسر مهندس سحابی هم آنجا بودند. وقتی نامه‌ی اعتصاب غذا را دیدند، گفتند دست خط هدی است و رضایت خاطر داشتند از این اقدام. دل‌خوشی آنها این بود که هدی از زندان بیرون بیاید و جای خالی مهندس و هاله خانم را پر کنند.

یادنامه: ایشان زندان را هم بنبست نمی‌دانستند و آنچا هم مشغول به کار بودند. به عنوان آخرین سوال می‌خواستم اگر نکته‌ی پایانی و آموزنده و قابل توجه وجود دارد، بفرمایید.

خانم جمشیدی: متشرع بودن، وقت شناسی و نظم از ویژگی‌های شاخن ایشان بود. این منظم بودن باعث شد که علی‌رغم اینکه ایشان زن و بجهه داشتند، در پنجاه و دو سالگی این قدر بتوانند کار کنند. وقت شناسی و نظم شان بوده که باعث شده ایشان این اندازه پیش بروند. اگر برنامه‌های ایشان را نگاه کنید برای دقیقه به دقیقه زندگی شان برنامه داشتند و این زمان‌بندی و برنامه‌ریزی نادر است. ایمان‌شان خیلی قوی و زیاد بود؛ در همه‌ی شرایط به خدا توکل داشتند و امید و چشم‌انداز خیلی روشنی داشتند. خیلی حیف شد که ایشان رفتند ...

یادنامه: خدا رحمت شان کند، امیدواریم که دیگران بتوانند گام‌های کوچکی در راهی که ایشان آغاز کرده‌اند، بردارند و موثر واقع شوند. از شما هم به خاطر مشارکت در این گفتگو و اینکه وقت تان را در اختیار ما گذاشتبید، سپاس‌گزاری می‌کنیم.

خانم جمشیدی: من هم تشکر می‌کنم.

روحیه‌شان خیلی ترد و شکننده شده بود. ولی به هر حال، همیشه امید داشتند و چشم انداز و آینده خوبی را برای ایران در نظر می‌گرفتند. وقتی این اتفاق افتاد، خیلی از اطراف ایان می‌پرسیدند آقای صابر وصیت‌نامه‌ای نداشتند؟ ایشان هیچ‌گاه فکر نمی‌کردند که فوت کنند. حتی روز پنج‌شنبه‌ی پیش از شهادت، ایشان رفته بودند و با زبان روزه و آن وضعیت، دویده بودند. اما این یک ماه اخیر، ظرف دنیا برایش تنگ شده بود.

یادنامه: شهادت پاکبازانه و عارفانه معلم شهید هدی صابر، از سوی بسیاری از نیروهای آزادیخواه و ملی، به عنوان نقطه عطفی در تحولات کنونی ایران ارزیابی شده است. گرچه این حادثه برای همه تلح و باورنکردنی است و فقدان ایشان هم ضربه جبران‌ناپذیری به فضای فکری ایران بود. از منظر شما به عنوان همسر و همراه همیشگی معلم شهید، این شهادت مظلومانه چه تاثیری بر روند جامعه ایران داشته و خواهد داشت و آیا این شهادت برای جامعه‌ی ایران ثمری دارد؟

خانم جمشیدی: من فکر می‌کنم اگر آقای صابر بودند خیلی بیشتر می‌شد از ایشان استفاده کرد. چون فکر و ذهن و سازماندهی ایشان به مسائل فکری، فکر نمی‌کنم جایگزینی داشته باشد. این را نه به لحاظ اینکه آقای صابر همسر من بودند، می‌گویم، بلکه به خاطر شناخت تنگاتنگی که از ایشان داشتم، فکر می‌کنم جای خالی ایشان به سادگی پر نمی‌شود و اگر بودند، خیلی بیشتر می‌توانستند مفید باشند. درست است که آقای صابر فوق العاده پاک بودند و مثل اکثر جوان‌های دیگر که در جبهه و جاهای دیگر شهید شدند، خون‌شان بدون ثمر نمی‌ماند، اما تحلیل شخصی من این است که آقای صابر باید برای آینده ایران می‌ماندند و امیدوارم که بجهه‌هایی که در کلاس‌های ایشان بودند، بتوانند جای خالی ایشان را پر کنند.

ایشان بیرون از زندان که بود، قرآن و کتاب از دست شان زمین گذاشته نمی‌شد. یک ویژگی خاصی که داشتند به تکنولوژی جدید علاقه‌ای نداشتند.

سال 1388 در سالگرد تولدشان در 24 اسفند، برای شان لپ‌تاپ گرفتم. ایشان به زاهدان که می‌رفتند یا کلاس‌هایی که داشتند (حجم زیادی کاغذ همراه خود داشتند). من می‌گفتم هدی ذوره‌ی این شکل کار تمام شده است. یا محل کار من که می‌آمد، می‌گفتم اینها را با کامپیوتر ذخیره کن. ولی به هر دلیل یا به خاطر وقت گیری یا اینکه اعتقادی نداشتند، از تکنولوژی جدید استفاده نمی‌کردند. کتاب‌های شان را بارها نگاه کرده‌اند؛ به خصوص کتاب‌های قرآن و نهج البلاغه را. دست نوشته‌های هم که ما از ایشان داریم، مملو از کارهای ایشان روی واژگان قرآن است. بری جلسات و

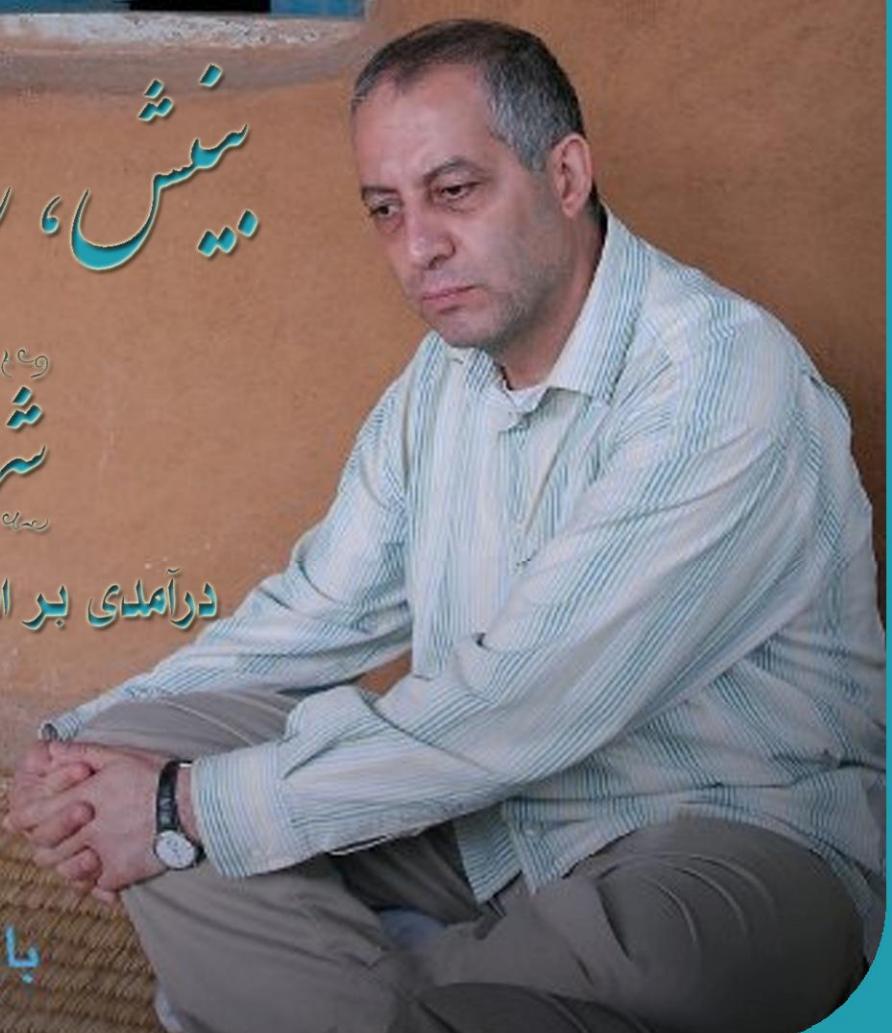


سیّش، روشن و مش

سید هدایت صابر

درآمدی بر اندیشه و فعالیت اجتماعی

من رفیقم ، ره گشایم
باب بگشا ، نزد من آ





سخنرانی حسین شاه حسینی در مراسم ختم شهید هدی صابر در مسجد اعظم قلهک هدی صابر آموزش‌های طالقانی را عیناً و عملاً تحقق بخشد

هستیم. گفتم: چه مسئولیتی؟ گفت: در قبال مردم. از این آب، از این خاک، از این محیط، از این فضا، از همه استفاده می‌کنیم. باید دین خود را ادا کنیم. بفهمیم که آب ما، نان ما، خانه ما چگونه است و در فضای مدرسه و فرهنگ مملکت ما چه می‌گذرد. ما مسئول نسل بعد هستیم و باید راه را برای آنها باز کنیم و آنان را راهنمایی کنیم. خود را نفی خواهم نجات بدhem. نجات جاهل برای من اصل است. انسانی بود که با معیارهای امروزی به هیچ وجه من الوجه نمی‌توانیم او را وزن کنیم. او در تمام طول مبارزه اش برای آزادی در مقابل پرس و جویی که می‌کردند می‌گفت من مسلمان. من مسلمان عامل هستم و بر مبنای اصل امر به معروف و نهی از منکر کوشش می‌کنم تا منکر از بین برود. نهی می‌کنم از منکر و کوشش می‌کنم به معروف و در پیاده کردن این طرح و نظر والا اسلامی کوششگر بسیار ارزشمندی بود. او به تفکر خودش



اعتقاد و اطمینان داشت. چرا او را می‌گفتند «ملی - مذهبی»؟ چون هم به اعتقادات اسلامی خودش پایبند و مجری بود و هم به ملیت اعتقاد داشت. او برای وجوب به وجوب خاک این مملکت نگران بود. در ایام نوروز که مرخصی پیدا کرده بود و آمده بود، به دلایل خاصی من توفیق زیارت را داشتم. نشسته بود و هنوز فکر این بود که اگر سر این مملکت خدای نکرده مسأله‌ای پیش بیاید این عدم هماهنگی بین نیروها آیا می‌تواند استقلال مملکت را حفظ بکند یا نه. گفت شاه حسینی کوشش کنید! درست است سنت بالا رفته و دیگر توانایی نداری ولی نباید وظیفه را زیر پا بگذاری و فراموش کنی. بلند شو بیا کوشش کنیم. وحدت، یگانگی، دوستی و قانون گرایی را گسترش دهیم تا در قالب آن بتوانیم در ایران آباد و آزاد و مستقل مسلمانی زندگی کنیم و بتوانیم در آن دنیا پاسخ خال عظیم الشأن خودمان را بدھیم. به دفعات و به کرات با گفთارهایی مرا که بیشتر از دو سوم سن او دارم نصیحت می‌کرد که توجه داشته باش! یعنید گرد مسائل دنیوی نروید. در حد زندگی عادی که داریم کافی است. بقیه اش را کوشش کنیم تا مردم را به حقوق حقه خود- هم در جهت معنویت و هم در جهت مادیت- آشنا کنیم با مادیت و معنویت جامعه را اداره کنیم. او دلسوز مردم بود. او برای توده‌های مردم بسیار ارزش قائل بود. او در مبارزات سیاسی اش، وقتی با او مذاکره می‌کردند می‌گفت من برای مرحوم تختی به دلیل اینکه از توده‌های مردم بوده و در تمام طول زندگی اش در مقابل ظلم و قدرتمندان خلاف قانون ایستادگی کرده احترام قائم و هر ساله برای تولد و فوت مرحوم تختی برنامه‌ای می‌گرفت و سخنرانی در نقاط مختلف می‌گذاشت. حتی برای مرحوم حسن شمشیری که یک چلوکابی بیشتر نبود، می‌گفت اصالت نکر برای من

به نام خداوند جان و خرد رب اسرح لی صدری و پسر لی امری و احلل عقدتاً من لسانی یقظه‌وار قولی اکنون در این مجلس از شخصیت‌های بزرگ مملکتی، از توده‌های مردم، از طبقات اجتماعی مختلف، همه جمع‌اند و این حکایت می‌کند از شخصیت مرحوم هدی صابر. او انسان آزاده و اندیشمند و مبارزی خدمتگزار مردم بود که در میان توده‌های مردم زندگی می‌کرد. او از مردم عادی بود. با زندگی مختص‌تری که می‌کرد، دلش برای مردم این مملکت و تمام انسان‌های روی زمین می‌تبید. او دلباخته‌ی مردم و عاشق مردم بود. در تمام طول زندگی خود جدا از مردم زندگی نکرد و با مردم زندگی کرد و آخر هم در راه مردم فوت شد. نمی‌توانیم بگوییم هدی صابر دارای چه خصوصیاتی بود. زیرا آنچنان خصوصیات گسترش یافته‌ای داشت که هر لحظه، آن اندیشمند متفکر فکری برای رفاه مردم می‌کرد و اول خودش قدم بر می‌داشت. او

روزگاری توانست در کتابخانه حسینیه ارشاد جوان‌های را که ظرف پنج -شش سال اخیر برپا شده بودند و دیگر اعتقادی به مسائل نه مذهبی و نه ملی نداشتند جمع کند و با درایت و همت بسیار عالی و ارزشمند آنها را راهنمایی و هدایت می‌کرد. هم برای ملت، هم برای دولت و هم برای اسلام. او تدریس قرآن می‌کرد. او تفسیر قرآن می‌کرد، او تاریخ ایران را از مشروطیت به بعد، همه را برای نسل جوان ما بازگو می‌کرد و آنها را به این محیط و با این مردم و مبارزاتی که در گذشته برای آزادی - که پایه و اساس یک نظام است - آشنا می‌کرد. او کوشش می‌کرد این مفهوم آزادی را به آنها تفهیم کند. او متعهد بود. روشنفکر مسئول بود. او در اسلام‌آباد چنان تلاش می‌کرد که در هر جنبه‌ای و در هر لحظه‌ای که در کنار هم بودیم، در بدو امر اشخاص را واجب می‌کرد به اینکه در اول وقت نمازشان را بخوانند. «مسلمان عامل» بود. نه مسلمان جدا از مردم. او از مبانی اسلام در تمام طول زندگی خود چه در زمین ورزش، چه جدای از آن به صورت واقعی بهره‌برداری می‌کرد. من به دلیل سابقه‌ای که در ورزش داشتم او را کاملاً می‌شناختم. او در خیابان ژاله، در یکی از باشگاه‌های قدیم تهران فوتبال بازی می‌کرد و از فوتبالیست‌های خوب آن منطقه بود. ولی در عین حال هدی صابر در قبال حق خود در مسابقات ورزشی اقدام می‌کرد که همیشه مورد غبطة سایرین بود. هدی با هرگونه ظلمی ناسازگاری داشت و در زندگی دفاع از مظلوم و دفاع از قانون می‌کرد. او قانون گرایی را شرط اول زندگی یک مملکت و یک حزب و یک گروه می‌دانست و در این راه تلاش‌های بسیار زیادی کرد. هدی صابر انسانی آزاده و روشنفکری مسئول بود. ما روشنفکران زیادی داریم ولی او بود که احساس مسئولیت می‌کرد و به من می‌گفت: شاه حسینی! ما مسئول



حَمْلَمَةٌ شَهِيدِيٌّ صَابِرٌ نَادِيَّا مَسَهٌ شَهِيدِيٌّ صَابِرٌ

تقدیر یک لحظه پس و پیش نمی‌شود. متأسفانه هدی دیگر در میان ما نیست. ولی اندیشه‌های او، نوشتۀ‌های او، کتبی که یک آدم 50-53 سال نوشته را بروید و از نزدیک نگاه کنید. نظریه پردازی هایی که کرده، بسیار ارزشمند است. این طبقه جوان امیدوار باشند به اینکه اگر این مکاتب را بگیرند و یک مقدار جنبه معنویت پیدا کنند و این روح مادیت و این رعب و وحشت را کنار بگذارند، می‌توانند آدم موفقی باشند. این مملکت هدی صابرها بسیار نیاز دارد. جوانها کوشش کنید! راه هدی صابر که راهیست بسیار ارزشمند و برای ملک و مملکت و هم برای دنیامان و هم برای آخرت‌مان ارزشمند است را پیش بگیرید تا انشاء الله به امید خدا موفق باشید.

هر مرگی آثاری دارد. مرگ هدی صابر می‌تواند در این شرایط موجود ما که جوان‌های ما سرگردان هستند و راه را از چاه درست تشخیص نمی‌دهند، من معتقد‌نمی‌کنم. راه هدی صابر که راهی بوده بر مبنای مذهب و ملتی را ادامه دهند. ان شاء الله امیدواریم در پناه خداوند متعال در ملک و مملکتی قرار بگیریم که رعایت تمام موازن اخلاقی، شرعی، عرفی و انسانی بشود. او فوت کرد و باید گفت: عاشَ سعيداً و ماتَ سعيداً. من به خانواده محترمش، به خصوص خانم گرامی اش که در طول سالهای بسیار زیاد هدی را تحمل کرد (تسليت می‌گویم). آقایان کسانی که در شرایط حاد و بدی مبارزه می‌کنند و می‌خواهند احثاق حق کنند مشکلاتی دارند. خانواده‌های اینها خانواده‌های بسیار ارزشمند هستند که تحمل آن مردان را می‌کنند. تحمل هدی صابر آسان نبود. مادرش، همسرش و همچنین همسایه‌های گرامی اش و همچنین برادر بزرگوارش و همچنین فرزندان عزیزش تحمل او را کردن. شما ببینید، هر فرزندی پدر می‌خواهد. نبودن پدر مشکل است. من خودم به زندان‌ها افتاده‌ام. بچه‌ها از مادرشان مرا می‌خواستند: «بابا کجاست؟» و این مادر بود که خانه را اداره می‌کرد که هم به من سخت نگذرد و هم فرزندان مسیر صحیح را بروند. مرحوم هدی صابر در کنار خانواده‌ای بود که آن چنان فداکاری‌ای کردن که هدی توانست سعادتمند شود و علاوه بر این موفقیت این مسیر زندگی را ادامه دهد و از این جهت بشود: «عاشَ سعيداً و ماتَ سعيداً»

او از نظر انسانیت و شرافت در مکتب طالقانی درس خواند، آموزش دید و آموزش را تابع التعل بالتعل عمل کرد. و از نظر تئوریک آموزش‌هایی از مکتب شریعتی گرفت و تابع التعل بالتعل عمل کرد و از نظر سیاسی تبعیت از نظریات شادروان مرحوم دکتر مصدق کرد و تا آخر عمر از نظر سیاسی راه او و روش او را پذیرفته بود. در همین سالهای گذشته چند بار در مورد دکتر مصدق، در مورد کارهای مشتب حکومت دکتر مصدق و شخصیت دکتر مصدق سخنرانی‌های بسیار مبسوطی کرد. این دو مکتب توانست هدی را بسازد که هدی صابر ارزشمند برای ما باشد که این اندیشه ملی- مذهبی را برای ما گسترش دهد. عاشَ سعيداً و ماتَ سعيداً.

می‌بخشید از اینکه وقتان را گرفتم تا مطالبی را بگویم و از این جهت از تمام آقایان و بانوان محترم عذر می‌خواهم. رحم الله من يقرأ فاتحه مع الصوات.

شرط است. اینها عناصری هستند که از توهه‌های مردم بیرون آمده‌اند و برای مردم تلاش می‌کنند. اینها ارزشمندند. و از این جهت می‌شود به او گفت: «روشنفکر مسئول». علمش را داشت، دانشش را داشت، فهمش را داشت، با آیات قرآن هم آشنایی کامل داشت و لی اعتقاد کامل داشت که مردم و خاصه توهه‌ها را باید به حقوق حقه‌شان آشنا کرد که این اسلام بتواند برای آنها کارساز باشد و آنها در مقابل ظلم و ستم بایستند. او با ظلم و ستم سراسازگاری داشت و به هیچ وجه من الوجه آشتب نمی‌کرد. او دلش برای مردم می‌سوخت. یک سال جایی را انتخاب کرده بود در مناطق سیستان و بلوچستان، بعضی‌ها از نزدیک می‌دانند. به آنجا می‌رفت و هر بار که بعد از یک ماه برمی‌گشت حکایت‌های تأسف‌آوری می‌کرد از بیچارگی، از نبودن احساس برای مردم، از کثرت افیون که در آن مناطق گسترش پیدا کرده و نفس را از بین می‌برد و غصه می‌خورد و افسوس که چرا همه در این راه همکاری نمی‌کنند. خودش همه وقش را صرف می‌کرد. از رفقا و دوستان، از هفکران و هم‌اندیشان کمک می‌گرفت و یک سال آخر عمرش همه کارش را گذاشته بود برای مردم سیستان و بلوچستان و حالا ببینید که مردم بپیش از سیستان آمده بودند و برای هدی صابر تسليت می‌گفتند. کسانی آمده بودند که ماشین نداشتند، ولی آمده بودند و از کسی که خدمتگزارشان بوده تقدیس و تجلیل می‌کردند.

باز هم می‌گوییم هدی انسانی بود که می‌تواند روش، راهش، نیش به ما و به این نسل جوان آموزش بدهد که ای نسل جوان! تو در این مملکت هستی. تو متولد شده‌ی این مملکتی. مال این مملکتی. احساس مسئولیت داشته باش. در تمام شرایط احساس مسئولیت بکن و کوشش کن که آسایش همگانی و عدالت اجتماعی را برای همه فراهم کنی. در مقابل ظلم بایست و از مظلوم حمایت کن. فقط به این فکر نباش که خودت را نجات دهی. باید احساس مسئولیت کنی که جامعه را نجات دهی و برای این هدف هزینه بده. کار کن. تلاش کن. کوشش کن. سرمایه مادی بگذار. سرمایه معنوی بگذار. حتی اگر توانستی جانت را بگذار که هدی صابر جانش را در راه این هدف بزرگش گذاشت. هدی صابر جسمآ آدم ضعیفی نبود که با تپ و لز و این حرفا از بین برود. ورزشکاری بود که آنها بود که از نزدیک با او آشنایی داشتند می‌دیدند هر روز صبح- اگر فرصت پیدا می‌کرد- با کفش و لباس ورزشی این کوه‌ها را به راحتی بالا می‌رفت و به راحتی پایین می‌آمد. من کارم کشاورزی است. اکثراً به من توصیه می‌کرد که در همین کار کشاورزی می‌توانی به دیگران کمک کنی و هر وقت به باغ و مزرعه ما می‌آمد دائم در حال حرکت بود. خدا بیامزد مرحوم آیت الله طالقانی را. این شاگرد مکتب طالقانی بود. همان حرف‌هایی را که مرحوم طالقانی در طول زندگی‌اش به ما آموزش می‌داد عیناً و عمل‌آ

همانها را هدی صابر به ما نشان داد. او از مکتب دکتر شریعتی بهره‌های بود و نظریه پرداز بسیار ارزشمندی بود. و این برای نسل جوان ما یک فاجعه است: کسی از این دنیا رفته و دار فانی را وداع گفته که ارزشمند بود و می‌توانست به نسل جوان ما راهنمایی‌هایی بدهد که مشتر ثمر برای این مملکت و اسلامیت ما باشد. ولی متأسفانه جبر زمان و قسمت و تقدير بود. آیات قرآن است که ذکر می‌کند





گزارش از مراسم یادبود شهید هدی صابر در تاریخ هفتم تیر:

هدی صابر؛ آن که بر سر قرار رفت و بهشتی شد...

تهیه و تنظیم گزارش: آساره کیانی

توضیح یادنامه: در تاریخ هفتم تیرماه، مراسم یادبودی با حضور برخی روشنفکران مذهبی و شاگردان شهید هدی صابر برگزار گردید. در ابتدای این مراسم، آقایان دکتر ملکی، دکتر پیمان و تقی رحمانی سخنانی را ایجاد نمودند و سپس شاگردانی که از محضر شهید هدی صابر در حسینیه ارشاد بهره برده بودند، به ذکر برخی خاطرات خود پرداختند. گزارشی که در پی می‌آید، بازتابی است از آنچه در این مراسم گفته شد و شنیده گردید.

هر جا سر بر می گرداندی اثری از هدی می دیدی و هر چه به زبان می آوردی ناخودآگاه از او بود. مراسم بزرگداشت هدی بود و دوستانش جمع. خودش هم بود. نه اینکه باورمن نشود رفته! او همیشه هست حتی اگر برود. منش هدی با وجودها می آمیزد، رشد می بالد و روزی ثمر خواهد داد؛ سبز خواهد شد. هدی نبود که با رخصت از پیشکسوتها پشت تریبون برود. ما اما قادر پیشکسوتها را می دانیم. مطمئن باش آقا هدی...

محمد ملکی: هدی می توانست وزنه‌ی سنگینی برای آینده‌ی مملکت باشد

با توجه به سوابقی که از سال ۶۰ و اخیراً هم، در زندان‌های نظام دارم، به تاریخ به این نتیجه رسیده ام که برنامه‌ای هست که نسل جوان متفکر و اندیشمند که می‌توانند آینده ساز مملکت و رهبران نمادین آینده باشند را به طرق مختلف از بین برند؛ هدی کسی بود که می‌توانست در آینده وزنه‌ای برای مملکت باشد. هاله هم همین طور. دیدیم به چه ترتیب این ها را از بین برند. الان هم فشارهایی به پچه ها در زندان وارد می‌شود. باید ما که بیرون زندان هستیم و ناظر صحنه ها، به دوستانمان در زندان توجه کیم که کاری نکنند در برنامه‌ی خود موفق شود. روح هاله و هدی شاد هست. نیازی به دعای ما ندارد. این ها کسانی هستند که به هدف خود رسیدند.

از دوستان جوان خواهشی دارم که نگذارید این جلسات با رفق یک فرد متوقف شود. شما خودتان دور جریان را بگیرید. شما شخصیتان، موقعیتان، لیاقتان، شجاعت‌تان، دانش‌تان و اندیشه‌تان بسیار بسیار بالاست. از صمیم قلب اعتقاد دارم رهبران آینده‌ی این مملکت شما هستید. همان طور که دیدیم در کشورهای خاورمیانه جرقه‌ی اول را جوانان زندن. در مملکت ما هم انشاء الله جوانان رهبری تحول را به دست می‌گیرند. اعتقاد من بر این است که پیش از انقلاب و بعد از آن یا در خود انقلاب، تحولاتی که در مملکت شکل گرفت، نقش دانشجویان و جوانان، نقشی ریشه‌ای بود و در آینده هم همین گونه خواهد بود.

در سال ۸۰ که ما در خدمت استاد در زندان بودیم، می گفت خیلی توسط بازجوها اذیت شده. خود من هم همین اوخر بارها درباره‌ی هدی بارهای درباره‌ی هدی بازجویی شدم که او کیست؟ منظور آن ها بیشتر معطوف به "سه هم پیمان عشق" بود. در پاسخ به آن ها گفتم که او محقق است. او تحقیقی کرده در مورد سه جوانی که در این مملکت بنیان مسئله‌ای را نهادند و اگر کتاب او را خوانده باشید، هیچ موضع ویژه‌ای در مورد یک سازمان سیاسی نگرفته. بحث او بیشتر روی افرادی است که لازم بود در مورد زندگی شان تحقیق و مطالعه شود. در هر حال آن جا بود که احساس کردم در این مورد خاص، نسبت به هدی حساس هستند.

اما من روز ۱۰ اسفند به مرخصی آمدم. حالم اصلاً خوب نبود. حدود ساعت ۱۱ شب، نزدیک خانه رسیدیم. دیدم هدی آن جا ایستاده. گفت خیالم راحت شد، شما را دیدم. هر چه اصرار کردم، خانه نیامد. گفت فقط می خواستم بیننم شما امشب آزاد می شوید.

هدی صفات ویژه‌ای داشت؛ خیلی ، به پیشکسوتها در اصطلاح خودش، احترام می گذاشت. بزرگترها را دوست داشت و همیشه پیش از آغاز صحبتش در جلسات، این مسئله را رعایت می‌کرد. در پایان صحبت هم باز به سراغ بزرگرها می‌آمد و تشکر و سپاس می‌کرد.

هدی می توانست نمونه‌ای باشد برای نسل جوان ما، کما این که بود؛ در برخوردها، تفکرات و موضع گیری هایش نسبت به دیگران و حتی به کسانی که برخلاف او نظر دیگری داشتند. در هر حال از دست ما رفت.





حبیب الله پیمان: هدی؛ نمونه‌ای بارز از تجمیع تئوری و عمل اجتماعی

سیاسی و انقلابی پاسخ دهد. در سیر این دوره از پروژه‌ی رنسانس فکری، اسلام‌شناسی و مدرنیته به یک باره شکل ایدئولوژیک و شور رماتیسیستی اوج می‌گیرد تا سال ۵۱ و شهادت‌پچه‌ها که خود شریعتی هم یک پارچه شور و هیجان‌در رساندن پیام شهیدان می‌شود.

اتفاق ۵۴ باید رخ دهد که شریعتی را تکان دهد؛ مارکسیست شدن بخش اعظم سازمان مجاهدین و متلاش شدن آن که بخشی از آن‌ها مخاطبان شریعتی بودند. او در این دوره شرایط روحی سختی را می‌گذراند که همراه بود با فشار ساواک، محدودیت‌ها، بستن حسینیه، مشکلاتی که برای پدرسپیش آمد و...

شریعتی رنج نامه‌هایی می‌نویسد که افسوسی است بر عملی شدن آن چه خود می‌گفت؛ که انقلاب اجتماعی پیش از یک بلوغ فکری، فاجعه و راه رفت روی سر است. و این گونه بود که یک بار دیگر انقلابات سیاسی بر تحولات فکری پیشی گرفت؛ در جامعه‌ای در رسیدن به اهداف سیاسی خود عجول است.

با دقت در این مبارزات به این نتیجه می‌رسیم که عده‌ای زمانی که می‌خواهند کار فرهنگی کنند از بستر اجتماعی جدا می‌شوند؛ امروز هم افرادی در دانشگاه‌ها آخرین دستاوردهای غرب را ترجمه می‌کنند. در حالی که هیچ بستر عمل اجتماعی ای ندارند و دستاوردهای این تاثیری در تغییر بینش فعالان اجتماعی ندارد. افرادی هم که در صحنه‌ی عمل هستند فرصتی برای پرداختن به بنیادهای تاریخی و ریشه‌های فکری و هستی شناختی ندارند. شرط تغییر شرایط، شناخت آن است.

هدی متوجه این مسئله شد. سعی کرد بدون آن که خود را از بستر مسئولیت‌های عملی اجتماعی جدا کند، به بیانه‌ی کار علمی فرهنگی از آن چه که عامل بیداری و احساس مسئولیت انسانی می‌شود، غفلت نکند.

آموزش قرآنی هدی، تلنگری به بدگذرهای وجودی انسان است. در نگاهی که به جهان، ریشه‌ی خود در هستی و هم نوعان، خود را زنده و حساس نگاه می‌دارد. او نمی‌تواند آرام باشد اما در همان حال سعی می‌کند توجه خود و شما را به ریشه‌های وجودی انسان و تاریخ ببرد. یکی از طریق قرآن بود که ارتباط وجودی انسان را با این ریشه‌ها که بینان اصلی آن خدا است، برقرار کند. در کنار آن تاریخ را شروع کرد که تحولات امروز را به تحولات دیروز و اعماق تاریخ پیوند دهد.

در اهمیت کار هدی و راه تداوم آن می‌توان گفت، راه تداوم کار هدی تکرار گفته‌های او نیست. یکی از مشکلات جامعه‌ی ما به لحاظ علمی و معرفت شناسی این بود که چه در سطح سنت و چه مدرن آن، کار ما تکرار، ترجمه و انتباس شد. ابداع، نوآوری و تکامل در این چند قرن اخیر به ندرت شکل گرفت و از صفویه به بعد تقریباً هیچ نوآوری ای وجود نداشت. در شکل مدرن آن هم ما مترجم، حامل و ناقل اندیشه‌هایی بودیم که در جایی دیگر تولید و خلق می‌شد. لازمه‌ی تولید این است که بیاموزیم نه این که تکرار کنیم و گردشی شده است که نهایت آن رکود، اسلامی ما متأسفانه در چند قرن اخیر، گردشی شده است که دیگری عبور کرد. دلمدرگی و توقف است. بدون تفکر انتقادی نمی‌توان از یکی به دیگری عبور کرد. آن چه مهم است، خط شناخت ریشه‌های وجودی هر پر پدیده ای و دیگری ریشه‌های تاریخی آن است که هر دو در بستر عمل اجتماعی و آزمون آن با واقعیت باشند. از این طریق، بخش‌های پذیرفته شده‌ی آن، وجودی می‌شود و به صورت انبیاش ذهنی نمی‌ماند و بخشی که با واقعیت تصادف دارد، به تدریج دچار سایش و اصلاح می‌شود.

بنابراین خرد انتقادی تنها در بستر عمل اجتماعی کاربرد دارد. و هدی ترکیب این سه بود؛ در بستر عمل اجتماعی این دو روزنامه را به روی همه باز کرد. امیدوارم شما که ارزش‌های او را دریافتید ادامه دهنده‌ی راستین او باشد.

آشنایی من با هدی به روزهای پیش از انقلاب برمی‌گردد. او استادی را جمع آوری می‌کرد که روزشمار انقلاب را تهیه کند و بعد با جنبش مسلمانان مبارز - تازه تأسیس - آشنا شد و همکاری‌های او در جنبش و تحریریه‌ی امت، شروع شد.

با وجودی که بسیار جوان بود اما تلاش فوق العاده، احسان و تحرک بسیار بالا با ویژگی‌های شخصی نظم و پشتکار و مسئولیت پذیری سبب شده بود در میان دوستان آن زمان، شاخص شود. درباره‌ی ویژگی‌های او می‌توان بسیار سخن گفت. من ترجیح می‌دهم به نکته‌ای اشاره کنم که در تجربه‌ی آخر زندگی او همه از نزدیک شاهد آن بودیم؛

آن‌ها که در تاریخ جنبش‌های ایران، ایلای نقش کردند به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ یک عده که سعی می‌کردند بیشتر کار فکری کنند؛ عمدتاً به شکل آکادمیک، دور از صحنه‌های اجتماعی، مباحث فلسفی، تاریخی، جامعه‌شناختی و... را بررسی کنند. کتاب بنویسند یا ترجمه کنند و در اختیار افکار عمومی بگذارند که طبیعتاً منابعی برای آگاهی فراهم می‌کرند و تأثیرگذار هم بودند.

بخشی هم که بیشتر در صحنه‌ی عمل اجتماعی بودند، به کارهایی که معطوف به بنیان‌های اندیشه بود کمتر می‌پرداختند. لایه‌های مطالعاتی و بحث‌های آن‌ها بیشتر شامل تاثیرات برانگیزندۀی عاطفی یا بسیج کننده و بیدار کننده‌ی حس مسئولیت، وطن پرستی، آزادی خواهی، عدالت طلبی، آرمان خواهی به صورت پرشور و پر احسان می‌شد که با آمادگی برای قبول مسئولیت، هزینه دادن، فدایکاری، ایثار و تحمل شداید همراه بود.

نمونه آن در ادبیات عصر مژده و جود دارد و به طور گسترده‌تر در نهضت ملی ایران، که ادبیات آن معطوف به تقویت احسانات بود؛ رمان فرانسوی "برگردیم گل مریم بچینیم" مربوط به نهضت مقاومت فرانسه یا "مادر" ماسکیم گورکی که الیه پرچم دار این ترجمه‌ها توده ای ها بودند. از مذهب هم بیشتر نهج البلاغه خوانده می‌شد. نو درصد کوشندگان جنبش‌های ملی و آزادی خواهی در ایران بر روی این متابع کار می‌کردند. به خصوص دهه ۵۰ تا ۳۰ که در عمل هم این گونه بود؛ جوانان فدایکاری می‌کردند. کار علمی می‌کردند. در زندان، مقاومت می‌کردند. هزینه‌ی سازمان، روزنامه یا نشریه را خود افراد، به سختی فراهم می‌کردند. باید متابع تاریخی خود را بشناسیم چرا که ریشه‌های تلاش‌های امروز ما هستند. اولین بار "تحسب"، بر ضرورت تفکر تکیه کرد، در دهه ۲۰ که شور مبارزه، آزادی خواهی، سویسیالیسم، عدالت و انقلاب بود او گفت جامعه‌ی ما تفکر نمی‌کند. اما این اطلاعات سطحی کافی نبود چرا که ما در شور مبارزات نهضت ملی افادیم و در گیر مبارزات شدیم.

شریعتی هم به این رسید که باید مبارزه‌ی مسلحانه کرد. او آماده می‌شد برای تشکیلات مخفی و سفر به مصر و شمال افریقا و... اما پس از خود اندیشه، از این کار منصرف شد. به ایران بازگشت و از آغازی شروع کرد که مورد غفلت واقع شده بود؛ پروژه‌ای که باید از رنسانس، خودآگاهی و کارهای بنیادی فکری شروع می‌شد و نشده بود. اما زمانی دیر نگذشت که جنبش اجتماعی ایران سر بلند کرد و جوانان شروع به مبارزات چریکی کردند. به طوری که برخی این برداشت را می‌کردند که شریعتی به حسینیه‌ی ارشاد آمده که ذهن جوانان را از مبارزات سیاسی به کارهای فکری و فرهنگی متمرکز کند و این از جانب عده‌ای مثل مجاهدین مطرح می‌شد که شریعتی با ساواک همراهی دارد و جنبش مسلحانه را به نفع کارهای فرهنگی بی اثر، تضعیف می‌کند اما زمانی نگذشت که آن‌ها پی برداشت شریعتی نیرو آزاد می‌کند؛ حسینیه محل عضوگیری نیرو شد.

اما به قدری مخاطبان شریعتی برای به ثمر رساندن انقلاب، در گیر مبارزات سیاسی شدنده که شریعتی گزیری نداشت که پروژه‌ی خود را متوقف کند و به نیاز مبارزات



تقی رحمانی: خون شهید، تو را به مسئولیت خواند

ایران برنامه دارد. این آخرین حرف هایش بود. با مرگ این سه نفر ما پدر، برادر و خواهر خود را از دست دادیم.

سارا شریعتی چند وقت پیش تعبیری به کار برد؛ گفت ما بازمانده ایم. در دوره‌ی شریعتی ما به شهید نگاه می‌کردیم. یعنی یک نفر بیرون از خود ما الگو می‌شد و ما نوعی خود کم بینی پیدا می‌کردیم. یکی دو نفر هم به آن شهید می‌رسیدند. پس از انقلاب تولید انبوه شهید، نوع شهادت را متفاوت کرد.

در منطق قبیله یک نفر که کشته می‌شود همه افراد قبیله وظیفه دارند انتقام او را بگیرند. شریعتی از این به شهید می‌رسد که در منطق شهید وقتی یک نفر کشته می‌شود خون او تو را به مسئولیت فرا می‌خواند.

شهادت الزاماً جنگ مسلحانه یا مقابله‌ی خشن نیست اما شریعتی در پارادایم زندگی می‌کرد که اگر غیر از این سخن می‌گفت، پاسخگو نبود. من اعتقاد دارم او مدتی از پارادایم خود دور شد و در سال ۵۴ به پارادایم خود بازگشت.

می‌خواهم بحث را به شما برگردانم. اگر شما بازمانده اید، هدی برای شما چه دارد؟ از هدی چه در شما باقی خواهد ماند؛ زمانی که ازدواج می‌کنید. بچه دار می‌شود. مشغول به کار می‌شود. زمانی که می‌خواهد رشوه بگیرید. زمانی که با خیلی از ناسامانی‌ها مواجه می‌شود از هدی چه چیزی در شما می‌آید که شما را نگه دارد؟

من از شهید به بازمانده برمی‌گردم. بازمانده فقط عزادار نیست. بازمانده احساس مسئولیت می‌کند. هدی می‌گفت منش بر مشی غلبه دارد. منش محمد حنفی نژاد که اسطوره‌ی هدی بود بر مشی او غلبه داشت. اما منش هدی چه بود؟

هدی چند ویژگی داشت؛ در وهله‌ی اول باید دید این ویژگی‌ها در ما به عنوان بازمانده چگونه عمل می‌کند؛ آیا در بزرگانهای زندگی به درست زندگی کردن ما کمک می‌کند؛ در وهله‌ی دوم، بازمانده‌ها تا چه حد می‌توانند آرمان‌های هدی را ارتقا دهند؟

هدی معتقد بود بزرگ‌ترین ضعف تاریخ ایران، فقدان آموزش است. این حرف او کاملاً صحیح است. شاید برخی مسائلی را که در آموزش مطرح می‌کرد از نظر بعضی درست نبود اما روش او صحیح بود. شاید دلیل اینکه گاهی با

جنبش سبز موافق نبود این بود که می‌گفت جنبش سبز بی تئوری است اما شاگردانش به جنبش سبز ملحوق شدند؛ همان بلافای که بر سر شریعتی آمد.

بخش منشورها که به آن اشاره کردم همان تقویت تئوری‌ها بود. ضمن این که مدام به خانواده‌ی زندانی‌ها سر می‌زد.

نقد او به جنبش سبز نقد براندازانه‌ای نبود. انرژی پایان ناپذیر او سبب شده بود خانواده‌ی زندانی سیاسی ای نماند که هدی به او سر نزد بادش.

از امجدیه تا بند 350 اوین...

یک روز پیش از آزادی با هدی توافقی کردم که شش منشور درآوریم پیرامون اقام و زنان و اصناف و سبک زندگی با توجه تجربه‌ی مصدق و...

او برای همه چیز برنامه ریزی می‌کرد. همیشه می‌گفت؛ من جزوی از خانواده‌ی ملی مذهبی‌ها هستم. عضو شورای فعالان نیستم. اگر چه خود جزو بنیان‌گذاران و دعوت کننده‌های اصلی شورای فعالان ملی مذهبی بود. او به خانواده‌ی ملی مذهبی، نگاهی منشی داشت؛ انسان‌های با اخلاقی که منافع ملی را بر هر چیزی ترجیح می‌دهند. گفتمانی که سحابی هم بر آن تاکید داشت؛ اول ایران، بعد گروهم، بعد خودم. اعتقاد هدی به ایران، منش مصدقی بود. منش مصدقی هدی به جامعه‌ی مدنی راه یافته بود. او نگاه نخبه‌ای نداشت که تنها در مصدق و فاطمی خلاصه شود. من زودتر از هدی به جامعه‌ی مدنی رسیدم اما او به جامعه‌ی مدنی رفت و در آن کار کرد؛ تجربه‌ی زاهدان او را می‌توان کتاب کرد.

ویژگی دیگر هدی، مذهبی بودن او بود. متشعر و بسیار سخت گیر اما از دل این تشعر اخلاق بیرون می‌آمد. او حتی به بازجویی هم دروغ نمی‌گفت. با بازجوی از موضع فرمانده برابر صحبت می‌کرد.

امکان نداشت در زندگی اجتماعی کم فروشی کند. این ویژگی‌های او در کنار پشتکار اراده گرایانه‌ی اندیشه‌ی معطوف به تغییر قرار می‌گرفت. برخلاف هدی من اعتقاد نداشت که همه‌ی مسائل را می‌توان دسته بنده شده، منظم و اراده گرایانه پیش برد. او بیشتر از پنج ساعت نمی‌خوابید. گاه به شوخی به او می‌گفت؛ تو در خواب هم بیداری چون با کوچکترین صدا از خواب می‌پرید. همیشه مضطرب بود که امروز خیلی بد و سیاه بود.

هدی به شکل افراطی به توسعه‌ی درون زا اعتقاد داشت. این نگاه درون زا و اولویت به درون، سبب شد در نامه‌ی خود به دو نفر شکایت کند؛ سحابی و کاتوزیان که یک را پدر ملی مذهبی‌ها و دیگری را پدر حقوق می‌دانست.

هدی ویژگی‌های خاصی داشت. سبک تفسیری هدی، سبک مهندس طالقانی و مهندس سحابی بود. این سبک تفسیری نه سنتی است نه مبانی فلسفی مدرن دارد.

بیشتر تجربیست که با دستمایه‌های علمی همراه است. برداشت هدی از تاریخ برداشتی بسیار سازمانی و مدون بود.

آشنایی پانزده ساله‌ی من با هدی از امجدیه شروع شد. هم‌دیگر را دیدیم و به قول خودش با هم قرار و پیمان بستیم و آخرین بار هم در حیاط زندان 350 با هم تواافقی کردیم. بیست و پنج اردیبهشت امسال هم من از زندان آزاد شدم.

مرگ هدی هم مرگ بزرگی بود. خود او هم نمی‌خواست بمیرد اما شهادت را دوست داشت. می‌گفت برای سی سال





ویژگی هدی تاریخ او نبود، ویژگی هدی باب بگشا هم نبود، ویژگی او منش او بود و آن چه هدی را در ذهن ما هدی می کند، منش او است. آن چه که نشان می داد خودش است؛ کم فروشی نکردن، صداقت، جنگندگی، پاکی در این جنگندگی، حساس بودن و سخت گیری شدید که در جهت ارتقاء افراد بود. حساسیت او به زیست دوستان؛ آن چه ذاتی هدی بود.

هدی شهید شد. ماه خرداد و شهادت را دوست داشت. این روزها شهادت و شکستن دیوار ظلم شکل دیگری دارد. اعتصاب غذای او نوعی شهادت بود. مرگ هاله، هدی را داغان کرد؛ باید دست به عملی می زد...

آیا با ملاک های متاثر از زیست هدی می توانیم زندگی کنیم؟ آیا اگر به پست و مقامی رسیدید، در کارتان کم فروشی می کنید؟ هدی چگونه در شما زندگی می کند؟

شاگردان هدی می توانند هر چند ماه یکبار دور هم جمع شوند بینند آیا توانسته اند بخشی از هدی را زنده کنند؟ آیا می توانند کمک کنند آثار مکتب او جمع آوری شود؛ اما مکتب ها را عمل کردن مهم تر است.

مرگ هدی برای ما سخت بود اما خودش همان طور که گفت، زندگی کرد، همان طور هم رفت. من به دنیای پس از مرگ اعتقاد دارم. او در بخشی از دل های مردم ایران به شکل کلی مطرح است. می توانیم به اسمی که از هدی مانده عقق بدھیم. مرگ هاله، هدی و مهندس سحابی به جریان ملی مذهبی عمقی داده اما درون آن خالی است. شما باید آن را پر کنید. نه این که ملی مذهبی شوید؛ بازماندگانی باشید که در جامعه با همان منش هدی زندگی می کنند. منشی که باز رگان، حنیف نژاد، شریعتی و... داشت. منشی که از آن مسئولیت و اخلاق کار بیرون می آمد.

حنیف را پدر می دانست. اسلحه گرفن و مشی برایش مهم نبود. هدی به شریعتی اعتقاد داشت اما می گفت او منشی داشت که صداقت او بود. در مذهب هدی، چه گوارا و صمد بهرنگی هم به بهشت می رفتند. در تفکر هدی انسان هایی که سر قرار می روند و دنیا را عوض می کنند بهشتی هستند حال یا دین دارند یا نه. تفکری که در طالقانی بود. در میشمی هم هست. چه چیزی می توانیم از هدی در زندگی مان جاری کیم که در زندگی مان تبلور پیدا کند؟

ما به عنوان بازمانده از هدی چه در خود داریم که از آن به محصول برسیم و حتی یک قدم هم از آن جلوتر برویم. من اعتقاد دارم هدی برخی جاها از گذشته های خود، یکی دو قسم هم جلوتر آمد و به نظر من زنده تر از سحابی قرآن را تقیس می کرد. نقد و تحلیل او قوی تر از مهندس بود و به شدت هم تحت تاثیر مهندس سحابی بود. همیشه فکر می کردم بعد از مهندس، هدی می ماند یا نمی ماند؛ زمانی که مهندس در کما بود، من چند بار او را در ذهنم کشته بودم و برایش گریه کرده بودم. اما هدی فکر نمی کرد مهندس بمیرد. همیشه می گفت مهندس خوب می شود. بلند می شود.

به نظر من وقتی هدی خوشحال می شود که احساس کند اثر گذار بوده. این در حرکات و صحبت هایش کاملا بارز بود. وقتی آدم را بغل می کرد، سخت می فشد یا محکم روی شانه ات می زد یا سرت را تکان می داد و گاهی دعوا می کرد و پس از دعوا بغلت می کرد و می بوسید. می گفت من تو را دوست دارم اما باز هم اعتقاد می کنم. همه ای این ها بیانگر عشق هدی بود. او که بسیار آرمانگرا بود؛ هم پیمان هم تاکتیک هم وحدت هم سازمان هم تشکیلات هم گروه... همه را در کنار هم می خواست.

با آن ارده و آرمان می توانست صبح در تبریز باشد شب در اهواز. خلی جاما اشتباه می کرد اما سماجت او در درست انجام دادن کارها همیشه وجود داشت. رابطه ای عاطفی عجیبی در بند 350 برقرار کرده بود. ویژگی دلدادگی به مردم در او وجود داشت. این متشعر سخت گیر با بهایی ها هم در بند، گرم می گرفت.

کلاس هایی در بند برگزار می کرد. برایش مهم نبود فلاں زندانی عقایدش به او نزدیک هست یا نه؛ برایش آشنازی او با تاریخ ایران مهم بود، در بند همشه دنبال کار بود. سنتی داشت که می گفت از "سینی کشی تارهبری".

از شخصیت سازی کاذب به شدت فراری بود. او باید بهتر از این طرح می شد. می گفت زمانی که بچه ها زود طرح می شوند، می سوزند. از نظر هدی شهرت مهم نبود. تاثیر او در رشد بچه ها و بالا بردن فهم و درک آن ها به هیچ وجه نمی توان انکار کرد.





خاطراتی از معلم شهید

هدی بود. شام گرفته بود. گفت؛ من دلم می خواهد شب شهادت همسرتان را دور هم باشیم. آن شب که شاید سخت ترین شب و سرددترین شب زندگی ام بود، با وجود آقا هدی گرم شد. جوانمردی که همیشه از آن دم می زنند در وجود آقا هدی بود. انشا الله خدا او را با شهدای کربلا محشور کند که حتما هم همین طور است.

یار همراه و انرژی دهنده

از سال 76 در ستاد انتخابی مهندس سحابی، با علیجانی، رحمانی و صابر آشنا شدم. سال 77 او لین وام زندگی ام را از هدی صابر و از صندوقی که خودش شکل داده بود بدون اینکه عضو باشم، گرفتم. آن زمان داشتجم بودم و کار هم می کردم. سال 78 در جریان کوی دانشگاه مدتی در زندان بودم. دادگاه تجدیدنظرم بود، از زندان به دادگاه آمدم. خانواده ام اجازه داشتند بیایند. آن ها را دیدم اما آقا هدی هم با آن ها بود! هدی را که دیدم مثل این بود که با دوپینگ به دادگاه رفتم.

هر چه ماند، همه خوبی بود
معمولًا پس از مرگ کسی همه از خوبی های او می گویند. با خود گفتم این کار را نکنم اما دیدم باز هر چه ماند خوبی بود. در برخورد با آقا هدی او را فرد خود ساخته ای می دیدی که روی اخلاق خود تغیرین کرده. پژوهش هایی را که او به تنهایی یا همراه با چند دانشجو انجام می داد از نظر کیفیت بسیار بالاتر بود از همین کارهای تحقیقاتی که یک سری موسسات و دانشگاه ها با هزینه ای بالا و صرف نیروی انسانی زیاد انجام می دهند. در صحت جلسه ای باب بگشا حرف تکراری از او نشیدیم. شاید در وجودش نوری بود که موتور حرکتش شده بود؛ ایمان محکم او انرژی دهنده بود.

مردی چون مردم عادی

تابستان سال 78 در اردبیلی که با دفتر تحکیم در خرم آباد داشتم، آقا هدی را دیدم. پیش از دستگیری ملی مذهبی ها برای او بلیط هوایپیمایی گرفتم که به کرمان بیاید. او خیلی انتقاد کرد و گفت من می توانم با توبوس بیایم و پول بلیط را می توانیم صرف کاری کنیم که برون داد و تاثیری داشته باشد و من بلیط را کنسل کردم.

با اجازه ای پیشکسوت ها...

کلاس های هدی را نیمه کاره می رفتم. و حالا هیچ دلیلی را قانع کننده نمی بیسم. شاید فکر می کردم هنوز وقت هست و دیر نمی شود. آخر او خیلی جوان بود. عید دیدنی به خانه شان رفیم. به مرخصی آمده بود. باورمن نمی شد او در زندان بوده. چه شاد بود و با روحیه و چه قدر آن سیل ها به او می آمد. پرسیدم چه کنیم؟ گفت؛ از زندان که آزاد شوم برایتان برنامه هایی دارم. آقا هدی اما آزاد شد. ما ماندیم و چه کنم هایمان. فکر می کنم باید قدر بدانیم و بیشتر قدر بدانیم، آقا تقی را پیمان را آقا لطفی را و...

جدیت در عین مهربانی

پروژه ای با هدی صابر داشتم؛ "آسیب شناسی کار جمعی در ایران" و اولین مصاحبه هم با خود ایشان بود. خیلی بسته بنده شده مرا راهنمایی کردند. اما من از این نظر خیالم آسوده بود که چه باید کنم. برخورد او با طرف قرارداد بسیار انتقادی بود. در ویرایش کار بسیار سخت گیر بود و چند بار کار را برگرداند و مدام تاکید می کرد که اگر برای کار، این گونه نیرو می گذاری، کار را انجام ندهی بهتر است. به هر حال این کار نصفه ماند... با وجودی که با مهربانی تمام، تو را راهنمایی می کرد اما هیچ گاه حاضر نبود جدیت را فدای کارهای دیگر کند.

ادبیات زندگی محور

زمانی که سال آخر دیبرستان بودم، کتاب "فاتحه فاطمه" است برایم جذاب بود. حال بعد از گذشت حدود 40 سال، وقتی نگاه می کنم جدای از نگاه، منش، مشی، اعتقادات و... آنچه برایم جذب داشت، ادبیات شریعتی بود. هدی صابر هم ادبیات تازه ای را برای نسل جدید داشت و بسیار اثرگذار بود. فکر می کنم از کارهایی که به عنوان بازمانده می توانیم انجام دهیم این است که ادبیات او را بشناسیم و سعی کنیم با استفاده از این ادبیات با قشرهای متفاوت جامعه سخن بگوییم. ادبیاتی که رویکرد آن زندگی محور بود.

تعیین آن چه می گفت و راه گشای اخلاق

هدی صحبت که می کرد، ارده از تمام صورتش می بارید. من را این گونه مஜذوب کرد. او تعیین حرفی بود که می زد. یک دقیقه کنار هدی بودی شاید برابر بود با 48 ساعت کنار دیگران بودن؛ صحبت هایی با تو می کرد که شاید شاه کلید زندگیت می شد. دقیقه ای هدی را بی کار نمی دیدیم. حتی لحظه ای هم که صحبت نمی شد او با خود ذکر می گفت؛ اللہ اللہ... برای من که پس از انقلاب به دنیا آمده و به عینیت مدلی را ندیده ام، هدی برایم عینیت بود که قلب ما را مطمئن می کرد؛ امیدی که به تو می گفت اخلاق راه گشاست.

دغدغه های ایران برای همه ای ایرانیان

"آغاز" سه هم پیمان عشق" نوشته؛ به نام آنان که جان دادند، جانان نفو و ختنند. هدی هم همین گونه بود. هنوز باورمن نمی شود که او رفته! هم زیستن و هم رفتن او عجیب بود. هدی آغاز جلسه ای تاریخش گفت؛ من تاریخ پژوه نیستم. من دغدغه دارم. بیایم در آغاز هر بحث از دغدغه های هدی شروع کنیم. او از پژوهه های ناتمام متفنگ بود. ما هم یکی از پژوهه های او بودیم اما ما را نیمه تمام رها کرد! ایران برای همه ای ایرانیان دغدغه های او بود. دغدغه های او خدای حداکثری بود.

یک جوانمرد واقعی

سوم بهمن بود و برف شدیدی باریده بود. شوفاژ خانه ای ما خراب بود و من نمی دانم آقا هدی از کجا خبر دار شد. شب شهادت همسرم و پدر بچه ها بود. شاید سخت ترین شب بعد از شهادت همسرم. صدای زنگ آمد. آقا



گفتگو با اندیشمندان و روشنفکران مذهبی

توضیح ضروری یادنامه: هنگام تدوین بخش‌های این یادنامه، تصمیم بر آن شد که یکی از بخش‌ها را به گفتگو با اندیشوران و بزرگان روشنفکری مذهبی اختصاص دهیم تا خوانندگان از نظرات این چهره‌های برجسته نیز بهره مند گردند. در همین راستا سوالاتی تنظیم و برای بزرگان ملی - مذهبی ارسال شد. متناسفانه به سبب محدودیت توان ما و شرایط موجود داخل کشور که ارتباط و تعامل را با مانع و دشواری مواجه می‌سازد، امکان گفتگو با تمامی اندیشمندان و بزرگان روشنفکری مذهبی برای مان محدود نگردید. تلاش کردیم این خلاصه را با گنجاندن سخنرانی‌ها، مقالات و پیام‌های این پیش‌کسوتان پر کنیم، اما روشن است که هنوز کمبودها بسیارند. لازم است در آغاز این بخش که مشتمل بر گفتگوها با چهره‌های برجسته جریان ملی - مذهبی و همراهان و یاران شهید هدی صابر است، از تمامی بزرگانی که به سبب محدودیت و بضاعت اندک ما فرصت بهره‌مند شدن از دیدگاه‌هایشان برای مان فراهم نگردید، عذرخواهی نماییم و اظهار امیدوار کنیم که در آینده و برای تدوین کارهای جدی‌تر و کیفی‌تر، از وجود آنها بهره‌مند گردیم. در ادامه متن مکتوب پرسش و پاسخ ما با تنبیه چند از روشنفکران مذهبی را از نظر می‌گذرانیم.

گفتگو با مهندس میثمی پیرامون اندیشه و عمل اجتماعی شهید هدی صابر:

الگویش حذیف نژاد بود

برخورد من با آقای صابر این جلسات بود که هفت‌های یک یا دو جلسه بود و تا سال 74 هم ادامه داشت.

در غالب اخبار، گزارش‌ها و تحلیل‌های منتشر شده از شهید هدی صابر با عنوان «روزنامه نگار و فعال ملی - مذهبی» نام برده می‌شود. به نظر می‌رسد این عنوان‌بین به تهایی نمی‌تواند گویای وجه گوناگون این شخصیت فقید باشد. ایشان مدت‌های طولانی از زندگی خود را مصروف پژوهش‌های تاریخی، قرآنی و حوزه‌ی توسعه کرده و در این عرصه‌ها صاحب نظر و ایده بودند و دستاوردهای قابل توجهی را نیز در سطح عمومی ارائه کردند و معلم جوانان زیادی بودند. از سوی دیگر، ایشان به بهره‌مندی از اخلاق پهلوانی و دغدغه‌ی احیای منش‌های مهجورمانده شناخته می‌شوند. در مجموع به عقیده‌ی شما، شهید هدی صابر ذیل چه عنوانی قابل شناخت است؟ وجه اصلی پژوهش‌هی اجتماعی و فکری ایشان چیست؟

مهندس میثمی: وقتی می‌گوییم کسی فعال ملی مذهبی است، اگر به هویت ملی و مذهبی نگاه دقیقی بیاندازیم، عنوان بزرگی است که تمام این موارد را در بر می‌گیرد. در ضمن روزنامه نگاری آقای صابر ژورنالیستی نبود. آنچه در ایران فردا می‌آمد، مسائل راهبردی و عمیق بود یعنی نمی‌توان به ایشان روزنامه نگار با معنای رایج آن گفت. دغدغه اصلی آقای صابر به نظر من نشأت گرفته از دغدغه حنیف نژاد



سابقه‌ی آشنازی شما با شهید هدی صابر به چه زمانی بازمی‌گردد؟

مهندس میثمی: فروردین 72 که تازه راه مجاهد تعطیل شده بود، مهندس سحابی به من گفتند که کسی به نام صابر به خانه ما در آب منگول می‌آید و در مورد تاریخ معاصر پرسش‌هایی دارد. ایشان در مورد فرازهای تاریخ پرسش‌هایی زیادی مطرح کرد و برایش جالب بود که من گفتم نهضت ملی از مشروطه عمیق‌تر و وسیع‌تر بوده است. من مشاهدات خودم را برایش می‌گفتم که یک کارگر از پالایشگاه آبادان آمده بود و در یک روستا روضه خلیل ید را می‌خواند و روحانی و مالک و ژاندارم و فنودال نشسته بودند و به صحبت‌هایش گوش می‌دادند. این گفت و گوها 4 ساعت به طول انجامید. دیدار بعدی ما آذر 73 بود که مهندس من را دعوت به جلسه‌ای در منزل آقای اشکوری دعوت کرد. در آن جلسه بجز آقای اشکوری، مهندس، صابر و من آقایان دکتر رئیسی و کرم میرزاچی هم بودند. در آن جمehندس سحابی بنا داشت که

یک تشکل ایجاد کند. در واقع یک جبهه مدنظر بود. سی آذر مهندس بازارگان فوت کرد و در مراسم هفتم ایشان دکتر سروش سخنرانی کرد و تمامی سنت روشنفکری مذهبی را به نظر ما زیر سوال برد. ما همه به دیدگاه‌های ایشان نقد داشتیم. من فکر می‌کردم اگر بنا باشد که حزب شویم باید حرفی برای زدن داشته باشیم. ما بررسی‌هایی را شروع کردیم که آقای صابر خیلی منظم و مرتب یادداشت و جمع‌بندی می‌کرد و نظرات همه ما را با نظم و ترتیب خاصی به ما هم داد. بیشترین



نظری و عملی حول محور توسعه‌ی عادلانه که آخرین مصاحبه‌ی ایشان با نشریه‌ی چشم‌انداز ایران و فعالیت‌های حدوداً دو ساله در پژوهشی زاهدان در ذیل این محور می‌گنجد. به عقیده‌ی شما این فعالیت‌های شهید هدی صابر چه اندازه در تامین نیازهای نسل جوان و پیشبرد جامعه‌ی ایران موثر بوده است؟

مهندس میثمی: ایشان در مورد شخصیت‌هایی چون تختی کار کرده‌اند که شخصیت‌ملی هستند و این شخصیت را عمیق‌تر شناسانده‌اند. کار ایشان در جهت تقویت منش پهلوانی بود و تاثیر داشت. کتاب سه هم پیمان عشق هم که ملهم از منش مجاهدین بود. اینها دانشجو بودند و می‌توانند الگوی نسل جوان باشند و این کتاب می‌تواند در دانشجویان تأثیر جدی داشته باشد. حداقل در حوزه جوانان فعال این آثار تأثیر بسیاری داشته است. کلاس‌های قرآن هم روی فعالان دانشجو تأثیر داشت. کار تاریخ ایشان هم که با کار قرآن انجام شد یادآورده سخن طالقانی بود که کتاب تاریخ و طبیعت را در کنار کتاب قرآن می‌بیند. کار تاریخ ایشان تأثیر بالای داشت. ما به دلیل استعمار و عوامل دیگر دچار انقطاع تاریخی شده‌ایم. کار تاریخ ایشان منسجم بود و می‌توانست این خلاء را پر کند. او با نیت انبیاث تجربه دستاوردهای زیادی در اختیار نسل جوان قرار داشت. او کار میدانی زیاد می‌کرد. مانند برخوردهای که با من روی تاریخ داشت، با دیگران نیز داشت. مطالعاتش هم زیاد بود و در نتیجه کارهایش ارزشمند و ماندگارند. اگر کسی بخواهد برنامه مطالعاتی داشته باشد باید کار تاریخ صابر را ببیند.

به عنوان کسی که با شهید هدی صابر در محله یا جریان فکری ملی - مذهبی قرار دارید، تصور می‌نمایید فقدان ایشان برای جامعه‌ی ایران چه خلاهایی ایجاد خواهد کرد؟

مهندس میثمی: صابر انسانی پر از رژی بود. خیلی خوب مسائل را طبقه‌بندی می‌کرد که کسی را در این حوزه مانند او نمیداد. قدرت بالایی در آموزش داشت و به مثال‌های ساده اشاره می‌کرد و کار آموزشی می‌کرد. این یک خلاه است. البته این منش و بینش او در بین شاگردانش جاری است و خدای جبار، نبود او را جبران می‌کند. من سخنرانی‌ای در داشکده کشاورزی داشتم که هدی آن را خیلی دوست داشت. در آن گفتم که حنیف از مادر قهرمان به دنیا نیامد. او مانند همه بود اما کمی پیگیرتر بود. کسی که در دین و مردم داشته باشد و پیگیر باشد و روحیه جمع‌بندی هم داشته باشد می‌تواند حتی حنیف شود.

در این روزها این انتظار مطرح گردیده که شاگردان شهید هدی صابر، پژوهشی فکری ایشان به ویژه مباحثت «رابطه‌ی صاف‌دلانه، همه گاهی و استراتژیک با خدا» را تداوم بخشنده. به نظر می‌رسد این امید و انتظار بسیار کلی است. در این راستا، توصیه‌ی عملی شما به شاگردان جوان و دیگر مخاطبان شهید هدی صابر برای تداوم یافتن پژوهه‌ی فکری ایشان چیست؟

مهندس میثمی: یکی اینکه در کنار این کار تاریخ کتاب‌های دیگر را بخوانند و با کسان دیگر هم مصاحبه کنند و این کار را کامل تر کنند تا منع کاملی برای تاریخ شود. در واقع متدهای در برخورد با تاریخ را بی‌بگیرند. در مورد قرآن هم من در مجموع کتابی که از پرتوی از قرآن کامل تر باشد تا به حال ندیده‌ام. حتی امام خمینی هم این کتاب را درست تایید کرده است. آقای دعایی می‌گویند من تا به حال ندیده‌ام ایشان کتابی را اینگونه تایید کنند. حتی خوب است جمعی آن را مطالعه کنند و بر دستاوردهای آقای طالقانی و آقای صابر بیافایند. آقای صابر هم از پرتو خیلی الهام گرفته بود. پرتو ایرادهایی هم دارد که می‌توان با پیگیری آن را جبران کرد.

بود که می‌گفت انسان باید هم در دین داشته باشد و هم درد توده. می‌بینیم که صابر هم درد دین داشت و هم درد توده. به بلوچستان می‌رود تا کار کند و هم زمان در تهران کلاس فرقان برگزار می‌کرد. من یکبار از حنیف‌نژاد پرسیدم کادر یعنی چه؟ گفت کادر یعنی کسی که ایمان تاریخی دارد و می‌داند که در تاریخ حق بر باطل غلبه می‌کند. آقای صابر به نظر من یک کادر همه جانبه بود. کادر با معنایی که حنیف‌نژاد از آن مستفاد می‌کرد. الگویش هم همان حنیف‌نژاد بود. او هم در توسعه کار می‌کرد، هم در اقتصاد، هم ورزش و پهلوانی، هم استراتژی و هم دین.

شهید هدی صابر تاکید زیادی بر مساله‌ی منش داشت. مراد ایشان، مهندس سحابی، نیز به رعایت اخلاق در سیاست شهره بودند. به عقیده‌ی شما منش، و علت این تاکید زیاد بر منش اخلاقی از سوی ایشان چه بود؟ همچنین ویژگی‌های برجسته‌ی منش شهید هدی صابر را چه مسائلی می‌دانید؟

مهندس میثمی: مدل او در منش هم بنیانگذاران مجاهدین بود. آنها حتی برای مهندس سحابی هم از نظر منش ارزشمند بودند. هدی می‌گفت که آنها به آنچه اعتقاد داشتند عمل کردند و با شهادت‌شان هم گویی مهر تایید بر اندیشه‌شان نهادند. تحلیل ما این بود که احزاب شعار می‌دهند ولی عمل نمی‌کنند. صابر به این نقد داشت و ویژگی بارز منش ایشان هم این بود که خودش به ایده‌هایش عمل می‌کرد.

شهید هدی صابر با نسل جوان و به ویژه دانشجویان و اعضای انجمن‌های اسلامی همواره برخورد نقادانه داشتند؛ به گونه‌ای که حتی از نقد تند و تیز آنها نیز در پاره‌ای موقع ابایی نداشتند. در حالی که غالب اندیشمندان ترجیح می‌دهند به دلایل گوناگون، انتقاد کمتری به جریان‌های دانشجویی و نسل جوان وارد کنند و بیشتر رویه‌ی تاییدآمیز در پیش گیرند، به عقیده‌ی شما، علت برگزیدن رویکرد نقادی دائم از سوی شهید هدی صابر در این زمینه چه بود؟

مهند میثمی: رویکرد انتقادی آقای صابر از آنجا شروع شد که دانشجویان متاثر از دیدگاه‌های سروش از دین جدا شدند. او در دین داشت و می‌دید که جریانات دینی همچون طالقانی، سیدجمال، میرزا کوچک و ... نیز نقش مشتبی در تاریخ ایفا کرده‌اند. می‌گفت اگر دین را کنار بگذارند متفرق می‌شوند. نقد دیگر آن این بود که می‌گفت دانشجویان اول انقلاب در حکومت ذوب شدند. حالا باید پشت کنند به حکومت که البته من این نقد ایشان را قبول نداشت. یک نقد دیگر هم از موضوع درد مردم و ساده‌زیستی ایشان بود. دانشجوی موبایل به دست و کت شلواری را خیلی نمود جامعه نمی‌دید و نقد منشی هم داشت. محور بینشی هدا کار روی خدا بود. دیدگاه‌های جدیدی که در دانشگاه بود می‌گفت که خدا خلق کرد و دیگر کاری ندارد. این همان دیدگاه بیهود بود که می‌گویند، بِدَالَّهِ مَغْلُولَهُ، هدی در حسنه ارشاد بیشتر کار قرآنی اش این بود که بگوید خدای متشر و همراه نیز وجود دارد و در ریز زندگی خدا را دخالت بدهد.

شهید هدی صابر در دهه‌ی پایانی حیات خویش، سه محور ویژه را در فعالیت‌های خود پی می‌گرفتند. نخست دغدغه‌ی تجدید منش اخلاقی در نسل جوان که از طریق تاکیدهای گاه و بی‌گاه و کارهایی نظری انتشار کتاب «سه هم پیمان عشق» و ویژه‌نامه‌ی تختی نشریه‌ی چشم‌انداز ایران («جای خالی، جای سبز») در پی آن بودند؛ دوم دغدغه‌ی آموزش نظری برای نسل جوان و مخاطبان که برگزاری کلاس‌های تاریخ و قرآن («هشت فراز هزار نیاز» و «باب بگشا») بخشی از آن بود؛ سوم فعالیت



گفتگو با دکتر حسین رفیعی پیرامون اندیشه و عمل اجتماعی شهید هدی صابر:

با همه نقادانه برخورد می‌کرد

محض روی آنها مسائل حل نمی‌شود ولی تاکید صابر روی این ویژگی می‌تواند یک چیز را روشن کند که بزرگان گذشته‌ی ما را اخلاقیات آنها بزرگ کرده است و روشن کردن منش آنها خود مستقل از عملکرد سیاسی و یا ورزشی و یا فرهنگی آنها قابل تاکید است.

شهید هدی صابر با نسل جوان و به ویژه دانشجویان و اعضای انجمن‌های اسلامی همواره برخورد نقادانه داشتند؛ به گونه‌ای که حتی از نقد تند و تیز آنها نیز در پاره‌ای موقع ایابی نداشتند. در حالی که غالب اندیشمندان ترجیح می‌دهند به دلایل گوناگون، انتقاد کتری به جریان‌های دانشجویی و نسل جوان وارد کنند و بیشتر رویه‌ی تاییدآمیز در پیش گیرند، به عقیده‌ی شما، علت برگزیدن رویکرد نقادی دائم از سوی شهید هدی صابر در این زمینه چه بود؟

دکتر رفیعی: صابر با همه کس نقد تند داشت. حتی با مهندس سحابی، حسن این نقدهای تند تأثیرگذار آنهاست. نقد اگر تیز نباشد تأثیرگذار نیست.

به عنوان کسی که با شهید هدی صابر در نحله یا جریان فکری ملی - مذهبی قرار دارید، تصور می‌نمایید فقدان ایشان برای جامعه‌ی ایران چه خلا، هایی ایجاد خواهد کرد؟

دکتر رفیعی: هر انسان فعل، درمند و صادق موثر است و فقدان او اثر منفی دارد در مورد این شهید هم صادق است. او بولدوزری بود که راه باز می‌کرد.

در این روزها این انتظار مطرح گردیده که شاگردان شهید هدی صابر، پژوهشی فکری ایشان به ویژه مباحثت «رابطه‌ی صاف‌لانه، همه‌گاهی و استراتژیک با خدا» را تداوم بخشنند. به نظر می‌رسد این امید و انتظار بسیار کلی است. در این راستا، توصیه‌ی عملی شما به شاگردان جوان و دیگر مخاطبان

شهید هدی صابر
برای تداوم یافتن
پژوهشی فکری
ایشان چیست؟

دکتر رفیعی: گروه‌های مطالعاتی تشکیل دهنده، تقسیم کار کنند و روش صابر را ادامه دهنده، کار، کار، کار و مطالعه، مطالعه، مطالعه، مطالعه، بیشتر و کار کمتر. یک‌صد خروار فکر، یک جو عمل.

سابقه‌ی آشنایی شما با شهید هدی صابر به چه زمانی بازمی‌گردد؟
دکتر رفیعی: حدود 15 سال پیش در مراسم‌ها و جلساتی که به ابتکار مهندس سحابی تشکیل می‌شد و خود آن مقدمه‌ای شد برای تشکیل شورای فعالان

در غالب اخبار، گزارش‌ها و تحلیل‌های منتشر شده از شهید هدی صابر با عنوان «روزنامه‌نگار و فعال ملی - مذهبی» نام برد می‌شود. به نظر می‌رسد این عنانوین به تنها یعنی نمی‌تواند گویای وجود گوناگون این شخصیت فقید باشد. ایشان مدت‌های طولانی از زندگی خود را مصروف پژوهش‌های تاریخی، فرقانی و حوزه‌ی توسعه کرده و در این عرصه‌ها صاحب نظر و ایده بودند و دستاوردهای قابل توجهی را نیز در سطح عمومی ارائه کردند و معلم جوانان زیادی بودند. از سوی دیگر، ایشان به بهره‌مندی از اخلاق پهلوانی و دغدغه‌ی احیای منش‌های مهجور مانده شناخته می‌شوند. در مجموع به عقیده‌ی شما، شهید هدی صابر ذیل چه عنوانی قابل شناخت است؟ وجه اصلی پژوهشی اجتماعی و فکری ایشان چیست؟

دکتر رفیعی: عنوان "روزنامه نگار" و "فعال ملی مذهبی" با رشته‌های کاری شهید تناقضی ندارد. می‌توان روزنامه نگار بود، قرآن پژوه، تاریخ پژوه، توسعه پژوه و زنده کننده اخلاق پهلوانی بود. و یا در مورد فعال ملی مذهبی هم این صادق است. در کشورهای عقب‌مانده متخصص‌ها مانند کشورهای پیشفرته نیستند که هر کس یک تخصص دارد و روی آن عمیق کار می‌کند. شما این تنوع کاری را در مورد خیلی‌ها می‌توانید بینید. مثل مهندس بازرگان، مهندس سحابی، ...

شهید هدی صابر تاکید زیادی بر مسائلهای منش داشت. مراد ایشان، مهندس سحابی، نیز به رعایت اخلاق در سیاست شهره بودند. به عقیده‌ی شما منشاء و علت این تاکید زیاد بر منش اخلاقی از سوی ایشان چه بود؟ همچنین ویژگی‌های برجسته‌ی منشی شهید هدی صابر را چه مسائلی می‌دانید؟

دکتر رفیعی: اخلاقیات در کشور ما بسیار ضربه خورده، دروغ، کلک، نفاق، بی‌معرفتی، ... سکه رایج شده و در سال‌های اخیر از طرف احمدی‌نژاد هم علناً و به طور واضح تشویق می‌شود. طبیعی است که ریشه این گرفتاری‌ها، مسائل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است و با تاکید





گفتگو با حسن یوسفی اشکوری پیرامون اندیشه و عمل اجتماعی شهید هدی صابر:

اسلام او، اسلام وفا و منش و دفاع از طبقات فروندست جامعه بود

داشت که برای پیشبرد آرمانهای مدنی و انقلابی و دینی لازم است تجارت انباشته و تدوین شود. تا آنجا که اطلاع دارم و با من صحبت کرد، برنامه کلاس‌های آموزشی «هشت فراز هزار نیاز» او برآمده از این تحلیل بود. کارهای فکری-تشکیلاتی حنیف نژاد در دهه چهل در این مورد الگوی ایشان بود. تشکیلاتی و استوار و پیگیر و رازدار بود. به گفته‌ای، او «چریک مدنی» بود. یعنی همان حنیف نژاد اما در دهه هفتاد و هشتاد.

شهید هدی صابر تا کید زیادی بر مساله‌ی منش داشت. مراد ایشان، مهندس ساحابی، نیز به رعایت اخلاق در سیاست شهره بودند. به عقیده‌ی شما منش، و علت این تاکید زیاد بر منش اخلاقی از سوی ایشان چه بود؟ همچنین ویژگی‌های برجسته‌ی منشی شهید هدی صابر را چه مسائلی می‌دانید؟

اشکوری: این که آبشور فکری و آموزشی صابر دقیقاً کجا بود و از کجا و در چه مقطعی از کی و از چی تأثیر پذیرفته بود، دقیقاً نمی‌دانم. اما می‌توان گفت که او نسل انقلاب بود و طبعاً از الگوهای انقلابی و انقلابیون دهه چهل و پنجاه متاثر بود. از بازرگان و ساحابی‌ها و طلاقانی و شریعتی و حنیف نژاد و مجاهدین اولیه تا حتی از کسانی چون صمد بهرنگی. از آنجا که ملی بود به مصدق نیز به عنوان یک الگوی موفق تعامل ملیت و اسلامیت باور داشت و از این منظر رهبر نهضت ملی نیز برای او الگو بود. با این همه در سالیان اخیر مهندس ساحابی برجسته‌ترین و محبوب ترین الگوی وی شمرده می‌شد. اما در این میان از دو مرجع بیشتر اثر پذیرفته بود. یکی حنیف و دوستانش و دیگر پهلوانان و اندیشه و خصلت پهلوانی ستی ایرانی. نمی‌دانم او به دلیل مطالعه و تحقیق در تاریخ و اندیشه فرهنگ پهلوانی و عباری ایرانی –

اسلامی به این نحله و منش تعلق خاطر یافته بود یا بر عکس به دلیل تعلق خاطر و کشش شخصیتی ویژه‌اش به این سنت، به الگوهای آن (مانند تختی) دلسته بود. هرچه بود خلق و خوی پهلوانی داشت و از این رو اهل وفا و مررت و جوانمردی بود و رازدار و مبادی آداب، اصطلاح و مفهوم «منش» در این فرهنگ و ادبیات بیشتر معنا و مفهوم پیدا می‌کند. بر وفق این اندیشه بود که هدی به موسفیدها و پیشکسوت‌ها احترام خاص می‌گذاشت. باید افروزد هدی به معنای دقیق کلمه متدين و متشرع و اخلاقی بود و اسلام او نیز اسلام وفا و منش و احترام و مررت و جوانمردی و تیمارداری محروم‌مان و دفاع

سابقه‌ی آشنایی شما با شهید هدی صابر به چه زمانی بازمی‌گردد؟
اشکوری: از حدود 30 سال پیش با هدی آشنا شدم. زمانی که نماینده مجلس بودم. در آن سالها خواهر ایشان خانم فیروزه چند بار پیش من آمد تا درباره برخی مسائل سیاسی و اجتماعی گفتگو کند. به تدریج از طریق فیروزه صابر با تنی چند از خانم‌های دیگر آشنا شدم و این آشنایی‌ها بعدها جدی تر ادامه پیدا کرد. با این بانوان فرزانه و بعدها دوستان دیگر جلسات منظم فکری داشتم که به تناسب تا ده سال پیش نیز ادامه داشت. پس از آشنایی با فیروزه خانم با هدی و دیگر اعضای خانواده شریف صابر نیز آشنا شدم. اما کار جمعی ما در زمان انتشار ماهنامه «ایران فردا» بود که چند سالی نیز عضو فعال هیئت تحریریه آن بود. در عین حال در این 30 سال هدی صابر از دوستان نزدیک و فعال در حلقه یاران بود و بارها حول شخصیت مهندس ساحابی و یا مناسبت‌های دیگر در بحث‌های فکری و یا فعالیت‌های سیاسی و مدنی مشارکت و همکاری داشتیم.

در غالب اخبار، گزارش‌ها و تحلیل‌های منتشر شده از شهید هدی صابر با عنوان «روزنامه نگار و فعال ملی - مذهبی» نام برده می‌شود. به نظر مرسد این عناوین به تنها نمی‌تواند گویای وجود گوناگون این شخصیت فقید باشد. ایشان مدت‌های طولانی از زندگی خود را مصروف پژوهش‌های تاریخی، قرآنی و حوزه‌ی توسعه کرده و در این عرصه‌ها صاحب نظر و ایده بودند و دستاوردهای قابل توجهی را نیز در سطح عمومی ارائه کردند و معلم جوانان زیادی بودند. از سوی دیگر، ایشان به بهره‌مندی از اخلاق پهلوانی و دغدغه‌ی احیای منش‌های مهجورمانده شناخته می‌شوند. در مجموع به عقیده‌ی شما، شهید هدی صابر ذیل چه عنوانی قابل شناخت است؛ وجه اصلی پژوهشی اجتماعی و فکری ایشان چیست؟

اشکوری: چنان که گفتید شهید هدی صابر در عرصه‌های مختلف فعال بود و دارای داشش‌ها و صلاحیت‌های مختلف اما با توجه به این واقعیت که من مستقیماً با آثار مکتب ایشان آشنا نیسم و تحقیقی در این زمینه ندارم، نمی‌توانم بگویم که «وجه اصلی پژوهش اجتماعی و فکری ایشان چیست». در این سالها نیز کمتر از نزدیک در جریان کارها و یا فعالیت‌های فکری و اجتماعی هدی قرار داشت. اما می‌دانم که او به اندیشه‌های اجتماعی و معطوف به عمل سخت معتقد بود و اصرار





مورد محتوای افکار و آثارش (از جمله کلاس تاریخ) به دلیل عدم اطلاع کافی نمی‌توانم اظهار نظر کنم. اما به طور کلی هدی تعمق و نوآوری بود و سنجیده سخن می‌گفت، از نظم فکری و گفتاری در خور تحسینی برهه داشت. ادبیات ویژه خود را نیز داشت.

به عنوان کسی که با شهید هدی صابر در نحله یا جریان فکری ملی - مذهبی قرار دارید، تصور می‌نمایید فقدان ایشان برای جامعه‌ی ایران چه خلاهایی ایجاد خواهد کرد؟

اشکوری: افراد خلاق و خودساخته در واقع جانشین ندارند. متأسفانه در فاصله ده روز سه شخصیت برجسته‌ای را از دست دادیم که نه تنها برای ملی-مذهبی‌ها بلکه برای مردم وطن و جنبش مدنی و سبز ایران بی‌جانشین بودند (مهندس سحابی، هاله سحابی و هدی صابر). خلاه وجود این سه عزیز و این سه سرمایه‌ی حداقل به این زودی پر نخواهد شد. با این همه سنت تاریخ است و رسم روزگار و زندگی در جریان است. برجسته‌تر از این عزیزان آمده و رفته‌اند اما چرخ دوران می‌چرخد و همه چیز را مشمول مرور زمان می‌کند. دوستان به ویژه جوانان اثربنیزیرته از مکتب این عزیزان باید همان راه و سنت را ادامه دهند تا به زودی به رهایی و آزادی برسیم. افراد مستعد هر کدام می‌توانند هریک عزت سحابی، هاله سحابی و هدی صابر شوند. این گونه است که در سیر حواتر اینان جانشین در گذشتگان می‌شوند.

در این روزها این انتظار مطرح گردیده که شاگردان شهید هدی صابر، پروژه‌ی فکری ایشان به ویژه مباحث «رابطه‌ی صاف‌دانه، همه‌گاهی و استراتژیک با خدا» را تداوم بخشنده. به نظر می‌رسد این امید و انتظار بسیار کلی است. در این راستا، توصیه‌ی عملی شما به شاگردان جوان و دیگر مخاطبان شهید هدی صابر برای تداوم یافتن پروژه‌ی فکری ایشان چیست؟

اشکوری: من در جریان پروژه‌های فکری هدی نیستم (البته اگر بتوان در مورد برخی تکاپوهای ایشان «پروژه» گفت) نیستم و نمی‌دانم در این سالها دقیقاً ایشان چه گفته و چه کرده است. اما احتمالاً جز برنامه‌ی آموزشی تاریخ معاصر، ایشان آموزه‌های فکری و دینی و معنوی هم داشته‌اند که می‌تواند میراث با ارزشی برای جوانان تلقی شود. در مورد مباحث فکری و معنوی و روحی و تربیتی، باید توجه داشت که در مرحله نخست عامل مهم موقوفیت زمینه‌های شخصیتی و فرهنگی و اخلاقی خود شخص است که بسیار اثرگذار است و در مرحله دوم تلاش‌ها و جهادهای فکری و علمی و آموزشی شخصی نقش مهمی در موقوفیت دارد و نمی‌توان صرف‌باشی میراث، که به هر حال مخصوص جد و جهد شخص دیگری است، بسته کرد و فقط آموخت. جان کلام این است که «استعداد» نقطه‌ی عزیمت تعالی اخلاقی و تصریع معنوی است و در تداوم آن البته تلاش و جدیت و تعمق و مداومت و آموزش بسیار مهم است و شرط لازم برای رشد و تعالی شمرده می‌شود. صابر نیز، مانند دیگر افراد موفق، خود با همین دو مؤلفه به جایی رسیده بود و به مرحله‌ای از رشد و خودسازی برکشیده شد که امروز یک الگو محسوب می‌شود. می‌توان از این الگو آموخت اما راز موقوفیت در جهاد اکبر و اصغر تک تک دوستان جوان تر و علاقه‌مندان آن عزیز سفر کرده است. خدای او را مشمول رحمت خود فرار دهد و شما را هم در راه حق و فضیلت و تداوم راه نیکوی هدی موفق بدارد.

از طبقات فرودست جامعه و اخلاق بود. این مجموعه عوامل از هدی صابر شخصیتی خلق کرده بود که تا حدودی جامع تمام خصائص خوب انسانی و اخلاقی و اجتماعی بود و در عرصه جامعه و سیاست و رفاقت این شاهه‌ها به خوبی محسوس بود.

شهید هدی صابر با نسل جوان و به ویژه دانشجویان و اعضای انجمن‌های اسلامی همواره برخورد نقادانه داشتند؛ به گونه‌ای که حتی از نقد تند و تیز آنها نیز در پاره‌ای موقع ایابی ندادشند. در حالی که غالب اندیشمندان ترجیح می‌دهند به دلایل گوناگون، انتقاد کمتری به جریان‌های دانشجویی و نسل جوان وارد کنند و بیشتر رویه‌ی تاییدآمیز در پیش گیرند، به عقیده‌ی شما، علت برگزیدن رویکرد نقادی دائم از سوی شهید هدی صابر در این زمینه چه بود؟

اشکوری: اصولاً رویکرد خصلت نقادی و رویکرد انتقادی غالباً برآمده از دو علت است. یکی آگاهی عمیق و متاملانه در مورد فکر یا پدیده‌ای و دیگر علاقه و دلستگی به موضوع مورد انتقاد. اگر این دو عامل همراه با آزاداندیشی و استقلال نظر وجود داشته باشد، معمولاً رویکرد انتقادی رخ می‌دهد. البته باید افزود که از مهیم ترین عوامل عدم ارائه نقد و نقادی در افراد، محافظه‌کاری و ملاحظات ویژه و نیز طبیعت نرم و میانه رو محافظه‌کار در افراد است. اما هدی صابر واجد تمام شرایط بود. در برخی حوزه‌ها (از جمله دانشگاهها و انجمن‌های اسلامی و به طور کلی جریانهای دانشجویی) هم از اطلاعات خوب و گاه عمیق برخوردار بود و هم به دانشجویان و جنبش دانشجویی علاقه داشت و جوانان و دانش آموختگان را سرمایه تتحولات مثبت آینده کشور می‌دانست و هم چندان محافظه کار و وابسته به افراد و نهادهای قدرت نبود که ایابی از نقدهای رادیکال داشته باشد و حتی از رنجیدن افراد پروا کند. در جلسات خودمان هم چنین بود. با تمام حب و ادبی که داشت، به هنگام و در جای خود از اظهار نظر نقادانه و شفاف نسبت به هیچ کس و یا نهادی ابا نداشت.

شهید هدی صابر در دهه‌ی پایانی حیات خویش، سه محور ویژه را در فعالیت‌های خود پی می‌گرفتند. نخست دغدغه‌ی تجدید منش اخلاقی در نسل جوان که از طریق تاکیدهای گاه و بی‌گاه و کارهایی نظری انتشار کتاب «سه همپیمان عشق» و ویژه‌نامه‌ی تختی نشریه‌ی چشم‌انداز ایران («جای خالی، جای سبز») در پی آن بودند؛ دوم دغدغه‌ی آموزش نظری برای نسل جوان و مخاطبان که برگزاری کلاس‌های تاریخ و قرآن («هشت فراز هزار نیاز» و «باب بگشا») بخشی از آن بود؛ سوم فعالیت نظری و عملی حول محور توسعه‌ی عادلانه که آخرین مصاحبه‌ی ایشان با نشریه‌ی چشم‌انداز ایران و فعالیت‌های حدوداً دوسره در پروژه‌ی زاهدان در ذیل این محور می‌گنجد. به عقیده‌ی شما این فعالیت‌های شهید هدی صابر چه اندازه در تامین نیازهای نسل جوان و پیشبرد جامعه‌ی ایران موثر بوده است؟

اشکوری: نمی‌توانم در مورد میزان اثرگذاری کارهای مطرح شده هدی داوری کنم چرا که معیاری برای این اثرگذاری در اختیار ندارم اما بی‌گمان این نوع تلاش‌های بی‌وقفه و صمیمانه وی در مخاطبان و خوانندگان و شنوندگانش مؤثر و مفید بوده است. به ویژه کلاس‌های تاریخ وی با استقبال قابل ملاحظه‌ای مواجه بود. هر چند در



گفتگو با رضا علیجانی پیرامون اندیشه و عمل اجتماعی شهید هدی صابر:

جانش را بر عهدش گذاشت

(سازمان گر و سازمان گرا) بود. اما در مجموع او را می‌توان تجسم یک «تثبیت مسیحیابی» دانست.

نتوری - مبارزه - تشکیلات

هم فکر و سر؛ هم پا و عمل؛ هم ارتباط و انسجام و کار جمعی.

شهید هدی صابر تاکید زیادی بر مساله‌ی منش داشت. مراد ایشان، مهندس ساحابی، نیز به رعایت اخلاق در سیاست شهره بودند. به عقیده‌ی شما منشا و علت این تاکید زیاد بر منش اخلاقی از سوی ایشان چه بود؟ همچنین ویژگی‌های برجسته‌ی منشی شهید هدی صابر را چه مسائلی می‌دانید؟

علیجانی: من صابر را فرد «منش» و «جمع بندی» می‌دانم. این خلاصه دغدغه‌ای است. توجه اش به منش برخاسته از علل و دلایلی چند است. از جمله مطالعات و تربیت مذهبی و اخلاقی، روایی حساس و عاطفی خود وی، علاقه اش به بنیانگذاران اولیه مجاهدین و درک و دریافتنی که از آنها خاص خودش داشت، تجربه عملی مبارزه سیاسی به علاوه مطالعات تاریخی که از معبر آن دریافته بود کمپود و نقصان در این حوزه چه لطماتی به مبارزه و دست آوردهایش قبل، در پرسه و بعد از پیروزی زده و می‌زند.

هدی فردی به شدت منظم، سختگیر (اول از همه به خودش)، مودب، راست گو، دقیق و پیگیر بر قرار و توافق، خوش حافظه، مصر و ایستاده بر دانسته‌ها و داشته هایش، با همت و سخت کوش و خستگی ناپذیر، اراده گرا، اهل جمع بندی مستمر، احترام گذار به همه بویژه مسن ترها و به قول خودش معنوین و صاحبان کسوت، حساس بر رعایت جزئیات، فرم‌ها و تشریفات مریوطه در هر کار و عمل، اهل صله رحم و داد و داش و دش و ... بود.

شهید هدی صابر با نسل جوان و به ویژه دانشجویان و اعضای انجمن‌های اسلامی همواره برخورد نقادانه داشتند؛ به گونه‌ای که حتی از نقد تند و تیز آنها نیز در پاره‌ای موقع ابابی نداشتند. در حالی که غالب اندیشمندان ترجیح می‌دهند به دلایل گوناگون، انتقاد کنمتری به جریان‌های دانشجویی و نسل

سابقه آشنایی شما با شهید هدی صابر به چه زمانی بازمی‌گردد؟

علیجانی: به نام دوست. هدی در نامه‌ای به مهندس ساحابی و تقی و من با این عنوان نامه اش را اغاز کرده که من نیز به نام رفیق اعلی و به باد رفیق هم پیمان ام با همین نام آغاز می‌کنم. سابقه آشنایی ام با هدی به سال ۷۴ بر می‌گردد. جلسه ای به نام «جلسه جوانان» (البته جوانان آن روز که امروز همه میانسالی را هم پشت سر گذاشته اند)، تشکیل شده بود. در آن جلسه برای اولین بار هم دیگر را دیدیم و به اصطلاح خودش «هم یابی» کردیم. آن جلسات برای بحث و گفتگو در باره چه باید کرد و مسائلی از این دست بود: زبان پس هدی چند قرار در امجدیه و پارک و ... گذاشت و خصوصی تر با هم حرف زدیم و پرسه هم یابی طی شد و او که در مشورت با مهندس ساحابی بود، پس از مدتی جمعی ۵ نفره را دعوت به هماره‌ی هم پیمانی کرد. گویا قبل از جمع بزرگتری تشکیل شده بود از افرا مسن تر و ناهمگون که هر یک خود وزنه ای بودند در عرصه فعالیت خود، جلسات این جمع ماه‌ها ادامه داشته و لی سرانجام تعطیل شده بود. در هر حال هدی را که همیشه به دنبال «جمع سازی» بود، راضی و قانع نکرده بود. حال این «جمع» جدید گویی برای او راضی کنده و گاه شف آور بود

در غالب اخبار، گزارش‌ها و تحلیل‌های منتشر شده از شهید هدی صابر با عنوان «روزنامه نگار و فعال ملی - مذهبی» نام برده می‌شود. به نظر می‌رسد این عنوانین به تهایی نمی‌تواند گویای وجود گوناگون این شخصیت فقید باشد. ایشان مدت‌های طولانی از زندگی خود را مصروف پژوهش‌های تاریخی، قرآنی و حوزه توسعه کرده و در این عرصه‌ها صاحب نظر و ایده بودند و دستاوردهای قابل توجهی را نیز در سطح عمومی ارائه کردند و معلم جوانان زیادی بودند. از سوی دیگر، ایشان به بهره‌مندی از اخلاق پهلوانی و دغدغه‌ی احیای منش‌های مهجورمانده شناخته می‌شوند. در

مجموعه به عقیده‌ی شما، شهید هدی صابر ذیل چه عنوانی قابل شناخت است؟ وجه اصلی پژوهه‌ی اجتماعی و فکری ایشان چیست؟

علیجانی: هدی فعال سیاسی، پژوهشگر و نویسنده، فعال مدنی و اجتماعی، قرآن پژوه، پژوهشگر تاریخ (بویژه تاریخ معاصر و تاریخ جنیش دانشجویی)، پژوهشگر ورزشی و فردی تشکیلاتی





های زندانیان و نیز حتی بر بازجویان و نگهبانان زندان نیز اثر فراوانی گذاشت.
بعد این بیشتر در این باره خواهیم شنید.

به عنوان کسی که با شهید هدی صابر در محله یا جریان فکری ملی -
مذهبی قرار دارید، تصور می نمایید فقدان ایشان برای جامعه ایران چه
خلاهای ایجاد خواهد کرد؟

علیجانی: هدی به تنهایی یک لشگر بود. در هر حوزه ای که وارد می شد محصول
(فکری - عملی) مثبت و قابل اعتماد و ماندگاری به بار می آورد. من فکر می کنم در
کوتاه مدت هیچکس نمیتواند جای خالی او را در حوزه پیرامونش پر کند. اما بسیار
امیدوارم به تدریج با الهام گیری از مشی و منش و داشت او نیروهای جوان تر بتوانند
بار بر زمین مانده اورا بر دوش بکشند و هم در حوزه های فکری و هم تشکیلاتی و
هم مشن و اخلاق و هم در حوزه اجتماعی و کار مردمی پا بر جا پای او بگذراند.
هم نسلاتش نیز باید با تمسک به یاد او؛ انرژی و انگیزه ای بیشتر بیابند و در کوتاه
مدت نیز تلاش کنند به نیازهایی که او پاسخ می داد؛ حتی المقدور پاسخ دهنده.

در این روزها این انتظار مطرح گردیده که شاگردان شهید هدی صابر،
پروژه‌ی فکری ایشان به ویژه مباحثت «رابطه‌ی صاف‌دانه، همه‌گاهی و
استراتژیک با خدا» را تداوم بخشنده. به نظر می‌رسد این امید و انتظار
بسیار کلی است. در این راستا، توصیه‌ی عملی شما به شاگردان جوان و
دیگر مخاطبان شهید هدی صابر برای تداوم یافتن پروژه‌ی فکری ایشان
چیست؟

علیجانی: پروژه هدی پروژه تثبیت رهایی بخش بود. او خود یک کادر همه جانبه
بود. دوستان و شاگردانش باید هر سه ویا لاقل یکی از این سه بعد را تداوم دهند. ولو
در برخی آراء هدی در یکی از این سه بعد نیز همراهی و همراه نباشند. اما توجه و
احترام به این جامعیت (ولو همه چند بعدی نباشند) یکی از نیازهای زمانه ماست.
در حوزه نظری و پژوهش فکری نیز همین اصل وجود دارد. تداوم راه - حتی علیرغم
برخی تفاوت در آرا - توسط طیف متنوع شاگردان او بسیار ضروری است. توجه به
هویت و مهمتر از آن نشست و نفوذ اخلاقیات برخاسته از هویت (که هدی آن را به
شدت و تاکید از متن می گرفت) در رفتار و منش و نیاز به خلوت و تأمل در خود و
جمع بندی و محاسبه نفس و مشی از ضروریات این راه است. اگر همه گان چون
هدی نتوانند در این مسیر راه گشایی کنند (هر چند باب همیشه به روی همه باز
است) و حرف نو بیافرینند، اما می توانند چون او «باشند». اگر شریعتی در زمانه
خود به دنبال الگوهای درسترس و ملموس برای نسل نوی مخاطب خود بود و مثل
کی و مثل چی؛ را با حسن و محبوبه پاسخ می داد.

نسل کم الگوی جدید به نظر هدی، این بار اما بسیار پر الگو شده است. مثل کی؟

مثل عزت

مثل هله

مثل هدی

مثل سهراب

مثل کیانوش

مثل فرزاد

و...

زندگی تک تک شان را بخوانید تا بدانید چرا این ها را به همان تعبیر قرآنی اش
«مثل» می دانم. مثال های زیبا که چه رفیقان خوبی هستند برای او . برای دوست.

جوان وارد کنند و بیشتر رویه‌ی تاییدآمیز در پیش گیرند، به عقیده‌ی
شما، علت برگزیدن رویکرد تقاضی دائم از سوی شهید هدی صابر در این
زمینه چه بود؟

علیجانی: هدی به علت اهل «تغییر» و «تحصیص» بودنش و نیز «جمع
سازی» اش ، همواره دید رو به جلو و امیدوار به نسل جوان (البته در تلقیق سه
نسل مسن - میان سال - جوان) داشت. آنها قابل شکل دهی و تربیت بیشتری
می داشت. برای اساس چون به آنها امید داشت و چون اراده گرایانه دنبال جمع
سازی و تغییر زمانه بود ؛ بر نسل نو حساس تر بود. خوب توصیف شان می کرد و به
دنبال تجویزهایی برای تغییر آنها - جهت تغییر زمانه به صورت جمعی - بود.
هدی برای خود چندان چیزی نمی خواست که بدان خاطر در برخورد با نسل نو
مالحظه خود را داشته باشد و محافظه کار شود. از سویی ایده آن ها و آرمان ها و
الگوهایی در پس ذهن داشت و دوست داشت نسل نو را بدان سو سوق دهد. دغدغه
«هویت» یک دغدغه دائمی او بود و حساسیتی دو چندان برآن داشت. از این زاویه
بود که «هویت فرار» را نوشت .

شهید هدی صابر در دهه‌ی پایانی حیات خویش، سه محور ویژه را در
فعالیت‌های خود پی می گرفتند. نخست تغییر منش اخلاقی در
نسل جوان که از طریق تاکیدهای گاه و بی‌گاه و کارهایی نظری انتشار
کتاب «سه هم‌پیمان عشق» و «ویژه‌نامه‌ی تختی نشریه‌ی چشم‌انداز ایران
(«جای خالی، جای سبز») در پی آن بودند؛ دوم دغدغه‌ی آموزش نظری
برای نسل جوان و مخاطبان که برگزاری کلاس‌های تاریخ و قرآن
(«هشت فراز هزار نیاز» و «باب بگشا») بخشی از آن بود؛ سوم فعالیت
نظری و عملی حول محور توسعه‌ی عادلانه که آخرین مصاحبه‌ی ایشان با
نشریه‌ی چشم‌انداز ایران و فعالیت‌های حدوداً دوسره در پروژه‌ی زاهدان
در ذیل این محور می گنجد. به عقیده‌ی شما این فعالیت‌های شهید هدی
صابر چه اندازه در تامین نیازهای نسل جوان و پیشبرد جامعه ایران
موثر بوده است؟

علیجانی: من شهادت می‌دهم که هدی هیچ زمانی از روز و هفته و ماه اش را به
بطالت نیگذراند. بسیار سخت کوش بود اگر نکه ای را قبول می‌کرد و یا به
موضوعی می‌رسید تماقده و تمام وقت برایش تلاش می‌کرد. او از کسانی بود که بود
و نبودشان در یک جلسه و جمع کاملاً محسوس بود. از تغییر خودش استفاده کنم
واقعاً «نفر» بود. در هر کاری که به عهده می‌گرفت مطمئن بودی که به درستی و
خوبی و با دقت و همت فراوان آن را انجام می‌دهد. و حتماً دستاوردهای قابل توجه
خواهد داشت.

او یکی از بنیان گذاران و موسسان ملی - مذهبی بود. اگر او نبود قطعاً ملی - مذهبی
همانی نبود که بعد شکل گرفت. هر چند خودش بیشتر تعاق خاطر به خانواده بزر
گ و هویتی ملی - مذهبی می‌داشت. او فردی تشکیلاتی بود (و به همین دلیل به
نظر من اورا اعدام نامرئی کردند) و مسئول ستاد انتخاباتی ما در چند انتخابات بود.
افراد تشکیلاتی معمولاً افراد اثر گذار و جمع کن و خط ده و انگیزه‌بخش هستند.
هدی نیز چنین بود.

او حداکثر تلاش را کرد و جانش را بر عهده گذاشت. هنوز زود است در باره
تأثیرات او قضاؤتی نهایی کنیم. اما او نیز به اندازه خود و بیشتر از بسیاری از هم
نسلانش بر داشتجویان و چند نسل تحکیم و عده قابل توجهی از شاگردان و بهره
مندان از کلاسشن اثر گذاشت که انشا الله میوه هایش به تدریج به بار خواهد آمد.
او بر افراد هم افق و هم دغدغه اش بیش از دیگر افراد اثر می گذاشت. او بر خانواده



بررسی فهرستوار سلسله نشستهای «باب بگشا» معلم شهید هدی صابر

من رفیدم، رهگشایم، «باب بگشا»، نزد من آ

روش

ملاصدرا در ابتدای اسفار تعریفی برای فلسفه ارائه می دهد: «فلسفه، عالم را نظلمی عقلی، به قدر توان بشری می بجشد تا تشیه به باری تعالی حاصل آید...». ملاصدرا به چهار عنصر کلیدی در تعریف خود اشاره می کند (الف) عالم (ب) نظمی عقلی (پ) قدر توان بشری (ت) تشیه به باری تعالی. شاید این تعریف خود گویاترین شاهد بر پیوند فلسفه و عرفان از جانب ملاصدرا باشد. جمع این چهار عنصر از دید ملاصدرا منجر به «استکمال نفس انسانی به سبب معرفت و شناخت حقایق موجودات - آنگونه که هستند - و حکم به وجود آنها از روی تحقیق و ثبوت، همراه با براهین، نه از روی گمان و تقیید و پنداش - به طاقت و وسع انسانی» می شود. مطابق این تعریف به نظر نگارنده شهید هدی صابر نیز در پی نظمی عقلی برای فهم هستی در مدار خود بود تا نشان دهد که چگونه میتوان عضو فعال هستی شد و در راستی آن ضمن احترام به دستاوردهای گذشتگان می خواست طرح نویی دراندازد، او حتی از ادبیات و لغات جدیدی استفاده نمود. سعی می کرد از

زبان و ادبیاتی که بشر امروز در پدید آوردن آن زحمت کشیده استفاده نماید. اعتقاد داشت زبان و ادبیات اصیل امروزی در رویارویی عضو فعال در هستی با هستی شکل گرفته است. اما این کار ساده ای نبود و مشکلات و سختی های خاص خود را داشت چون از یک طرف ما به یک ادبیات خاصی عادت کرده بودیم و از طرف دیگر به علت برخی تجربیات تاریخی، ذهن ها نسبت به این روش حساس بود. ولی شهید صابر تمام تلاش خود را در این زمینه بکار بست که مهمترین آن یک کار منسجم قبل از ارائه آن در حسینیه بود و همچنین باز بودن ذهن ایشان نسبت به نقدهایی که به کار وی می شد، قبل از ارائه عمومی بحث آن را با دیگران مطرح می کرد که این خود نشان از حساسیت وی به پژوهش مورد علاقه اش بود. مرحوم صابر دائما می گفت بحث های باید شلاق (نقد) بخورد

رفاقت، رهگشایی و دعوت او از بندگانش شناسنامه سلسله جلساتی است آغازیده در غروب رمضانی مصادف با شهریور 87 در حسینیه ای نام آشنا و حامل تاریخی عظیم «ارشد». در پی رابطه صاف دلانه، مستمر و استراتژیک با خدای بی غروب بی افول، جمعی به همت صابر نامی صابر در زیر یک سقف گرد آمدند. حضور افراد فراز و نشیب هایی داشت اما بعد از مدتی عده ای همراه همیشگی هم در بیش از 70 نشست هنگی شدند. باهم بودن هایی که با زندانی شدن بنیانگذار جلسات در تابستان 89 پایانی ظاهری پذیرفت. اما او چنان بنیانی نهاده بود که هیچ گاه ادامه مسیر قائم به فرد نباشد. او بر اساس توشه گیری از سوره آل عمران به خوبی میدانست حتی اگر پروژه ای صرفاً وابسته به محمد (ص) شناخته شود بز زمین خواهد ماند. از رابطه مستمر سخن گفته بود، حتی به وضوح در سومین جلسه اش در جمع بندی از شکست جنگ احـد با اشاره به آیه 144 سوره آل عمران گفت: «محمد(ص) فانی(رفتنی) است.

نهای خدا پایدار است و اعتبار

پروژه ای شما به خداست نه به محمد». و در ادامه آن افروزد:

«حیات پس از مرگ، واقعی است و شهیدان صاحب جایگاه اند». و

در 20 خرداد با عروجش نشان داد آنچه را می گفته باور داشته و به شاگردانش در حسینیه نشان داد که چگونه می توان صاحب جایگاه شد. بایی که او در

حسینیه نشان داد بایی نیست که با رفتن او بسته شود. مباحثی را بیان نمود که با درون انسان کار

داشت، موضوعاتی را مورد مذاقه قرار داد که نیاز امروزین ماست.

ولی متساقنده به علل گوتاگون در زمان حیات ایشان امکان نشر گشته آن فراهم نشد. اکنون بر

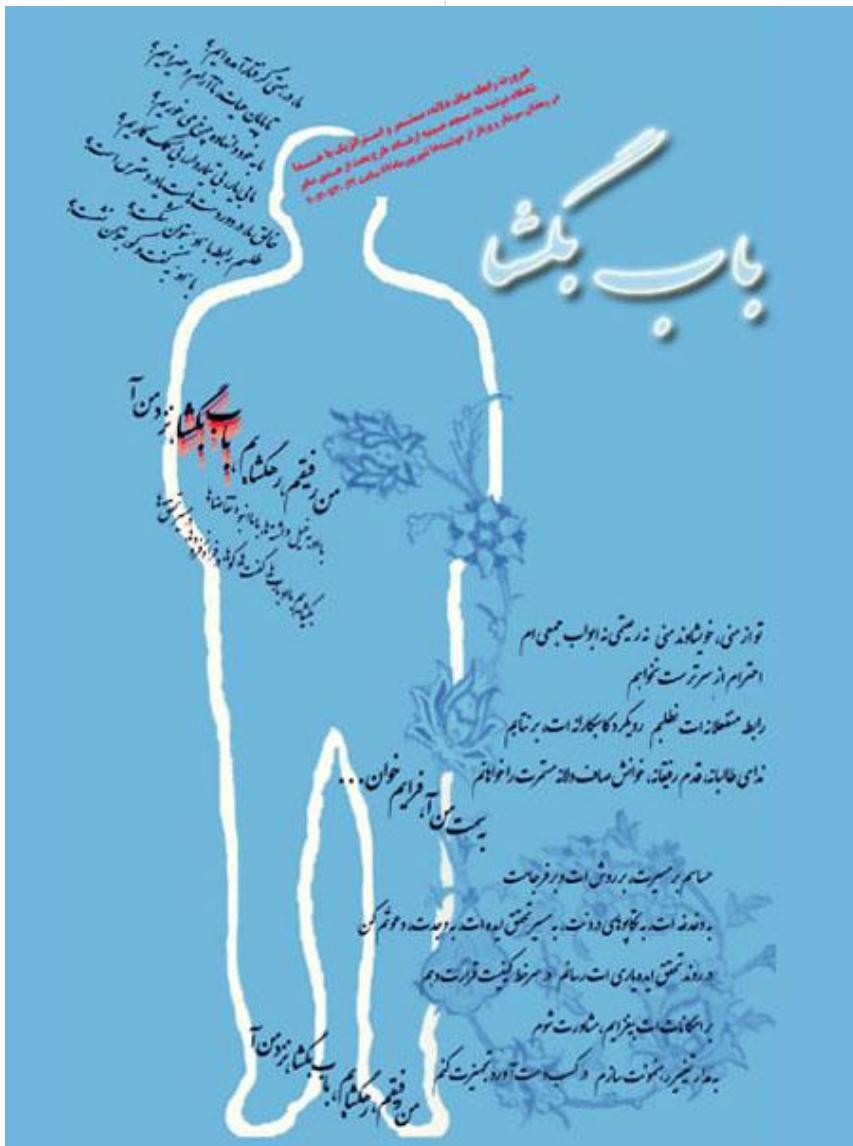
توشه گیران آن جلسات است که این کار را انجام دهنند. هدف این مقاله نیز گام کوچکی در این

راستا است. البته نمی توان 70

جلسه بیش از 2 ساعت را در طی یک مقاله کوتاه بررسی

مشکافانه و دقیق نمود. صرفاً یک فهرست تفصیلی از آنچه در

سیز جلسات باب بگشا طی شد در دو قسمت روش و محتوى ارائه می گردد.





فصل اول: لوازم ورود به بحث

(۱) تبیین مختصات ایرانی امروز

شهید صابر برای انسان صاحب دغدغه ارزش والایی قائل بود چرا که هدفش از آموزش نه تربیت عالم که تغییر دهنده عالم بود و بر این اعتقاد بود یک موضوع وقتی می‌تواند درونی یک انسان شود که ضرورت آن را درک کرده و به آن احساس نیاز کند. از این رو مباحثت خود در حسینیه را بر این اساس آغاز نمود و در طی ۶ جلسه این موضوع مورد بحث قرار گرفت. در این شش جلسه هدی صابر کوشید تا وضعیت امروزین اکثریت ایرانیان را در رابطه خود و خدای خود ترسیم نماید و از طرفی در عین توصیف، بستر تحول آن را فراهم آورد. قرآن کریم برای هر کسی خدایی قائل است و بنا به آیه‌ای حتی گاهی هوای نفسانی خدا می‌شود. از طرفی دیگر هر انسانی درک خاص خود از خدا را دارد البته نه به معنای واگرایی در فهم انسان‌ها از خدا بلکه به معنای مراتب وجودی آن. خلیلی از موقع به علت عدم گفتگوی سازنده بین دو فرهنگ یا دو جامعه در این زمینه اختلافات بزرگ نمایی می‌شود. از دید آقای صابر خدا در تمام هستی منتشر و جاری است. او آموزگار اول و ثانی نوع بشر است. در ضمن متذکر می‌شود که هر که در مقابل او تمکین نکند از عضویت فعال در هستی محروم می‌شود. او در تشخیص این تمکین به قواعد عام کلاسیک و سنتی اعتقاد چندانی ندارد از این رو در بهشتی که صابر متصور بود برای همه عناصر فعل در هستی از چه گورا و هوشیمین تا حنیف و شمشیری جایی بود. صابر معتقد بود هر فرهنگ در ارتباط با هستی، شیوه خاص خود را دارد و اگر به آن بی‌اعتنای باشد سیر سقوط و نزول را طی می‌کند. با این نگاه می‌گفت خدا نیز در فرهنگ ما ظهر و بروز خاص خویش را دارد. معتقد بود که خدای اکون ما (خدایی که عملاً آن را باور داریم) "نا محسوس"، "کوچک مدار"، "بیرون از کار"، "تابازدارنده" "غیرناظر" و "غیرهم ذات" است. معتقد بود مفهوم خدا در جامعه ما با زندگی ما در هم تینیده است. وی می‌گفت سه دهه حکومتی به نام مذهب بر ما حاکم بوده است. از طرف دیگر فعلان سیاسی نیز برخورد خاص خویش با مذهب را داشته‌اند و اکون ما در بزنگاهی قرار گرفته ایم که بسیاری از مشکلات را از خدا می‌دانیم. از این رو باید نگاهمان نسبت به خدا را به طور جدی بررسی نماییم. او در آغازین جلسه پس پیشانی خود را چنین بیان کرد:

"... کمتر دوره ای بوده است که جامعه ما اینچنین در خود فرو رود؛

امکان تنفس، ترقص و وجود، کم داشته باشد. در چنین وضعیتی این پرسش در ذهن ایجاد می‌شود که آیا ما در کوچه دوسر بن بست هستی گیر افادة ایم؟ راه فراری برای ما وجود ندارد؛ ره یافته برایمان نیست؟ از دیگر سو این سوال مطرح است که آیا مدیر هستی، میدان مدیریتش تمام هستی را پوشش می‌دهد یا بخشی را؟ آیا از هر منطقه‌ای که پیشنهاد برای اهالی آنها امکان می‌آفریند؟ آیا فقط برای مو بلوندها و قد بلندها و چشم آبی‌ها امکان آفرینی می‌کند؟ آیا فقط آنها طبیعت را تسخیر می‌کنند؟ آیا خدا در کنار آنها به نژاد زرد هم که تند و تیز، منظم و تشكیلاتی و فرمانبر است میدان می‌دهد و بقیه اینان بشر، کور و کچل‌های هستی اند و خدا به آنها اعتنای ندارد؟ شاید این طور به نظر برسد که نظام مدیریتی خدا، طبقاتی است [...]

اما پرسش کیفی دیگری نیز وجود دارد؛ ما هم عضو قابل اعتنای از اعضای هستی محسوب می‌شویم؟ "عضو هستی" یکی از کلید واژه‌های بحث ماست. عموماً تصور بر آن است که اعضای هستی، تنها انسان‌های سترگ، خوش قد و قامتان، شاخص‌ها، ایدئولوگ‌ها و رهبران فکری-

و دیگران را به این کار تشویق می‌کرد. چون این پروژه در میانه خود با شهادت او پایان یافت وظیفه دوستان نزدیک ایشان است که به تبیین خواست آن بزرگوار پیروزی دارد.

هدی صابر معتقد بود که زمان سخنرانی و گفتگوی یک طرفه به پایان رسیده و زمان دیالوگ و گفتگو است. یکی از بزرگترین قفل‌های بحران جامعه کنونی را عدم گفتگو می‌دانست. می‌گفت "رقص میدان را به جوانان باید سپرد". می‌گفت "اوها تو دوران اصلاحات برای ما تربیتون کاشتند الان که دوره جمود ما باید به اونها تربیبون بدھیم". از این رو نیمی از هر جلسه را به اعضای جلسه اختصاص می‌داد. با این قسمت از جلسه فعال ترین برخورد را داشت. از تغییرات جهت بهبود هرچه بیشتر جلسات استقبال و آن را اعمال می‌نمود. برای شکستن فاصله نسل ها و حفظ حافظه نسل صاحب خاطره و پاسداشت سنت های پهلوانی در اول جلسات از بزرگ‌ترها اجازه می‌گرفت و گاه آنان را شخصاً دعوت به صحبت می‌کرد. شهید صابر بر خروجی مکتوب جلسات اهتمام داشت و سایتی برای ارائه مباحثت با آدرس <http://dar-e-firoozeei.99k.org> ایجاد نمود.

او معتقد به یک بحث انتزاعی نبود از این رو در مثال هایش از ورزش گرفته تا مباحثت توسعه استفاده می‌کرد. یکی از مثال‌های نقش بسته در ذهن، حکایت او از مریب فوتبالش بود: "مریبی ما می‌گفت: "به بازیکنی که ایستاده پاس ندید"، خدا هم همینجور به غیر فعلان هستی پاس نمی‌دهد". وی نه تنها در ادبیات، خود را به عالم واقع پیوند می‌زد بلکه از نمونه‌های واقعی نیز بهره می‌برد. آنچه را از رابطه مستمر انسان با خدا، تیمار داری و مدد رسانی او مدنظر داشت با دعوت از انسانهایی که آنها را فعل هستی قلمداد میکرد مباحثت را با واقعیت عینی و موجود در جامعه پیوند می‌زد. با دعوت از خانم قدس موسس "محک" (موسسه‌ی خیریه‌ی حمایت از کوکان مبتلا به سلطان) و خانم قندهاری موسس "خانه مادر و کودک" نشان داد آنچه از پروژه مشترک انسان و خدا و عضو فعل هستی شدن می‌گوید عینیت واقعی و خارجی دارد.

می‌توان روش هدی صابر را به صورت زیر خلاصه کرد:
استفاده از ادبیات جدید

در معرض نقد گذاشتن افکار خود، پیش از ارائه در حسینیه
الزام به گفتگو و دیالوگ

الزام به جمع بندی و ارائه خروجی به صورت مکتوب

دوری جستن از مباحث صرفاً انتزاعی

نظم چشمگیر

سننجش مسائل طرح شده با مصاديق موجود و انسانهای موثر

محتوی

شهید صابر، اندیشمند بسیار منظم و با برنامه‌ای بود. برای برگزاری این جلسات برنامه‌ای منظمی داشت. قرار او بر ارائه مباحثت در سه سطح (الف) پیش‌بینی، (ب) تبیین و (پ) پس‌بینی بود که در چهار فصل:

(الف) لوازم ورود به بحث اصلی

(ب) داشتهایها و کارایی خدا،

(پ) چگونگی رابطه انسان با خدا

(ت) خروجی این رابطه

ارائه گردد. متأسفانه با عروج ملکوتیش این مباحثت صرفاً تا میانه فصل دوم بیشتر بیان نشد. همانگونه که ذکر گردید در ادامه فهرست تفصیلی از آن ارائه می‌گردد.



جوهر رابطه‌ی ما با او قهر است؟
او فقط ترساننده، هشداردهنده و بازدارنده است?
خالق، ما را بی‌قطب‌نمای در کویر بی‌انتها رها کرده است?
تقدیر ما از پیش رقم خورده است?
تلقی را واقعی یعنی دیدگاهی که روی قرون وسطی و پیش از آن نیز سایه افکنده بود، بدین مضمون که تقدیر انسان از قبل رقم خورده است و او به جهان آمده تا نقش از پیش تعیین شده اش را ایفا کند. اکنون نیز این انگاره در طیف هائی از جامعه وجود دارد.
حال آرام آرام از پرسش و تشکیک و چند و چون به سرفصل ایجاب می‌رسیم؛
... و گه گاه نیز که به دوردست‌ها، به دیگران و به خود می‌اندیشیم،
پرتفاضا و پرآرزو با خود زمزمه می‌کنیم:
وجود او با وجود ما کجا پیوند می‌خورد؟
امکانی برای گفتگو و طرح مسائل دل و ذهن با او هست?
در کار من درخواهد آمد؛
از گرمای حمایتش آرام خواهیم شد؛ به امن و طمانیه خواهیم رسید؛
"فرایم خوانید، فرایم خوانید" او تعارف است؛
آیا ما واقعاً خویشاوند او هستیم یا نه؟ امکانی برای باز کردن سفره دل و چادر شب پهناور ذهن نزد او وجود دارد؟ آیا می‌توان با او گفت و گو کرد؟ همچون ابراهیم با او وارد دیالوگ شدن و از در رفاقت در آمد. و مانند موسی می‌توان طرف گفت و گوی او فرار گرفت؟ آیا "خدا" در کار من در خواهد آمد؟ در پروژه‌های من مشارکت خواهد کرد؟ دست گرمش به ما خواهد خورد و ما را بعد از این تلو تلو خوردن ها به طمانیه ای خواهد رساند؛ آیا "فرایم خوانید" او ما به ازائی دارد و تحققی است؟
اکنون به این نقطه می‌رسیم که ما، در زیست روزمره خود، در عمری که طی می‌کنیم، با دعوت‌ها و بفرمایه‌های متعددی مواجهیم. ایران ما هم اساساً کشور بفرما زدن هاست. شاید این قدر که در ایران بفرما زده می‌شود، در جای دیگر یافت نشود. در دوران کودکی ما تصنیفی بود که: "بفرما زدی منم جازم، به تندی کلام رو بالا زدم". ویژگی ایرانی این است که تابه او بفرما می‌زنند، کلاه بالا می‌زنند. ما بخشی از بفرمایه‌ها را با اکرا، بعضی را با رودباریستی و تعدادی را با شوق پذیرا می‌شویم. مواقعي نیز نه می‌گوئیم. "فرایم خوانید"، دعوت مستمر و بی زمان خدا از ماست. در این هفته‌ای یک شب که بحث "باب بگشا" در حسینیه برپاست، مشترکاً پاسخ به دعوت "او"، امکان گفت و گو با "او" و یافتن الگوئی برای معاشرت با "او" را بررسی کنیم و میان خود به بحث بگذاریم. هر تلقی که از خدا داشته باشیم به هر روی "او" یک مدار از بالاتر است. انسان‌ها یک "او" ثابتی در ذهن و دل دارند. "او" دعوتی کرده است و "دق الباب" را پیشنهاد می‌دهد.
هدی صابر با این فراز دغدغه خود از چراجی برپایی این جلسات را بیان می‌کند. در بخش اول از فصل اول یک مینا در کلیه مباحث آینده پایه گذاری می‌گردد و آن تعیین مختصات فعلی ما نسبت به یک فعال در هستی است و بر اساس آن چگونگی عبور از حال بی حال به فعل در هستی بودن مورد برسی قرار می‌گیرد. مباحث این شش جلسه پیش‌تیبی و مدخلی برای ورود به تبیین است. در ابتدای جلسه هفتمن جمع بندی شهید صابر از شش جلسه ابتدایی چنین است:
"عنوانی نشسته‌های پیشین:

سیاسی اند. حال آن که مادری هم که چند فرزند داشگاهی تربیت می‌کند، عضو هستی است... گوئی که در این سالها از چرخه هستی، پس افتاده ایم. ایرانی، پیش از این در چرخه هستی فعال بوده است. [...] هرجا که امیدی و شعفی دورانی حاصل شده است، ایرانی جلوه‌ای در هستی داشته است. در همین سال‌های نزدیک که جامعه ایران به دوران جدیدی از حیات خود وارد شد، فیلم مولف ایرانی به بازارهای جهانی رفت. آواز شجریان و ناظری به جهان راه پیدا کرد. آقای لطفی که اخیراً به ایران بازگشته، در بیست سال گذشته، دویست کسرت در جهان برپا کرده است. والیبال و سکبال ما نیز جائی برای خود دست و پا کرده. به هر روی هر زمانی روزنی پیدا شده ما نیز عضوی از اعضای فعال هستی بوده ایم.[...]. در پی این پرسش‌ها، تشکیک‌هایی چند نیز مطرح اند؛

خدای، بنگذار بازنشسته هستی است؟
او نقش دوردست تاریخی خود را ایفا کرده و در امروز جهان ورود ندارد؟

مدار فعالیت خدا کوچک و محدود است یا واسع؟
او در مناسبات میان انسان‌ها حضور دارد؟
او مساله‌ای از این‌بهو مسائل ما را حل می‌کند؟
او امکان یا حوصله ورود به مشکلات خرد و کلان ما را دارد؟
در اوج دوران تلقی علمی در اروپا که انسان اروپائی از قرون تاریک میانی - ده قرن وسطی - عبور کرده، رنسانس از سر گذرانده و انقلاب صنعتی را تجربه کرده بود، خدا به سطح "ساعت ساز لاهوتی" تقیل پیدا کرد. به این مفهوم که خدا، مهندس اولیه هستی بوده و جهان ساعت گونه را ساخته و کوک کرده و دیگر کنار نشسته است و نقش معمار بازنشسته هستی را دارد و حال که انسان، عقل پیچیده ای پیدا کرده است، جهان را پیش می‌برد، اروپائی‌ها در سیر خود از قرون وسطی تا عصر جدید به تلقی ساعت ساز لاهوتی رسیدند. آن‌ها در این سیر مرارتی دیدند، خاک دوران خوردن، به مشاهده طبیعت نشستند. دو برادر فرانسوی در کنکاش خود شش هزار گیاه را شناسائی کردند و برای هر یک شناسنامه‌ای تشکیل دادند، اروپائی‌ها به برگ و ساقه‌ها برش زدند، در سال تشریح، سوچ بدن انسان را شکافتند و به نوعی در طبیعت تصرف کردن، در فیزیک پیش رفتند و... به یک غرور دورانی رسیدند و خدا را به مرخصی فرستادند. اما در ایران ما که این سیرها طی نشده است. معدود افرادی همچون مرحوم دهخدا بوده اند که چهل سال عمر بر سر لغتنامه گذشتند. در ایران به آن مفهوم مشاهده گر هستی، تبعی زن بر کاس و برگ، برش زن به سوچ و مغز و قلب و سیر کننده در کهکشانها نداشته ایم، اما حال، روش‌نگاری ما خدا را دویست سال پس از آلمان‌ها، ساعت ساز لاهوتی می‌پندارد. خدا اکنون در تلقی ماء، کوچک مدار است، مبسوط الید نیست و امکان فعالیت وسیع ندارد. بخشی از روش‌نگاری مذهبی ایران نیز خدا را بیرون از مناسبات میان انسان‌ها می‌پندارد. [...] در مجموع خدائی که پیش از این، بی محدودیت در همه حوزه‌ها امکان ورود داشت، حال نه امکان و نه حوصله فعال شدن در مسائل ما را ندارد و در این تصور، فقط نقش ترمز را در عالم ایفا می‌کند و نقش یک پلیس را؛ این تلقی در بخشی از جامعه ماست. اکنون پس از "پرسش‌ها" و "تشکیک‌ها" به چند و چون‌ها می‌رسیم؛ خدای هستی، خشک، سخت‌گیر و بی‌اعتناست؟



سمت مبنای هستی، مفری برای خروج از بحران ترسیم می‌نمود. این گونه، حاوی رویکردی کارآ بود که می‌تواند در ابعادی برای ما الگو قرار گیرد. اما وجه بعدی بررسی، تدبیر "او" بود...[۱] به انسان توصیه می‌شود میان دو مینا حرکت کند؛ مبنای اول و کوچک، که خود انسان است و مبنای عریض و واسط که خداست. به عبارتی حرکتی از خود، با تحلیل و جمع‌بندی خود، به جانب "او".

در نشست چهارم، متداولری خروج از بحران به بحث گذاشته شد. در این متداولری که برگرفته از راه کار ارائه شده از سوی خدا در آیات ۱۸۰-۱۲۰ سوره آل عمران بود، همان تبیین راهگشنا در کنار عناصری چون امیدبخشی، فرمان حرکت از نو، مذمت چرخش عقیدتی و ... قرار می‌گرفت. متدى که مفر خروج از بحران بوده و هست.

در پنجمین نشست، متداولری ما برای خروج از بحران مطرح شد. با عنایت به آن که انسان‌های پیش از ما، گونه‌هایی برای خروج از بحران عرضه کردند و خدا نیز گونه‌ای کیفی را ارائه داشته، و ما هم برای خود در این عالم کسی هستیم و امکان اندیشیدن و طراحی متداولری پیش روی ماست، ما نیز در حد فهم و توان و امکان خود دست به طراحی متداولری زدیم؛ متداولری خروج از بحران در سه سطح پیشا تبیین، تبیین و پسا تبیین.

در نشست ششم، پیشا تبیین را معادل "فاز صفر" قرار دادیم. با این تلقی که ضروری است تا پیش از ورود به هر عرصه جدید، باید با آن عرصه هم فضا شویم. زین رو، فاز صفر یا پیشا تبیین به مفهوم هم فضائی و هم نفسی با عرصه نو و پیش روست. فاز صفری که ما برای خود قرار دادیم، وداع با یک تلقی سنتی و مجهر شدن به یک دیدگاه نو بود. تلقی سنتی این است که ما، در هستی محبوسیم، عضو هستی نیستیم، از بد حادثه در هستی گفنار آمده‌ایم و در موقع بس بحرانی به والدین خود لعنت می‌فرستیم که چرا در یک لحظه تصمیم گرفتند ما را به این جهان وارد کنند. از این منظر، ما که قصد ورود به جهان را نداشته ایم، اکنون محبوس و بحران و سرگردانیم و خدا نیز حوصله صرف وقت برای ما ندارد. اما مستقل از این تلقی سنتی و دست و پاگیر "ذهن"، یک "دیدگاه جدید" در لابه لای آیات سی تا سی و نه سوره بقره، در تئیه است که ما، آنرا به امانت گرفتیم: آیاتی که فلسفه خلقت انسان و "آمدنم

بحث اول؛ آغازگاه

بحث دوم؛ خدا در وضع موجود

بحث سوم؛ چگونگی مواجهه با بحران

بحث چهارم؛ متداولری خروج از بحران

بحث پنجم؛ متداولری ما برای خروج از بحران

بحث ششم؛ فاز صفر ما چیست؟

اما جوهره مباحث قبلی؛

آغازگاه؛ درون بر ملا

خدا در وضع موجود؛ غیبت میدانی

بحران رابطه

جدائی از هستی

چگونگی مواجهه با بحران؛

گونه‌های ما

تدبیر "او": تبیین راه گشنا

در نشست اول، درون خود را بر ملا و آشکار کردیم و بی آن که بازجو و مستنبطی بالای سرمان باشد. وضع موجودمان را خود به توضیح نشستیم. با طرح این پرسش‌ها

که ما چه رابطه‌ای با او داریم؟

او چه رابطه‌ای با ما دارد؟

"بیرانی"؛ توصیف وضعیت

کونی ما بود.

در نشست دوم در جستجوی

خدا در وضع موجود برآمدیم؛

در درون جامعه، حاکمیت،

نیروهای فکری - سیاسی،

نیروهای اجتماعی و نسل نو، در

بی این جستجو چنین دریافتیم

که خدا در میدان غایب است و

در جامعه‌ای که ما، در آن بسر

می‌بریم مدیریت میدانی ندارد.

ما با او بحران برقراری رابطه

داریم و بدليل فاصله بعید ما با

مبدأ هستی، از سازوکارها و

دینامیسم هستی نیز دور

افتاده‌ایم.

در نشست سوم گونه‌های

مواجهة با بحران را بررسی

کردیم. در این میان پنج گونه

انسانی مواجهه با بحران بررسی

شد. گونه‌های مواجهه عموماً

ناکارآ بودند به استثناء گونه

آخر که فرد در رویارویی با

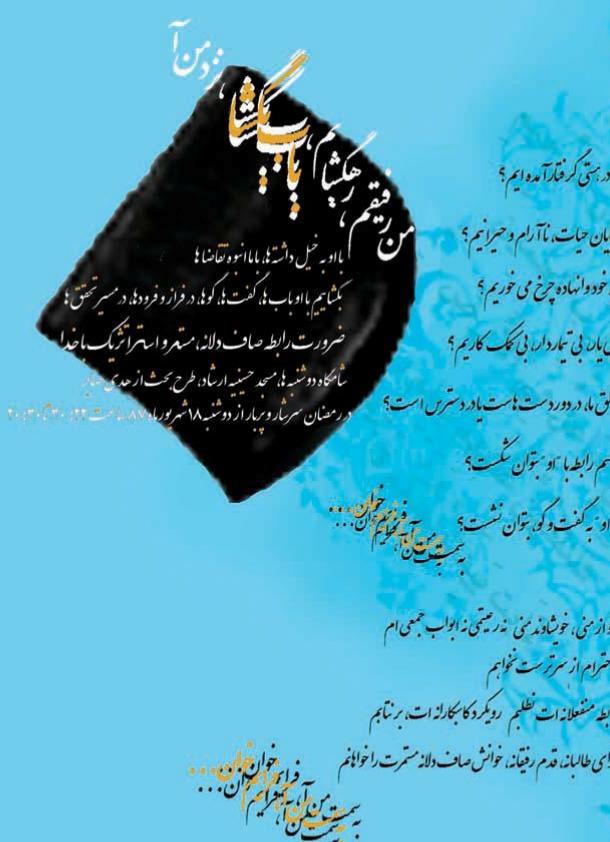
بحران، ابتدا از خود آغاز

می‌کرد و خود را مینا می‌گرفت

و به نقد خود دست می‌زد، سپس

شرایط پیرامون را بررسی

می‌کرد و درنهایت با میل به



سازم بر سریت برداشت بر فریاد است
به دندانه ایت به تکاوهی دوست به سریع تکی ایده ایت به دست و دعیم کن
در روزه تکی یهودی ایت رامن د سرخ کنیت قوایت دم
بر ایم ایت پیزیم، شدست ثوم
به مار تکیه، نمونت نارم د کب دست آورده تجهیز کنم



کرده است. جلساتی چند، بر ویژگی‌های ابراهیم و مناسبات ابراهیم با "او"، درنگ می‌کنیم و ترجمانی برای مبانی تئوریک رابطه میان دو مبنای، بدست می‌دهیم.

پنج جلسه با تیتر:

تبیین ما

شناخت عینی مبانی تئوریک رابطه میان دو مبنای:
ابراهیم؛ نماینده ما

برگزار گردید. وی در یک بیانی منظم خلیل بودن ابراهیم را ترسیم می‌کند. صابر مدل او را قابل الگوبرداری و نه تقلید می‌داند. این الگو را تحقیق و قابل بازسازی با ظرفیت پیشبرد می‌داند. بعد از 12 جلسه مباحث در نیمه جلسه سیزدهم وارد فصلی جدید می‌شود. در این جلسات مبانی نظری و دغدغه‌های بنیان گذار بحث باب بگشا مطرح گردید. از دید او وقت آن رسیده بود که به صورت جدی به تبیین "انسان ایرانی" در هستی پردازد و راهکارهای رشد او در شرایط فعلی را واکاوی نماید. این فصل را در چند تیتر خلاصه می‌کند:

از موقعیت به خروج

از متده متد

از متده نمونه

از نمونه به الگو

از الگو به آستان

فصل دوم: داشته‌ها و کارکردهای خدا

مقدمه

ایشان در فصل دوم به چگونگی تحقق صفات خدا در هستی با زبان روز می‌پردازد و سعی می‌کند آیات کتاب الهی را در زمان حال بفهمد و بفهماند. فهرست عنوان‌های ارائه شده تا قبیل از دستگیری غیرقانونی ایشان عبارتند از "خدای طراح - مهندس"، "خدای خالق، خالق مستمر"، "دید استراتژیک"، "نگرش روندی، سامان مرحله‌ای"، "دید تاریخی، تحلیل تاریخی"، "خدای صاحب ایده"، "خدای منبع الهام"، "خدای منشاء عشق و امید" و "خدای منع ارزی". بسیاری از این عنوان‌ها شاید در نگاه اول چندان ملموس نباشند و جهت روشن شدن مفاهیم مستفاد از آنها احتیاج به توضیح باشد. صابر در 13 جلسه اول مواد اولیه برای ورود به این بحث را فراهم نمود. در ابتدای فصل جدید دو پیش‌فرض را بیان می‌کند:

"او" نقطه اتکا

"ما" غیرتاكیکی، غیرمناسبی

وی جهت ورود به این فصل توضیحاتی را ارائه می‌نماید. مطالعه چهار متن "هستی"، "تاریخ"، "ما(انسان)" و "کتاب" را برای عضویت فعال در هستی الزامی می‌دانست. و در ارائه بحث خود با محوریت "کتاب" از سه متن دیگر نیز بهره می‌برد. برای استفاده از کتاب روش داشت روشی که به طور خلاصه از زبان خودش به قرار زیر بود:

تدقیق

انتخاب گزاره و نشانه

میدان موضوعی گزاره و نشانه

شان انتشار

بارگیری از واژه

تحلیل + (منابع کمک‌متن مانند نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، اشعار مولوی و ...)

دریافت

در ادامه در مورد هر کدام از موضوعات مطرح شده در این فصل به طور مختصر توضیحی داده می‌شود.

بهر چه بود" را توضیح می‌داد. براساس این دیدگاه، ما نه چرخانیم، نه حیرانیم، نه کارگزاریم و نه موم دست تاریخ؛ آمدن بهر چه بود؟

(فلسفه ورود ما به هستی)

نه چرخان، نه حیران، نه کارگزار، نه موم دست تاریخ

ما

عنصر: اندیشمند، انتخاب‌گر، تحول، تغییر و ت"عالی"

ورود ما به هستی نه با حیرانی و چرخانی و سرگردانی، که با بهره‌مندی از امکانات ویژه‌ای چون اندیشمندی، انتخاب‌گری، تحول، تغییر و تعالی، صورت پذیرفه است. [...]

(2) ورود به مرحله تبیین

این مبحث هفت جلسه را به خود اختصاص داد. پنج جلسه از آن با بهره گیری از داستان حضرت ابراهیم به عنوان یک بنیان‌گذار فعال در هستی راهنمای خروج از فاز پیشاتیین به فاز تبیین بود. شهید صابر این بخش را با عنوان "به استقبال تبیین" در جلسه هفتم و با این عبارات آغاز نمود:

"حال پس از عبور از پیشا تبیین یا فاز صفر و تجهیز به یک تلقی -

دیدگاه، به استقبال تبیین می‌روم. مانیز می‌توانیم در حد فهم خود، دست به تبیین بزنیم. تبیین به مفهوم بیان کیفی، روشنگر و راهگشا در توضیح وضعیت خود و شرایط پیرامونی است. و خروجی آن نیز بهره از انگشت سبابه برای اشاره به راه بروان رفت از بحرانها و بنبسته است".

در این 7 جلسه صابر در پی تبیین عبارتی کلیدی در مباحث خود می‌باشد "ما، بین دو مبدا قرار داریم؛ بین خود و او". او براساس مختصاتی که از جایگاه ایرانی امروز در بخش نخست ترسیم نمود سعی دارد که فرد را به مرحله تغییر مختصات راهنمایی کند. وی قائل به دو مبدأ است یکی خود و دیگری خدا. البته نه به این معنا که خود در مقابل او واقع است بلکه خود به معنای وجود گرفته از او حائز اهمیت می‌باشد. هدی صابر به پایه‌های تئوریک بحث خویش حساس بود و در مورد مبدأ تئوریک موضوع مذکور چنین می‌گوید:

"تعريف مبدأ تئوریک به مفهوم دستمایه‌های دارای جنبه نظری، ضرورت نخستین هر مبحث جدی و کلیدی است. از جمله مبحث رابطه میان دو مبدأ: انسان و خدا. . . چنانچه "مبدأ" را در ذهن به عنوان دستگیره، ترجمه کنیم، در رابطه میان انسان و خدا، شش دستگیره می‌توان در نظر گرفت. سرجمع این مبدأها، مبدأ تئوریک رابطه ما با "او"ست"

شش دستگیره از نظر او عبارت بودند از:

وجود کل - وجود جزء

حس هم ذاتی

عنصر فطرت

کشش انسان به مطلق

فلسفه خلقت انسان

آموزگاری در مرحله - استاد راهنمایی در مسیر

وی معتقد بود که هر بحث نظری، نیازمند مابه ازاء های عملی و مصادیق خاص خودش می‌باشد و از این‌رو به طور مبسوط داستان ابراهیم در قرآن را مورد واکاوی قرار می‌دهد:

"رابطه میان دو مبدأ: انسان و خدا را در مناسبات عینی میان خدا و ابراهیم بی می‌گیریم. به هر روی، هر بحث نظری، نیازمند مابه ازاء های عملی و مصادیق خاص خویش است. ابراهیم انسانی همچون ماست که در برشی از تاریخ با "او" پیوند خورده، به رفاقت رسیده و پروره اجرا



اکنون ما "فروکش خلق، آماده خواری، ظفر سوداگری بر تولید و دستان نرم" است.
او به دنبال "مشارکت در هستی" بود و با آماده خواری سخت دشمن.

(3) دید استراتژیک (9 جلسه)

دید استراتژیک از منظر مولف باب بگشا یعنی "افق داری"، "ژرف نگری"، "تدبر" و "عنایت به فرجام". افق داری خدا به نوع خلق او بازگشت دارد. نوع خلقت ما نیز با این ویژگی ها در هم تنیده است، از این رو خدا دعوت و تشویق به رشد این صفات می نماید، نمونه های عینی و تحقق یافته را مثال می زند و الگوهی می کند. او خود اول آموزش دهنده دید استراتژیک است. او می خواهد ما از ظاهر به عمق و از نزدیک بینی به دوربینی برسمیم. شهید صابر با آن تدقیق ویژه خود این موضوع را در مواجهه موسی و فرعون می بیند و چگونگی تجهیز موسی به دید استراتژیک را نظم می دهد و آن را یک الگوی آموزشی برای نوع انسان می داند. هدی صابر جوهره این پژوهه را توحید و جان مایه آن را رشد عنوان می کند. برای این استراتژی آموزشی

16 مرحله بر می شمارد:

مرحله اول - طراحی:

تحلیل شرایط؛ بر جسته سازی تصاد اصلی؛

هدف استراتژیک؛ گزینش استراتژیک

مرحله دوم - گزینش و فرآوری مجری :

تو را برای خود پروردم - فرآوردم

مرحله سوم - کارسپاری استراتژیک (و حی به موسی هنگام بازگشت به مصر)

پیام دورانی : بر همه پا شو! سبک بال شو! غزال شو!

و حی از "من" ، گوش از "تو"؛

مرحله چهارم - تجهیز کیفی:

تفهیم مبنای؛ جلوه های ویژه (معجزات)

مرحله پنجم - توجیه مجری در بزنگاه اقدام :

به سوی فرعون طغیان گر رو با نشانه ها - براهین

مرحله ششم - تامین فهرست تقاضاهای مجری :

خواهندگی شفاف مجری (موسی) - اجابت بی چند و چون "او"

مرحله هفتم - یقین مخاطب ، گروه هدف استراتژی :

توده مردم (بینی اسرائیل)

مرحله هشتم - تجهیز به یاد، متن و روشن :

ذکر مستمر، کتاب رهگشا، روش مناسب مواجهه

مرحله نهم - تجهیز روحی - روانی (موسی در مواجهه با فرعون) :

جرات بخشی، اعتناد آفرینی

مرحله دهم - همراهی دلال (خد) با مجری (موسی) :

دریاب ، پژوهه مشترک است

مرحله یازدهم - اقدام :

فرمان رفن، طرح موضوع کردن، مطالبه جو بودن

مرحله دوازدهم - طرح موضوع- تبیین مجری:

تبیین، تلنگر، دعوت

مرحله سیزدهم - آورده کاه اندیشه - عمل :

تلاش برای تاثیر، مواجهه دیدگاه - روش

مرحله چهاردهم - ادامه تجهیز :

بیمزدایی ، ترغیب اعتلایی

مرحله پانزدهم - برتری ماقبل پایانی :

برتری توحید ؛ برتری دینامیسم

مرحله شانزدهم - اقدام نهایی : محو - جانشینی

محو فرعون و مدار فرعون ؛ جانشینی بنی اسرائیل

(1) خدای خالق - مهندس (1 جلسه)

برخی از کلید واژه های این موضوع در کتاب عبارتند از : جعل (خلاق توأم با کارویژه و تغییر حالت و کیفیت)، قدر (میزان، مقدار، اندازه)، مصور (تصویرساز، صورت گر).

عصاره دریافت شهید صابر از خدای طراح مهندس عبارتند از:

"اندیشه مرکزی به سامان"؛ "طراحی مغزدار مبتنی بر فکرت واحد"؛

"توان تقدیر بی ترازو"؛ "مهندسه عالم امکان"؛ "چینش حکیمانه"؛

"صورت گر ریزنگار"؛ "عرضه مشرف بر تقاضا"؛ "عمل حداکثری بی استعانت"؛

همانگونه که در بخش گذشته تذکر داده شد در تمامی این مباحث مرحوم صابر به

دنبال تعیین مختصات فعلی ما نسبت به خداست. در بحث خدای طراح - مهندس او

این موضوع را به صورت زیر خلاصه می کند:

مستمر او

آنديشمند

طراح

مقدّر

صوّر

مهندس

كم اعتمادي به اندیشه

رهایي طراحی

كم بهاري به "قدر" شناسی

نقیصه شکل دهندي

كم قابلیتی هندسی

كلا

" او "آموزگار اول، ثانی، جاری و منتشر و " ما " آموزش پذیر متصل هستیم. در ک

این وضعیت است که ما را نیازمند به طراحی - مهندسی در سه سطح خرد، میانه و کلان می کند.

(2) خدای خالق (1 جلسه)

یکی از نقدهای جدی مولف باب بگشا در جلسات آغازین به محدود کردن خدا در خلق ابتدایی هستی بود. با عبارت "ساعت ساز لاهوتی" در مورد خدا سر ناسازگاری داشت. در این مبحث، شهید صابر سعی اش بر تبیین خلق هدفار و مستمر و دائم است. با تدقیق در پخشانی این موضوع در "کتاب" با ادبیات خاص خود مطلع خاصی به آنها می دهد. ایشان در هنگام ارائه بحث بجای آیه از لفظ "نشانه" استفاده می کرد. این بحث را با دو "کلیدنامه" آغاز نمود:

الف) آخرین نشانه سوره حشر: "او خدای خالق هستی بخش صورتگر است که بهترین نام ها و صفتها از آن اوست. آنچه در آسمان و زمین است تسبیح او گویند، و او شکست ناپذیر حکیم است". این نشانه از آن جهت برای صابر حائز اهمیت است که خلق مستمر را بیان می کند و نیز بحث خلق و طراح مهندس را به یکدیگر متصل می کند.

ب) نشانه 29 سوره الرحمن: "هر که در آسمانها و زمین است از او خواهند است او هر روز [در کل زمان] در کاری است". این نشانه نقطه مقابل "ساعت ساز لاهوتی" بودن خدا است.

شهید صابر تحلیل و دریافت خود از خلقت را چنین بیان می کند:

0 توان خلق شگرف

0 قدرت در گیری همه جانبی

0 خلق بی پایان نوبه نو

0 هستی کارگاه او

0 خالق بی همتا

0 هدفاری خلقت

0 سمت داری خلقت

0 جهان جدی

به جهان را جدی می گرفت و معتقد بود "ما، در هستی مولو نو به نو سیال جدی مبنی بر عشق و خلاقیت و عزم" زندگی می کنیم. با این دریافت معتقد بود که مختصات دیروز "ما" ی ایرانی توأم با "تولید، عرق، محصول و مشارکت" بود اما



نمود" ماده موضوع حرکت و حرکت توصیف ماده و زمان مقدار حرکت است." از آنجا که پروژه مشترک انسان با خدا در همین دنیای مادی تحقق می‌یابد پس با زمان و حرکت در هم تنیده است. مرحوم صابر با لحاظ این مهم به زیبایی یادآور آن می‌شود که در تبیین "ما" باید به عنصر زمان توجه ویژه ای داشت. باید به پروژه زمان تزریق کرد و در پرتو یک امید ذاتی در وصل به او حوصله تاریخی داشت تا بتوان پروژه را به سرانجام رساند.

4) نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (2 جلسه)

كلمات کلیدی نقش بسته در ذهن مولف باب بگشا: ف(بعد، پس از آن)، ثم (سپس، در پی آن، با عبور از آن مرحله) و یوم (روز منظور نظر، گاه، مدت زمان معین، روز کاری "او")

نگرش روندی، سامان مرحله‌ای از نظر صابر به معنای وجود فصل بندی در سیر استکمال مخلوقات است. در واقع روندی و مرحله‌ای بودن به نوع خلقت باز می‌گردد. سیر استکمال مخلوقات به واسطه خلق نو به نو، دائمی و تدریجی است. و هر مخلوقی روند خاص و مراحل مخصوص به خود را دارد. جامعه انسانی نیز به اعتبار اعضاش در سیر خود مرحله دارد. از نگاه هدی صابر، خدا بر سامان دادن مراحل حساسیتش ویژه است. کلیدوازه‌های مذکور نشان از یک تغییر کیفی دارد؛ تغییری که برای خدا از اهمیت برخوردار است. شهید صابر با توشہ‌گیری از نشانه‌های کتاب آخر این حساسیت و اهمیت را تصویر می‌کند. نگرش روندی، سامان مرحله‌ای در خلقت انسان را یک نمونه‌می‌داند: "خلق از گل خالص آغاز" سپس "از نطفه به علله" سپس "از علله به مضغه" سپس "به استخوان" سپس "پوشش استخوان سپس" تا مرحله آخر آفرینش سپس "مرگ" سپس "برانگیختگی". برداشت او از آفرینش زیبا است: "آفرینش هستی در خلال یک مرحله دار گاه بار صورت می‌گیرد". مرحله در دنیای انسانی عبارت است از طی یک سیر برای منشا اثر شدن در هستی. از دید هدی صابر نوع خلقت مورد علاقه خدا ایجاد چنین امکانی در دنیای آدمی است و از این رو روی آن حساسیت ویژه دارد و برای آن وقت و انرژی صرف می‌کند.

بحث‌های باب بگشا از انسجام خاصی برخوردار بود اگر دقی در مبحث قبلی بکنیم متوجه می‌شویم نگرش روندی، سامان مرحله‌ای در سیر رویارویی موسی و فرعون از جانب هدی صابر بیان شد. از دید او نمی‌توان دید استراتژیک داشت ولی توجهی به روندها نداشت و مراحل مختلف آن را سامان نداد. چون عدم سامان‌دهی یک مرحله خروج از مدار فعل در هستی را در پی خواهد داشت. وی همواره با تأکید بر تزریق زمان به پروژه‌ها نسبت به مرحله‌سوزی هشدار می‌داد.

5) دید تاریخی، تحلیل تاریخی (8 جلسه)

شهید صابر در شروع فصل دوم بر مطالعه چهار متن "هستی"، "تاریخ"، "ما (انسان)" و "کتاب" تأکید ویژه نمود و در ارائه مباحث توجه کامل به این چهار متن داشت. ایشان قبل از شروع جلسات باب بگشا جلساتی در مورد تاریخ معاصر دایر کرد. آن سلسله جلسات با نام "هشت فراز، هزار نیاز" و در 75 نشست ارائه گردید. البته بررسی آن خارج از حیطه این مقاله می‌باشد و صرفاً جهت جایگاه تاریخ در نظر صابر ذکر گردید.

دید تاریخی، تحلیل تاریخی برگشت به نوع خلقت "ما" دارد. یعنی خدا موجودی را اراده نموده که اثرگذاریش محدود به حضور مادی و ظاهری او نمی‌باشد. هدی صابر تاریخ را جریان سیال جاندار خون دار روح دار می‌دانست که محصول کار انسان است. ضرورت تجهیز تاریخی را در چهار علت می‌دید:

"اگاهی"؛ پیش‌نیاز آغاز
انباست تجربی
در ک قواعد - قوانین

هدی صابر این استراتژی را پیروز می‌داند و قائل به یک نظم خاص از طراحی تنبیجه نهایی در آن است. با ادبیات خود به طور خلاصه این سیر را دسته بندی می‌کند:

● چشم‌انداز

-شرایط شناسی (گفتگو با موسی در مورد شرایط)

- تشخیص تضاد اصلی

- هدف گذاری (نجات بنی اسرائیل)

● پیش نیاز

پیش‌فرض ← پروژه مشترک است به قدر و به آرج

- نمایانی یک ظرفیت

- پدیداری تقاضا - راه کار

- تنبیه، آزمون و تصحیح عنصر عامل (موسی توسط خدا)

- تبدیل مقاضی (موسی) به مجری

● جهاز

- پیام

- فرست

- لهیب

- ویژه نشانه

● فاز

- توجیه

- تجهیز

- اقدام (دعوت، تبیین، تلنگر، مطالبه، مواجهه و غلبه)

● عنصر پیشتر

- متقاضی فرآورده شده حامل

(موسی به عنوان یک عضو فعال هستی یک متقاضی فرآورده شده حامل و فاعلترین فرد این سیر تاریخی)

● باد

- متن رهنمای

- روشن

● اندیشه - عمل سبب‌ساز

- اندیشه توحیدی

- عمل توحیدی

- دینامیسم توحیدی

مولف باب بگشا با رهنمایی خدا در کتاب، شکل بندی "خدایانه"، "مدبرانه" و "پروردگارانه" یک استراتژی را چنین تصویر می‌کند: "تحلیلی" وجود دارد، "ایده" - هدفی در میان است، "طراحی" لازم است، برای انسان فرست "مشارکی" فراهم است، "پیش نیازها و ملزمات" لحاظ می‌گردد، وارد میدان "اجرا" می‌شود و سرانجام "محصولی" پدید می‌آید که نتیجه پروژه مشترک انسان و خدا است و نشان دهنده شکوفایی حرکت از مبنای "ما" به سمت مبنای اصلی "او" است.

هدی صابر به زیبایی جوهره چنین پروژه ای را توحید و جان مایه آن را رشد عنوان می‌کند. برداشت او این است که مسیر پروژه در پرتو توحید و در مواجهه با تضادها احتیاج به اصلاح ممتد دارد. او در تبیین "ما" به عنوان یک مشارکت کننده بالقوه، قائل است که توان فهم مبنای داریم، می‌توانیم تحلیل گر و شرایط شناس باشیم، امکان داریم، در عین حال محدودیت‌های خاص خود را نیز دارا می‌باشیم و توان ایده‌پردازی در ما وجود دارد. خدا الهام آفرین است و ما قابلیت گرفتن آن را داریم. برای مشارکت در پروژه توحیدی قابلیت تجهیز در ما وجود دارد ولی باید مقدم بودن خود را فرصتی از جانب او بدانیم و پیش آیم تا بتوانیم محصل باشیم. ملاصدرا با استعداد ویژه خود تصویر زیبایی از در هم تنیدگی ماده، زمان و حرکت ارائه



"او"	"ما"
پاشنده	متقاضی
واسع	به قدر "وسع"
لجستیک - تغییر	در مدار تغییر
موید - مصحح	عامل
نوبت گردان	نوبت خواه
به علت طولانی شدن مقاله سه موضوع باقی مانده از این فصل را در فرصتی دیگر توضیح می دهیم.	

جمع‌بندی

چهار متن "هستی"، "تاریخ"، "ما(نسان)" و "کتاب" از دید شهید صابر بسیار حائز اهمیت بوده‌اند دست آوردهای خود از متن تاریخ را در سلسله جلساتی با نام "شت فراز، هزار نیاز" ارائه و یافته‌هایش از کتاب را در مباحثی در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۹ در حسینیه‌ی ارشاد با عنوان "باب بگشا: ضرورت رابطه‌ی صاف‌دانه، مستمر، همه‌گاهی و استراتژیک با خدا" آغاز کرده‌اند این مقاله به مبحث اخیر پرداخته شد مبحوثی که برخاسته از ضرورتی بود که این اندیشمند در شناخت خود از "جامعه‌ی کل" و "جامعه‌ی فکری" احساس کرده بود. از منظر این آموزگار نسل جوان، نه تنها جامعه‌ی ایران در طی دهه‌ی اخیر با بحرانی در روابط اجتماعی مواجه شده، بلکه جامعه‌ی فکری نیز با بی‌دستاوردهی، بنیست، بستنده کردن به داشته‌های پیشین و فراموش کردن تولید فکری و ارائه‌ی دستاوردهای دورانی و بنیست‌شکن گریبان‌گیر است. از منظر شهید هدی صابر، خروج از این بحران، با "خدای حدقائی" امکان‌پذیر نیست؛ خدایی که به کنج زاویه‌ها رانده شده و در روابط شخصی خلاصه گردیده و توان همراهی و پشتیبانی در تمامی سپهرهای زندگی را دارد. تا زمانی که جامعه‌ی فکری و روشنفکران، مروج نظام فکری‌ای هستند که خدای آن، خدای حدقائی است، چشم‌اندازی برای خروج از بحران و بنیست دیده نخواهد شد. در روابط جامعه‌ی کل و فرهنگ عامیانه نیز، غیبت خدای ناظر همه‌گاهی و فعل و پشتیبان، به بحران‌های اخلاقی و افول سرمایه‌ی اجتماعی انجام‌میده است. دروغ و تزویر و بدمعهدي و دیگر ناسامانی‌های اجتماعی، زاییده پندار غلط و غالب امروز جامعه ایرانی ما است، خدا را در غیبت میدانیم در حالی که اگر خدا را منتشر و فعل در عرصه زندگی اجتماعی بفهمیم و بفهمانیم از چنین ناسامانی‌هایی رها خواهیم شد. هدی صابر نسبت به ذکر صفات الهی بدون توجه به چگونگی تحقیق آن در هستی نقد جدی داشت. این تشخیص اولیه شهید هدی صابر، وی را بر آن داشت طی مباحثی منظم و سیستماتیک و با انتکای به کتاب آخر (قرآن)، کتاب هستی و کتاب تاریخ، تلاش نماید بنیانی فکری و نظری برای بازگرداندن خدای حدقائی (خدای همه‌گاهی، حامی و استراتژیک) به متن جامعه‌ی فکری و جامعه‌ی کل بنا نهاد.

پرژوهی فکری اخیر شهید هدی صابر با دستگیری غیرقانونی این اندیشمند ناتمام باقی ماند، اما مت و محتوای بحث ایشان که این مقاله عهده‌دار ارائه‌ی نمایی کلی از آن بود، به عنوان دستاوردهای قابل توجه فرا روی علاقمندان است. گرچه مباحث "باب بگشا" در زمان حیات این اندیشمند بر جسته امکان طرح گسترده نیافت - چرا که هنوز در مراحل او لیه‌ی پی‌ریزی بود و توزیع و انتشار گستردگی، گامی پسین نسبت به ارائه‌ی اولیه‌ی آن بود؛ اما برای کسانی که با دقت به بررسی مباحث پردازنده، انباشت فکری حاصل از 70 نشست باب بگشا، عمیق و قابل توجه است. نه بحرانی که شهید هدی صابر در جامعه‌ی ایرانی به دقت و تیزبینی مشاهده کرده بود به پایان رسیده و نه بنیست و انسداد موجود مرتفع گردیده؛ لذا مباحث "باب بگشا" همچنان واجد تازگی، مزیت، گره گشایی و کارکرد است.

افزون بر این، فارغ از دستاوردها و یافته‌های مباحث "باب بگشا"، مدل و الگوی ارائه شده از سوی شهید هدی صابر در این نشست‌ها و روش و متداول‌تری استخراج نظرگاه از کتاب آخر (قرآن) واجد اهمیت و ثباتی است که برای اهل تأمل و عمق در کتاب هستی، تاریخ و قرآن، از هر گرایش و رویکردی، نفر و پرنکته است.

الزامات مسیر - پژوهه
روش خاصی در تجهیز تاریخی "او" (خداوند)، از "کتاب" استخراج کرده بود:
خبرسازی کیفی
نقشه چین زنی رخداد
ترسیم سمت
فرجام روند
آموزش
قاعده - قانون
روش مواجهه با پیشاروی

معتقد بود که کارکرد این روش شناسی نظرافکنی توأم با اندیشه‌ورزی در داده‌ها، سیر در بجامانده‌ها و هم‌فضا شدن و زیست روندی با گذشتگان است. از آنجا که با این دیدگاه زندگی می‌کرد خود را مخاطب دورانی نامه حضرت علی خطاب به امام حسن می‌دید:

"ای بنی، اني و ان لم اكن عمرت من كان قبلـي - فقد نظرت في اعمالهم، و فكرت في اخبارهم، و سرت في آثارهم، حتى عدت كاحدهم، بل كانـي بما انتهـي الى من امورهم قد عمرت مع اولـهم الى اخرـهم"

"ای پسرک من! و اگرچه عمر [دراز] نکردم [ایه مانند] عمر آنان که پیش از من بودند [اما] در [رونـد] عمل شان نظر افکنـه، در اخبارـشان اندیـشـه و رـزـیـدـه و در آـثـارـ و بازـمانـهـ هـاشـان سـیرـ کـرـدـمـ، گـوـبـیـ [همـانـدـ]

یـکـ اـزـ آـنـانـ گـرـدـیدـمـ. و نـیـزـ بهـ سـبـبـ آـنـچـهـ اـزـ کـارـهـایـ آـنـانـ بهـ منـ رسـیدـ

[و انتقال یافت] چـنانـ شـدـ کـهـ منـ باـ اوـلـ تـاـ آخرـشـانـ زـندـگـیـ کـرـدـهـ اـمـ"

هدی صابر با تدقیق در پیشانی این موضوع در کتاب آخر (قرآن) به نکاتی دست یافته بود که با استعانت از "او" و "کتاب آخر" آنرا نظم بخشید. به این نتیجه رسیده بود که جایگاه تاریخ در چینش "او" در "کتابش" جایگاه ویژه‌ای است. وزن تاریخ در محتوا پردازی‌های "او" را در یک جدول و شش لوح صورت بندی نمود:

- اعراف
- هود
- طه
- ابراهیم
- موسی
- فریض
- لقمان
- سبا
- محمد
- نوح

عنوان‌های تاریخی	جمهرهای تاریخی	اجتماعات تاریخی	رخدادهای تاریخی
قدس	آل عمران	يونس	روم
عصر	کهف	هود	فتح
	پیسف	طه	
	ابراهیم	یاسین	
	مریم	فرویش	
	لقمان		
	سبا		
	محمد		
	نوح		

هدی صابر هر کدام از این لوح‌ها را بررسی کردش رآنها طولانی و خارج از هدف این مقاله می‌باشد. با یک نکته از بحث هدی صابر این قسمت را پایان می‌دهیم.

خدای تاریخی، "هادی"، "رفیق"، "شفیق" و میسر است و پیام "او" به همگان "مشارکت به قدر وسع" می‌باشد و بشارت تاریخی "او" به همگان "وراثت"، "ردپا" و "فلاح" است. باید در چرخه تاریخ به جایگاه خود و "او" توجه داشته باشیم.



ذگاهی به سه هم پیمان عشق

این چکیده را به سرکار خانم فریده جمشیدی همسر فداکار شهید هدی صابر تقدیم می‌کنم

از همان اول با دغدغه‌های مذهبی رشد یافت و اعتقادات محکمی داشت. در مجالس نوحه می‌خواند و سازماندهی هیات را بر عهده داشت.

در جلسات مختلف در تکاپوی یافتن و یادگیری بود و جستجو گرانه محفل به محفل می‌گشت به طوری که به گفته دوستانش حس می‌کردی دنبال چیزی می‌گردد. حنیف به طور جدی در کلاس‌های قرآن حاج یوسف شعار شرکت می‌کرد و یکبار در حین کلاس‌های او برخاست و به حاج یوسف گفت که از قرآن تو شمشیری بیرون نمی‌آید و اینچنین ذره خود را می‌ساخت.

حنیف در امتحان ورودی دانشگاه ابتدا برای دانشگاه تبریز قبول شد ولی خود گفته بود که این دانشگاه دغدغه‌های او را ارضاء نمی‌کند. یک سال بعد دویاره برای کنکور امتحان داد تا به تهران برود، اینچنین شد و در دانشکده کشاورزی کرج مشغول تحصیل شد و این نشان از اراده بزرگ محمد حنیف داشت، حنیف در بستر فضای نیمه باز-³⁹ وارد دانشگاه شد که فضای مبارزاتی با شیوه پارلمانیاریستی بود و او نیز در همین مسیر بود. در فضای تهران دائماً در حال نوجویی و نوشدن بود و ارتباط گسترده‌ای را برقرار کرده بود.

آشخورهای اصلی ایمانی و شخصیتی او تفسیر قرآن طالقانی در مسجد هدایت بود و پایه‌ی منطق و استدلال علمی مهندس بازارگان را در او نهاده‌ی کرد. البته حنیف بسیار کتابخوان بود و کتابهای تازه وارد به بازار را می‌خواند و به خوانش کتب تاریخی علاقه‌مند بود. او کتابهای (راه طی شده) (عشق و پرستش) بازارگان را بسیار توزیع می‌کرد. نگرش او به مذهبی سنتی تقاضانه بود و می‌گفت با این دیدگاه نمی‌توان رژیم شاه مبارزه کرد و در نتیجه تحت تاثیر آموزه‌های مهندس بازارگان و طالقانی نگرش نو به قرآن در اوتقویت شد و او را به خوانش دائمی متن کشاند او حتی در مسافت‌هایی را که با اتوبوس می‌آمد ایستاده مشغول خوانش و قرائت کتاب آخر بود. در کنار عمق آموزش واباشت ایده، حنیف توانست ارتباطات گسترده‌ای خارج از حصار دانشگاه برقرار کند از مغافره داران و عمله‌ها تا روحانیون روش اندیشی چون بهشتی و گلزاره غفوری تا جوانان همفکر در مسجد هدایت.

حنیف در سیر تشكیلاتی خود نیز در دانشکده کشاورزی کرج با جذب و یارگیری دانشجویان توانست یک هسته فعال در دانشکده بیاند و سپس با کمک آنها توانست یک سازماندهی جدید در اینچنان اسلامی دانشگاه کرج بنا نهاد و قرآن را نیز محور آموزش‌های آن کنند. حنیف در آن دوران پای روحانیت خوش فکر را به دانشگاه‌ها باز کرد، به هر رو با مساعی و پیگیری‌ها و خلاقیت حنیف نژاد در دانشگاه‌های سراسر کشور اینچنان اسلامی تأسیس شد، او از طریق اینچنان‌های اسلامی قرآن خوانی را در دانشگاه‌های ایران باب کرد.

با تشکیل نهضت آزادی حنیف و جمعی از دوستانش چون اصغر بدیع زادگان، سعید محسن، لطف الله میثمی به اعتبار مهندس بازارگان و دکتر سحابی و طالقانی به ان مجموعه پیوستند.

حنیف نژاد در آن دوران به طور مشترک مسئول انجمن اسلامی، مسئول نهضت آزادی و همچنین مسئول جبهه ملی دوم در دانشگاه بود، در مسیر خود توانسته بود در دانشگاه وزارت واعظیاری کسب کند.

"سه هم پیمان عشق" روایت منش، روش و بیانش سه تن از سرآمدان مبارزه برای احراق حقوق ملت در طی یکصد سال اخیر است، محمد حنیف نژاد، سعید محسن، اصغر بدیع زادگان.

هدایی صابر در این اثر به گردآوری خاطرات دوستان و همزمان آن سه شهید پرداخته است. صابر در این اثر مایه دار در پی ثبت "سیر حیات" این سه مجاهد است تا در پی این کنکاش آن "ویژگی هایی" که آنها را چنین نمود و تا این سطح و موقعیت انسانی رسانید باز یابد، بر شمارد و آموزه‌ها را بر مدار آموزش و انتقال بنشاند.

دغدغه‌ی این پژوهش آنچنانکه صابر خود می‌گوید به خاطر ممیزه‌های برملا، ولی بی ادعای این جوان اولان بوده است، "بار پشت تان، جدی بودن تان، پی گیر بودن تان، عشق تان، رقص تان بر سر عهدتان و در روای همه‌ی دغدغه‌ی تغییر پیرامونتان" او در ادامه بس زیبا می‌گوید "همچنان که سه وزن از اوزان چهار مضراب موسيقی متن سراسر دوران، شناوران، در میانه‌ی میدان تحولات نیز از چهار مضراب موسيقی متن سراسر دوران، عشق و منش، مشی و روش، عشق، منش و روش ثابت اند و مشی شناور است متناسب با شرایط روزگاران زین رو اين بود آنچه از میدان کنکاش یافتم، ثبات و کاربری عشق تان، منش تان و روش تان... در دوران غیبت عشق، منش و روش غنیمتی بود برایم ره گیری مسیر سرشار از ملات تان".

مسئله اصلی هدی صابر در این اثر کاربری آن سه عنصر ثابت در دوران کنونی می‌باشد در دورانی که از عشق جز سیمایی کاریکاتور مانند نمانده است و کسالت روح این نسل نشان از خشونتی سرد می‌دهد.

ساختم محتوای کتاب نیز بر اساس چیدمان خاطرات همگن بصورت موضوعی می‌باشد که در بیست و یک فصل تنظیم شده است، برخی از مصاحبه‌کنندگان نیز از چهره‌های بر جسته سیاسی و ادبی چون مهندس عزت الله سحابی، حسین شاه حسینی، محمد توسلی، لطف الله میثمی، محمدعلی سپانلو و ... می‌باشد که باعث وزانت کیفی اثر شده است.

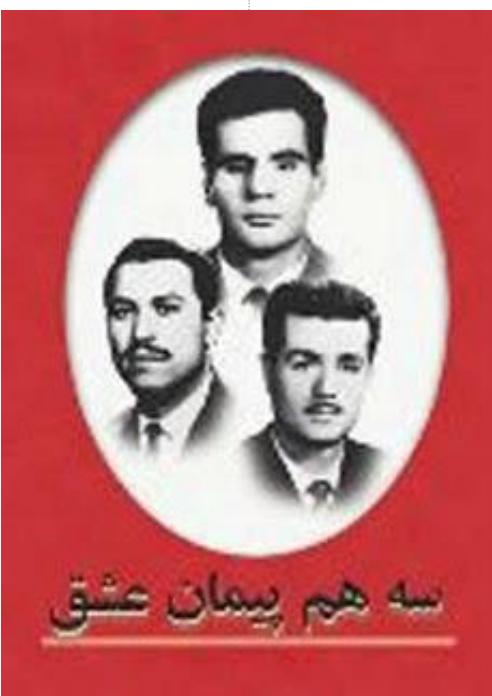
این اثر سرشار از نکات منشی، روشنی، استراتژیک و گزاره‌های عمیق ایدئولوژیک است خوانش گر این متن نباید با انگاره‌های امروزی به سنجش مشی این سه هم پیمان برود زیرا اکنون این مشی محل تردید قرار گرفته و منسخ گشته است و آن هم بعلت تکامل

بشر و نوع راه‌های پیشرو است بنابراین آن را باید در بستر فهم هم زمانی - هم فضایی فهم کرد.

پانزده فصل این کتاب درباره سیر رشد محمد حنیف نژاد می‌باشد و فصول بدی کتاب راجع به سعید محسن و اصغر بدیع زادگان و اطلاعیه‌ها و سروده‌های آن دوران می‌باشد. این نوشتار سعی در صورت تبدیل کتاب با توجه به همان سه عنصر ثابت دارد و در پایان نیز جمع بندی فحوای کتاب نگاشته شده است.

در فصل اول کتاب اشاراتی به زیست حنیف در کوچه پس کوچه‌های نوجوانی دارد، محمد حنیف نژاد از یک خانواده‌ی فقیر نشین در محله نوبیر تبریز (زادگاه باقر خان) زاده شد.

مردم این محل حامل تفکری مذهبی توأم با اندیشه‌ی ملی معتمد بودند. در این محل پاتوقهای فرهنگی و کتاب فروشی‌های بسیار وجود دارد، پدر حنیف نژاد مخالف رژیم بود، حنیف مادرش را خیلی زود از دست داد بود.



سه هم پیمان عشق



داد، بعد هم در ادامه در سازمان عمران قزوین مشغول به کار شد در انجا با نواوریش به رغم همه متشغولیت های ذهنی توانست هیدرولیک (جک) تراکتوری را اختراع کند.

محمد حنیف اکنون نرمک در پی تحقیق یافته هایش بود.

مهندس بازرگان در زندان گفته بود که "ما صلاحیت رهبری حرکت مرحله بعدی را نداریم، ما باید رحمی شویم که فرزند نوزاد آن متولد شود، ما باید رحمی برای تولد مولود نو باشیم" او انتظاراتش را از حنیف جهت ادامه راه بیان کرده بود، در آن فضای هم تحلیلی جهت مبارزه ای قهرامیز نیز وجود داشت از هوپیسیدی چون بازرگان تا جوان نو خواسته ای چون محمد بخارایی و این هم تحلیلی جهت تبیین ارزش تاریخی حرکت بسیار اهمیت دارد.

تشکیلات نهضت حنیف و سعید محسن و اصغر بدیع زادگان را ارضانی کرد، نفس نوامه شان (سرزنش گر) به کار افتداد بود و نگرش خود به توهه را مدام نقد می کرد و این باعث تغییر استراتژی شد، ذهنشن نسبت به مسائل بسیار منظم شده بود، و در پی عمل صالح زمان بود و اینچنین بود به مبارزه ای دراز مدت مکتبی، مخفی و خلقی رسیدند، سپس محمد حنیف و سعید محسن می گفتند "باید دید مستقل از ذهن یا عمل صالح جامه چیست؟ اگر صلاحیتش را داریم انجام دهیم و اگر صلاحیتش را نداریم در پی کسب صلاحیت برایم" {74 همان}.

کارهای قرانی او نیز عمق و شدت بیشتری گرفته بود، حنیف با دوستانش برای ادامه راه به گفتگو نشست انها به این نتیجه رسیدند که مبارزه باید حرفة ای و تمام وقت باشد، در نتیجه ازدواج و تشکیل زندگی را ده سال باید عقب انداخت، اینچنین بود که مولود نو زایده شده بود آنها شیر آغاز را از سران نهضت خوب مکیده بودند، ولی آنها پس از تحلیل شرایط جدید، وضعیت نهضت آزادی و چند دیدار با روحانیون به این نتیجه رسیدند که در ضمن احترام و ارتباط باید به سمت خود کفایی بروند، اما حنیف می گفت چون ما صلاحیت نداریم باید به سمت کسب صلاحیت برویم در نتیجه اکنون دوره ای ازشیرواشدگی فرا رسیده بود، حنیف، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان به طور مطلق و با تمام هستی از شرایط کنده شده بودند و سیر بنیان مرسومی را طی می کردند، اکنون بعد از این جمع بندی متناسب با حس وضعیت جدید احتیاج به نسلی با جسارت تاریخی و مایه گذاری در دوران تیره نامیدی بود، طیفهای متعددی چون حزب ملل اسلامی، جوانان متلفه و چریکهای فدایی خلق و به تناوب شکل مستند یکی از این گروه ها سازمان مجاهدین خلق به پیشنهادی محمد حنیف نژاد بود، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان نیز بر مبنای یک اعتماد مطلق و بدون درز دو ضلع دیگر "سه هم پیمان عشق" شدند.

اکنون دوره ریشه یابی ناکامی حرکتی های گذشته و تجویز جهت انجام پروره بود، در نسبت با بازرگان همیشه پیشنهادی در چنطه داشت از کمک به فلسطین تا ترجمه کتاب "انقلاب در انقلاب" رژه دیری و ترجمه جزو های الفتح در نسبت با همسالان و نسل نو هم "لنگر" تغییر فاز می زد.

کار فکری بر روی قران و نهج البلاغه به عنوان پایه برگزیدند و در سیر خود به دستاوردهای فکری چون شناخت، تفسیر سوره محمد و تکامل رسیدند.

در سال 47 برای اولین بار با بازرگانی چون مهندس بازرگان، طلاقانی، دکتر سحابی، صدر حاج سید جوادی و مهندس سحابی تشکیل سازمان را مطرح کردند.

در سال 48 نیز مرحله ای تعیین خط مشی را به طور دموکراتیک به نظر خواهی جمع گذاشتند و نگاهی به سوی "تدارک برای عمل" را در ذهن خود پروراندند.

اندیشه بورز، کار مکتبی، جان مایه حیات

اندیشه بورز، کار مکتبی، جان مایه حیات سر تیتر بعدی کتاب است: حنیف نژاد ذهن بسیار منظمی داشت با ایمان و اندیشه های ایمانی خود نیز به وحدت رسیده بود، و این جوهر تراویش و تولید کار فکری و ایدئولوژیک است، آنای که نیک یافته بودند که هر جریانی اگر می خواهد بر دورانی اثر بگذارد باید ایده های خاص آن دوران را با خود

حنیف و دوستانش سعید محسن و اصغر بدیع زادگان در نهضت آزادی روش تحلیل سیاسی را تاخت آموزش های رحیم عطاپی مسئول کمیته می سیاسی نهضت آموختند.

در آن دوران نسل جدید به طور جدی دنبال توشه ای برای راهنمایی عمل بود، وینا به همین مناسب 9 تن از جوانان نهضت آزادی چون محسن، بدیع زادگان، میثمی، تراب حق شناس و حنیف نژاد نامه ای را خطاب به رهبران نهضت آزادی نوشته و در آنجا به برخی از کاستی های نهضت چون مسئله ای آموزش اشاره کرده بودند.

آنها در آن نامه مسئله ای اصلی را شیوه مواجهه های دینی با مسائل را مطرح کرده بودند و دغدغه های متداولیک دینی خود را با سه رهبر نهضت در میان گذاشته بودند.

زندان اول منزل جمع بندی

حنیف به علت فعالیتهای دانشجویی و سیاسی قبل از خرداد 42 به زندان افتاد که هشت ماه طول کشید، بعد از خرداد 42 او را به زندان قصر برداشتند، در آنجا شخصیت هایی

چون مهندس بازرگان، طلاقانی، دکتر سحابی و حسین شاه حسینی حضور داشتند.

حنیف در زندان پرکار، متنی و جدی بود، روی قران کار می کرد و در کار آن از آموزه های بزرگان زندان بهره می برد.

او در گفتگوهای درون زندانش به مهندس بازرگان می گوید که سرفصل تازه ای آغاز شده است و باید به سمت برخورد قهر آمیز رفت، مهندس ابتدا گفته بود اکنون بستر اجتماعی این کار وجود ندارد، ولی در اواخر آنرا تایید کرده بود و به حنیف توصیه کرده بود که راه را ادامه دهد.

حنیف به جمع بندی جدیدی رسیده بود، با اینکه دوستان بسیار زیادی داشت ولی به دنبال هم عقیده و هم پیمان جهت عمل صالح زمان می گشت.

او بعد از آزادی خیلی تغییر کرده بود، تصویرش راجع به مردم عوض شده بود، آنها را محور استراتژی می دانست و می گفت "ما مردم را تحقیر کردیم، اما حالا باید از مردم درس بیاموزیم مردم صلاحیت های زیادی دارند و ما برای فهمیدن باید کسب صلاحیت کنیم" ویا در جایی دیگر دوستی روایت می کند که "حنیف به شدت به ظرفیت های مردم احترام می گذشت و می گفت مردم آگاهی زیادی دارند، تنها چیزی که آنها لازم دارند دانش سازماندهی و دانش استراتژیک است، یعنی علم به این موضوع که مبارزه چه مراحلی دارد و زمان بندی از چیزگونه است" {ص 55 هم پیمان عشق}

حنیف اعتقد امداد اخلاقی این است که هر کس پیشوایه ایجابی انتقاد خود باشد و همچنین به الزامات جمع بندی من دهد.

سرکوب خرداد 42 زخم کودتای 32 را کاری تر کرده بود و جامه را بغض دار تر والبهه اندکی امید به تحول را نیز کمتر کرده بود، چشم اندازی وجود نداشته و آینده به دلالی تاریک می مانست.

بیشتر فعالان دانشجویی دوره 39-42 به پارکینگ زندگی رفته بودند، حاکمیت نیز سرخوش از سرکوب فضای را میتاریستی کرده بود، فضای جهانی نیز موج چه گوارا، الجزایر و عرفات بود.

اما اقلیتی از جوانان آرمان دار مسیری راطی کرده و پروسه ای لمس و اصطکاک را نیز چشیده بود، می دانستند خطرها در راه است ولی با ایمان مبشر خود زیر بنای کاری دراز مدت را پی ریزی کردند.

برخی از دوستان دانشگاه و نهضت و خود حنیف با حس وضعیت انسداد و چشم انداز عمليات قهرامیز به سربازی رفتند و حنیف در آن دوران با استراتژی خود به انسجام بیشتر می رسید و یافته ها و جمع بندی های خود را در گفتگوی بین الذهانی قرار می داد مثلا در همین مورد چند جلسه با دکتر کاظم سامی به گفتگو پرداخت.

حنیف سربازی را جدی می گرفت و آموزش های عملی را خوب یاد می گرفت و برخی اوقات به مدت 5 ساعت با وسایل رنجر کار می کرد و کتاب های ارتش را در کتابخانه ای انجا به خوبی می خواند، در دوران سربازی در روزهای تعطیل پیچ شنبه و جمعه در اصفهان کلاسی و گروهی راه انداخه بود، در انجا هیچ وقتی را هدر نمی



خود از قرآن جیبی شروع کرد و تا حدی پیشرفت کرد که همگان معتقد بودند که حنفی فرزند قرآن، قرآن را به یک نهاد آموزشی تبدیل کرد و فهم قرآن را یک مدار ارتقاء بخشیده است اینچنان بود که این عنصر ناراضی از وضع موجود چکان ایجاب ها و ایجادها خود را برابر می ساخت ، اکنون به سر فصل بعدی تکمیل حنفی از سازه وسازمان می رویم .

"مشی بومی به همراه صبوری" راهی بود که بینانگذاران در پرسه‌ی لمس و اصطکاک و تفکر از دل شرایط بیرون کشیدند . آنچانکه که قبل آورده شده جوانان نهضت نامه ای ۹ نفره به سران آن تشکل نوشتند و به کاستیهای تشکیلاتی و تعلیماتی آن اشاره داشتند سران نهضت آزادی پدرانه و بزرگوارانه آنها و نقدهایشان را پذیرفتند و اشک شوقی از ظهور جوانه ها و شکوفه ها بر صورتشان جاری شد مهندس بازرگان در آن جلسه بر روی تولید فکری با مصالح ملات بومی اصرار داشت و این تاکید مهندس شوک راهبردی برای آن جوانان بود و از آن به بعد تلنگ مبارزه ای حرفة ای و تمام وقت به ذهنشان رسید و مسئولیت را بر دوش گرفتند .

حنفی هم جان سخت بود و هم سخت قانع می شد و با این ویژگیها در پی کشف اسلوب ورووش از درون متن قرآن برای تحلیل و مواجهه با امور بود ، ابتدا به پیرامون نظر کیفی انداختند -نه تماسای توریستی - به اقطاب به گفتگو نشستند و براین باور بودند ضعف نهضت آزادی این است که راهنمای عمل ندارد با روحانیون نیز دیدار کردند ، جمع بندی آنها از شرایط بسیار اهمیت داشت این جمع بندی محوری بینانگذاران این چنین بود که آنها علل شکست مبارزات قبلي را ۱-فقدان رهبری -۲- عدم پیچیدگی راهبران در عصر پیچیدگی مبارزه ۳- فقدان سازماندهی و تشکیلات اقلابی ۴- حرفة ای نبودن مبارزان ۵- عدم نگاه علمی به داشت مبارزاتی که نتیجه آن حرکت های بدون استراتژی و خط مشی بوده است ۶- مبارزات گذشته مکتبی وایدئولوژیک نبوده اند . آنها پس از این جمع بندی هشت وجهی مبارزه نوین را با یک تلقی فاز صفری طراحی کردند "۱- مبارزه ۲- حرفة ای ۳- استراتژیک ۴- دراز مدت ۵- مردمی ۶- مکتبی ۷- مهرآمیز ۸- خودکفا -تیمی" [هشت فراز هزار نیاز].

حنفی در حربیان جمع بندی ها گفته بود که "ما در مسیر تاریک که کسی ، کسی را نمی بیند در حال حرکت هستیم ما اینگونه در حال حرکتیم تا از میان تاریکی ها راهی برای خود باز کیم"؛ بنابراین جمع بندی هویت دینی مبنای هویت تشکیلاتی شد و مراحل کسب صلاحیت تئوریک و پرایمیک در طی فرایند صبورانه قوام و پنجمی گرفت آنها به الزامات طراحی خود تن دادند و خود عامل طراحی استراتژیک خود شدند.

حنفی معتقد بود که برخورد چکشی با پیشکشوتان نبود بلکه پیوندهای اجتماعی لازمه آنها و توانایهایشان را هم اخلاقا وهم ضرورتا لاحاظ می کرد با روحانیت دخور بودند ، از اقطاب سیاسی چون سران نهضت مشاوره می گرفتند و یا مثلا بر این اعتقاد بود که قشر خرد بوزوایزی در ایران همیشه نقش آفرین بوده است البته نباید با آنها ابزاری برخورد کرد ، همه این طبقه نیز به صورت نیروهای حامی و لجستیک کمکهای شایانی به جریان مبارزین کردند .

بنیانگذاران کار حرفة ای را شروع کردند آنها تاریخ مبارزات ایران و جهان را به طور فشرده مطالعه کردند و به جمع بندی خوبی رسیدند، حنفی خود روزی ۱۸ ساعت کار فکری - استراتژیک می کرد و با جان سختی شکرف و کنده با همه هستی در پیوستن با هستنده اصلی در پی یافتن روح و قوانین هستی مشغول به کنکاش بود و در یافته هایش با توجه جو عمل گرایی آن روزگار آموزش و کار فکری را مینا داشت و می گفت که ما بدون آموزش نمی توانیم قادر سازی بکیم و در این دوره تنگنا تنها کاری که سوا اک از ردیابی آن عاجز است (تکامل نکری) و حرکت جوهری است و بر این باور بود بدون تئوری نباید عمل کرد و (مبارزه بدون روش) [مرحله سوزی] میدانست و مثال می زد که اگر روش مبارزه مشخص نباشد مثل فدائیان اسلام که حسین فاطمی را زدند دچار خطای فاحش تاریخی می شویم در نتیجه تاکید می کرد که باید قوانین مبارزه را آموخت و رعایت کرد و سختی کار را در آن می دید و می گفت که (ما در پی کشف قواعد غلبه) .

حمل کند البته نه انچنان که به زمان زدگی دچار شود بلکه از تکانه اش زمین لرزه و زمان لرزه بر جهد.

حنفی میخ عقیدتی مجاهدین بود این عنصر "کاروان سر خط تحول" تحت تاثیر کسری انجاره های جدی ضد خرافه داشت او به شدت با دگماتیسم از نوع چپ و مذهبی ان مخالف بود ، آشخورهای فکری او کلاس های قران حاج یوسف شعار ، تفسیر های کیفی طالقانی و سه کتاب ذره بی انتها ، عشق و پرستش ، راه طی شده مهندس مهدی بازرگان بود .

حنفی و مجاهدین مبنای اندیشه و فکر خود را بر روی دو کتاب پر ملات تحول قرآن و نهج البلاغه گذاشتند و از آن طریق به دنبال تکثیر تحول در دنیا پیرامون بودند. حنفی در باره ای خدا نیز خیلی تحقیق می کرد و در این مسیر کتاب ذره بی ای انتها او را جذب کرد و برای حنفی خود خدا انگیزه بود، او بود که گرامی درون او را سوخت حرکت او را سامان می داد و از این مایه مهر ریزان او طرب و نشاط را جایگزین فشردگی و افسرده گی می کرد، بدین ترتیب بود که کتاب ذره بی ای انتها مهندس مبنای تبیین جهان مجاهدین شد.

جهان سه عنصره یک عنصر ماده یک عنصر افزایی و یک عنصر اراده. روش او در کسب دانش مطالعه گروهی و جمیعی بود، و هر جا که پا میگذاشت یک گروه مطالعاتی راه می انداخت، او به تولید فکر بسیار اهمیت می داد و بر این باور بود که بعد از خوانش نظریات باید فراوری و تحلیل روی انها صورت بگیرد او با طرح پژوهش های گوناگون افراد را در موضوع تولید علم و اندیشه قرار می داد. منطق او در کار فکری نه روایت بود و نه دایریت المعارفی، بل تحلیلی و منسجم بود، به ظاهر توجه نداشت و با چنگ و ناخن بطن پدیده را می کاودی. از کار ژورنالیستی پرهیز می کرد، عمق تفاسیر او طوری بود که طالقانی را به شکنفی و می داشت. تا آنجا که طالقانی می گوید که تفسیر حنفی در مبارزه و حرکت ارجح تر از تفاسیر پس حجرها و در حوزه هاست.

متن اصلی حنفی در میانه متن کتاب آخر بود، روایت برای او کم بها بود. قران برای او نه صرفا مبانی معرفتی بلکه راهنمای عمل بود، مجاهدان خط مشی کلی زندگیشان را از قران میگرفتند، با رویکرد دیالکتیک جهت دار به قران می نگریستند و تفسیر و ایده قران را حین کار، حرکت مبارزه و عمل و زندگی فهم می کردند. حنفی می گفت مدل گیریش و جذب آیات و حیانی توسط محمد اینچنین بوده است، محمد پنجه در پنجه واقعیت و در آن بستر از مصدر وحی ایده ی کار گشا می گرفته است.

مجاهدین اولیه با خوانش باور نکردنی ۳۰۰۰ جلد کتاب از خود مایه گذاشتند و پس از فراوری، تحلیل و پاروری از آن دانش طبقه بندی شده ی قابل انتقال و آموزش ساختند. از آنجا که "حنفی یک روش‌نگار تشکیلاتی بود در نتیجه محورهای آموزش‌های کتابها را استخراج میکرد و انتقال می داد روش‌نگار تشکیلاتی برای آموزش حوصله دارد مطالب را می‌پزد، جا می‌اندازد و در عمل تحقیق می‌بخشد" ، حنفی کتاب راه طی شده را با صبر و مرارتی بر تراویده از عشقی جاری -نه بر که ای ۲۶- مرتبه در سازمان آموزش داد.

حنفی بر داشتن علم اشایی بر گرفته از مهندس بازرگان دانش اجتماعی را افزود و کار سنگین، مدون و منسجمی را بینان نهاد به طوریکه در فضای آن روز کتاب شناخت مجاهدین به بمب شناخت معروف شد، آنها دستاورد فکری خاص خود را نیز تولید کردند به تاثیر از راه طی شده بازرگان به (راه انسیا راه بشر) رسیدند، اقتصاد به زبان ساده، تکامل، مبارزه چیست و تفسیر چند سوره از قرآن از دیگر دستاوردهای آنان در موضوع تولید فکری است و بدین ترتیب ادبیات جدیدی را وارد عرصه فکری سیاسی ایران کردند و با نوآوری خود برای نیروهای مذهبی اعتماد آفرین شدند.

در اندیشه ورزی حنفی جوان چند نکته را مورد توجه قرار می داد بیشتر از قرآن ایده می گرفت، برروی هدفهای وجهت داری جهان خیلی تاکید می کرد و حتی در ارتباط با نیروها از این موضع وارد می شد تا نفس آنها را بیدار کند و حس مسئولیت را در آنها بارور کند، دیگر نکته بحث تکامل را عذاب می داشت ، به شدت با گماتیسم مخالف بود و به تحول و دینمیسم دراندیشه بس اهمیت می داد. آری محمد حنفی در سیر فکری



کرده بودند و با "حس حیاتی ویژه" محتوی قیامت را در زندگی روزمره جای داده بود و روزانه بیلان کاری و عملکرد را با حساسیت لحاظ و حساب می کردند.

حنیف می گفت که برای کار حرفه ای باید ساده زیست بود و این سبک زندگی و مدل زیست توان با خود سازی را در خانه های سازمانی نهادینه کرده بود و اصولاً زندگی در خانه های سازمانی خود یک مرحله آموزشی شده بود، حنیف با هجو و پی مسئولیتی پیرامون برخورد می کرد، انتقادات را بسیار قاطع مطرح می کرد و پیچ غل و غشی انسان دوست و صمیمی بود در یک روزی که یکی از اعضای سازمان که اطلاعات زیادی داشت و از سازمان بریده بود یک نفر پیشنهاد ترور او را داد و قتل خبر به حنیف رسید گفت "کسی در میان ما هست که مسئولیت ترور هم رزم خود را بر عهده بگیرد؟ اصلاً ما چنین آدمی داریم" او در شرایط سخت بسیار قوی عمل می کرد و همه مسائل را با خدا حل می کرد.

محمد محمدی گرگانی می گوید که "ارتباط حنیف با خدا صمیمی و عاشقانه بود و به این اعتبار مذهبی بود شخص حنیف بسیار انسان عاطفی و صبوری بود دلسویانه برخورد می کرد ادعای من این است که شخصیت امثال حنیف، نه تنها در تئوری تشکیلات که در جهان بینی و استراتژی هم تغیر ایجاد می کنند".

حنیف با چنین ویژگی هایی توانست ارتقائی با همه بچه های سازمان ارتباط بگیرد ذهنها را فعال می کرد شخصیت ها را حفظ می کرد و انگیزه قوت می داد و روحیه گستاخی و امید را دلها می کاشت و میثاق را و عهد را در تمام لحظات و حرکات یاد آور می شد.

حنیف خود به خانه های سازمانی سر می کشید و افراد تیپ را شناسائی می کرد و از آنها مشورت می خواست و با آنها چند و چون می کرد و سپس بر اساس صلاحیتها تقسیم کار می کرد و می گفت در حین کار و عمل شناسایی ها عمیق و دانسته ها تراش خود ره تر می شود.

حنیف نه فقط برای اعضا بلکه برای رهبری و کادر رهبری سازمان هم با معیار ها برخورد می کرد و می گفت که "رهبری طبیعی است، انتصاراتی نیست، قراردادی نیست یک فرد در پرسه ی زندگی خود توانایی هایی نشان می دهد و با مشکلات طوی برخورد می کند که رو به حل رود... برای رهبری نمی شود از حاشیه دستور داد صلاحیت یعنی چه واز کجا ناشی می شود؟ صلاحیت از شرکت در عمل توان با جمع بندی نتیجه تجربیات بدست می آید".

بنابراین سازماندهی بر مبنای میزان عمل، صلاحیت و اعلام ظرفیت با صمیمیتی عاشقانه در مسیر شور و مشورت مبنای بنیانگذاران جهت سازماندهی تشکیلات جهت پیشبرد پروژه در مسیر مبارزه بود.

در فضول بعدی هدی صابر به مسائل در اتفاقات در تور پیلسی، چرا بی ضربه و همچنین زندگی در زندان می پردازد به طور کلی بی نظمی در روابط، مشکلات در نوع عضو گیری، عمل نکردن به دستاوردهای، دست کم گرفتن ساواک و خشک شدن پرسه ی انتقاد در نقد و برسی درون گروهی در زندان به عنوان عوامل اتفاقات در تور پیلسی بر شمرده شد آنها در زندان به طور جدی و جستجو گران به دنبال جمع بندی از دلایل ضربه بودند، حنیف در 50 صفحه ی ریز خود را نقد کرد ولی روی تداوم کار ایدئولوژیک بسیار اصرار داشت.

مرگ پهلوانی

فصل بعدی کتاب "مرگ پهلوانی" نام دارد که در این فصل به شهادت و صلابت حنیف، سعید و عمو اصغر پرداخته می شود:

"رقص جولان بر سر میدان کنند
رقص اندرون خود مردان کنند
چون رهنه از دست خود دستی زندن
چون جهر از نقص خود رقصی کنند
مطریانشان در درون دف می زندن"

ضعیف بر قوی هستیم) از این دست نکته - تئوریها در اندیشه و عملکرد کادر رهبری بسیار است.

حنیف که (پر عشق را جبانانه) بود گرچه شهادت را و امام حسین را جانانه دوست داشت ولی تئوریین (لغای رزمنده) بود و مرگ شتابان و شهادت آسان و بی اثر را قبول نداشت بلکه راهبرد او برهم زدن ثبات و تعادل رژیم و شکستن تور پیلسی بود. نیروسازی او در مدار آموزش نیز پرورش (کادر همه جانبه) بود. تشکیلاتی که او سازماندهی کرد خود کفا تیمی بود که به شیوه سانترالیزم دموکراتیک با هم در ارتباط بودند.

استراتژی سه مرحله ای وزمانبندی شده دیگر اثر کادر رهبری بود بدین ترتیب که مرحله اول کسب صلاحیت مرحله دوم تدوین و مرحله سوم اعلام عمومی استراتژی باشد.

نکته - تئوری دیگر این بود که حنیف می گفت (مایک منتقال عمل میکنیم باید 50 خروار جمع بندی داشته باشیم) اگر ما عمل بکیم و جمع بندی نکیم ضربه خواهیم خورد برای هر عملی باید مقدمتاً تحلیل داشت و در طول عمل دینامیسم و بعد از عمل جمع بندی نمودو تا جمع بندی تمام نشده حرکت جدیدی را شروع نکیم دینامیم نیز یعنی انسان در مقابل یک حادثه پیش بینی نشده قدرت تطبیق داشته باشد نه انطباق، او با حرف هایش عجین شده و به انسجام رسیده بود.

و این چنین بود مشی بومی و بر (قانون خویش) و متناسب با فرهنگ و ظرفیت های جامعه را بعد از چندین هزار ساعت اندیشه ورزی بنیانگذاران طرح انداختند و حلقه مفقوده ای دوران را که مساله تعیین خط مشی بود را یافتد و با پرهیز از گفتن (فعال مجھول) خود عامل به طراحی خود شدند.

محمد واقاً بزرگان

یکی دیگر از فضول کتاب "محمد واقاً بزرگان" است، حنیف نژاد در برخورد با بزرگان از موضع شاگردی و قدردانی برخورد می کرد با مهندس بازرگان، طلاقانی و مطهری و دیگران چنین بود و می گفت "ناید به کسی مارک و پرچسب زد بلکه با هر کس متناسب با ظرفیتها و خصائص برخورد کن، ابتدا باید شخصیتش را حفظ کرد و بعد تراش داد"، و سران مجاهدین برخورد حنیف با بزرگان رابطه ای موثر و متنقابل بود و با اینکه شاگرد آقای طلاقانی بود ولی آقای طلاقانی به احمد رضائی گفته بود "شما بگوئید ما چه بکنیم؟ ما چه بگوئیم؟"، جوهره ای منشی حنیف برخورد تعالی بخش با پیرامون بود، حنیف در جدائی از نهضت انتقاد تندی نکرد و انشعاب او از نهضت هیچ هزینه ای برای نهضت آزادی نداشت او و دوستانش سعید محسن و اصغربدیع زادگان، مهندس بازرگان را یک سرمایه مبارزاتی می دانستند که در صداقتمن نمی شود تردید کرد.

سازماندهی انسانی

فصل دیگر کتاب به "سازماندهی انسانی" اختصاص دارد در سازماندهی انسانی شاید مهمترین محور تأکید بر خود سازی و پرهیز از کار لغو و بیهوده باشد دیگر محورش نیز ارتباط خصوصی، عاطفی و نزدیک با افراد می باشد. برای عضو گیری در مجاهدین عامل زمان آزاد افراد بسیار مهم بود ولی حنیف همیشه می گفت دو شرط اصلی عضو گیری "داشتن درد توده و درد دین" است برای او دغدغه داشتن افراد اصل بود زیرا می گفت اگر کسی دغدغه داشته باشد با گوشت و پیوست واستخوانش به ضرورت کار رسیده است.

برخورد حنیف برای فعال نمودن افراد برای کار عملی به جای شعار زدگی آیه ای "یا ایها الذين آمنوا لم تقولون ما لا یفعلنون" بود بنیانگذاران خود چنین بودند و مجموعاً 11 هزار ساعت کار عاشقانه انجام دادند حنیف به روایت محمد محمدی گرگانی روزی 18 ساعت کار می کرد و این حجم انبوه کار تصنیفی نبود از روی عشق و شوق بود. آنها بروی کار متمرک شده بودند و ترافیک های ذهنی و اشتغالات کاذب زندگی را رها



بحرها در جوشنان کف می زند"

[مولوی]

هم برای پیش بردن نقطه نظر خود نداشت او در پی اعمال حاکمیت نبود ولی بسیار قاطع بود و توان تصمیم گیری بالایی داشت.

قرآن برای او خدای نامه بود و خدایش حاضر وبالا سر، او درجهٔ خدا همهٔ مسایلش را حل می‌کرده و روابطه ای "مستمر و غیر مناسبی" برقرار کرده بود محمد موسوی خوینی‌ها می‌گوید "حنیف نژاد که در اوین نماز می‌خواند دیوارهای زندان می‌لرزید من هیچ روحانی ندیدم که آنگونه نماز پخواند" از استوار ساقی نیز نقل می‌کنند که "وقیعهٔ حنیف نژاد نماز می‌خواند می‌ترسیدم به سلول او نزدیک شوم طوری نماز می‌خواند که انگار دارد با خدا حرف می‌زند" مستمر در پی خود سازی بود، آرام با پدیده‌ها برخورد می‌کرد و پس از شناخت آن، مناسب با شناختش اوج می‌گرفت این در زندگی او رویه بود.

در پس چهرهٔ ای جدی اش عاطفهٔ غریبی نهفته بود، یکبار که برای حل مشکل یکی از فامیل‌هایش رفته بود در برگشته به منزل سازمانی گفت "تمامی خلق فامیل مایند" و این نگرش عمیق حنیف را بر معراج عطفت و انسان دوستی می‌نشاند، اما محمدی گرگانی می‌گوید بزرگترین مشکلات این گونه انسانها تهایشان می‌باشد زیرا انسانهای در تراز آنها که بتوانند در کشان کنند کم‌اند.

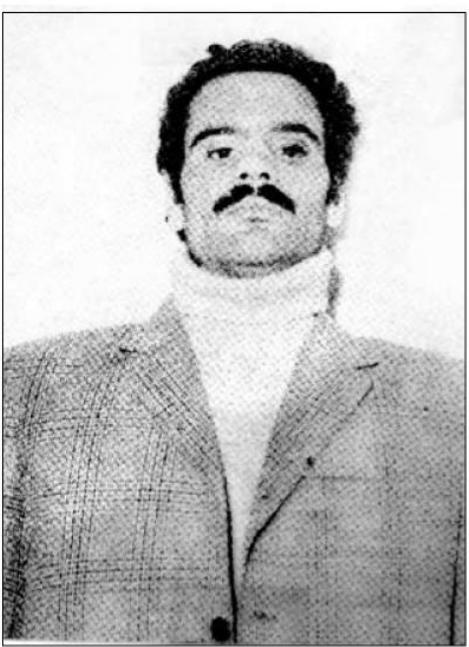
آقا سعید جهان پرشر کن

فصل بعدی کتاب با عنوان "آقا سعید جهان پرشر کن" به زیست و ویژگیهای محسن می‌پردازد، قبل از هر جیز "حس حیات وزندگی" در او موج می‌زد، هنگام نماز تواضع بسیار داشت، نیاش و دعامتندی به عنوان گجوه‌های بنیادین رابطه با روح هستی محور تعامل داشت، سعید با خدای موثر وفعال بود، سعید این رابطه‌ی عاشقانه و عارفانه با خدای رقیب و مراقب را به تمام سطوح زندگی کشانده بود و از همین رو لطفات و وجود در همه لحظات او نمایان و سرشار بود و بشاشیت ونشاط او به تمامی پیرامون شور وامید می‌بخشید، هنگام سرکشی به خانه خواهresh با گچه‌ها را پر از گلهای بنشفه می‌کرد تا مژده شکست زستان را دهد، ایمان و عشق او را از تبار امید و اوان کرده و خلاقیت را در او شکوفانده بود.

سعید تاحد ممکن از زمان استفاده می‌کرد، اراده ای قوی داشت و به طرز عجیبی پرکار بود و به دلیل تراکم کاری امکان خواب نداشت و بیشتر در اتوبوس می‌خواهد و یا از زمانهای مرده برای خواب استفاده می‌کرد، او هیچ کاری را نیمه تمام نمی‌گذاشت، علاوه بر آنکه در وزارت کشور کار می‌کرد در طول هفته ۱۶ جلسه و کلاس و قرار ملاقات داشت و این نیا سودن و خستگی ناپذیری نشان از شادی پایان ناپذیر او می‌داد، سعید خیلی ساده زیست بود و مدت‌های ناز و ترشی می‌خورد.

روحیه دادن و شیوهٔ عبور از تنگنا از آموزه‌های اصلیش بود بین سبب همیشه به دنبال کشف تکنیک های راه‌گشا بود، اگر به یک جمع بندی دست می‌یافت استاد تدارک برای اجرا و استاد تحقیق بود، او سدهای تکامل را به علت ماهیتشان شکست پذیر می‌دانست و همین مساویه مبنای اصلی او برای ترویج تفکر امید در مقابل ترس، نالمیدی و انفعال بود البته امید او متوجهانه نبود، بلکه در بستر واقعیت، فهم امکانات و سختی راه معنا پیدا می‌کرد و سپس بر سازواره ای از عمل و تحقق می‌نشست، زیرا سرمیستی او از می‌بیغش و ملات استباطه‌های قرآنیش او را به تعبیر صابر از "اهمی مدار تغییر" قرار داده بود و حتی کثیف ترین سلوهای زندان برای زیست چند روزه قبل از اعدام تغییر و رونق دا به طوریکه کاشیها و شیشه‌های آن از نور سعید بر قمی زدند.

تیپو لوڑی سعید محسن به مانند مسیح است و به مانند باران، مهرب و عطفت او برهمه کس و همه جا می‌بارد



محمد حنیف نژاد در زندان

برنامه ساواک در زندان تخطه و تخریب محمد حنیف نژاد رهبر حرکت اسلامی بود آنها می‌خواستند با دادن حکم اعدام به همه به غیر از حنیف رهبری را سازشکار معرفی کنند. رهبران سازمان مجاهدین بعد از فهمیدن میزان شناخت ساواک از سازمان و میزان لو رفته‌گی پدرانه کل مسولیت را پذیرفتند و بدین سان بسیاری از کادرها را از خطر اعدام نجات دادند.

در زندان شکنجه‌ها و حشتناک بود پوران بازار گان می‌گوید در اثر شکنجه گوشت پای حنیف ریخته بود زیر چشمهاش کبود و دماغش را شکسته بودند تا اینکه نظر ساواک در مورد حکم حبس ابد حنیف عوض شد زیرا متوجه شدن همه چیز به او ختم می‌شود البته او چند روز بعد گفته بود که پژوهشکی را بیاورند تا دماغ او درست کند او گفته بود که می‌خواهد درست حسای نزد خدا بود زیرا بنا آن بود حنیف هر لحظه در اصلاح باشد.

در زندان به طور کلی خط حنیف بقای رزمnde بود اما آنها از طریق تخریب حنیف در پی شکاف در بین مبارزان بودند اما حنیف در دادگاه دفاع جانانه ای کرد که خود را در آورد و به سوی عکس شاه در بالای سر قاضی کویید زیرا هراس از مرگ زیوتیر از آن بود که سردار دوران را بترساند، مراجع و علماء از شاه خواستند که از اعدام حنیف و دوستانش صرف نظر کند اعدام بنیانگذاران بعد از این بود که درست کند او گرفته در جواب پدرش گفته بود "طول آرمان ما، هدف ما از طول عمر ما بیشتر است".

شب اعدام فرا رسید "بچه ها شب اعدام قرآن می‌خوانند محمد منتظر بود" گفت چرا دیر آمدید؟... اصغر هم شعار می‌داد مرگ بر اسراییل زنده باد اسلام، سعید هم شب اعدام قهقهه می‌زد صدایش همه سلول را پر کرده بود جالب است بچه های غیر مذهبی هم تعجب می‌کردند و می‌گفتند هر آدمی بلاخره ولو یک ذره به دنیا علاقه دارد ولی این بچه ها اصلاً مرگ و دنیا را شکانده بودند" نقل میکنند که در این حین همه گریه می‌کردند حتی نگهبانان هم گریه می‌کردند ولی برای آن پهلوانان به تعییری از شاملو "دستان مرگ از ابتدال هم شکننده تر بود" زیرا شهادت در فرنگ قرآن به مفهوم غلبه بر مرگ واخد حیات جاودانه در کنار خدای مشرف است.

نقل قول می‌کنند حنیف خودش گفته بود چشمهای او را هنگام اعدام نبینند زیرا او به تعییری از "هوشی مین" او از مرگ قوی تر بود "به موقع اعدام وی با ایمان تزلزل ناپذیرش وندای قاطع الله اکبرش موجب تردید و تزلزل ماموران دشمن در تیراندازی به او شده بود و عده‌های حاضر به این امر نشانند" حنیف خود بر صفو دشمن فریاد می‌زند "من محمد حنیف نژاد عضو سازمان مجاهدین خلق به شما دستور آش می‌دهم" و به تعییر هدی صابر دوران فرماندهی میدان آتش خود را نیز به عهده گرفت.

محمد آقا را چگونه یافیم

تیتر فصل بعدی کتاب "محمد آقا را چگونه یافیم" می‌باشد که در آن به بخشی از ویژگیهای شخصیتی حنیف پرداخته می‌شود بنا بر روایت دوستان حنیف اهل شعار و توهم نبود، طمینانه داشت ویقین و استحکام عقیدتی او جالب توجه بود استرس و اضطرابی در او دیده نمی‌شد، در بیدار کردن نفس خیلی قوی بود، شخصیتی قوی و پیگیر داشت، زیاد فکر می‌کرد و البته عمیق روحیه ای آزاداندیشی او قوی بود، همگان را به مطالعه ترغیب می‌کرد و برخورد او با افراد جذبی بود و با نقطه مثبت افراد تیپو لوڑی سعید محسن به مانند مسیح است و به مانند باران، مهرب و عطفت او برهمه کس و همه جا می‌بارد



کشید، تمام مارکسیست‌های بندی که اصغر در آن بود به نشانه‌ی فروتنی و احترام به جسارت تاریخی اصغر، خبردار ایستاده بودند و به اکبری او ایمان آورند.

جوان اولان که بودند؟

تیتر بعدی اثر "جوان اولان که بودند" که در آن به نظرات نزدیکان این جریان درباره بنیان‌گذاران پرداخته می‌شود.

روحانیت به طور جدی بنیان‌گذاران را تائید می‌کردند. طلاقانی، شریعت‌مداری، قاضی طباطبائی، منتظری، هاشمی از این جمله‌اند. مطهری یکبار گفته بود که "من کجا و مهندس اصغر بدیع زادگان کجا... اینها قرآن را بهتر ازما تفسیری کنند" هاشمی رفسنجانی گفته بود که "من در طول تاریخ اسلام فرزندانی با این خوصوصیات سراغ ندارم، هم به لحاظ ایمانی و هم از نظر آشنازی با معارف اسلامی" بهشتی گفته بود که انقلاب برپایه‌ی مثلث خشم بنا شد "خمینی، شریعتی، مجاهدین" می‌گویند طلاقانی بازها گفته است که از بچه‌ها ائمۀ می‌گیرد، رئیسی نیز بس کیفی نقل می‌کند که "بچه‌ها در تعریف مفهوم حیات، متوجه کیفیت نقش خودشان در حیات بودند تا کمیت زندگی‌شان... از این منظر همه زندگی‌شان را برنامه ریزی می‌کردند. هم برای آمادگی ذهنی، هم برای آمادگی عملی برای تغییر به قصد تغییر.

خلاصه این که این جوان اولان زیر بنای استراتژیک کار خود را بر مبنای کسب صلاحیت و اصول بنیادین ریز و درشت بنا کردند.

آنها با تحلیل تاریخ مبارزاتی گذشته و تحلیل وضعیت موجود خود به شناخت عینی و ملموس از حاکمیت و شرایط رسیدند، و سپس رسپار "راه بی نقشه" شدند و در مسیر با روندگی و دوندگی به جهت و روش خاص دوران دست یافته و با حس وضعیت جدید و تغییر فاز و عبور از نیروهای حافظ و زمین گیر در وضع موجود با پرهیز از "بکار بردن افعل مجهول" خود فاعل استراتژی خود شدند و در میانه‌ی متن تاریک روزگار خود خوش درخشیدند.

پیکره بندی و طرح ریزی استراتژی مراحل بعدی کار آنها بود، و سپس میل به سوی تدارک برای عمل نهادند.

"آنها [بنیان‌گذاران] از خود خروج کرده بودند، از خود قدمی بیرون گذاشته بودند، خروج کلید تحولات است. انسان هایی باید باشند که یک وجب از خود خارج شوند، به غیر از خود فکر کنند، به هم نوع، به همسایه، به دیگران، در این صورت است که اتفاقی رخ می‌دهد، تحولاتی نمایان می‌شود، اساساً حلوان تمدن در فردیت انسانها در شکل خروج از خود و ارتباط فعال با دیگران و طبیعت پیرامونی است. این خروج بحث یک نفر و دو نفر نبود و یک روح قابل گسترش بود، بچه‌ها از خود خارج شده بودند و اساساً سازمان از کسانی ضربه خورد که از خود خارج نشده بودند" [۵] سه هم پیمان [۵۱].

حجم انرژی، عشق، کار و مراوات و از خود گذشتگی این جوان اولان کم نظیر است ولی شاید جوهره کار هدی صابر از برگیری قاعده از این مجاهدان که "قاعده اصلی عشق، منش و روش است".

و در اینجا صابر چه نیک می‌گوید:

در هم امروزی که

عشق فرو کشیده

منش گگشته

و

روش پر ریخته است

عنایت به روایت زیست کوتاه طول ما خوش عرض و عمق

مردان میانه، از این گونه سه

عهددار

زمهر سرشار

آگه رسپار

تلنگری است بر تارها و پودها".

می‌گوید از کسانی که به او حکم اعدام داده اند نفرتی نداردو یا مبارزه‌ی تمام وقت او را از کلیه‌ی از کار افاده‌ی همکارش غافل نمی‌کرد و پول درمان اورا تهیه کرد تاهمه‌ی سطوح زندگی را در نورده، هر چند بی خبری چون جلال توکلیان در نشریه شهر وند امروز چند سال پیش در مقاله‌ای با عنوان "اگر سعید محسن پوپر خوانده بود" با روش خوانش تاریخ وارونه - بازگونه انگاره‌های امروزی را برای تخریب سعید به کار بسته بود.

سعید محسن برای کادر چهار ماده‌ای داشت: ۱- تبدیل کمیت محدود به کیفیت نیرومند باید گسترش را در خمیرمایه نیروها ذخیره کنیم و نیروها همه جانبه شوند. ۲- بالا بردن داشت سیاسی افزاد ۳- اصل تخصص در عضو گیری ۴- بهره‌گیری از عامل زمان و انرژی به مثابه دو عامل حیاتی.

در اینجا بخشی از دفاعیات سعید محسن را نقل می‌کنیم؛ "تمام اتهامات شما مایه افتخار ماست... شما نمایندگان اشراری و صلاحیت مقام مقدس دادگاه را ندارید... نیازی نیست برای رد شما از قانون استفاده کنم قانون ما ارا ده ی توده هاست از خون ما ملت پایه های حکومت دموکراتیک ملی خود را مستحکم می‌سازد... شما اشارار اگر به قالی دستباف زیر پایتان به صورت یک کالا و یک نقاشی بی جان می‌نگرید ولی ما در لای تار و پوید آن ورنگهای زیبایش خون انگشتان کارگران و دختر بچگان را دیده ایم نقش ونگارها از دیدگاه ما صاحب حیات انسانی اند."

سعید محسن مردی بود که برای تغییر وضعیت و مناسبات طالمانه‌ی مستقر در ان دوران از خود عبور کرده بود هنگامه‌ی شهادت با قهقهه‌ی عاشقانه‌ای مرگ را به سخره گرفت و حیات جاودانه را به گونه‌ای خدابی برگزید و ساغر شادی به پاد میگسارن زد.

عمو اصغر صبوری کن؛ صبوری کن؛ صبوری

فصل بعدی کتاب با سر تیتر "عمو اصغر صبوری کن؛ صبوری کن؛ صبوری" به حیات مرد جان سخت آن روزگار اصغر بدیع زادگان می‌پردازد؛

خلوص ، صداقت، راز نگه داری و پشتکار اصغر کم نظری بود، او در مسیر رشد خود یک پای ثابت جلسات مسجد هدایت بود، او تمام درآمدش از طریق شغل استادی آزمایشگاه دانشکده فنی را صرف مبارزه می‌کرد، بر زلزله بوئین زهرا خیلی فعال بود و در کار سایر افراد نهضت آزادی روستایی را از نو ساختند و حتی کلاس‌های درس آنرا نیز خودشان برگزار و پرقرار کردند.

برادرش اکبر بدیع زادگان نقل می‌کند که "از وقتی به وادی مبارزه افتاد خالص تر و خالص تر شده و لحن کلامش خلی آرام تر شده بود و حالت یک بیرون چهان دیده و جهان چشیده را داشت. بعدها که فکر می‌کردم بی بردم که همه‌ی دوستانش همین مسیر را طی کرده بودند و در روند خود خالص تر شدند، در خانه‌های جمعی غذایشان خیلی ساده بود ماست، لبوشله وجودشان هم ساده بود، صاف و روان".

اصغر را هنگام زدنان بر روی اجاق و منقل نشانده بودند و تمام پشت و نشیمنگاهش را تا استخوان سوزانده و او را تا یک هفتنه به بیمارستان نبرده بودند، او را کباب کرده بودند، ولی صبوری اصغر، صبوری دیگری بود، سوز گرمای و جودی و عارفانه او بر سوزش آتش غلبه کرده بود، ابتدا رادیو بغداد اعلام کرد در زیر شکنجه شهید شده است، به نقل برادرش، خانواده و مادر اصغر هیچ کدام از شنیدن شهادت جوهر جانشان گریه نکرده بودند، ابديت به آنها خصوع خواهد کرد.

بنیان‌گذاران به هیچ وجه اهل مماثلات نبودند آنها حریم داشتند حتی در مقابل بازجو ها اصغر هنگام به هوش آمدن در بیمارستان، سر و گردش را به نشانه‌ی مقاومت استثنایی اش به چرخش درآورد تا به استبداد بفهماند مرگ و شکنجه بر روی اجاق هر گز نخواهد توانست نشانه‌های حیات ملی یک جامعه را به نابودی بکشاند.

برادرش نقل می‌کند که هنگام برگشت از دادگاه و دریافت حکم اعدامش" مثل این بود که به ووصل رسیده بود، بشاش و سرافراز ایستاده بود، سرحال و سرزنشده و مشعوف، شف در آستانه‌ی وصال هم شعفی است" صبوری و شف اصغر صبوری و مقاومتی متصاعد شده از روح قرآن بود. هنگام رفتن به سوی اعدام قهرمانه بر سر ستم فریاد می‌

خدمتی است این صابر*

مجید منظمه

منبع: کلمه

تعطیلی کشیده شد با یک متده سطحی: ۱- پیشا تبیین: با سوگیری تصحیح باورها و انگاره های منفعل کننده ۲- متن تبیین: با واکاوی مدلهای ارتباط، معاشرت و امدادگیری از "او" ۳- پسا تبیین: که در پی فعال سازی انسان به مشابه موجودی که بیشترین امکان چون "او" شدن دارد و این امکان یک دارایی همگانی است، زاویه ای جدید را در نوع مواجهه با دین و توانمندیهای آن به پیش روی می گشاید. منابع اصلی کار او نیز چهار کتاب هستی، تاریخ، قرآن و کتاب انسان است. "باب بگشای" او گامی جدی و توان با نوآوری برای تجهیز تئوریک و به تعییر خود صابر طرح ساختار مندی از "رابطه ای استراتژیک، همه گاهی وغیر مناسب با خدا" می باشد. این اثرناتمام می تواند جریان روشنفکری مذهبی را به گام جدیدی رهنمون سازد. صابر در سلسله نشست های باب بگشای به وضوح نشان می دهد قرآن کتاب روش و قاعده است، او در میانه بحث های روشنفکری "پیرامون" وحی به "متن" و حیانی پرداخت و از دریچه ای نو و بادیاتی گیرا بخشی از نیازها و دشواره های زمانه را بر سیل متن واکاوید، متن رابه توصیه مولف جاویدان "خذالکتاب بقوه" می گیرد، علاقه ای او به مکتب اندیا و قرآن ناشی از اینما موروثی نیست بل بحث بر سر کارابی و ره گشاییهایت و در آنجا بابی را افتتاح می کند.

جنبش اخیر و مبارک ملت ایران نیازمند پشتیبانی روشنفکران است که صد الیه مقصود مصاحبه و بیانیه نیست بلکه مراد رفع کاستی هایی چون ایده، استراتژی و تبیین مطالبات است، چرا که خروجی بی توجهی به کاستی ها، ناکامی و بی محصولی یکصدویست سال کاشتن است، این دو درس گفتار می تواند کمک کار این جنبش خجسته باشد.

صابر گرچه یک نوآندیش است ولی عصاره ای سنت هایی است که قابلیت های شان آن ها را امروز کشانده اند، ادب نیک ایرانی و همچنین مناسک مذهبی را اصول گرایانه بر پا می دارد، جهان را کارگاه می داند و قداست کار نزد او آدم را یاد بپورتن ها، پاک آینان، می اندازد. برخلاف بسیاری از روشن فکران هنوز آرمان دار است و وقتی از آرمان ها می گوید به سان باران لطیف و حیات بخش می شود و بی آرمانی را تن دادن به ایستایی میداند.

صابر اگر از منش می گوید خود اوست که چند سال پیش صبح اول مهر فرزند کلاس اول ابتدایی یک زندانی سیاسی را در نبود پدر تا مدرسه مشایعت می کند تا جشن شکوفه های مهرماه با مهر منش آذین بندی شود. او معلم- روشن فکری متعدد و شنا به کنه مطالبات ملی است.

غیرمتی است این صابر، بازداشت او باز داشتن از معروف و نیکی توسط متولیان امر به معروف است، گرچه او از زندانها وارهیده است.

* این نوشتہ متعلق به روزهای پس از دستگیری شهید هدی صابر در مرداد ۱۳۸۹ و پیش از شهادت ایشان می باشد که همچنان در قید حیات بودند. به سبب آنکه این نوشتہ به شکلی اجمالی، منش و پژوهشی فکری معلم شهید را ترسیم کرده، به عنوان مطلع این بخش از ویژه نامه از آن استفاده کردیم.

سرسوzenی گمان ندارم که این نوشتار هدی صابر را برآشفته خواهد کرد و آن علتی جز بی ادعایی ذاتی او ندارد. ولیک از منش، دغدغه های بنیادین، آرمانها و اندیشه های او نگفتن خسaran و حسرت بیشتری دارد.

صابر گرچه سیماش آرام و متنین است اما درونی جوشان و پر غوغای دارد به همین سبب است که از قاعدهن و نشستگان نیست بلکه بسیار کوشاست و در پی دغدغه هایش، یک روز نگران ثبت و ضبط میراث ملی و فنون کشف شده "کشته" است، دگر روز دغدغه فقر و توسعه دارد و برای کارآموزی و کارآفرینی سر از زاهدانی در می آورد که در چشم عموم مسولین معاصر ایران محفوظ بوده است، بسیار نگران جریان شدن مهاجرت نسل نو است و با آنها مشفقاته مکاتبه می کند، از نگرانیش درباره بحران هویتی دانشجویان انجمنی، از "هویت فرار" و فراموش شده می گوید و با موشکافی آنها را منصفانه نقد می کند، صابر به طور جدی مشوق کار اجتماعی است و فعالان اجتماعی را سرزنشه ترین قشر می دارد و در دمندانه نگران سرنوشت محدودین اجتماعی است چرا که محرومیتهای آنها را مضاعف می داند.

یکی از دغدغه های اصلی او "منش" است و از همین رrost که ویژه نامه "تختی" در می آورد، منش میرزا کوچک و مصدق را وا می کاود و منش و خود ساختنگی" سه هم پیمان عشق" محمد حنف، اصغر بدیع و سعید محسن را به عرصه می کشاند تا یادآور منش به مثابه یک "سرمایه ای اجتماعی" غیرقابل چشم پوشی در امر اجتماع باشد.

صابر معتقد است نسل جدید برای بروز رفت از وضعیت کتونی نیازمند جهیزیه ای اندیشه ای، منشی و تاریخی است و خود در این راستا در حد توان اموزگاری نموده است، به همین مناسب و وجهت رفع نقیصه ای ابانت استمراری حافظه تاریخی دو سال در حسینه ارشاد از "هشت فراز و هزار نیاز"، از هشت جنبش معاصر که سرشار از اندیشه، نفس گرم، خون، دستاوردها و ناکامی ها بوده است سخن گفت و به تحلیل و تفصیل از هزار مطالبه ای بی پاسخ و هزار زخم التیام نیافته بدرستی پرده برداری کرد. روش او نیز در تحلیل فرازها بدیع و راهگشاست و با موجین و ابزار متد از صورت روایت تاریخی سیرت درمی آورد و چیدمانی نواز "کاربست امروزین" آموزه های تاریخی صورتی بندی می کند، بافت اندیشه او در این اثر، استراتژیک و با رویکرد "حل مسئله" است.

هدی صابر از لحاظ اندیشه ای یک روشنفکر مذهبی است، او اکنون این جریان را در رکود می بیند و معتقد است که عنصر "شارح" بودن آنها چربش بیشتری بر "خلاقیت و نوآوری" دارد.

او برخلاف جریانهای مسلط روشنفکری و حاکمیتی در مواجهه با بحران چند وجهی اجتماعی، سیاسی، اعتقادی و راهبردی موجود در پرتوکلام الهی و با جانمایه گیری از آن، "خدا" را نه وجودی منزوی، بیرون از کار و تعییر صابر "بنگذار بازنشته تاریخ" بلکه دخیل در پژوهه ها و روندها می داند و این نوع رویکرد را با درونمایه ای عرفانی باب می گشاید. صابر در سلسله نوشتہ های "باب بگشا" که در هنگامه سومین رمضان از تولدش به



میراث هدی صابر برای ما

محمد خشنود

دارد که دیگران باید بگیرند و ادامه بدهند.ما نیز چنین میتوانیم کرد.دستان! بیایید به آینه بنگریم.به ادامه ای راه فکر کنیم.به ایران فردا.اکنون پرسش این است.هدی صابر برای ایران فردای ما چه چیز در چنته دارد؟ مایی که در این هستی و در این دوران و در این خراب آباد گرفتار آمده ایم را راه چاره چیست؟



**آن کسی دل در گرو آبادی و آبادانی میهن دارد
چه چیزی از هدی صابر برداشت میتواند کرد؟**

برای پاسخ به این دغدغه خوب است که با تاریخ و گذشته‌ی

خودمان بنگریم.راهی که صابر نیز بر اهمیت آن تاکید داشت باید دید که این قوم در گرده‌های تاریخی و از پس گذر از دوران‌های بلا خیز و مصیبت زا و صحراء‌های سرد و سیاه، چگونه به حیات فکری و فرهنگی خویش ادامه داده است؟ سنت ایران زمین رجوع و بازگشت به خویشتن است. میراث تمام اندیشمندان و فرزانگان و هنرمندان این سرزمین کهن به روشنی گویای این مسئله است. در تاریخ که بنگریم از حمله‌ی اعراب بگیریم تا هجوم مغلولان، از کشтарهای غازیان بیگانه تا محاکمه‌های قضیان خلیفه، اندیشه و فرهنگ و هویت ایرانی با رجوع به ناخوداگاه اسرار آمیز و شکوهمندی که در بطن خود نهفته است بار دیگر از نو روییده و بالیده و ثمر داده است. این فردوسی است که در زمانه‌ای که کهن دیار ما زیر سمت سوران تازی و عرب به یغما میرفت و زبان و فرهنگی که در پس ستمگری‌های بیگانگان و دین داران جبری مسلک یا مرجئی و یا صوفی مرامانی که دل در گرو عالم بالا داشتند، میرفت که برای همیشه به فراموشی سپرده شود. یک تنۀ عزم میکند و "شاه کاری" میکند و عجم بر صفحه‌ی تاریخ زنده میکند. آن دیگر مولوی ست که در بحبوحه‌ی حمله‌ی مغلولان مثنوی کثیر سرایش میکند و شوریدگی میکند و آن طرف سهروردی است که در دورانی که یونانی زدگی بالای جان فکرها شده است بی پروا از حکمت و فلسقه‌ی اشراق پارسیان میگوید و سرانجام سر به باد میدهد. از این گونه بسیار است.

بازگشته که نه ارتقایعی که تعالی بخشنده، غنا دهنده، فرا رونده و پیش برند بوده است. ایرانی پس از هر دوران گوهری بر گنجینه‌ی فرهنگی خود افزوده است.

با این مقدمه میتوان به ارزش کار هدی صابر و انسان‌هایی چون او که نمای "بازگشت به خویشتن" اند نظر افکند. شایسته است که میراث هدی صابر را از مناظری چند مورد بررسی قرار دهیم و با کلیشه‌های رایج در فضای جامعه‌ی ایران مقایسه کنیم. من سه منظر را برای این فرصت برگزیده ام که یکایک بازگو میکنم.

از دست دادن هدی صابر برای دوستان و شاگردان و یاران آن انسان بزرگ ضایعه‌ای بس سنگین و جبار ناپذیر است. گویا سنت این دیار برای فرزانگانش جوانمرگی است و ماندن و میوه و ثمر دادن تصادف است و حادثه. هدی صابر نیز از این قاعده مستثنی نبود. در ایامی که گذشت فاجعه از دست دادن او از پس فاجعه‌ای دیگر رخ داد و وجود ارزشمند و عزیزش به سوی رفقی رهگشاشی پر کشید و ما را در بهت و ماتم گزارد. هر

چند که انتشار نوشته‌ها و مقالاتی پیرامون شخصیت و روش و منش زندگانی او و اندیشه‌ی کم نظیرش تاحدودی تسلیتی شده اند بر داغ عزادارانش، اما هرگز وجودش را و برکت بودنش را

جایگزین نمیتوانستند بود. براستش را بخواهید نسل ما نسل یتیمی سنت. تیمار داری نداشته است. وجودهای عمیق و کیفیت دهنده‌ای که معلم والگو باشند و سرگردانی و تنهایی فراینده‌ی این نسل را اندکی پاسخ گویند. کمتر داشته است. چونان نسل قبل راهی و مسیری و امیدی برای خود متصور نیست. سرخوردگی و نامیدی و تفرد واژه‌های شناسای این نسل است. متأسفانه انسان‌های دغدغه‌مندی نیز که بخواهند تشنجی این نسل را پاسخ گویند یا صبرشان به سرآمده است و این فضای مسموم و تلغی را بدرود گفته‌اند و یا چونان آونگی میان محبس‌ها و محدودیت‌ها و در بدري آنسوی مرزاها سرگردانند. جمعی و شوری و نشاطی و زندگانی اگر بوده است، چشممه اش از اساس خشکیده است و این سرزمین مانده است خشک و ساکت و سرد و عیوس. سرها در گریبان و پروژه‌ها و برنامه‌ها و آرزوها همه فردی و خوددارانه. خبری از سلامی و علیک و آشنازی‌ای، ایده‌ی و تلاشی، شوری و امیدی نیست. این واقعیتی که بر ذهن و عین نسل ما جاری است. نسلی که در دورانی میزید که به قول مهندس سحابی گنجینه‌ی عظیم فرهنگ و تمدن و جامعه‌ی ایرانی چونن قالب یخی درستان کم مایگانی به سرعت در حال ذوب شدن است. این است تصویر بحران زده‌ی فضایی که نسل ما در آن میزید.

اما این نسل، به هر حال باید به زندگی کردن ادامه دهد. زیست در بحران و تفکر و تولید اندیشه در بحبوحه‌ی هجوم‌ها و ترکتازی‌ها و شمشیر کشی‌های خلیفه‌ها و خان‌ها سنت ایران زمین است. ما برای زنده ماندن و ره سپردن ناگزیریم از اینکه میراث‌های فکری و فرهنگی و هنری این سرزمین را بخوانیم و مرور کنیم و مورد تدقیق قرار بدهیم تا عناصر مشتب آن را توشه‌ی راه قرار دهیم. هدی صابر با روش و منش و زبان خاص و کم نظیرش بی تردید به جزئی از این میراث تبدیل شده است که هم اکنون در پیش روی این نسل است. خود او میگفت که هر مرگی نقطه چین‌هایی در ادامه‌ی راه



در فیروزه ای که صابر به خدا و دین گشود

نگاه هدی صابر به خدا و دین نیز خاص و جالب بود. او همیشه از منتقدان آکادمیک کردن و تعاریف و افاضات سخت و دیر فهم و کم تاثیر از امر معنوی و الهیاتی بود. در کلاس های باب بگشا نیز او سعی در ارائه ای تصویری از خدا کرد که بسیار نزدیک و در رابطه‌ی دلایلی مستمر با انسان بود. تعابیر بکر و اثرگذار برگرفته از ویژگی‌های ادبیات مخصوص به خودش از جمله خدای صاحب انرژی، خدای منبع ایده، خدای خویشاوند، خدای گارگاه دار، خدای مردم دار، خدای در دیالوگ، خدای بفرما بنز، خدای وقت گذار و تیمار دار، خدای طرح و مهندس و بسط و شرح و مثال‌ها و قرینه‌های بسیار از کتاب و تاریخ و جامعه، تصویری اثرگذار و بدیع و عمیق از معنویت بسط یافته در تمام امور و جاری و ساری در تمام جهان برای مخاطب ایجاد میکرد و او را به قلمروی میکشاند که این نسل و این دوران سخت بدان نیازمند است. صابر در این کلاس‌ها از فراز دغدغه‌ای اصیل به بحرانی نظر انداخته بود که در جامعه‌ی ما فراگیر گشته بود. صابر در جلسات ابتدایی سطوح مختلف این بحران را تحلیل کرده و جزء جزء آن را شکافته بود. در تمام ابعاد اجتماعی و فردی و روحی و روانی و عقیدتی و انگاره‌ای و اخلاقی و فرجامی با بحران برخورد کرده و مغز آن بحران را در شناخت، جایگاه و رابطه با خدا توضیح داده بود. صابر پس از مدافعت در این بحران با توشه‌ای پر به سراغ شاگردانش آمده بود.

در آن جلسات هدی

صابر در پی تئوریزه کردن معنویتی بود که به کار امروز ما بیاید. نه نخبه‌گرا و نه فرد محور باشد. معنویتی که رنگی از اقلیم ما داشته و "اینجایی" و



من رفیقم، رهگشایم، باب بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه صاف‌دانه، مستمر و استراتژیک با خدا

شامگاه سه شنبه‌ها؛ حسینیه ارشاد

طرح بحث از هدی صابر



"اکنونی" باشد. معنویتی برای انسان ایرانی در حال زیست در جهان امروز. هدی صابر متقد معنویت‌های محدود و بی‌رنگ و بو و وارداتی بود و همچون سایر روشنگران مذهبی از خداوندی بسط و معنویتی فراگیر و الهیاتی رهایی بخش سخن میگفت. از خدایی که در زمانه‌ای نه چندان دور در همین حوالی بوده است و تنها به سیاست و تعلق نداشته است. خداوندی که بیواسطه انسان را، از همان نوع که کوچه‌ها و بازارها را پر کرده است و از نیکی و بدی و زیبایی و رشته توامان درآمیخته است فراموش نکرده است و با او دیالوگ برقرار میکند. هدی صابر برخلاف بسیاری از روشنگران به شدت از اصطلاحات آکادمیک و غم‌های فلسفی ملال آور و بی‌ثمر و ادبیات روانپریش شبه دینی بی‌سر و ته ترجمه‌ای و نق‌زدن‌های از سر بی‌مسئولیتی پرهیز میکرد و همین باعث میشد مباحثت او بسیار تاثیرگذار و همه کس فهم باشد. تجربه‌ی شخصی این جانب در رابطه با اثرگذاری متون پیاده شده ای کلاس‌های باب بگشا هدی صابر در فضاهای فراموش شده و غریب با ادبیات روشنگری، بسیار روش و امید بخش بوده است. خود صابر نیز از آن‌جا که با قشر وسیعی از جوانان از زاهدان تا خوزستان از شمال تا جنوب و از دانشجو تا بازاری و کارگر نشست و برخاست و هم نشینی داشت به خوبی اهمیت این موضوع را در کرده بود.

در دورانی که ادبیات نویسنده‌گان این دیار هر چه بیشتر به سمت انتزاع پیش مبرود و مجازی و سیاست زده و تکراری و یکنواخت و بیگانه با مردم میشود صابر از محدود کسانی بود که با بینشی عمیق نسبت به این موضوع آگاهانه به مردم کوچه بازار و سنت‌های مختلف و رسم‌ها و آیین‌های گوش کنار این مرز و بوم میزنند و برای ارتباط و فهم بهتر کوچه پس کوچه ها و انسان‌های فراموش شده را پیدا میکنند و با آنها نشست و برخواست میکنند و بر سفره‌ی غذاشان میشود و به درد و دلشان گوش میدهد و با آنها دم میزنند و خستگی ناپذیر پای صحبت موی سپیدان مینشینند تا نکته‌های تازه کشف کنند و اینگونه زندگی میکنند. هدی صابر با این نحوه‌ی زیست مشترک با مردم دست به تولید ادبیاتی میزنند که نه عاریه‌ای که بسیار نزدیک به زندگی و مال خود اوت. کلمات و اصطلاحاتی که غالباً از همین دور و اطراف و محدوده‌ی زندگی "عموم" برداشت شده‌ست، اما به طرز شیوه‌ای از محدوده‌ی معنای ظاهری فراتر میروند و بار معنایی پرباری در پس خود حمل میکنند. جملاتی که در عین اینکه آهنگین است و موزون آدم احساس فاصله نمیکنند و به راحتی و ناخودآگاه بر دل و جان مینشینند. این نثر و این آهنگ و این ادبیات چنان با روح و جان هدی صابر عجین بود و با

زندگی اش آغاز شه

شده بود که حتی گفتار شفاهی اش هم رنگی از وزن و قافیه داشت.

متاسفانه یکی از گره‌های کور زمان ما این است که نتوانسته این ادبیاتی

تولید کنیم که با مردم ارتباط برقرار کند. در جامعه‌ی ایران شکاف‌های خطرناکی میان مردم و الگوهای مختلف زیستی-فرهنگی در حال تولید است. شکاف‌هایی که دو طرف آن چنان از هم دورند و چنان از هم فاصله دارند که نمیتوانند حرف‌هم را بفهمند و درد هم را در کنند. مردمی که با یکدیگر و با روشنگری ارتباطی ندارند و روشنگرانی که با خودشان و با مردمشان بیگانه اند. قرینه‌ها فراوان است. ارتجاع فرهنگی و عقب ماندگی دقیقاً در همین شکاف‌ها زیست میکند. و تا روزی که این شکاف‌ها برقرار است امیدی به پیشرفت نخواهد بود. چند دهه پیش این طور نبود. بودند نویسنده‌گانی که آثارشان شهرها و حتی روستاهای را در مینور دید و با مردم ارتباط برقرار میکرد. نویسنده‌گانی چون صمد بهرنگی و احمد محمود و ساعدی و جلال و شریعتی و شاملو و اخوان. جالب اینجاست که هر یک از نویسنده‌گان به نوعی با این بازگشت به خویشتن را در کار خویش نشان داده اند. دوران ما نیز به اهل قلمی از این دست نیازمند است و هدی صابر از این منظر از کم شمار افرادی بود که این ره را میپیمود.



اگر میبینیم که جامعه‌ی ما و فرد فرد ما درون بحران درهم پیچیده و کلاف سردرگمی از انواع و اقسام فجایع و مصیبت‌ها و ناکامی‌ها گرفتار است، شاید نگاهی اینچنین به میراث هدی، و الگویی از روش و منش او، پاسخی باشد بر این درد بی درمان و قدمی برای تجدید حیات فکری و فرهنگی و اجتماعی سرزمین عزیز ما.

چنین باد.

ای میرآب بگشا آن چشمی روان را
تا چشم‌ها گشاید ز اشکوفه بوستان را
آب حیات لطفت در ظلمت دو چشم است
زان مردمک چو دریا کردست دیدگان را
هر گز کسی نرقصد تا لطف تو نیند
کاندر شکم ز لطفت رقص است کودکان را
اندر شکم چه باشد و اندر عدم چه باشد
کاندر لحد ز نورت رقص است استخوان را
بر پرده‌های دنیا بسیار رقص کردیم
چابک شوید یاران مر رقص آن جهان را
جاز‌ها چو می‌برقصد با کنده‌های قالب
خاصه چو بسکلاند این کنده گران را
پس ز اول ولادت بودیم پای کوبان
در ظلمت رحم‌ها از بھر شکر جان را
پس جمله صوفیانیم از خانقه رسیده
رقصان و شکرگویان این لوت رایگان را
این لوت را اگر جان بدھیم رایگانست
خود چیست جان صوفی این گنج شایگان را
چون خوان این جهان را سرپوش آسمانست
از خوان حق چه گوییم زهره بود زبان را
ما صوفیان راهیم ما طبل خوار شاهیم
پاینده دار یا رب این کاسه را و خوان را
در کاسه‌های شاهان جز کاسه شست مانی
هر خام درنیابد این کاسه را و نان را
از کاسه‌های نعمت تا کاسه ملوث
پیش مگنس چه فرق است آن ننگ میزبان را
وان کس که کس بود او ناخورده و چشیده
گه می‌گزد زبان را گه می‌زند دهان را

جهان رنگارنگ صابر

تجربه‌ی نشستن پای آموزه‌های صابر بواقع تجربه‌ای تکرار نشدنی و بی نظیر بود. براستی صابر معلم بودن‌هه از آنها که درسی را میدهند و میروند و در پایان جزوی ای را امتحان میگیرند. ذهن انسان در برخورد با ذهن باز و فراگیر او وسعت نظر پیدا میکرد و مشحون از ایده و جوانه میشد، از آنها نبود که مطابق کلیشه‌های روز در رابطه با یک موضوع خاص و از زاویه‌ی محدود، به یک موضوع بنگرد. نگاهی همه جانبه و رنگارنگ داشت که تمام جوانب موضوع را فرمیگرفت. برای جا انداختن یک موضوع و جلب توجه شاگردان بدان از مثال‌های بسیار متنوعی استفاده میکرد. از بخت و پز و دم کردن برنج گرفته تا تیم فوتیبال موشن گلادباخ آلمان دهه‌ی سیصد آلمان، از عبدالباسط گرفته تا سیب زمینی کاران مازنی، از ماندلا تا آقا عیسای گمنامی که 7 سال برای رسیدن به دختری که دوست میداشت با خانواده اش جنگید. از صاحب یک چلو کبابی در تهران دهه‌ی چهل تا مرتضی خان محجوبي و یانی و تئودورا کیس موزیسین. از این روی بود که من در مواجهه با آدم‌های گریزان از بحث‌های روش‌نفکری، هیچ مشکلی در انتقال طرح‌ها و آموزه‌های دنیای رنگارنگ صابر نداشه. ام براستی با آدم‌های این جایی فرق داشت. او با برخورد فعلانه از هر گوش و کناری ایده و منش آدم‌های صاحب منش را برداشت میکرد و با ذهن خلاق و جستجو گر خود تعالی میبخشد و در کی جدید ارائه میکرد. او به ذهن تک بعدی امثال مها کمک بسیاری میکرد که این قفس خود ساخته را اندکی فراختر کند و در جهان اشاره‌هایی بیند و نکته‌هایی را در ک که تاکنون نسبت به آنها نایینا و ناشنوا بود.

فکر میکنم که نحوه‌ی اندیشیدن صابر مظہر تفکر و خرد ایرانی است. تفکر و خردمندی که در عین پیروی از عقل و منطق، از عنصر شورمندی موجود در عالم و هستی نیز بھره مند است. عشق و عقل را تومان میخواهد و از هیچ یک بخاطر دیگری کوتاه نمی‌آید. با همه‌ی عناصر موجود در حیات و زیست گاهش پذیرنده و خلاقانه برخورد میکند. در عین به روز بودن و استقبال از نظریات نو، و اندیشه‌های نوین جهان در آنها نمیماند و توامان به فکر افزودن و تولید نیز هست. به هر ایده و پدیده‌ی تازه‌ی رنگ و بویی از خود میبخشد. برای خود شانی و جایگاهی در عالم هستی قائل است و حاضر به کوتاه آمدن از آن جایگاه نیست. هیچ چیزی را سرسی نمیگیرد و با همه چیز برخورد مسئولانه دارد. در عین منظم بودن و پشتکار و دیسیپلن نظامی وار، اهل شور و طرب و رقص نیز هست. این ویژگی‌ها نه تنها در زندگی که در مرگ او نیز نمایان بود.

ایران فردا به انسان‌هایی از این دست نیاز مبرم دارد. انسان‌هایی که بار دیگر به ناخودآگاه اسرار آمیز این قوم نقیب زند و در جستجوی آب حیات، نه از عاریه‌های آنسوی مرزها و نه در کشاکش ذعواها و جنگ‌ها شبه سیاسی و شبه روش‌نفکری، و نه در تکرار شعارها و زنده باد و مرده بادها، که در کاریز درون جان خویشتن خویش و خویشتن جامعه‌ی خویش باشند.



چریک مدنی

حسن یوسفی اشکوری

منبع: وبسایت نویسنده

سرمایه ملی همه را بی تاب کرده است. من به همه تسلیت می گویم. نیز به خودم و تمام دوستان و یاران او. اما به راستی نمی دانم چگونه به همسر دلیر و استوار و فرزندان جوانش، که در آغاز شکفتن پدر را از دست داده اند، و به خواهرانش مخصوصا فیروزه صابر تسلیت و تعزیت بگویم. آیا ادای چند کلمه شاید بی روح اندکی از اندوه عمیقشان خواهد کاست؟ اگر چنین باشد به همه آن عزیزان و یاران صمیمانه تسلیت می گویم. به این یاران عرض می کنم که هدی صابر برای تمام فرزندان میهن پدر بود و برای تمام زنان و مردان برادر و از این رو او در اندیشه و قلب یکایک کسانی که او را می شناختند و یا با او با همراه و همراه بودند زنده است و در ضمیر و خاطره فردی و جمعی همه جاودان خواهد ماند.

اما در مورد هدی صابر چه می توان گفت و چه باید گفت؟ با توجه به شناخت سی ساله



ام از صابر می توانم از وجوده مختلف درباره او سخن بگویم اما در این سوگنامه کوتاه فقط به بیان چند نکته در باره وی بسندم می کنم. اگر بخواهم صابر را در یک واژه و کلمه بیان کنم تعییر درست دوست جوانم عمار ملکی را مناسب می دانم: «چریک مدنی». هدی آدم خاصی بود. از اکثر مردم و حتی اغلب دوستان همفکر و همراه متمايز بود و شاید بتوان گفت در برخی موارد ممتاز می نمود. دینداری متشرعا نه را با نوادری و نوآوری در دین همراه و سازگار کرده بود. اخلاص ایمانی و اخلاق فضیلت گرا را با تلاش جمعی و سیاسی با معیار «هزینه - فایده» در هم آمیخته بود. تودار و کم حرف اما شفاف و بی ریا بود. اهل دسیبلین و انتظامات در حد یک نظامی و یا یک چریک آماده رزم در میدان عمل انقلابی بود. ذوق ادبی و هنری را در کتاب جدیت و نظم سیاسی و کاری نشانده بود. عقل و احساس را قرین کرده بود. رادیکالیسم فکری و سیاسی را با مدنیت و تعقل هم نشین کرده بود. صمیمی و صادق الوعد در روابط دوستانه و فعالیت های جمعی و تشکیلاتی بود. هرگز حاضر نبود روی اصول و خط قرمزها و پرنسیپ هایش معامله کند و حتی کوتاه باید. مهربانی و شفقت را با جدیت و سختگیری در اصول سازگار کرده بود. منش پهلوانی به سبک ایرانی داشت و خود در نظر و

چه دردناک است این روزها زیستن! در برابر این همه فاجعه چه باید کرد؟ سکوت؛ فریاد و اعتراض؛ به کی و به کجا؛ گرچه عمری است که به حادثه و فاجعه و حتی زشتی و پلیدی و تلخی و سکوت و حتی اعتراض عادت و خوکرده ایم اما من یکی به راستی دیگر توان تحمل ندارم و احساس می کنم توان و اختیار از دست داده ام! هنوز بار اندوه فقدان آن برادر بزرگتر (سحابی پدر) را بر زمین نگذاشته بودیم که مرگ ترازیک خواهر کوچکتر (سحابی دختر) داغدار و در واقع ویرانمان کرد و هنوز تجدید نیرو نکرده بودیم که خبر نامتنظر و غم بزرگ از دست دادن برادر کوچکتر (صابر) به کلی رمق از ما گرفت. فکر این یکی را هرگز نکرده بودیم. گرچه این روزها پس از اعلام اعتصاب غذای هدی نگران شده بودم و می خواستم به خواهersh فیروزه تلفن کنم و سفارش کنم که به هدی بگویند اعلام اعتصاب اعتراضی چند روزه کفایت می کند و دیگر ادامه ندهد. اما سفری پیش آمد و آن را به پیش از پایان سفر موکول کردم. می دانستم که هدی از یک سو سابقه سکنه قلی خانوادگی دارد و از سوی دیگر او از چنان عزمی برخوردار است که تا آخر خط می رود و ممکن است کار دستش بددهد. اما درین که در سفر خبر مرگ این برادر کوچک را شنیدم و بر اندوه همان ازروعد، او دیگر در میان ما نیست. او به لقای معبدش شافت چرا که به راستی تن دیگر تحمل روح بلند و جان شیفته و فکر پر اوج و احساس عینی انسانی او را نداشت. او «ز آب خاک دگر و شهر و دیاری دگر» بود و از قفس تن رهید و به سرای خود بازگشت. او به شدت به مهندس سحابی علاقه مند و حتی وابسته بود. گویا دوری او برایش ناگوار و غیر قابل تحمل می نمود. قطعاً مرگ زیبا اما ترازیک هاله نیز روح بلند و جان پر احساسش را زخمی کرد و توافق را بیش از پیش ربود.

اما در این میان به کی باید تسلیت و تعزیت گفت؛ به همسرش و به فرزندانش؛ به خواهرا نش؛ به دوستان و هم فکرانش؛ به شاگردانش؛ به هم بندانش؛ به مردم ایران؛ نمی دانم اما به واقع همه اندوه هنک و سوگوارند و غم از دست دادن نامتنظر هدی صابر این انسان شریف و فرهیخته و این



بار که او را دیدم (سال ۸۵) مفصل صحبت کرد. حرفش این بود که الان زمان برای فعالیت سیاسی ملی – مذهبی‌ها فراهم نیست اما اکنون باید پرروزه انباشت تجربه را پیش برد. می‌گفت تمام تحولات مهم تاریخی در پی انباشت تجارب و تقویت آگاهی و تفکر و اندیشه معین اجتماعی رخ داده‌اند. از مشروطه می‌گفت و از انقلاب و دوران اصلاحات، به من توصیه می‌کرد که هم خاطرات پیش از انقلاب و خاطرات مجلس اول را، که در آن روزها برای احذ مجوز به ارشاد رفته بود، هرچه زودتر منتشر کنم (که البته هرگز مجوز نگرفت و تا کنون در انبار وزارت ارشاد خاک می‌خورند). تأکید داشت که بیشتر به مباحث معرفتی دینی اهتمام کنم چرا که اساس دینداری از جهات مختلف در معرض تهدید است. خود پرروزه تاریخ معاصر را با عنوان «هشت فراز و هزار نیاز» در حسینیه ارشاد پی می‌گرفت.

هدی بسیار کم حرف و کم مداعاً و تهی از ظاهر بود. به گونه‌ای که گاه موجب تصورات نادرست در باره او می‌شد. مثلاً برخی گمان می‌کردند که او کارهای مخفی سیاسی هم می‌کند. یا ممکن است با برخی جریانهای مخفی ارتباط داشته باشد. رادیکالیسم و برخی تعابیر و ادبیات دهه پنجاهی او نیز بر این گمان دامن می‌زد. مهندس سحابی گاهی به شوخی – جدی می‌گفت این هدی مثل نظامی‌ها حرف می‌زند. در زندان ۵۹ (زندان سپاه در عشرت آباد) در تابستان ۸۰ زمانی از بازجو درباره برخی دوستان هم پرونده و نوع اتهاماتشان پرسیدم. از صابر هم سوال کردم. بازجو گفت ارتباط با مجاهدین، هراسان شدم اما تلاش کردم ترس و هیجان را پنهان کنم. چرا که حتی توهم ارتباط با مجاهدین هم می‌توانست خطرناک باشد. پرسیدم صابر با مجاهدین رابطه داشته؟ گفت: با او تماس گرفته بودند. سکوت کرد. پرسیدم: خوب! واکنش او چه بوده است؟ گفت: صابر پاسخ منفی داده. کمی آرام شدم. گفتم: شما از کجا فهمیدید؟ گفت: ما احتمال می‌دادیم اما خودش گفته است، تا اینجا تردید داشتم که جناب بازجو دروغ می‌گوید اما با این گفته یقین کردم که دروغ می‌گوید. چرا که دلیل نداشت که آدمی چون هدی صابر با چنان هوشمندی و استواری چنین رازی را که همین اندازه اش می‌تواند خطر مرگ برای او داشته باشد برای بازجو افشا کند. خیال راحت راحت شد. بعدها که یک بار به مرخصی آمده بودم و در آن زمان هدی و دیگر دوستان ملی – مذهبی هم آزاد شده بودند، هدی و خانواده اش به دیدن آمده و من از او ماجرا را پرسیدم و افزودم که آقای افضل چنین دروغی گفت و ظاهرا می‌خواست مرا بتراوند. با شکفتی گفت: نه، او راست می‌گفت، من خودم گفته بودم. در چهره او خیره شده و گفتم اگر هم چنین چیزی بوده چرا چنین خبر مهم و خطرناکی را به آنها گفته است. گفت: چیز مهمی نبوده و من کار مخفی نکرده و نمی‌کنم و دلیلی بر کتمان نبود. این ماجرا نشان می‌دهد گرچه هدی واقعاً در حد قدرت یک چریک فداکار و منظیط کار و تلاش می‌کرد اما یک چریک مدنی بود.

خدایش رحمت کند و به خانواده اش پاداش صابران عنایت فرماید. نمی‌دانم چرا چنین می‌پندارم که حادثه شهادت هاله سحابی و شهادت هدی صابر [...] نقطه عطفی [...] خواهد بود. آینده نشان خواهد داد که این احساس چه اندازه واقع بینانه است.

عمل یک پهلوان و یک عیار تمام بود. از این رو از سنت‌های عیاری ایرانی – اسلامی مانند احترام به پیشکوستان و موی سپیدان و فتوت و جوانمردی پیروی می‌کرد. ذهن و زبان و ادبیات و سلوك فردی و اجتماعی او این ویژگی ها را به روشنی نشان می‌داد.

در میان چهره‌های دینی – انقلابی معاصر بیش از همه به محمد حنیف نژاد دلبسته بود. گرچه الگوهایی شخصیت‌های دینی و ملی نامدار قرن اخیر بودند. از مصدق تا بازرگان و طالقانی و شریعتی. او در سالیان اخیر تمام مشخصات آرمانی‌اش را بیشتر در شخصیت و بینش و منش و روش مهندس عزت‌الله سحابی می‌دید. از این رو به او احترام می‌گذاشت و از او حمایت و پیروی می‌کرد. در محافل و سخنرانی‌ها به سبک ورزشکاران سنتی و پهلوانان زور خانه‌ای در آغاز کلام می‌ایستاد و می‌گفت: «آقای مهندس! با اجازه!» «بزرگان» و «بزرگتری» برای او معنا و مفهوم خاصی داشت. از همان نوع که در فرهنگ دینی و ایرانی ما مصطلح است. در حلقه پاران و دوستان سحابی، هیچ کس به اندازه هدی به او وابسته نبود. سحابی برای او به معنای دقیق و سنتی کلمه مراد بود و مرشد. شاید به همین دلیل بود که او نیز، مانند هاله که او نیز شدیداً به پدر دلبسته بود، فراق مرشد را تاب نیاورد و در فاصله چند روز به او پیوست.

«حنیف» برای او یک اسطوره بود. بسیار محتمل است که اگر هدی در آن زمان بود «سعید محسن» او می‌شد. از او دینداری و اخلاق ایمانی، انصباط تشکیلاتی، کار مداوم و بی وقفه، مبارزه، استواری و مقاومت آموخته بود. خداپرستی و نوگرایی دینی هدی در همان چهارچوب حنیف و نیز در پارادایم فکری طالقانی و بازرگان و شریعتی و سحابی‌ها بود. این که نام دو پسر نازنین خود را به ترتیب «حنیف» و «شریف» نهاده از این اندیشه و منش وی نشان دارد. حنیف بنیانگذار سازمان اسلامی و شریف واقفی تدوام دینی آن در مقطع ارتداد و تغییر مواضع سازمان. از این رو از متقدان جدی «مدرسه روشنفکری دینی» اخیر ایران بود. خدا برای او «رفیق راهشگا» بود و قرآن برای او وحی و کلام الهی بود و منبع فناناً پذیر حیات و ایمان و مبارزه و رهایی انسان از «چهار زندان». خدا برای او خدای منفعل و خزیده در درون نبود.

هدی سرشار از انرژی و کار و تلاش بی‌پایان بود. خستگی و سستی نمی‌شناخت. به تعبیر دوست همراه و همبندش علیجانی او به تنها بی یک لشکر بود. می‌خواند و می‌اندیشید و می‌نوشت و می‌آموخت. هر کاری که می‌کرد به شکلی در چهارچوب ایدئولوژی و اهداف انسانی و اجتماعی‌اش بود. از کار و تحقیق در رادیو و تلویزیون گرفته تا کار در سیستان و بلوچستان و تا روزنامه نگاری و تدریس تاریخ در حسینیه ارشاد. بی‌بالغه لحظه‌ای بی‌کار نبود و وقتی را بیهوده صرف نمی‌کرد. او همان حنیف نژاد بود و چریک اما چریک مدنی. به جناح چپ جریان ملی – مذهبی تعلق داشت. به عنوان یک عضو ملی – مذهبی به صراحة می‌گوییم اگر هدی و چند نفر دیگر از همتایانش نبودند ملی – مذهبی نبود و یا این نبود که در پانزده سال اخیر بروز و ظهور داشت و اثرگذار شد. در تفکر سیاسی و اجتماعی رادیکالیست بود اما به گفته خودش رادیکالی‌اش با عقلانیت و نوعی اعتدال و منطق هماهنگ بود. برای هر مقطع تاریخی و تحولات جاری تحلیل و برنامه داشت. آخرین



رویکرد خلاقانه هدی صابر به قرآن

سیدهادی عظیمی

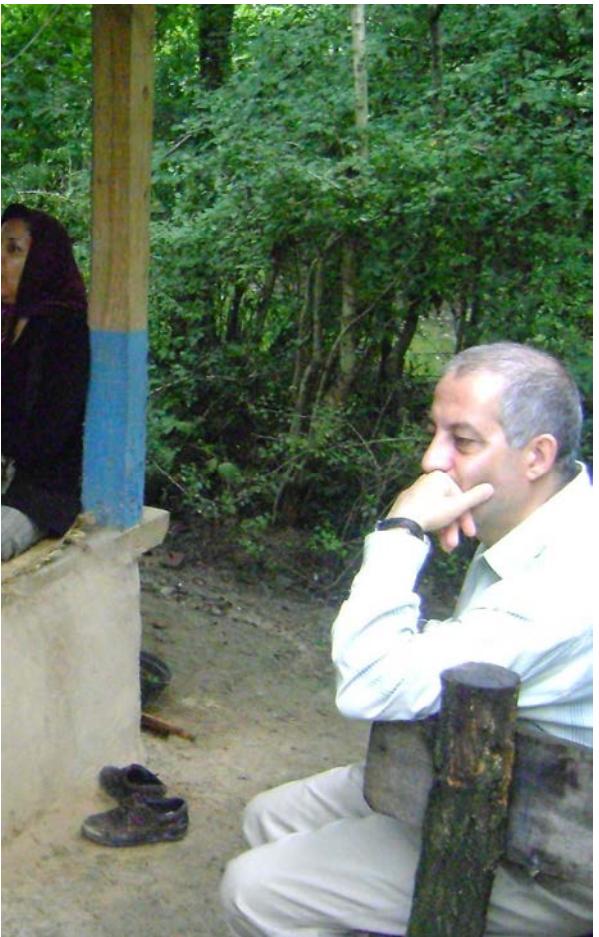
تقدیم به هدی صابر که حجت مسلمانی ام بود

از تاریخ به این نتیجه رسید که مشکل در دوره‌ی معاصر نه در حضور دین که در فقدان ارتباط با خداست . به همین دلیل صابر برخلاف بسیاری از هم نسلانش از سکولاریسم و گذار به سکولاریسم روی برگرداند و بارها از آن چه "روشنفکر بازی" می‌نامید بنالد و از اینکه عده‌ای می‌خواهند خدا را در صندوق عقب ماشین بگذارند و آنرا فراموش کنند ، شکایت می‌کرد.

تفکر خلاق صابر در دو پژوهشی استراتژیک اش هرچند کامل شنیده نشد اما با شناخت اصول و دغدغه‌های اساسی وی می‌توان به او افق فکری اش که توان بینان یک مکتب فکری را داشت نزدیک شد و از آن برای آینده و بحرانهای در پیش بهره گرفت . هرچند رقم این سطور نمی‌تواند مدعی تسلط کامل بر زوایای اندیشه آن مرد خدایی باشد، اما با دقّت در آثار و افکارش می‌توان به یک رویکرد جدید اشاره کرد که در جمله آثار وی موجود می‌باشد. همانطور که

گفته شد هستی و جامعه و کتاب را در یک راستا قرار می‌دهد و با متن به عنوان یک راه برای ارتباط با خدا و تبیین یک رابطه استراتژیک با خدای هستی به سوی حل بحرانهای اجتماعی خواهیم رفت. من نام این رویکرد صابر را "رویکرد خلاقانه به قرآن" نامیده ام و هرچند خود او آگاهانه یا نا آگاهانه از کنار متداول‌تری مباحث خود می‌گذشت و یا شاید می‌اندیشید که فرضی اندک برای کار دارد و باید هرچه سریعتر پژوهشی نا تمام خود را به پایان برساند اما نباید فراموش کرد که در صورت عدم تبیین رویکرد او به قرآن، فهم عمق اندیشه‌ی وی برای آنان که وی را نمی‌شناختند، امکان پذیر نیست.

تفکر خلاق صابر در رویکرد به قرآن در مسیر رسالتی بود که وی برای خود می‌پندشت و می‌خواست این رویکرد به حل مسئله‌ی تاریخ معاصر ایران پیردادز و متنی برای رهایی ارائه دهد که مبنای رفتار سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و اقتصادی قرار گیرد. اگر تفکر خلاق را "عبارت از فرآیند در ک مشکلات ، مسائل ، کمبود اطلاعات ، عوامل جاافتاده ، حدس زدن و فرضیه



خبرتلخ بود، تلخ تر از زمانه‌ی تلخ ما و تلخ تر از آنکه بعض را فرست دهد و دل را توان بخشید. خبری تلخ از مردی ایستاده بر آرمانهایش که در روزگار ما کمیاب و بی نظر ند. مردی که استقامت و مردانگی و عشق را تو امان در خود جای داده بود و جسم را توانایی تحمل این بار سنگین نبود، پس مظلومانه پرکشید و به دیدار معشوقي شافت که مشتاق تر به وصلش بود و آنچه باقی ماند؛ تلاش وافر صابر در عرصه‌ی اندیشه واباشت تجربه و معرفتی بود که امروز برای ما به یادگار مانده است. صابر در سالهای پایانی عمر خود دو یادگار زرین بر جای گذاشت که نتیجه‌ی سعی و تلاش و عشق وافر وی به جوشیدن و تحول بود. او ابتدا نگاهی از فراز به تاریخ معاصر ایران انداخت و هشت قله‌ی این تاریخ را برگردید و هزار نیاز نهفته در این فرازهارا تحلیل و بررسی نمود و به یک جمع بندی نهایی از این هشت فراز رسید.

گام بعدی صابر، جلسات قرآن وی بودند که با نام "باب بگشا" شناخته می‌شدند و در آنها در صدد تبیین رابطه‌ی صافدانه و استراتژیک انسان با خدا بر مبنای قرآن بود و کوشید تا نگرش ناب و بدیع خود به قرآن را در این جلسات به شاگردان و علاقمندانش اطلاع دهد. در واقع آنچه در این جلسات مشهود بود آمیختگی اعجاب برانگیز قرآن با "روش، منش و بیانش" و تاکید بی پایان وی بر همراهی و شناخت قرآن نه به عنوان یک "کتاب مقدس" که به عنوان "کتاب همراه" یا نوت بوک بود. در حقیقت صابر، تاریخ، هستی و کتاب و انسان را به عنوان یک مجموعه و منظمه‌ی مرتبط و هماهنگ می‌دید که باید از تفکیک آنها خودداری کرد و کوشید تا از متن به عنوان روش شناخت این منظمه بهره گرفت تا قوانین تحول را یافت و به مشارکت آگاهانه و فعالانه در هستی و تاریخ پرداخت.

صابر بارها تاکید می‌کرد، کسانی در تاریخ تحول آفریده اند که همراه با کتاب بوده اند و کتاب را به همراه همیشگی خود تبدیل کرده اند. او بارها به حنیف نژاد به عنوان نونه‌ی بارز این همراهی اشاره می‌کرد. وی در جمع بندی خود



صابر در در دیباچه جلسات باب بگشا که در پشت جلد تمام جزوات این جلسات منتشر شده است، متنی را با قلم شیوای خود آورده است که در حقیقت لب لباب مباحثت وی و بیانگر نگاه بنیادینش می باشد. در این متن قرآن یک راه برای حل بحران گفتگوی انسان و خداست و تمام تلاش وی گذر از این بحران با یک رابطه‌ی صافدانه است. وی در این متن می‌گوید:

«تو از منی، خویشاوند منی، نه رعیتمی، نه ابواب جمعی ام،
احترام از سر ترست نخواهم، رابطه منفعانه ات نطلبم، رویکرد
کاسپکارانه ات برتابم،
ندای طالبانه ات، قدم رفیقانه ات؛ خوانش صافدانه و مستمرت
خواهانم،

حسام بر مسیرت، بر روش ات و بر فرجامت
به دغدغه ات، به تکاپوی درونت، به مسیر تحقق ایده ات، به
وجدت، دعوت کن
در روند تحقق ایده ات یاری ات رسانم در سر خط کیفیت قرارت
دهم

بر امکانات ات بیفرایم؛ مشاورت شوم
به مدار تغییر رهنمونت شوم، در کسب دست آورده تجهیزت کنم

من رفیق، رهگشایم، باب بگشا نزد من آ»

در این واژه‌ها که گویی با تک تک سلول‌های صابر نگاشته شده عمق نگاه توحیدی و درک توحیدی وی از هستی سرشار است اما در این نگاه توحیدی نه انسان به عنوان بازیچه و تابع خدا که به عنوان یک موجود فعال و کنشگر و آزاد است که حتی خدا نیز انفعال و کاسب کاری وی را نمی‌پذیرد.

آنچه صابر به عنوان راهکار بحران پیشنهاد می‌دهد و در واژه‌های بالا نیز حضور دارد، دعوت خدا به حضور مشارکتی انسان در عرصه زیست بود. آنچه صابر می‌دانست و در قرآن نشان میداد مشارکتی بودن هستی و جامعه بود و اینکه بحران انسان امروز ایرانی غیرمشارکتی بودن به عنوان غیرفعال بودنش می‌باشد و تفکر خلاق صابر و نگاه آفرینش گر وی در واژه‌های قرآن می‌خواست این نگرش مشارکتی را به انسان نشان دهد. خدای صابر طراح، مهندس، خالق، استراتژ، مرحله بند، صاحب ایده و تحلیل تاریخی، ایده پرداز، منبع الهام و منشای عشق و امید بود که در ارتباط انسان با خدا بحرانی پدید آمده است و این بحران به عرصه‌های مختلف زیست انسان سرایت کرده است و باید برای این خروج از این بحران متداولوثری تدوین نمود که خود او در صدد تبیین خلافانه این متدولوژی بر مبنای کتاب قرآن بود.

صابر در کنار همه‌ی محاسنست نکاتی ریز در منشی داشت که شاید باور سرخست و گاهی انعطاف ناپذیر وی بخسی از این نکات ریز باشد. باور سخت وی شاید مهم ترین دلیل سرخستی وی در زندان و شهادت مظلومانه‌ی وی بود. این سخن بیش از آن که یک انتقاد باشد، یک دریغ است. دریغ از پرکشیدن متفکری در حال شدن که اگر می‌ماند می‌توانست موثر تر در راه آرمان هایش گام بردارد.

امید که بتوانیم راه ناتمام او را ادامه دهیم.

ساختن در مورد این کمیود ها، ارزیابی و آزمون فرضیه‌ها و حدس‌ها، اصلاح و ارزیابی مجدد آنها و بالاخره ارائه نتایج "تفکر خلاق و حل خلاقانه مسئله-ص 18- خیریه بیگم حائری زاده و لیلی محمدحسین) بدانیم. رویکرد صابر در "باب بگشا" تعریف دقیق یک رویکرد خلاقانه را به خود می‌گیرد. در این رویکرد صابر کوشید تا خلاقانه در یک مسیر ابتدا در "هشت فراز" مسئله را تبیین کند که از نظر وی "استبداد، فقدان رویکرد پایدار مشارکتی در عرصه‌ی ملی، ودادگی و نبود تفکر همگرا" بود، درک و توضیح دهد و سپس برای حل مسئله به متنی بازگرد که مغفول مانده است و باید دوباره بازیافته شود.

این تفکر خلاق صابر بود که اورا روح عصیانگری در برابر حباب روزمرگی قرار داده بود و می‌خواست فضای جدیدی به ارمغان بیاورد. و خود او بارها به تلویح با تصریح گذر از این حباب روزمرگی را در تبدیل شدن به آنچیزی می‌دانست که نامش را "کادر همه جانبه" نهاده بود. شخصی که از کار نهادست و مشتاقانه به استقبال بودن و تغییر دادن بروبد برای او قرآن کتابی برای توجیه قدرت و یا شادی اموات نبود بلکه تلنگری از خدا بود که باید بشر عمق آن را دریابد و انسان را به کادر متعهد و همه جانبه هستی تبدیل کند.

نگرش قرآنی صابر نگرشی خلاقانه و دینامیک بود. همین دینامیسم و پرکاری صابر بود که ضعف وی در ادبیات و لغت قرآن را پوشش میداد و عرصه فراخ سخن را بر روی او می‌گشود. او دینامیسم هستی را در قرآن متببور می‌دید و این دینامیک را در تاریخ پویاد حیات و کنه معنای قرآن باور داشت و بارها به جنبه‌های گوناگون این دینامیسم اشاره می‌کرد. او می‌گفت که نوای عبدالباسط و ساز یاحقی هردو تلنگرزن هستی هستند و اینها را در کنار بانوی نیکوکاری آسایشگاه کهریزک و دهها مثال دیگر از تجلی دینامیسم هستی و تبلور آن در قرآن می‌دید که باید با شناخت آن و پیاده کردن آن در عرصه هستی از مشکلات روزمره گذشت و به عرصه جدیدی قم نهاد. در واقع او پیامبران را خلاقان عصر خویش می‌دید که به قوانین پیشبرنده‌ی جامعه دست یافته اند و با تبیین این قوانین است که خلاقیت در حیات انسانی جاری می‌شود و تعصب به مانند و تقدس سنت را به کناری می‌نهاد.

برای صابر در مواجهه به قرآن "نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، شعیب و محمد" نه داستان‌های تاریخی که اسوه‌های ناب برای توشه گیری و انباشت تجربه هستند و باید از این تعصب موجود در زیست انسانی که به باور مولانا خامی است گذشت و با روش اندیما جامعه را به پیش برد؛ زیرا بحرانی که صابر در طول سالهای فعالیت سیاسی و اجتماعی خود به درستی تشخیص داده بود بحران انسان و ناتوانی و یا احساس ناتوانی برای تغییر و پاسداری از دست یافته‌ها بود. وی در تاریخ معاصر ایران و حوادث پس از انقلاب فقدان حضور خدا و ارتباط انسان با خدا و ناتوانی بحرانی انسان را احساس می‌کرد به همین دلیل نیز برخلاف بسیاری به جای گریز از دین و پناه آوردن به سکولاریسم به قرآن روی کرد و کوشید تا به بازیابی مفاهیم جدید در قرآن که آیینه تمام نمای روزگار ما و روش خلاقانه انبیا پرداخت.



اخلاق خدایان می‌جست

هادی کحال زاده

بیهودگی اعراض داشت، نقدهش به ما اسراف‌ها بود، اسراف عمر، اسراف زندگی، اسراف در گفتن و عرضه کردن؛ و گاهی امید داشت جوانانی را بیابد که مثلث موققی از مبارزه، دانش و معیشت سالم را آنگونه که بزرگان ملی مذهبی و خود گردآورند، ارائه کنند. امید داشت شاید نشانه‌ی از مدل معیشت - مبارزه و آگاهی جوانان دهه ۴۰ و ۵۰ در میان نسل ما بیابد. دوست داشت ببیند بچه‌های دهه ۷۰، امروز علاوه بر پیگیری دغدغه‌های دوره دانشجویی، وفادار بر اصول، مذهبی و کارشناس شده اند، در داخل کشور مانده و به مبارزه اشتیاق دارند.



سنت‌ها را پاس می‌داشت ممیزه‌های مشبت سنت‌های اسلامی و ایرانی را تاکید می‌نمود و می‌گفتندما هم باید تی کشی کیم، جوهر هر چیزی را در آوریم، آنقدر بخوانیم، آنقدر عمیق شویم، که هیچ نکته‌ای مورد غفلت واقع نشود. بر جدیت، هویت، کیفیت و صلاحیت و جمع‌بندی مدام پیرامون توصیه می‌نمود. به قول خودش با جان سختی باید در پی کشف اسلوب و روش بود^[7] و حنیف نژاد را می‌ستود که می‌گفتند "یک مثال‌گذار عمل می‌کنیم باید ۵۰ خروار جمع‌بندی کنیم. برای هر عملی باید مقدمتاً تحلیل داشت و در طول عمل، دینامیسم و بعد از عمل، جمع‌بندی و تا جمع‌بندی تمام نشده حرکت جدید را شروع نماید کرد"^[8]. براین باور بود که "همچنان که سه وزن از اوزان چهارگانه ربعی ثابتند، و یکی شناوران؛ در میانه میدان تحولات نیز از چهار مضراب موسیقی متن سراسر دوران، عشق و منش و مشی و روش، سه گانه‌ی [عشق و منش و روش ثابتند و مشی شناور است متناسب با شرایط روزگاران]"^[9] از این همه وسوسات در جمع‌بندی و تفسیر مداوم، ره تغییر پیرامون را می‌جست. هدی در "مشی بومی به هماره صبوری" روش مواجهه با پدیده‌های سیاسی را به خوبی می‌آموزاند. هدی مدتی بود که می‌گفت ایران را نیروی نو، ادبیاتی تازه و با صلاحیت لازم است و از این رو به روز اندیشه و کارآفرینی اجتماعی و قرآن پژوهی و تاریخ‌خوانی، به جای عمل صرف سیاسی روی آورده بود. به قول مهندس توشه‌های از سه کتاب تاریخ، طبیعت و قرآن می‌جست.

کوچه‌پس کوچه‌های شهر تهران را، از پایین تا بالا گشته بود. آنجا که خانه مخدوфи و زندانی سیاسی بود می‌شناخت. اول مهر هر سال پدری بود برای بسیاری از کودکان پدر زندان رفته، گه گداری می‌شنیدیم که خانواده‌های زندانی و یا خود زندانی پس از آزادی، شگفت زده از حضور هدی، او را می‌ستودند. بچه‌های دوستان زندانی این روزها گریه کنان سراغ عموم صابر را

علی الدنیا بعد ک المفا، یا هدی هدی جاودانه شد و رفت، و مهندس رندی کرد و با قهر از این سرزین نفرین شده، دو یادگار و میوه‌ی دلش را با خود برد. وقتی که خبر نهایی از فیروزه خانم صابر رسید که در سردهخانه‌ی بیمارستان مدرس بر بالین برادر حاضر شده به ناگاه یاد عاشورا افتادم و گفته‌ی زینب، که خدایان این قربانی اندک را از ما قبول کن^[1] و سخن حسین^(ع) بر بالین علی اکبر که بکشد خداوند قاتلین تو را و بعد از تو خاک بر سر دنیا، چه قدر اینان بر خدای رحمن و درین حرمت پیامبر جری شده اند^[2]. بہت آور بود پرکشیدن هدی، اما چه جایی ملال که هدی

جوانمرد بود و پهلوان. هدی نمی‌توانست بشود که ناموسش زیر تابوت پدر جان دهد که مولاپیش علی پس از شنیدن خبر تهاجم بر زن مسلمان و زنی در پناه اسلام، و ریومن خلال و دستنبند آنان گفته بود؛ اگر مسلمانی از این غصه دق کند و بمیرد جای ملامت نیست بلکه مرگ او در نظرم شایسته تراست^[3]. هدی این چنین علی بودنش را به رخ کشید. شنید و تاب نیاورد که گماشتنگان سلطان جائز بر جان و مال و ناموس ایرانیان بتازاند. و دست بسته در زندان مصدق آن سخن شارع مقدس باشد که فرمود هر که سلطان جائزی ببیند که در حرام خدا مستحیل است و عهد خداوند را می‌شکند و مخالف شیوه‌ی رسول الله است و در بین بندگان به گناه و تجاوز عمل می‌کند؛ نه کاری کند و نه حتی سخنی به اعتراض بگوید، برخداوند است که او را با همان ظالم محسور کند^[4]. هدی خبر شهادت هاله را شنید به میانه بند آمد نماز گذارد و شاید شهادت را از خدا خواست.

هدی نخواست تا شرمنده مرادش شود مرادی که "در خلاء، آموزگاران کیفی ددهه‌های بیست - پنجماء، مصدق ارشد و طالقانی، بازارگان، شریعتی و حنیف نژاد سترگ، در حد توش و توان، در ددهه‌های شصت و هفتاد، تلنگرش زده بود و تصحیحش کرده و به هم آغوشیدن عقل و رادیکالیسم و صیت"^[5] شان نموده بود. روح هدی نیز "با محو فجیع هاله مچالیده و زخم خورده"^[6] شد و توانی برای فراغ نماند.

همه هدی را می‌شناختند مرد بود، جوانمردی ایرانی، ایستاده بر آرمان و عائش، و متقی، تقوی در خوردن، گفتن، خفتن و نشستن و نوشتن و هیچگاه "لم تقولون ملا تفعلون" نبود. اخلاق خدایان می‌جست. خدا را کارگر و باب گشا و کل یوم هو فی شان می‌دید و جهان را در تحول و تغییر، خدای تحول و کار را پرستش می‌کرد و از مومنانی بود که، "عن الغو معرضون" اند و از



امانت داری کند، خواستم بنویسم که خوشابه حالتان که به چنین مقام صبری دست یافته اید و چه به زیبایی، جلوه باشکوه صبر را برای هم نسلانم بازآموزی می‌کنید. دوستانم همه در شگفتند که خدایا این آقای میثمی و شامخی چقدر بزرگوارنه صبورند، خبر آمد که هدی هم رفت؛ حالا می‌گوییم آقای شامخی، خانم جمشیدی، تبریک به شما و السلام علی بمقابلت و تسلیت بر ما، و نسلی که هدی و هاله ازشان دریغ شد. تسلیت بر نسل من که سالهاست هاله و هدی ازشان دریغ شده. سالهاست شما را خارج شده از دین معرفی میکنندشما را که وارثان حقیقی خون شهدای میهنید. گویی این سنت خداوند است این چنین بواسطه خون مطهر هاله و هدی، کوس رسوابی یزیدیان بر هر کوی و بربزی جار زده شود. و بدا به حالتان، حبّت اعمال فی الدنيا والآخره هستند^[10]، آنان بواسطه کشتن دادگستران بر روی زمین، به جزای کشندگان پیامبران وعده داده شدند و وعده الهی حق است. بدا به حالتان و خوشابه حال شما و میوه‌های دلتان که طوبی لهم و حسن و ماب انده.

طی کردن راه طی شده هدی دشوار است، اما دوستان هدی، و آسمان پر ستاره ملی مذهبی، از یزدی‌ها و توسلی‌ها تا بسته نگارها و ملکی‌ها و شاه حسینی‌ها و پیمان‌ها تا میثمی‌ها و علیجانی‌ها و رحمانی‌ها، پر فروغ اند. همچون مناره‌هایی در کویر این سرزمین، نور می‌تابانند. هر چند که از این همه داغ، کمرشان شکسته و ندای حسین بر پیکر عباس از دل خانواده ملی مذهبی بلند است، که کمر شکست و دشمن شاد شده^[11]، اما همچنان عظمت صبر و یقین به وعده‌ای پروردگار را به نسل ما می‌آموزند. سلام و درود خدا بر هدی صابر و هاله سحابی، شهدای خرد⁹⁰
والسلام علیه يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حیا(مریم 15)

پی‌نوشت:

- [1]) ربنا تقبل منا هذا القليل من التربان
- [2]) قتلا لله قوماً قتلوك... و على الدنيا بعدك العفا، أجرأهم على الرحمن و على انتهاك حرمه رسول الله"
- [3]) فلو ان امرءاً مسلماً مات من بعد هذا اسفاً ما كان به ملوماً، بل كان به عندى جديراً.
- [4]) من رأى سلطاناً جائزأ مستحلاً لحرام الله ناكثاً لمهد الله مخالفأ لسنة رسول الله يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان. فلم يغیر عليه بفعل ولا قول كان حقاً على الله ان يدخل مدخله.
- [5]) نامه تسلیت هدی صابر به مهندس سحابی
- [6]) همان منبع
- [7]) سه هم پیمان عشق، صفحه 142
- [8]) همان منبع، صفحه 159
- [9]) همان منبع، صفحه 159
- [10]) ان الذين يكفرون بآيات الله و يقتلون النبيين بغير حق و يقتلون الذين يامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب اليم. اولئك حبّت اعمالهم في الدنيا والآخره و ما لهم من ناصرين. (آل عمران 21 و 22)
- [11]) انكسر ظهری و قلت حلیتی و شمت بی عدوی

می‌گیرند. هر وقت فرصتی دیداری مهیا می‌شد فهرستی از دوستانت را منظم در ذهن داشت. سراغ همه را می‌گرفت و کسی از قائمش نمی‌افراد. سیر همه ی بچه‌ها را در دنیا می‌کرد از همه جمع بندی داشت و بواسطه‌ی دوری یا نزدیکی گاهی تندی نقدش را می‌چشیدی، تندی که جانت را به وجود می‌آورد از این همه پیگیری، مسولیت پذیری و تعهد. با جدیت مردانه ش، انتظار جدیت و کیفیت داشت. فراموش نمی‌کنم در غوغای تیر 78 وقتی که برای شنیدن تحلیلی و مداوای سرگشتش و حیرتم به ایران فردا رفتم، به تندی مرا نهیب زد که امروز برای چه آمدی اینجا، بی مبالاتیم را هشدار می‌داد و به تلخی از آنکه بدون ارزیابی از نتایج علم در آن روز به دفتر مجله رفته ام را گوژد نمود. خوش برخورد و نیک بدرقه، مهربان و با حافظه و مودب بود و ادب و رعایت حرمت بزرگان و پیشکسوتان را سخت می‌داشت و از تندی و بی‌پرواپی برخی از ما دلخور می‌شد.

هر وقت که به نقد رابطه دانشگاه و احزاب می‌پرداختم و رابطه فعالان سیاسی با دانشجویان را مرور می‌کردم، هدی شاقول و تراز بود. برای دیگران هدی و تقدی رحمانی و رضا علیجانی را نظریم می‌آوردم، می‌گفتم چرا هدی عزیز است؟ چرا همه حرمت هدی را دارند؟ بینید او از شما تندتر نقد می‌کند، اما مسولانه؛ و تعهدش را بر رخ می‌کشیدم. هر چه می‌گفت خود پیشتر عمل کرده بود. هدی و خانم جمشیدی از سابقون دانشکده (مدرسه عالی بازرگانی) بودند. تبار همه را می‌شناخت و تحلیل می‌کرد. از دوره ستار خواننده تا انقلاب فرهنگی و اصلاحات و دوره‌ی کودتا، همه رنگ‌های دانشکده اقتصاد را دیده بود. اقتصاد خوانده بود و وقتی در موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی از عدالت در مشروطه سخن می‌گفت، حیرت توان با احترام حضار را می‌توانستی دید و شگفتی از اینکه هدی تاریخ خواننده یا ادبیات؛ اقتصاد خواننده یا سیاست، این همه حسن و دقت و نظم از کجا در یک فرد قابل جمع شدن است؟

مرخصی نوروز رخصتی دست داد تا به دیدارش بروم. دوستان می‌گفتند هدی منتقد تجهیز بند 350 توسط خیرینی بود که با هزار زحمت، اندکی از کمبودها را جبران می‌کنند. گفتم آقای صابر چرا در زندان گیر دادید به این امکانات محدود؛ چرا گفته اید زندان جای سختی است. آخر دوستانی به طعنه می‌گویند هدی در زندان هم دست از چریک بازی برینی دارد، امکانات محدودی که از بیرون به هزار زحمت می‌آید را پس می‌زند. گفت فلانی؛ گفته م اگر منبع محدودی از کمک هست، شورایی باید نحوه تخصیص را تشخیص دهد و اسراف نباید باشد. گفت آقای باقی چه تاثیر زیبایی بر فضایی زندان گذاشته و کاش در زندان همه‌ی سیاسی‌ها با جوانان خیابان و بچه‌های گمنام بیشتر همسفره و همراه شوند. گفت می‌گویم برای چه مرا بدون محکومیت یا اتهام در حبس نگه داشته اید؛ و حالا بدون وثیقه مرا مرخصی می‌فرستید؟ می‌گویند: سپاه پاسداران روی تو حساس است و خواسته اند تا تو در زندان باشی!

پس از شهادت هاله سحابی، چند روزی با خود کلنگار می‌رفتم، برای آقای دکتر شامخی بنویسم از جلوه‌های باشکوه مقام صبرش ، از "ما رایتما الى جمیلا" گفتش، از دل سوخته و شرم‌نگی در برابر استادش و اینکه نتوانسته



ترازدی شهادت پهلوان صابر

علی افشاری

منبع: روزانلاین

وی برای مطالعه و آگاهی بخشی ارزشی استراتژیک قاتل بود که در همه حال باید مطالعه کرد ، عرق ریخت و کار فکری نمود تا جهش در زدودن نا همواری ها بوقوع بپیوندد. باور به مذهب و قرائت نو گرایانه از شیعه که آزادی، عدالت و کرامت انسانی را پاس بدارد ستون فقرات اعتقدات وی را تشکیل می داد. او مومنی بود که به دنیا و تمامی جلوه هایش بی اعتنا بود و با آنانی که به دنبال دکان سازی از دین و ترویج خرافه در پوشش مذهب هستند، تضاد آشتبی نا پذیر داشت.

علاوه بر جنبش دانشجویی، وی کوشش های نظری عملی و زیادی پیرامون گذار به دموکراسی، فقر زدایی، توسعه خود جوش و درون زا، بررسی انتقادی حوادث سیاسی پس از انقلاب، بهره گیری از آثار شریعتی، تبیین راه مصدق، استقلال و آزادی از خود به یادگار گذاشت. او دستی در رونامه نگاری نیز داشت و در انتشار ماهنامه ایران فردا سهمی در خور ایفا کرد. وی نماد امید و روحیه بود. در بدترین و سخت ترین شرایط نا امیدی در وی راه نمی یافت و همواره نگاه به جلو داشت و همگان را توصیه می کرد تا مصممانه و با اراده به عبور از مشکلات بیندیشند. دستهایش همیشه پر از عشق و امید به آینده بود. تاکید وی بر امید، خوشبینی بی اساس و یا مبتنی بر توهم بدلکه بر فعالیت مستمر، برخورد ریشه ای و متکی بر مطالعه و برنامه ریزی تاکید داشت. ایمان به پیروزی نهایی حق بر باطل، به ارث بردن زمین توسط صالحان و پایان خوش تاریخ زیر بنای امید و صبر همیشگی وی را تشکیل می داد.

صابر فقط نام فامیل وی را مشخص نمی کرد بلکه صفت و فضیلت بارز او را بازتاب می داد. وی به مانند همه آرمان گرایان نسل گذشته فعالان سیاسی وجودش را مخلصانه وقف راه آزادی و پیروزی میهن کرد. در سالیان آخر عمر و قبل از بازداشت واپسین در استان محروم سیستان مشغول فعالیت بود تا با آموزش کار آفرینی به جوانان و نوجوانان مانع از قربانی شدن آنها و گرفتار شدن در چرخه جهنمی قاچاق مواد مخدر و ترافیک انسانی گردد. با همه وجودش کوشید تا سهمی در خور بضاعتش در زدودن فقر و محرومیت از این

هدی صابر مبارز نستوه و نماد امید و شجاعت از میان ما پر کشید. او پهلوانی بود که در زمانه افول اتوپیا انگاری، پرچم آرمانگرایی را استوار بر افراسته بود و آخر نیز جان بر سر این راه پر رhero نهاد و البته به آرزویش رسید. او شیفه بنیانگزاران مجاهدین خلق و بویژه حنیف نژاد بود. به خاطر آنکه بنیانگزاران سازمان مجاهدین خلق و دکتر علی شریعتی در ماه خرداد چشم بر دنیا بستند، این ماه برای برای وی ماهی مقدس بود

خرداد برای صابر ماه تجدید عهد با قهرمانانش بود که می خواستند جامعه توحیدی را با نابودی تمامی اشکال تبعیض، استعمار، استحمار و بر انداختن اتحاد زر و زور و تزویر بنا کنند و عدالت، قسط و آزادی را برای آدمیان به ارمغان بیاورند. او در ماه خرداد روضه می خواند و می کوشید تا توجه همگان را بر انگیزه تحقق عدالت و آزادی در پرتو قرائت ایدئولوژیک و تفسیر انقلابی از شیعه امکان پذیر است نباید نا امید شد. هنوز می توان از تعالیم حنیف نژاد و شریعتی در تداوم میراث مصدق، بازگان و طلاقانی توشه راه بر گرفت و با فعالیت منظم فکری و عملی بر این ذخایر افروز و راه عبور از مشکلات را کشف کرد. البته نگرش او بازخوانی متناسب با زمانه آراء و افکار شریعتی و مجاهدین اولیه بود و با آنان فاصله داشت اما در کلیش متأثر از آنان بود.

صابر شیفته و علاقه عمیقی به دانشجو و جنبش دانشجویی داشت. این شیفته فقط یک علاقه یک نبود بلکه از اعمق وجود او سرچشمه می گرفت و بخش زیادی از فعالیت های خود را به مستند سازی تاریخ جنبش دانشجویی و بررسی انتقادی آن پرداخت. در این راه فقط در تاملات نظری و برخورد های تئوریک متوقف نماند بلکه کوشید راهکار های عملی و نقشه راه را نیز نشان دهد. بی شک صابر یکی از معدود کسانی است که نوشته ها و تالیفات ارزشمندی در چهارچوب مشخص جنبش دانشجویی دارد که علاوه بر تبیین تاریخچه فعالیت های جنبش دانشجویی، به ارزش داروی پیرامون عملکرد گذشته و حال جنبش دانشجویی پرداخته است. تجویز وی برای جنبش دانشجویی همواره بر سه ضلع تئوری، استراتژی و سازمان تکیه داشت.





یک سازمان اقلایی است. در حالی که او فقط دعوت کننده بود به راه آزادی، عدالت و معنویت.

سابقه آشنایی من با وی به سال ۱۳۷۷ بر می‌گردد که نخستین بار در پارک لاله تهران دیدمش. از همان ابتدا مهر وی بر دلم نشست. علی‌رغم اختلاف نظر ولی روحیه آرمان‌گرایانه اش باعث ارتباط عمیق دوستی شد. این ارتباط بر بستر فعالیت‌های پژوهشی وی درخصوص جنبش دانشجویی و انتقادات و پیشنهاداتش در خصوص عملکرد دفتر تحکیم وحدت و مبارزه برای آزادی ادامه یافت. چند ماهی را در زندان ^{۵۹} با هم بودیم و ان دوره سیاه و سخت را تحمل نمودیم. زندان‌های بعدی ما که ناهمزنان بود فرست ارتباط زیاد را از ما ستاند. پس از خروج از کشور متقد مواضع بود و نامه انتقادی به ایران بازگشته‌ام و در کنار او و دیگر آزادی‌خواهان و دلسوزان وطن فعالیت می‌کنم.

افسوس که دست غارتگر بیداد و [...] او را از جامعه گرفت. اما مطمئن‌هایانگونه که زندگی اش اسباب خیر و رحمت برای ایران و ایرانی بود. مرگش نیز چنین خواهد شد و موجبات بهروزی و سعادت را فراهم می‌سازد. انسان‌ها آنگونه که می‌زیند می‌میرند. مرگ عادی در شان پهلوان صابر نبود او می‌باشد قهرمانانه از این کره خاکی پر بکشد و رهسپار دیار جاوید شود. نحوه مرگ وی نیز مانند دوران زندگی اش رسوا کننده [...] گشت و نهال مبارزه برای آزادی و عدالت را بارور تر ساخت. میان آفتاب‌های همیشه زیبایی تو لنگری است نگاه ات شکست ستمگری است و چشمانت با من گفتند که فردا روز دیگری است. (احمد شاملو)

استان مهم مرزی کشور ادا کرد. تمام ذرات وجود این جان شیفته و بی قرار عاشق میهن و مردم ایران بود و از هر فرصتی برای خدمت به وطن و خلق فرو گذار نمی‌کرد.

در هر شرایطی می‌کوشید تا کمک کند شرایط زیست انسان‌ها بهتر شود و به افراد دور و برش کمک کند. زندانیان سیاسی و عقیدتی زیادی هستند که شهادت دهنده او چگونه بار و یاور خانواده‌های آنان بگاه حضور آنها در زندان بود. با بردن بچه‌های آنان به مدرسه در آغاز سال تحصیلی و کارهای دیگر می‌کوشید تا از بار غم دوری پدر برای شان بکاهد. خانواده‌های زندانیان بخوبی ارزش این حمایت‌ها و مراقبت‌ها را درک می‌کنند. او هنگامی که در زندان بود نیز دمی آرام نشست. کلاس و جلسات بحث تشکیل می‌داد. سعی می‌کرد بیاموزد و بیاموزاند. از همه مهمتر نشست و برخاست بی تکلفی با زندانیان عادی داشت. رفتار خاکی و متواضعانه اش در زندان نیز تداوم یافت. هیچگاه قبول نکرد تا شان ویژه‌ای برای خودش در زندان قائل باشد و یا زندانیان را به مرتبه و درجات گوناگون تقسیم نماید. وی دعوت به گذراندن حبس در اتفاقی جدا از زندایان سیاسی غیر مشهور و عادی را نپذیرفت و بر عکس اصرار بر گسترش معاشرت با آنها داشت.

حساسیت زیادی بر روی رعایت پرنسیب‌ها و خصوصیات زندانی سیاسی می‌ورزید که در راس آنها مقاومت، مطالعه، ساده زیستی و رفتار اخلاقی بود. بی تفاوتی در وی راه نداشت. سرانجام نیز مرگ شهادت گونه‌های سخابی و گسترش بیداد حکومتی را تاب نیاورد. جانش را بر طبق اخلاص گذاشت و با اعتراض غذا کوشید تا پیام اعتراض به بی‌عدالتی و تضییع حقوق را به جامعه منتقل کند. برخورد خشونت آمیز زندانیان وی را در تداوم مبارزه اش مصمم تر ساخت و آتش خشم درونش بر علیه ستم و حق کشی را شعله ور تر نمود تا سرانجام بواسطه بی‌توجهی و اهمال عمدى زندانیان و نیروهای امنیتی جان باخت. محفل افراطی امنیتی بلاخره به آرزویش رسید. شک ندارم که انها در این رویداد تلح دست داشتند و از غروب خورشید حیات صابر، لبخندی شیطانی بر لبان شان نقش بسته است. او را به سمت مرگ سوق دادند.

در طول دوران مشترکی که با هم در زندان بودیم بخوبی عمق کینه و نفرت بازجوانی به وی را می‌دیدم که مترصد فرست برای اندختن طناب دار به گردن وی بودند. برخورد های خشونت آمیز و تحقیر های شان پایانی نداشت. اما وی صبورانه سخن‌ها را تحمل می‌کرد. پا آنها در این توهمند بسر می‌بردند که صابر نیروی تشکیلانی است و در اندیشه جذب جوانان برای شکل دهی





می توان چون آقا هدا با غیرت و مردانگی، راه را باز کرد

حنیف یزدانی

آنجا که در سال ۸۴ در انتخابات ریاست جمهوری دانشجویان عمالا در مقابل اصلاحات قرار گرفتند و با طرح انتقادات اساسی از حضور در انتخابات سر باز زدند، در این میان بازار طرح انتقادات از سوی هر دو طرف گرم بود. تنها زبانها بود که کار می کرد و گوشی حوصله شنیدن انتقادات طرف مقابل را نداشت. اگر چه نویسنده این سطور حق نسبی را به دانشجویان می دهد ولیکن رفتار و عملکرد دانشجویان و تشکلات مطبوع انان نیز خالی از اشکال نبود.

داستان، داستانی قریب نبود. قصه هر نسل این خاک بوم از زمان سهراب و رستم است. عدم درک بین نسلی که باعث جدال قدیم و جدید می شود و تباہی هر دو را در پی می آورد. اصلاح طلبان حاضر به پذیرش اشتباہات تاکتیکی و استراتژیک و تاریخی خود از ابتدای انقلاب تا کنون بودند و از همه تلحیحتر هیچگونه راهکاری برای بروز رفت از مخصوصه ایی که کشور در آن قرار گرفته بود نداشتند و تنها غیرمسئولانه در روزمرگی سیاسی روزگار سپری می کردند. در آن سو دانشجویان بی تابانه هر دری را می کوتفتند تا شاید راهی و یا چاهی بیابند غافل از اینکه مقصودی که آنان در پی اش بودند در پس راهی بس دراز و پر نشیب و پر فراز است. و داستان آزادی در این دیار نه به رفتن کسی بسته است و نه آمدن دیگری . بلکه باید در کمی مجهز و آماده داشت تا فرش قرمز برای نزول آزادی شود.

اما در میان تمامی منتقدان دانشجویان و دفتر تحکیم وحدت، منتقدی دیگر نیز حضوری جدی داشت؛ هدا صابر. آذر ۸۵ به همت دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه شهر کرد او را دعوت کردیم تا حرفش و نقدش را بشنویم.

بسمه تعالی دانشجویان از همان آغاز دوران اصلاحات به دلایل بسیار نقشی پررنگ در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور بازی کردند. برگزاری مراسمات سخنرانی، تجمعات، اعتراضات، نشست ها و اردوها و ... باعث آشنایی نزدیک جوانان تازه به میدان آمده با سیاست و سیاسیون شد.

آرمان گرایی بارزترین مشخصه جوانان مبارز است. از همان آغاز اصلاح طلبی تعارض آرمان گرایی و مصلحت سنجی نمود پیدا کرد، چرا که عده ای از سیاسیون طرفدار اصلاحات سعی در کنترل و مدیریت اوضاع و به عبارتی مهندسی بحران داشتند تا بدین وسیله از فشار اجتماعی موجود به عنوان ابزاری جهت نیل به مقاصد و منافع فردی و گروهی خود استفاده

کنند. دانشجویان و جوانان با مشاهده چنین نگرش و عملکرد سود جویانه و کاسب کارانه ایی بر اساس فطرت حق جویانه شان به منتقادین رادیکال همفکران سابق خود تبدیل شدند.

البته این اعتراضات و گستاخ دانشجویان از اصلاح طلبان دلایل دیگری از جمله خالی کردن پشت دانشجویان در بزنگاه هایی از جمله ۱۸ تیر ۷۸ و رها کردن آنها در چنگال نهاد های امنیتی بخصوص در رخداد های زنجیره ای خرم اباد ۷۹، دستگیری های گسترده ۸۰ و ارak ۸۱ و خرداد و تیر ۸۲ و همچنین کمک کردن به تاسیس طیف جعلی دفتر تحکیم شیراز با توافق نهاد های امنیتی و... نیز داشت که به واقع کاری خلاف رسم مردانگی و مردم از سوی اصلاح طلبان بود. شدت این اعتراضات بعد از سال ۸۲ بیشتر و بیشتر می شد تا





مسلم است راهکاری که فردی چون هدا ارائه می دهد مبتنی بر شجاعت، درک واقعیت و حل ریشه ای بمسئله است و همانند بسیاری که دانشجویان را پیاده نظام خود می دانستند که از دستور فرمانده هان تمدد کرده اند به سرکوب و تحکیر از روی عصبانیت و خشم و یا بسیاری دیگر که برای گرفتن یکی دو تربیون از دانشجویان از روی تملق به تعریف و تمجید نابجا از دانشجویان می پرداختند، نبود.

او گفت بجهه ها اولویت با درون است، بحران هویت را دریابید. در حد توان و امکانات و صلاحیت تان با مسائل بیرون روبرو شوید. بیش از آنکه بخواهید در رسانه ها پز نیروی اصلی را بدید کار کیفی کنید. بازوی کسی و یا جریانی نباشد بلکه مرتبط - مستقل باشید. هویت خود را تبیین و سپس عیان و بازرگانی. به آموزش بهایی پر بها دهید. و در نهایت شجاعانه اقلیت بودن را پذیرید و با کاری کیفی در مقابل کار کمی اقلیتی باوردار ، مطالعه کن، و تجربه اندوز صاحب جایگاهی محکم شوید.

بر همه کسانی که حتی آشنایی مختصراً با آقا هدا داشتند واضح است که او تنها به حرف زدن بسته نمی کرد و انتقاد و راهکار های خود را به عمل نیز در آورد. او در سالهای اخیر در حسینه ارشاد با تشکیل دو کلاس تاریخ یک صد ساله اخیر ایران تحت عنوان هشت فراز، هزارنیاز و همچنین بحران هویت تحت عنوان «باب بگشا» به آموزش نسل جدید پرداخت. هدا نقش دانشجویان را تنها توزیع کننده تربیون در بین گروهها و افراد خلاصه نمی کرد آنچنان که در کلاس های «باب بگشا» در هر جلسه تربیونش را در اختیار نسل جوان و دانشجویان قرار می داد تا انها نیز از درد و بحران و مسائل خود بگویند. او حتی به این نیز بسته نمی کرد و در دیدار هایش با دانشجویان کنجدکارانه و مسئولانه از زندگی خصوصی و وضعیت معيشی آنان و خانواده شان می پرسید و از هیچ کمکی دریغ نمی کرد. کم نیستند جوانانی که شهادت می دهند که آقا هدا ناغافل از انان پرسید است خوب بابات چه کاره است؟ کرایه خونه ات چنده؟ دخلت به خرجت می خوره؟ و یا سرزده خود را مهمان خانه های ساده و محقر جوانان و دانشجویان کرده باشد تا از نزدیک با آنان همسفر گر کند. زیرا از دید او دانشجویان تنها مخاطبان بحث های روشنفکران و یا پیاده نظام اصلاحات نبودند، بلکه آنان را چون فرزندانش می دانست که نیاز به حمایت ، آموزش ، شنیده شدن و برخورد جدی دارند.

آری هدا صابر با زندگی و مرگ خود به نسلی که برای رهایی از وضع موجود عجلانه دست به دامان هر چیز می شد و حتی آمدن بهار را از جنگجویان بین المللی طلب می کردند آموخت اگر نادری نیست، اسکندر چاره نیست، بلکه می توان چون آریوبزرن آزادگی و استقلال خواهی را فریاد کرد. می توان چون آقا هدا با غیرت و مردانگی، راه را باز کرد.

او آمد بر اساس دغدغه اش به نسل آینده و جایگاه رفیع «آموزش» نزد او و طرح دعوا نسل جدید و قدیم تا اختلافات پدر و پسر اینبار نه در میدان نبرد و با دشنه و مکر و ریا که شاید برای اول بار با گفتگو و لیکن گفتگوی جدی و بدور از هرگونه تعارف و "رودربایستی های معمول ، سنتی و بی مورد" حل شود. در آغاز او یادآور شد که "این ابراز دغدغه نه از موضع سرکوب و نه با ادبیات سرکوب و نه از موضع بی مسئولیتی است.... که از موضع همزیستی و حساسیت بر فرجام فعالان و نهاد انجمن اسلامی است."

او از آرمان و حس و مهر و صبر گفت و از مصدق، حنیف ، باکری و... یاد کرد. او از مغفول ماندن عنصر آموزش در میان دانشجویان انتقاد کرد و البته به همنسان خود نیز منتقد بود که آنها نیز در پی آموزش فرزندانشان نبوده اند و این نقد به طریق اولی به نیروهای سیاسی باز می گردد که سفره ای نگستراننده اند تا تجربه ای منتقل شود و پیوندی جای گستی را بگیرد. آقا هدا به شدت از تلقی تبدیل شدن دانشگاه به حزب و قصد ورود دانشجویان به پست های حکومتی در سالهای ابتدایی اصلاحات انتقاد کرد.

تلقی عبور از همه چیز و هر اعتقاد و باوری از سوی نسل جدید، وداع با مطالعه و بسته کردن به نکته -خبر و تیتر سایت ها و روزنامه ها، ادعای نوک پیکان مبارزه بودن که گویی مبارزه همین چند سال اخیر با دوران اصلاحات بوجود آمده است و ندانستن جایگاه خود در سپهر تاریخ ایران زمین و حتی بی خبری از حوادث تاریخ نزدیک دست، فرد گرایی و منفعت گرایی فرآگیر و گریز از هر باور و یقین که باعث حیرانی و سرگشتشگی و نداشتن جمع بندی می شود از رئوس مهم انتقادات آقا هدا بود.

«اینگونه و در پی روند یاد شده هم اینک از عنوان هویتی «انجمن اسلامی دانشجویان» که انجمنش نشانه همگرایی، تجمع و تعاون در مقابل تفرد ، اسلامی اش نمایه هویت مذهب اجتماعی مسئول در مقابل مذهب خصوصی برای دل و دانشجویش نیز شاخصه هویت صنفی مبارز در مقابل محصل کلاسیک غیر صنفی است ، ماکتی باقی نماده است.»

شدت انتقادات آقا هدا آنچنان بود که تعدادی از بجهه های انجمن که نزدیک من نشسته بودند، اجازه خواستند تا بروند و از خود دفاع کنند. در پاسخ به آنان گفتم آیا هدا چیزی خلاف واقع را می گوید و یا تنها به بیان حقایق بدون رودربایستی می پردازد؟ آری ما سهراب بودیم و دلفریب باز یافتن شکوه سرزمین پدری و بی تاب یافتن هویت انسانی خود و او رستم نبود تا بی گناه جسم و جانمان را دشنه آجین کند. در انتهای او چون برادر دلسوز و پدری پشتیبان راهکار ها را نیز بیان کرد. همانطور که با زندگی اش و مرگش راهکار ارائه نمود.



آخرین سه گانه‌ی صابر

نصرالله لشنى

بند و در غم آرام می‌گرفت و با یار نرد عشق می‌باخت و جز خدا در تنگی و سختی بار نمی‌گرفت. اما روزگار سختی است برای او و همه‌ی آنها که ایران را و مردمان این خاک را دوست می‌دارند. این سختی اما با خبر فوت مهندس سحابی و شهادت مظلومانه‌ی هاله برای صابر دو چندان شده بود و در تنگی‌ای بند و حبس در تلاش بود تا راهی بیابد و کاری بکند شاید که این شهادت مظلومانه را محکوم کند. و آن راه و آن کار اعتصاب غذا بود که نتیجه‌ی آن با بی توجهی مسوولان زندان در هم آمیخت و شهادت را برای آنکه دوست می‌داشت در خرداد ماه شهید شود به ارمغان آورد.

هذا شهید شد تا به امروزیان و آیندگان بگوید آری می‌توان جان خویش در کمان گذارد و حدود آزادی را در سرزمین ماتم زده ای که دروغ و دشمن و مرگ گربیانش را گرفته است هر چه فراختر کرد. تا به همگان بازگوید که می‌توان با دستان خالی و تنها با جان خویش بر سر ظالم فریاد کرد و داد مظلوم را ستاند. و چه زیبا شهید شد این مرد بزرگ. در روزگاری که زر و زور و تزویر همه در تلاشند تا ایرانیان را بتراشند و بایستانند هدا با مرگ خویش، ترس را از دلها ستاند و در پیش چشمان همه چونان مرگ را به سخره گرفت که امروز آنان که هدا را می‌شناسند همه شهادت را دوپاره در دعای نماز صبحگاهان و شام گاهانشان آرزو می‌کنند و در قتوشان تنها از خدا موہب شهادت را طلب می‌کنند. آری به راستی هدا و هاله این زن و مرد ایرانی، مسلمان و مصدقی با عمل خویش دیگر بار عنصر شهادت را در فرهنگ مبارزه‌ی ایرانیان بارز کردند و ترس را بر زمین گرم زدند. روانشان شاد و راهشان پر ره رو باد.

باری مجموعه پژوهش‌ها و فعالیت‌های نظری و عملی صابر وی را به یک سه گانه‌ی تاریخی – استراتژیک رسانده بود و بعد از آن همه در تلاش بود تا بنابراین سه گانه عمل کند. این سه گانه عبارت است از:

- 1- تاثیر اجتماعی
- 2- تغییر دائمی
- 3- فاعل استراتژی

صابر به این نتیجه رسیده بود که نیروهای مستقل و ملی بیش از آنکه بتوانند تاثیر سیاسی به معنای ایجاد تغییرات دموکراتیک در ساختار قدرت موجود داشته باشند می‌توانند تاثیر اجتماعی داشته باشند و باید روی فعالیت‌های متمن‌کر شوند که چنین تاثیراتی را ممکن می‌گردانند. و نیز به این نتیجه رسیده بود که مهمترین عامل تاثیرگذار تغییر درونی و نو شوندگی مستمر است. پس لازم است که هر روز نوروزمان باشد و هر آن در تلاش برای تغییر خویش باشیم. و اما این تغییر و تاثیر زمانی امکان می‌یابد که ما فاعل استراتژی خویش باشیم و به آنچه رسیده ایم عمل کنیم. در این نوشتار سعی شده است که این سه گانه را بررسی و باز کنیم.

نماز شام غربیان چو گریه آغازم / به موبیه های غربیانه قصه پردازم
به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار / که از جهان ره و رسم سفر براندازم
من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب / مهیمنا به رفیقان خود رسان بازم
خدای را مددی ای رفیق ره تا من / به کوی میکده دیگر علم برافرازم

هذا صابر کشتنی‌گیری است در اوزان مختلف. این جمله‌ای است که بارها از زبان دیگران برای معرفی هدا صابر شنیده ایم یا آنکه هرگاه بنابر معرفی اش بوده است این جمله را به کار برده ایم. اما منظور از این جمله چیست؟ صابر بنابر اشتغالش در حوزه‌ی پژوهش و نیز گستره‌ی وسیع مطالعاتی خویش در چند زمینه صاحب نظر و از نظراتی صائب برخوردار بود در زمینه‌هایی چون تاریخ معاصر ایران و جهان، اقصاد سیاسی، مبحث توسعه، جهانی شدن و امپریالیسم جدید، نفت، جامعه‌شناسی با تمرکز بر مبحث خرد جنبش‌ها، علوم سیاسی با عطف به تاریخ سیاسی، ادبیات، تواندیشی دینی و... کلاس، جلسه‌ی سخنرانی و مقالات بسیاری را برای مخاطبان بسیارشکار کرده است. گستره‌ی وسیع موضوعاتی که صابر در آنها مطالعه، تحقیق و تمرکز داشته، و در آنها به عنوان یک پژوهشگر ایرانی صاحب نظر و ایده شده است، موجب شده که او را کشتیگری در چند وزن بدانند. علاقه‌ی صابر به ورزش کشتنی و برخورداری از منش پهلوانی در به کار بردن این اصطلاح نیز دخیل بوده است. پژوهش هدا صابر بر تاریخ پهلوانی ایران که با نام "میراث پهلوانی" منتشر شده است، نمونه‌ای از این علاقه و توجه است. اگر چه او پژوهشی هم درباره‌ی فوتیال و تاریخ آن در ایران دارد اما منش پهلوانی صابر موجب شده است که او را کشتیگری در چند وزن بدانند تا فوتیالیستی که قابلیت بازی در چند پست و گوشه‌ی زمین را دارد.

هذا صابر امروز در میان ما نیست. او فعالی ملی – مذهبی بود که به تبع مهندس سحابی منافع ملی را بر منافع گروهی و منافع گروهی را بر منافع شخصی ترجیح می‌داد. ایران محوری که یکی از آموزه‌های اصلی مهندس سحابی در حوزه‌ی روشنفکری و فعالیت سیاسی است امروز به ویژه‌ی اصلی فعالان ملی – مذهبی تبدیل شده است. هدا صابر نیز که یکی از اعضای این خانواده است ایران و آینده ایران (ایران فردا) را دغدغه‌ی اصلی خود در همه‌ی فعالیت‌های سیاسی، روشنفکری و پژوهشی خود کرده بود. برای او راستی ایران و ایرانیان که در این ملک می‌زیند مهمتر از هر چیز بود. او به این خانواده از جان مایه گذارده و حاصل این از خود گذشتگی اش خاص و بند و شهادت بود. او نیز به سان دیگر فرزندان دلسویز و نگران این خاک و مردمش تلخترین روزگاران را تجربه کرد. نگرانی از سیاست‌های ایران بر باد ده گروهی که هیچ جز قدرت برایشان کمترین اهمیت ندارد با تلخی بند و دوری همسر و فرزندان به هم آمیخته و او را سخت به تنگ آورده بود. اگر چه او به سنت پیشینیانش مقاوم بود و نستوه و با یاد خدا در



سیاسی به معنای تغییر قدرت خواهد داشت. به دیگر سخن با مشی براندازانه حتا اگر تلاش کنیم که تاثیری اجتماعی بگذاریم آن تاثیر، تاثیری سیاسی بر اجتماع است. یعنی اینکه تلاش می کنیم تا جامعه را به سمتی هدایت کنیم که راه حل همه می مشکلات را سیاسی بداند و آن را در انقلاب خلاصه کندا. اما تاثیر اجتماعی در می اصلاح طلبی چونان گستره‌ی وسیعی دارد که فرهنگ سازی و آموزش اجتماعی در پنهانه‌ی ملی را نیز در بر می‌گیرد. بدین معنا که تنها بر یک طبقه یا یک صنف یا یک خرد جنبش متمرکر نمی‌شویم و تلاش می کنیم که کنش سیاسی ما با توجه به نقش اجتماعی ای که برای خود قائلیم بر اشار و گروهها و طبقات مختلف تاثیر داشته باشد. موافقان مشی براندازی از خرداد سال ۶۰ تاکنون وعده داده اند که رژیم دیرزمانی پای نخواهد گرفت و به زودی و کمتر از نیم سال سرنگون خواهد شد و با این وعده هماره بر طبل انقلاب و براندازی کوپیده اند و در تلاش بوده اند تا جامعه را به این سمت و سو هادی باشند. تلاشی که هیچ تاثیری نه سیاسی و نه اجتماعی نداشته است و همچنان در این راه اند بی آنکه به محاسبه‌ی هزینه – فایده‌ی عمل سیاسی خود طی این سه دهه پرداخته باشند. ایشان اگر طی این سه دهه نقشی اجتماعی برای خود قائل می‌بودند و تلاش می‌کردند که تاثیری اجتماعی از خود به جای گذارند قطعاً و مسلماً موفق تر از آنی که امروز هستند می‌بودند و چه بسا پل‌های دموکراسی بیش و پیش از این در ایران زده می‌شد. این بخش از فعالان سیاسی به واسطه‌ی مشی براندازانه ای که برگزیده اند امکان فعالیت در داخل را از خود گرفته، به خارج رفته و تاثیر اجتماعی خویش را به صفر رسانده‌اند. اما اپوزیسیون اصلاح طلب با توجه به مشی برگزیده و نیز محاسبه‌ی توان – تاثیر فعالیت سیاسی خود با واقع بینی به این درک رسیده است که از توان و امکان لازم برای تاثیر سیاسی مستقیم و دخالت در ساختار قدرت برخوردار نیست و لذا برای خود نقش و برای فعالیت سیاسی خویش تاثیر اجتماعی قائل شده است تا بتواند در مسیر دموکراسی خواهی ایرانیان نقش آفرین باشد.

هذا صابر نیز یکی از این افراد است که اولاً مشی اصلاح طلبی برگزیده و دوماً با محاسبه و واقع بینی به برسی توان – تاثیر سیاسی و اجتماعی خود پرداخته و به این نتیجه رسیده است که باید برای خود نقشی اجتماعی قائل بود و برای کنش سیاسی خود تاثیری اجتماعی. صابر با توجه به عدم پیش نیازها و آمادگی‌های لازم جهت حضور در قدرت بنابر شرایط موجود، مخاطب قرار دادن مردم و ایفای نقش اجتماعی را در اولویت می‌گذارد و بر این اولویت نیز عمل می‌کند. هذا صابر حتاً فعالیت خود را معطوف به مخاطب قرار دادن حاکمیت نمی‌داند و با اشعار به اینکه هیچ تاثیر مستقیمی نمی‌تواند بر عملکرد سیاسی حاکمیت بگذارد، این وظیفه را به دیگر نیروهای اصلاح طلب واگذار می‌کند. فضای سیاسی ایران امروز از طینی تشکیل شده است که یک سر آن جناح انحراف طلب و متمایل به فاشیسم حاکمیت و سر دیگر آن براندازان جمهوری اسلامی هستند. در میانه‌ی این دو سر طیف مجموعه‌ای از فعالان سیاسی و تشکیلاتی با رویکردهای اصلاح طلبی و نزدیک به هم قابل مشاهده‌اند. که هر یک از این کنشگران بنابر نقش و جایگاه سیاسی و اجتماعی که دارند در جهت جریان دموکراسی خواهی فعال اند. اصلاح طلبان متقاضی که از سال ۶۰ بیرون از حاکمیت قرار داشته اند و نقش اپوزیسیون را ایفا کرده اند نمی‌توانند تاثیر سیاسی ای که اصلاح طلبان درون حاکمیت دارند را داشته باشند. بنابراین ایفای تاثیر سیاسی

تأثیر اجتماعی

فعالیت سیاسی، یا باید تاثیر سیاسی داشته باشد یا اجتماعی. خصوصاً در شرایط امروز ایران که هزینه‌ی کنش سیاسی بسیار بالا رفته است، نمی‌توان و نباید تنها به صرف دلخوشی و باری به هر جهت فعالیت سیاسی کرد. فعالیت سیاسی تنها به صرف فعالیت و بدون کمترین تاثیر سیاسی یا اجتماعی نتیجه‌ای جز سرخوردگی و دودلی و فرار از حال و پناه آوردن به گذشته، بدون در نظر گرفتن چشم انداز روشی برای آینده ندارد. دودلی و سرخوردگی نیز نتیجه‌ای جز یاس و انفعال و مسموم کردن فضای پیرامونی ندارد. در شرایط سخت، برخی فعالان سیاسی را شاهدیم که چون در فعالیت سیاسی خود عنصر عقلانیت، محاسبه و واقعگرایی را منظور نمی‌کنند و از فعالیت سیاسی خود نتیجه‌ای آرمانی و اتوپیایی را در نظر دارند، خسته و منفعل می‌شوند و عطای فعالیت سیاسی را به تقاضای می‌بخشند و ره دیگر برمی‌گزینند. برای آنان که مشی اصلاح طلبی را در کنش خود برگزیده اند البته شرایط سخت است و منظور نکردن عقلانیت و واقعگرایی در عمل سیاسی آنها را دچار انفعال یا خشونت می‌کند. این فعالان چون عمل سیاسی خود را تنها و تنها جهت تاثیر سیاسی به منظور گشودن در راه‌های دموکراسی انجام می‌دهند و چون از این فعالیت نتیجه‌ای سریع و چشمگیر نمی‌گیرند و نمی‌بینند لذا یا ره به انفعال و انزوا می‌برند و یا اینکه از مشی اصلاح طلبی خود گذرا کرده و ره انقلاب برمی‌گزینند. هدا صابر از آن روی که برای عمل سیاسی خویش مشی اصلاح طلبی را برگزیده بود و در قامت یک اصلاح طلب منتقد قدرت و حاکمیت ظاهر شده بود، همواره سعی کرده است که با عقلانیت، محاسبه و واقع بینی، از انفعال و انقلاب دوری گزیند. او نیک می‌داند که اصلاح طلبی بر عکس انقلاب عملی مبتنی بر زود و زور نیست و لذا زمانی و سخت است. پس برای تداوم و پیوستگی در این راه طولانی و پر از خار و خاراستگ لازم است که حتماً کنش خویش را بر عقلانیت و واقع بینی استوار کنیم. به کار گرفتن عناصر عقلانیت، محاسبه و واقع بینی ما را به این نتیجه می‌رساند که:

- ۱ - اصلاح طلبی دولت محور با شکست مواجه شده است و این اصلاح طلبی به آزادی و عدالت متنها نمی‌شود.
- ۲ - حتاً اگر این نوع اصلاح طلبی با شکست مواجه نشده بود برای نیروها و فعالین سیاسی مستقل (غیر خودی) هیچ امکانی برای حضور در قدرت و استفاده از امکانات آن برای ایجاد عدالت و آزادی وجود ندارد.
- ۳ - فعالیت سیاسی، تاثیر سیاسی کوتاه مدت جهت تغییر ساختار استبدادی قدرت موجود به سمت دموکراسی را ندارد.
- ۴ - قدرت سیاسی موجود کمترین تغییری در قدرت به منظور توجه به مطالبات مردم ایجاد نمی‌کند. و...

بنابراین و دلایلی افزون بر این فعالیت سیاسی تاثیر سیاسی کوتاه مدت ندارد و باید برای کنش سیاسی خود نقشی اجتماعی قائل شویم و فعالیت سیاسی را به منظور تاثیر اجتماعی آن انجام دهیم. این در شرایطی است که ما مشی اصلاح طلبی را برگزیده باشیم. اگر غیر از این باشد و مشی براندازانه داشته باشیم تاثیر اجتماعی فعالیت سیاسی برایمان کم رنگ می‌شود و بیشتر از آنکه برای کنش سیاسی خود نقشی اجتماعی قائل باشیم نقشی سیاسی قائلیم و حتاً اگر نقشی تنویری برای خود در حوزه‌ی اجتماعی قائل باشیم آن تنویر وجهی



بیشتر حاکمیت بوده و چنین انتظاری از آقای خاتمی می‌رود که مخاطب خود را حاکمیت قرار دهد تا بنوایند نقش سیاسی خویش را به درستی ایفا کند. همین که بخشی از حاکمیت واکنش مشتبه یا حتی خشنی به این سخنان نشان دهند، میین موقیت خاتمی در اینجا نقشی است که بر عهده دارد. بنابراین هر فعالیت بنابر توان و امکانی که دارد می‌تواند تاثیرگذار باشد و بنابر آن توان و امکان است که به محاسبه‌ی نقش و تاثیر خود می‌پردازد و در مولنه‌ی سیاسی یا اجتماعی سعی در فعالیت و تاثیرگذاری می‌کند. نیروهایی که توان و امکان تاثیر سیاسی را ندارند باید تلاش کنند که فعالیتشان تاثیرات اجتماعی در جهت مسیر دموکراسی خواهی داشته باشد.

هذا صابر نیز چنین نقش و تاثیری برای خود قائل است بنابراین بود که وقتی برای انعام یک پژوهه‌ی خدماتی به زاهدان رفته بود اقدام به برگزاری کلاس‌های سوادآموزی برای مردم فقیر سیستان کرد. او نه تنها برای کش سیاسی خود تاثیری اجتماعی قائل بود که حتا برای خود نقشی اجتماعی نیز به منظور حرکت در مسیر استقلال و آزادی قائل بود. صابر بنابر مطالعه‌ی وسیعی که بر تاریخ معاصر ایران داشت، می‌دانست که نیروهای سیاسی در ایران زمانی از اعتماد مردم برخوردار بوده اند که اولاً به شدت بر مرزهای خود با حاکمیت تاکید کرده اند و همیشه فاصله‌ی خود را با قدرت حفظ کرده اند و دوماً با اشار و طبقات متعدد و متفاوت مردم در تماس داشتند بوده اند و توانسته اند که نقش تاریخی - اجتماعی و تاثیر اجتماعی خود را به نیکی ایفا کنند. بنابراین بود که هدا در تلاش بود تا نقش اجتماعی برای خود برگزیند و بتواند تاثیر اجتماعی خود را بگذارد. او بر این باور بود که تنها نباید بر گروه و قشر و طبقه‌ای خاص تمرکز شویم و اگر هدفمان دموکراتی‌اسیون خوش پی و بنیه است لازم است که حتیماً با قشر سنتی و طبقات متعدد جامعه‌ی ایران پل ارتباط زد و آنها را با حقوقشان آشنا کنیم و کار

آموزشی جدی برای مردم انجام دهیم. هدا بر این نظر بود که تغییرات سیاسی مبتنی بر دموکراسی زمانی قوام و دوام می‌یابند که بستر دوام این موجود باشد و این بستر را روش‌فرکار و فعالان با ارتباط با مردم و آموزش آنها ممکن می‌سازند. نمی‌توان تنها بر طبقه‌ی متوسط شهرهای بزرگ و قشر دانشجو تمرکز کرد و از بخش وسیع سنتی جامعه‌ی ایران غافل بود و انتظار داشت که روند دموکراتی‌اسیون متنج به نتایج بایسته شود.

هذا بنابر سفرهای بسیاری که به استانهای محرومی چون سیستان و بلوچستان و خوزستان و کردستان و لرستان داشت با این بخش از جامعه‌ی ایران در تماس مستقیم بود و نیازها و خواسته‌های آنها را درک کرده بود و به شدت بر تلاش فرهنگی و تاثیر اجتماعی تاکید می‌کرد و بر این نظر بود که تنها و تنها یک تلنگر کوچک آموزشی از ایران کشوری توسعه یافته خواهد ساخت. باری به هر روی هدا صابر به تاثیر اجتماعی نیروها مستقل و ملی بیشتر از تاثیر سیاسی این نیروها باور داشت و بر این نظر بود که از هر فرصت و امکانی باید برای چنین تاثیراتی استفاده شود و نقش تاریخی - سیاسی خویش را می‌توانیم با تاثیرات اجتماعی بهتر و بیشتر ایفا کنیم.

بر عهده‌ی آن بخش از جمهه‌ی اصلاح طلبی است که از توان و امکان این تاثیر برخوردار است. سخنان اخیر خاتمی مبنی بر دوری از فضای خشونت و دعوت به بخشش و گذشت دو طرف یکی از همین تاثیرگذاری‌ها می‌تواند باشد. آقای خاتمی با توجه به نقش و جایگاهی که دارند می‌توانند با اتخاذ چنین مواضعی در بردههای زمانی خاص تاثیرات سیاسی لازم را نمی‌توانند داشته باشند. لذا باید بر نقش و تاثیر اجتماعی خود تمرکز کنند. فراموش نباید کرد که اتخاذ مشی اصلاح طلبی تعیاتی دارد که یکی از آنها پذیرفتن نقش و اهمیت حاکمیت در فرایند اصلاحات است. اگر چه اصلاحات زمان خاتمی بنابر کم اهمیت دادن به جامعه و نقش و اهمیت مردم در اصلاح طلبی و برگزیندن تدبیر پشت پرده و کدخدان منشی با شکست مواجه شد و امروز در کل جبهه اصلاح طلبی رویکردی به جامعه و مردم و نقش آنها در فرایند اصلاح طلبی ایجاد شده است اما نباید از نظر دور داشت که در مشی اصلاح طلبی مردم و جامعه به تهایی نیز نمی‌تواند بازیگر و بازیگران باشد و یک طرف این فرایند همیشه حاکمیت است و همواره به امثال آقای خاتمی و هاشمی رفسنجانی به منظور گذاردن تاثیرات سیاسی بر حاکمیت نیاز است. فراموش نیز نباید کرد که امثال آقایان خاتمی و هاشمی رفسنجانی در پناه پشتوانه‌ی مردمی می‌توانند تاثیر سیاسی خود را بر حاکمیت داشته باشند. معتقدین آقای خاتمی باید در نظر بگیرند که اولاً اگر مشی اصلاح طلبی برگزیده اند که نمی‌توانند مواضع اینچنینی آقای خاتمی را نقد کنند چرا که ایشان بنابر جایگاهی که دارند باید نقش تاثیرگذاری سیاسی خود بر حاکمیت را ایفا کنند. و اگر مشی برگزیده اند باز هم نمی‌توانند به ایشان نقد داشته باشند چرا که آقای خاتمی نه تنها برانداز جمهوری اسلامی نیست که حتا جز اصلاح طلبان اپوسیون نیز

قرار نمی‌گیرد، پس چه نقدی می‌توان به مواضع ایشان وارد کرد؟ آقای خاتمی امروز به درستی اگر چه با قدری فراز و فرود نقش تاریخی خویش را ایفا می‌کند و آیندگان در بررسی تاریخ به نقش و جایگاه ایشان در روند دموکراسی خواهی ایران تاکید خواهند داشت. و حتا نیاز به گذر زمان نیست و هم حالا می‌توان نقشی که ایشان در این روند داشته است را با عزیزانی که در خارج کشور نشسته اند و سالهای است مبلغ انقلاب و خروش مردم اند مقایسه کرد و نتیجه گرفت که تاثیر سیاسی و حتا اجتماعی کدام یک بیشتر بوده و هست. چه بسیار مردان و زنان بزرگی که در خارج از کشوراند و صدایشان به گوش مردم نمی‌رسد حتا اگر بر حق بوده باشند. در اینجا بحث بر سر حقانیت کس یا گروهی خاص نیست بلکه توجه به نقش و تاثیری که فعالان می‌توانند داشته باشند مهم است. و بنابراین توجه است که نقش کسانی چون خاتمی در روند دموکراسی خواهی ایران بسیار بیشتر از کسانی است که در خارج هستند و صدایشان را کسی نمی‌شنیده و کمتر می‌شنوند، حتا اگر از خاتمی آزادی خواه تر، شریف تر، مبارز تر و داناتر باشند، در واقع مخاطب خاتمی در این سخنان





توجه به تجارب تاریخی بر آن بود که مخاطبان را در تلاشی جمعی برای خلق استراتژی همراه کند.

فاعل استراتژی

هذا صابر بنابر سنت بزرگانی چون حنیف نژاد و چه گوارا بر این باور بود که واضح استراتژی باید فاعل آن نیز باشد و تنها برای دیگران فرمان و بخش نامه صادر نکند. او می‌گفت حنیف نژاد وقتی به یک استراتژی رسید خود فاعل آن شد و تا پای جان بر آن عمل کردامروز نیز ما اگر به یک استراتژی رسیده ایم خود باید فاعل اصلی و اولین آن باشیم و این از صداقت و شجاعت و انسانیت به دور است که دیگران را به کاری دعوت کنیم که خود عامل و فاعل آن نیستیم. تغییر را باید از خود شروع کنیم تا بنوانیم بر دیگران نیز تاثیرگذار باشیم. نمی‌توان در لندن و لس آنجلس... نشست و مردم را به انقلاب و قیام دعوت کرد. نمی‌توان در خانه و کاشانه‌ی گرم خویش در کنار همسر و فرزندان بی‌دغدغه و اضطراب زندگی کرد و دیگران را به خطر کردن دعوت نمود. صابر همیشه متقد آنهایی بود که در خارج به کار و زندگی روزانه‌ی خود مشغولند و مردم را به قیام و انقلاب دعوت می‌کند. او می‌گفت که باید فاعل استراتژی خود باشیم و پیش از آنکه دیگران را به کاری دعوت کنیم خود در متن واقعی و مرکز جبهه حضوری مستمر و مداوم داشته باشیم. وی در همه‌ی اعتراضات خیابانی حضوری فعال داشت و می‌گفت نمی‌توان مردم را به خیابان کشاند و خود در خانه بود. وی به شدت با فرست طلبی‌ها و قدرت طلبی‌های سیاستمدارانه مخالف بود و کشگران صادق را کسانی می‌دانست که در متن واقعی و مرکز جبهه‌ی ضد استبدادی و ضد استعماری حضوری فعال و مستمر دارند. بنابر این باور بنیادین بود که خود وقی به نتیجه‌ی می‌رسید در انجام این پیشاوهنگ می‌شد و اگر خطری در راه بود به جان می‌خرید و همین خطر خربین‌ها در نهایت به قیمت جانش تمام شد.

هذا صابر با خشونت مخالف بود و از هر نوع خشونتی به شدت بیزار، اما مساوی انگاشتن عدم خشونت را با انفعال و روزمرگی نقده کرد و دچار شدن در دور باطل ترس و انفعال را نابودی ایران و ایرانیان می‌دانست. وی اصلاح طلب بود و شیوه‌ی اصلاح طلبی را برای تغییرات بنیادی برگزیده بود اما انقدر شجاعت و صداقت داشت که اگر مشی بر اندازی را راه حل تغییرات می‌دانست از را به کمترین شک و تردید برمی‌گزید و بنابر آن عمل می‌کرد. مشی که هرگز به آن نرسید و سخت آن را انتقاد می‌کرد. وی علیرغم انتقاداتی که به جنبش سبز داشت پتانسیل تغییر آن را بسیار بالا می‌دانست و بر این باور بود که باید با خلاقیت و ابتکار آن را تقویت کنیم و نقاط ضعف را بزداییم و قوش را افزون سازیم.

باری هذا صابر سالها بود که این سه گانه را برگزیده بود و بنابر این عمل می‌کرد. سه گانه‌ی تاثیر اجتماعی، تغییر دائمی و فاعل استراتژی راهنمای عملی است که می‌تواند راه گشنا باشد. روانش شاد و راهش پر رهو باد که او در مکتب بزرگانی چون بازارگان، طلاقانی و سحابی‌ها و حنیف نژاد و شریعتی و... از زبان سعدی آموخته بود که عبادت به جز خدمت خلق نیست و در این عبادت مداوم جان به جان آفرین تسلیم کرد.

تغییر دائمی

نیروی فعال سیاسی و اجتماعی زمانی می‌تواند تاثیرگذار باشد و جامعه و حکومت را به تغییر در جهت آزادی هدایت کند که خود در حال تغییر و نوشنوندگی مستمر باشد. هستی و تاریخ بنابر سنت خداوندی در تغییر و تحول دائمی اند و انسان نیز به عنوان جزیی از هستی و موضوع و هدف تاریخ اگر از این تغییر و تحول دوری گریند نتیجه ای جز افادن در قعر دره‌ی فراموشی نخواهد داشت. انسان زمانی می‌تواند تاثیرگذار باشد و نقش پیشاوهنگی و امامت بازی کند که در این فرایند تغییر و تحول دائمی خود موضوع تغییر باشد و هیچ مکان و زمانی را برای خود مطلق نکند و بداند که با تغییر زمان و مکان، آدمی نیز باید تغییر کند و اساساً دعواه اصلاح طلبان با اقتدار گرایان بر سر همین تغییر و ایستایی است. اصلاح طلبان بنابر سنت خداوندی تغییر و تحول را ضرورت جامعه و تاریخ می‌دانند اما اقتدار گرایان از انجا که خود را فرعون وار رب و خدا می‌دانند به سنت خود پایبندند و تغییر را خدشہ وارد کردن به سنت و قدرت خویش می‌دانند و با آن مبارزه می‌کنند. هدا بنابر این سنت الهی تاثیرگذاری خود را جز در تغییر مستمر و دائم خود نمی‌دانست و بنابر همین باور همواره در تلاش و پویندگی برای رسیدن به نظرات جدید بود.

هذا صابر بر این باور بود که جمعی که تغییر نکند می‌گنددو این گنداب انسانی همه‌ی هستی و محضر خداران نیز به گند می‌کشد. پس باید تغییر کرد و لازمه‌ی این تغییر تلاش و پویندگی خستگی ناپذیری است که در پی آن به خلق مزیت و تولید ایده و استراتژی می‌توان خوبی مزیت ها خود به خود ممکن نمی‌گردد و این انسان است که با تلاش مداوم و مستمر خویش آنها را ایجاد می‌کند. بنابر مزیت‌های ایجاد شده و برای ایجاد مزیت‌های جدید باید به تولید ایده و استراتژی نیز پرداخت. نمی‌توان و نباید تنها به آنچه گذشتگان برایمان به میراث گذارده اند اکتفا کرد و بر سفره ای که آن بزرگان با تلاش و زحمت گستردۀ اند به طفیلی بگذاریم و ما نیز باید برای امروزیان و آیندگان بکاریم تا چیزی برای درویدن باشد. نباید ایده‌ها و اندیشه‌ها را به سان نفت مصرف کنیم و خود را از هرگونه تلاش و تغییری معاف سازیم. که اگر چنین باشد ره به تباھی برده ایم، پس باید همه‌ی گاه خود را مسؤول بدانیم و در تلاش باشیم که با خلق مزیت و تولید ایده و استراتژی، تغییر و تحول خود و جامعه را استمرار بخیم. یک جنبش اجتماعی چونان که از توان تولید برخوردار نباشد دچار اضمحلال می‌شود و نمی‌تواند ره به سامان و ساماندهی برد. پس باید مناسب با واقعیات موجود برای پیشبرد جنبش خلق مزیت و تولید ایده و استراتژی کنیم و تا رسیدن به مقصد دمی نیایسیم. تلاشی مستمر در حوزه‌ی عمل و نظر تولید و تغییر را ممکن می‌سازد و می‌توانیم در فرایند دموکراسی خواهی تاثیرگذار باشیم.

بنابر این بود که صابر حضوری مستمر و مداوم در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی ایران داشت و همواره در تلاش بود که با تحقیق و مشاهده واقعیات را بازشناسد و مناسب با آنها مبادع استراتژی باشد. در این کار البته تا حدی موفق هم بود. او جامعه‌ی ایرانی را در یک بستر تاریخی - فرهنگی - اجتماعی می‌دید و برای ایجاد و خلق مزیت‌ها و ایده‌ها مطالعه‌ی تاریخ را ضروری می‌دانست و در این ضرورت اقدام به برگزاری کلاس‌های تاریخ معاصر نیز کرده بود. او حتا در زندان نیز این کلاس‌ها را برگزار کرده بود و با



به یاد او که تا آن زمان که بود، سرود...

باوند صادقی

اندیشان اکتوپی، در عین ایده پردازی و تحول خواهی با متنات و پربار گام زند.

آموزگار ما به شاگردانش آموخت، انسانیت، عشق و گذشت از جنس پس انداز نیستند که در سپرده بمانند و بیم اتمامشان رود، بلکه با هر بار داد و دهش آنهاست که انسان علو انسانی می‌یابد. می‌گفت دوران فردیت کتونی هم زائیده این نگاه "خود" خواستن است و صد البته بر نسل فعلی هم نمی‌توان خرد گرفت، چرا که منشی به دیده نیامده و آموزه‌ای منتشر نشده و نسل منفرد کتونی هم تا از این حصار تن رها نشود کار بسامان نمی‌شود.

آموزگار ما به شاگردانش آموخت هر کسی در دنیا میدانی دارد برای حرکت و نقطه چین هایی برای جایگذاری و این نقطه چین‌ها هم لامحاله بر دل و دیدگانی می‌آیند. او تاریخ را اینگونه دید، خواند و بر این سنت روایت کرد و خود اینگونه حمامه ساز شد.

میدان او به راستی به وسعت مرزهای ایران بود، مگر نه اینکه در سوگش از سیستان و بوچستان و خوزستان به مزارش آمدند و در آذربایجان و خراسان عروجش را به هم تسلیت گفتند و در شمال و جنوب کشور، از ماتم او اشکها از دیدگان جاری شد. او رهرو دیرینه سرمنزلی بود که عمری به یادش تلاش و اهتمام نمود. چون خدایش اهل قرار بود و مهربان.

آموزگار ما به شاگردانش آموخت در ایران هم مردمانی بودند اهل انصاف و گذشت، به تعبیر او حامل "شوق" و "شور" و "غورو"، اهل "تلقی" و "رویه". سرزمین منش هایی بود که به تعبیر خودش، کمتر اثری از آنها بر جاست. او اهل نشست و برخاست با کسانی بود که چشمهاي جامعه آنها را نمی دید. ملاقاتش با نسل های قبلی، در ارزیابی های صابر یک تحول بسیار متفاوت را با هم نسلانش پیدی آورد و آن گمشده های جامعه ای بود که وی برای توسعه ضروری می دید. دیدار صابر با کاظم حسینی، در سالهای دهه هفتاد و روایت صابر از نوع رابطه آن زوج پیر و به تعبیر خودش، "دل زنده" دیدار با نصرت الله خازنی رئیس دفتر مرحوم مصدق که شرح آن موجودست، نقل دیدارش از مرحوم رضایی و مرحوم صادق، پدر شهدای پیش از انقلاب و بسیاری دیگر همگی شان نشان از حساسیت صابر بر گمگشته های ایران و تلاش برای تزریق آنها به روح خسته جامعه بود.

اشک در چشم، در سوگ عهدهای پایدار سرزمین عهد، از حلقه لا غر و رنگ رفته حسینی و همسرش سخن می‌گفت. احترام نسل های موسیبد به هم و قرارهای ماندگار.

"دق" کردم این حلقه پس از گذشت این همه سال تقریباً نه رنگی داشت و هم تقریباً اثربی از ش نمانده بود اما همراه این همه سال مهندس حسینی لک و لک با این حلقه همراه خانمش آمد. همراهی که در حال



خبر فوت هدی صابر، ضایعه‌ای است که بایستی فاجعه‌ای قلمدادش کرد. این فاجعه، در مانده روزنامه‌هایی که به پوشش آن پرداختند، تحت عنوانی چون مرگ یک زندانی سیاسی، پرونده فوت فعال سیاسی و مواردی نزدیک به این درج شد. ناگزیری روزنامه نگاران از استفاده واژه سیاسی برای هدی صابر، حکایت از ناشناس ماندن وی در سطح جامعه ایران دارد. افسوس که نمی‌توان واژه‌ها را آنگونه که در خور اوست بر زبان آورد. غریب نبود اما غریبانه رفت. یاد باد آن که زما وقت سفر یاد نکرد

به وداعی دل غمیده ما شاد نکرد

چند وجه بودن هدی صابر، به همراه سه مشخصه ویژه اش، نظم، پشتکاری خیره کننده و بزرگ منشی اش وی را در بین تمام افرادی که با وی آشنایی داشتند، ممتاز می‌نمود.

مردی که به تائید همه آنها که تجربه برخورد با وی را داشتند، "نادر ویژگی" هایی داشت که حکایت از حیات منش پهلوانی و مردانگی و استواری "مشخصات ایرانی" داشت.

مردی که هر لحظه گویی خستگی در مقابلش سر خم می‌کرد، چون بر این باور بود که خدا سه ویژگی دارد؛

همه جا حاضر

قابل دسترس همه، بی واسطه هیچ فرد و طبقه

و انتشار دهنده داشته‌ها خود میان انسان‌های صاحب تقاضا

به همین خاطر آنچنان که دوستانش روایت کرده اند، در آخرین روزهای بندش نیز منتهای حساسیت را بر این صفات داشت. تقریباً در خانه آخرش فعالیتی نبود که صابر در آن حضور نداشته باشد. حضور در تمی فوتیال، همکاری و مشارکت در پخت و پز، برگزاری و برقراری کلاس هایی برای آموزش همراهان هم قرآن و هم تاریخ نهضت مصدق و نفت، "تخصیص" وقت برای اطرافیان و از این دست، سبب ساز این شد که در خانه آخرش نیز موثر باشد و هم زندگی کند و هم "زنده" گی را بیاموزاند.

آموزگار ما به شاگردانش آموخت، شرط حیات و "زنده" گی انسان‌های این جهان، نه الزاماً سر مملو از اطلاعات و دانش، بلکه حساسیت و توجه به پیرامون و نگریستن است. هر چند خودش مطالعات وسیع و دست کارشناسانه ای بر موضوعاتی چون توسعه، تاریخ معاصر، نهادها و انجمنهای اجتماعی داشت، اما بر این باور بود که بایست حلال و گره گشا بود و نسبت به همه جز حتی ریزترین ها هم مسئول بود. صابر به پشتونه سلط اعجاب آورش بر هم تاریخ کلاسیک و هم تاریخ شفاهی و با بیان نمونه‌های متعدد در الگوهای ورزش، متدهای هنر، روش‌های آموزش و نهادهای اجتماعی و اصناف ایران، بخشش را برای همه آنها که با وی آشنا بودند و مخاطب وی بودند، جا می‌انداخت. این پختگی و قوت در نظر، باعث شد برخلاف بسیاری از روش



آقا هدی! شما که برا شاگردات تاریخ رو اونطور ورق زدی، چطور خودت انقدر زود رفتی؟ خوش قول هر قرار بودی، ولی آیا حتی باشد انقدر زود سر قرار آخرت حاضر می شدی؟ حسرت جمله آخرت را در دلمان گذاشتی و رفتی. نپرسیدی که ما اینگونه عروجت را باور نخواهیم کرد. نپرسیدی چه سوال ها که به درازای یک عمر داریم.
آموزگار ما خنده اش می گیرد، در جواب اشک من با همان وقار و مردانگی، این بار لبخند بر لب این شعر را می خواند:

صبح آمده است، برخیز
(بانگ خروس گوید)
وین خواب و خستنگ را
در شط شب رها کن
مستان نیمشب را، رندان تشنه لب را
بار دگر به فریاد
در کوچه ها صدا کن.
خواب دریچه ها را با نعره سنگ بشکن.
بار دگر به شادی
دروازه های شب را،
رو بر سپیده وا کن.
فریاد شوق بفکن؛
زندان واژه ها را دیوار و باره بشکن؛
و آغاز عاشقان را
مهمان کوچه ها کن.
زین بر نسیم بگذر
تا بگذری از این بحر،
وزآن دو روزن صبح
در کوچه باغ مستی
باران صبحدم را
بر شاخه افاقی
آینه خدا کن.

بنگر جوانه هارا، آن ارجمندها را،
کان تار و پود چرکین،
باغ عقیم دیروز
اینک جوانه آورد.
بنگر به نسترن ها
بر شانه های دیوار،
خواب بنفشگان را
با نغمه ای درآمیز؛
واشراق صبحدم را،
در شعر جویباران،
از بودن و سروden
تفسیری آشنا کن
بیداری زمان را،
با من بخوان به فریاد؛
ور مرد خواب و خُفتی،
رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن...*

* از دکتر محمدرضا شیعی کدکنی دفتر در کوچه باغهای نیشابور

حاضر در کمتر حوزه ای اثری ازش دیده می شود، به اصرار مهندس و خانیش من ناهار را با ایشان صرف کردم، مهندس علی رغم آماده بودن سفره ناهار، چند دقیقه را برای حاضر شدن خانیش سر سفره صبر کرد و تا نیامدن همسرش حاضر به دست زدن به سفره نبرد.

بغض در گلو، از منش مصدق در امانت داری و شرافتش از زیان نصرت الله خازنی رئیس دفتر مصدق می گفت:

"ما مرده پرست نیستیم، اما مصدق به واقع شرف داشت. پول آب و برق و تمام هزینه های دفتر نخست وزیری ات را خودت بدھی و یک قران از حساب مردم نباشد، تمام وقت اهل تخصیص برای پروژه ات باشی، عالی نسب را بفرستی که برود سماور ایرانی را بیاورد داخل دفتر نخست وزیری و از اینجا صنعتگرت را هم وارد پروژه ات بکنی، اینها داستان نیست... سرمایه ایرانی، کار ایرانی، شرافت ایرانی و محصول ایرانی."

خنده بر لب، آنجا که سخن از دیدارش با مرحوم حاج خلیل رضایی پدر رضایی های شهید پیش می کرد، افزود:

"پیرمردی بود که پشت خمی داشت ولی گزاره ای بیان کرد که جای تامل دارد. گفت: مهدی ما شبها آنقدر علاقه به مطالعه داشت که تا پاسی از شب بیدار بود و صبح سر بر همان کتاب بیدار می شد. الان که این همه سال رفته را نگاه می کنم و به زندگی رفته می اندیشم، می بینم این بچه ها به ما زندگی را آموختند. بچه های ما در وقت اعدام تصمیم آشپزی گرفتند و با لبخند به هم گفتند چرا حلوای ما را بعد ما سایرین بخورند، خودمان حلوای خودمان را درست خواهیم کرد و شب اعدامشان را به شب جشنشان مبدل نمودند."

او که پر تلاش قصه خوبان را به نوعی باز گفت، برای چهره ها احترام قائل بود اما می گفت:

"تاریخ که سرسرای انحصاری استخوان درشتها و بلند قامت ها نیست. مرحوم شمشیری که در نهضت ملی همدل شد و آمد و سط میدان، آقا عبدالله کرمی قصاب که بساط لمپنهای شعبان را جمع کرد، حاج حسن رزاز که مسافران محل زن ها و بچه هاشان را به وی می سپارندند، گاثوک آلمانی که میرزا کوچک را تا آن دم خواهی عاشق که پرده از زدن شان فرا رسید همراهی نمود، بازاری که پولش را برای جنبش قبل اقلاب جمع می کرد، اینها همه مردان خوش عیار هستی بودند."

آموزگار ما، راوی برگ های رنگ به رنگ تاریخ این مرز و بوم از عهدهها، گشایش ها، شکست ها، پیروزی ها می گفت. چه ماهرا نه نقش این فرازها را می کشید و چه غمگانه از هزار نیازها دم زد. چه جانهای عاشق که پرده از رخشان به کثار زد و چه شوری در جهان مردان دوران باز گفت. چه سرها که بردار رفتشان را حق افروخته خواند و چه دردها را بی درد دید.

اکنون او آموزگار ما هدی صابر بی درد به آرامش ابدی پیوسته است. گفته اند و می گویند مرگ داد است، اما اگر اینگونه غریبانه رفتن دادست بیداد چیست؟ خودش می گفت زمانه کیفر بیداد سخت خواهد داد.

در خیالم چهره او که همواره بی تاب بود و پر تلاش، مشتاق بود و استوار، یک دم را بی تلاش و پژوهش نگذرانید مرور می کنم، می پرسم



ده پرده، ده تصویر: سیلی هایی که از هدی صابر خوردم

آبدین غفاری

منبع: جرس

میردامادی هم تیمی است. هدی خوب بازی می کند، باهوش و مسئولانه و مثل همیشه می دود. در یکی از بازی ها گل می زند و بچه ها کلی تشویقش می کنند. آرام آرام دارد پخش آب می شود و با بچه های بند اخت شده، خوش رویی و مهربانی ذاتی اش هم بیشتر کمک می کند.

(چهار)

ظهور است. در هواخوری چند تا از جوان تر های بند نشسته اند و با هم شوخي می کنند. ظاهرا در شوخي شان کمی زیاده روی کرده اند که فریاد هدی بالا می رود ... "ما زندانی سیاسی هستیم و باید الگو بشویم و مرائب رفتارمان باشیم..." چند نفر وساطت می کنند و هدی آرام می شود. اما نشان داده که جدی است و به سبک چریک های دمه های قبل در مبارزه اش با کسی

شوخي ندارد.

(پنج)

غروب یکی از روزهای آخر شهریور است. عبدالله مؤمنی در حیاط مرا می بیند و می گوید که می خواهیم کلاس های تاریخ معاصر تشکیل بدیم. اما به خاطر حساسیت زندان بان ها خیلی نمی توانیم گسترده اش کنیم... خلاصه قرار می شود با 12-10 نفر کلاس برگزار شود و هدی هم مدرس است. اولین جلسه که تمام می شود بہت زده ام. از اطلاعات وسیع و از آن مهم تر انضباط فکری اش جا خورده ام. کلاس ها خوب پیش می رود...

(شش)

اواخر مهر ماه است. در حیاط جمع شده ایم تا یکی از جلسات

یک) اواخر خرداد یا اوایل تیر ماه 89 است، خیلی هم فرق نمی کند... بالاخره زندان است! مهم ترین مسئله گرمای هواست. در ازدحام اتاق های 30-25 نفره ی بند 350 زندان اوین با یک کانال کولر بی جان روزها کندر می گذرد...

بعد از ظهر است. کلافه از گرمای اتاق می خواهم به هواخوری بروم. در راهرو با چهره ای تازه وارد روپرتو می شوم، مردی میانسال با ریش جو گندمی و چهره ای مصمم. نگاهم که به نگاهش گره می خورد با لبخند سلام می کند. با خجالت و دست پاچگی پاسخ اش را می دهم که : سلام از بند است... اما کنجدکاوی ام زیاد طول نمی کشد. به حیاط که می رسم بچه ها دارند در موردش صحبت می کنند: هدی صابر... تعجب می کنم. پس آن آقا هدی صابر است! اسمش را شنیده بودم و در

موردهش خوانده بودم اما چهره اش را ندیده بودم.

(دو)

روزهای اول ورودش است. با این که با همه دوستانه رفتار می کند اما با کسی زیاد گرم نمی گیرد. هنوز در بند جا نیفتداده اما هر روز کلی ورزش می کند و تا دلتان بخواهد می دود. با آن تی شرت سبز رنگ و چهره ای خاص اش توجه آدم را جلب می کند. به قول یکی از بچه ها آنی دارد که بی اختیار احترام دیگران را جلب می کند.

(سه)

مرداد ماه 89 است. تاجرنا در بند مسابقات فوتبال راه اندخته. هدی در تیم دماوند با مرعشی، صفائی فراهانی، تاجرنا و





می دهد و یک دوره‌ی دیگر هم در بند برگزار می‌کنم. هدی در هر جلسه اولین نفر است که می‌آید و در طول کلاس با دقت یادداشت بر می‌دارد. از حضورش در کلاس خوشحال و مفتخرم...

(نه)

واخر آذرماه 89 است. ساعت حدود یک و نیم شب است. رفته‌ام در جایم در طبقه اول تخت سه طبقه که به آن زاغه می‌گوییم، پرده‌ها را هم کشیده ام. گوشی رادیو در گوش است و دارم اخبار ورزشی گوش می‌دهم. در اتاق همه‌یا خوابید و یا مشغول مطالعه و اتاق ساکت است. یک مرتبه احساس می‌کنم صدای حرف زدن می‌آید. دقت می‌کنم، انگار کسی اسم مرا صدا کرد. نیم خیز می‌شوم، گوشی را از گوش برمی‌دارم و پرده را کنار می‌زنم. می‌بینم عمو رضا وسط اتاق ایستاده و همه بیدار شده‌اند! مرا که می‌بیند می‌گوید یالا وسایلت را جمع کن و گورت را گم کن! منظورش را نمی‌فهمم. می‌گوییم یعنی چی؟ چی شده؟ با خنده جواب می‌دهد: پاشو برو بابا جان! آزادی... یک گردنم و صورتم را ماج می‌کند و فریاد می‌زنند: آزادی... آزاد...

در آن فضای نیمه تاریک با بدختی وسایلم را جمع می‌کنم و در میان اشک و خنده با بچه‌های اتاق خدا حافظی می‌کنم. هنوز کمی گیجم و درست باور نکرده‌ام. تمام بند برای خدا حافظی در راهرو جمع شده‌اند. نمی‌فهمم چقدر طول می‌کشد که به آخر راهرو می‌رسم. دم در هدی با لبخند ایستاده. از لابه لای جمعیت به سختی به سمتش می‌روم. از خوشحالی مثل بچه‌ها شده. تا به حال این طور ندیده بودمش. نمی‌داند چه کند. داد می‌زند. بعلم می‌کند. پیشانی ام را می‌بوسد. بعد وقتی اشک‌های مرا می‌بینند، می‌خندند و مرتباً با دو دست به صورتم سیلی می‌زنند! هردو کنترل مان را از دست دادیم. من گریه می‌کنم و او ول کن نیست. با صدای بلند می‌خندند و به صورتم می‌زنند و می‌گوید آزاد شدی... آزادی... من بیشتر گریه می‌کنم و این آخرین باری است که می‌بینم...

(هه)

نوروز 1390... من به اجبار از ایران دورم. در خبرها می‌خوانم که هدی به مرخصی آمده، با تلاش زیاد شماره تلفن خانه اش را پیدا می‌کنم و دو بار به خانه اش زنگ می‌زنم. هر دو بار تلفن روی پیام گیر است. بار دوم پیام می‌گذارم:

"سلام آقای صابر... من آبتنی هستم. شنیدم که به مرخصی آمدین. خیلی براتون خوشحالم. دوست داشتم که باهاتون صحبت کنم. امیدوارم حالتون خوب باشه. کاش می‌تونستم بیینمتوon. نمی‌دونید چقدر دلم براتون تنگه..." و نمی‌دانید چقدر دلم برایش تنگ است..."

کلاس‌های تاریخ معاصر را برگزار کنیم. یک حرفی در ذهنم وول می‌خورد و مردم که بگوییم یا نه. دل می‌زنم به دریا و قبل از این که هدی درس را شروع کند در حضور جمع به او می‌گوییم که - به عنوان یک عضو کوچک جریان دوم خرداد و جنبش سبز - به نحوه‌ی برخورش با این جریان‌ها اعتراض دارم و این غلط است که در حال بررسی جریان‌های دهه 40 و 30 مدام به دوم خرداد و جنبش سبز گریز بزنیم و از تقاضا اش بگوییم و خلاصه این که بررسی این‌ها بحث جداگانه‌ای را می‌طلبید. حرفم که تمام می‌شود نگرانم که بهش برخورده باشد، اما چند ثانیه فکر می‌کند و می‌گوید حق با توست... دیگر این کار را نمی‌کنیم... بعد از کلاس هنوز خودم را ملامت می‌کنم که مبادا رنجیده باشد. صبر می‌کنم تا بچه‌ها متفرق بشوند، کنارش می‌روم دستم را پشتش می‌گذارم و ازش دلچسپی می‌کنم که می‌گوید اصلاً نگران نباش حق با تو بود و اصلاً ناراحت نشدم... زبانم بند می‌آید..."

(هفت)

صبح دوشنبه اواسط آبان ماه است. از ملاقات برگشته‌ام، در راهرو هدی را می‌بینم. می‌پرسد کی وقت دارم تا کمی گپ بزنیم که جواب می‌دهم هر وقت شما بفرمایید. قرارمان می‌شود برای فردا 6 عصر، مثل همیشه منظم است و جدی. به اتاق که می‌رسم به علی و جعفر می‌گوییم که باید خودم را برای یک مناظره‌ی تمام عیار آماده کنم! با توجه به حرفی که در کلاس و در دفاع از دوم خرداد و جنبش سبز زده ام حدس می‌زنم که می‌خواهد در همین رابطه با من بحث کند. تا فرداش مدام در فکر و استدلال هایم را مرور و خودم را آماده‌ی بحث می‌کنم. اما ماجرا آن طور که من حدس زدم پیش نمی‌رود. هدی بیشتر سوال می‌کند و گوش می‌دهد. می‌خواهد نظر من را بداند و برخلاف تصور من نظرش نسبت به جنبش سبز کاملاً مثبت است. می‌گوید باید نهضت گفتگو راه بیاندازیم و همه با هم گفتگو کنیم تا از دلش مخرج مشترک مطالبات، شفاف تر بیرون بیاید. ظاهرا خودش هم شروع کرده و از فرداش هر روز با 5-4 نفر قرار می‌گذارد و در حیاط قدم می‌زنند و گفتگو می‌کنند. از کارش لذت می‌برم. آن طور زندگی می‌کند که اعتقاد دارد و در طول روز هیچ لحظه‌ای بیکار نیست. یا با برنامه‌ی قبلی با یکی از زندانیان صحبت می‌کند، یا مطالعه می‌کند، یا ورزش و از همه مهم تر قدم می‌زند و فکر می‌کند.

(هشت)

واخر آبان ماه است. به خواسته‌ی تاجرنا و طاهری یک دوره‌ی 3 روزه کلاس موسیقی برای اعضای اتاق 7 برگزار می‌کنم که بیشتر شامل تاریخ موسیقی و اطلاعاتی کلی در خصوص دستگاه‌ها و فرم‌های موسیقی ایرانی است. خبرش در بند که می‌پیچد هدی در هوای خوری پیدایم می‌کند و می‌پرسد چرا برای بچه‌ها کلاس برگزار نمی‌کنی؟ می‌گوییم من حرفی ندارم اما باید خود بچه‌ها هم بخواهند که رضا رزاقی پیش قدم می‌شود و به بچه‌ها خبر



آنکه هم به نام صابر بود هم به صفت

كمال رضوي

و به عنوان تاکتیکی برای گشودن نسبی فضای سیاسی، این سه فعال از زندان آزاد شدند.

اینکه در زندان بر هدی صابر چه رفت و وی را به چه جمع‌بندی‌ای رساند، به طور دقیق از سوی نزدیکان ایشان قابل بیان است، اما سخنرانی سال بعد هدی صابر در سالگرد درگذشت مرحوم آیت‌الله طالقانی در حسینیه‌ی ارشاد (شهریور ۱۳۸۵) گوشه‌هایی از مسیر جدید ایشان را نشان داد.

از گفتناه ایشان در این سخنرانی و گفتگوهای جسته و گریخته‌ی بعدی می‌توان این گونه استنباط کرد که به این نتیجه رسیده بودند که در شرایط خفغان‌آور سیاسی و امنیتی، چشم انداز روشی برای فعالیت تشکیلاتی و استراتژیک وجود ندارد و به عنوان مقدمه‌ی این فعالیت‌ها، باید به تجهیز نظری، تقویت پایه‌های تئوریک و استحکام بخشیدن به روش و منش در میان نسل جوان روی آورد. ضرورت اخیر، تنها زایده‌ی شرایط محیطی نبود؛ بلکه برخاسته از این نگاه موشکافانه‌ی هدی صابر به عرصه‌ی فکری کشور و فعالیت‌های نسل جوان در این عرصه بود که خلاصه نظری و منش اخلاقی را به درستی در آن تشخیص داده بود.

توضیح اینکه مقارن با آغاز دهه‌ی هشتاد، نسل جوان که جنبش دانشجویی بخش مهم آن را تشكیل می‌داد، با معضل سستی در هویت و منش اخلاقی و افعال در عرصه‌ی تولید و تجهیز فکری دست به گریبان بود، کشمکش‌های بی‌پایان در میان مجموعه‌های دانشجویی که برچسب تحول خواهی و آزادی طلبی را بر خود داشتند، بر سر کسب عنوانی و نام و نشان‌های پوچ، و رنگ باختن هویت تاریخی در مجموعه‌های انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها، فراموش کردن روش موسسان و پیشاوران مجموعه‌ی انجمن‌های اسلامی در تولید محصول نظری و ارائه‌ی دستاوردهای نو، بخشی جدایی‌ناپذیر از مسائلی بود که نسل جوان در آغاز دهه‌ی هشتاد با آن دست به گریبان بود و صابر را به تأمل در ریشه‌های این وضعیت و راهکارهای بروز رفت از آن وامی داشت. اشغال نظامی عراق توسط امریکا در آغاز دهه‌ی هشتاد و روی خوش نشان دادن بخش‌هایی از مجموعه‌های دانشجویی به این رخداد و تجویز و انتظار الگویی مشابه آن برای ایران، سویه‌ی ملی گرایانه‌ی هویت صابر را نیز بیش از گذشته، می‌آزد و وی را به تکاپو برای نشان دادن راه به نسل جوان وامی داشت. در مقدمه‌ی مقاله‌ی «هویت فرار» که در سال ۱۳۸۵ در نشریه‌ی چشم انداز ایران منتشر شد، گرچه هدی صابر از ریشه‌دار بودن این دغدغه در سال‌های گذشته سخن می‌گوید، اما جنس تکاپوی وی بر نگاشتن این مقاله به عنوان تحذیری نیکخواهانه برای دانشجویان فعال، نشان می‌داد که این روزها ایشان بیش از هر زمان دیگری نگران هویت و منش اخلاقی انجمن‌های اسلامی و نسل جوان هستند:

«دغدغه از کف رفتن هویت انجمن‌های اسلامی نه دغدغه امروزین، که دغدغه دیروزها نیز بوده است؛ نقد دفتر تحکیم وحدت و انجمن‌ها در آبان

یونسی دیدم نشسته بر لب دریای عشق گفتمش: «چونی؟» جوابم داد بر قانون خویش گفت: «بودم اندر این دریا یا غذای ماهی‌ای پس چو حرف نون خمیدم تا شدم ذالنون خویش» زین سپس ما را مگو چونی و از چون درگذر چون ز چونی دم زند آن کس که شد بی‌چون خویش؟

فاجعه‌ای که آغازگاه هفته‌ی جاری در پنهانی ایران رخ داد، جدای از عمق جنایتی که صورت گرفته و طی آن حیات انسانی که حکم اولیه‌ی خالق جهان است، توسط جائزان به سخره گرفته می‌شود، فقدانی بس عظیم برای نسل جوان و حقیقت طلب است. شهادت هدی صابر، گرچه افشاکننده‌ی حضیض سقوط ظالمان بود، اما برای جوانان بهره‌مندشده از آموzes‌ها و دستاوردهای وی، مصیبی بزرگ و خسارانی جبران ناپذیر است. زندگی هدی صابر مرحله و گاهی چند داشته است. علاوه بر دورانی که در نشریه‌ی ایران فردای مهندس سحابی، سهم قابل توجهی در تولید ایران فردا داشت، پربارترین دوره‌ی حیات هدی صابر، دوره‌ی متاخر زندگی ایشان است که دهه‌ی هشتاد را در بر می‌گیرد. آنچه در پی می‌آید، با بر Sherman سرفصل‌هایی از تلاش فکری هدی صابر در دوران متاخر زندگی، گوشه‌ای از فقدان بزرگ این آزادمرد برای نسل جوان را بازمی‌نمایاند.

۱. تلسکری برای آغاز راه

اوخر خرداد ۱۳۸۲ و با بروز نارآمی‌هایی در فضای دانشگاه‌های کشور که نقطه‌ی آغازین آن یک مساله‌ی صنفی (اعتراض به طرح پذیرش پولی دانشجویان که به خصوصی کردن دانشگاه‌ها معروف شد) بود و به سرعت با ورود مجموعه‌ی انجمن‌های اسلامی سراسر کشور، وجهه‌ای سیاسی یافت، هدی صابر به همراه تقی رحمانی و رضا علیجانی برای دومنی بار در چند سال اخیر، دستگیر شد. اتهام این سه تن، خط دادن به دانشجویان معترض برای اغتشاش در فضای دانشگاه‌ها و تحت عنوان اقدام علیه امنیت ملی عنوان شده بود. اتهامی که برای هر ناظر منصفی، غیرواقعی بودن آن روشن بود و سرانجام نیز دادگاه با کار نهادن آن، تاسیس [غیرقانونی] انجمن غیردولتی (که البته دارای مجوز و کاملاً قانونی بود) را به عنوان اتهام این سه فعال ملی - مذهبی در نظر گرفت. البته روشن بود که مساله‌ی صرفاً یک پروژه‌ی سازماندهی شده برای دفع خطر ملی مذهبی‌ها و اصلاح طلبان از فعال شدن در جریان انتخابات مجلس هفتمند بود. توضیح و تحلیل حوادث خرداد ۱۳۸۲ به بخشی دامنه‌دار و همه‌جانبه نیازمند است که ما را از موضوع اصلی نوشتار دور می‌کند.

این دستگیری برای مدتی بیش از ۷۰۰ روز به طول انجامید و اخبار و گزارش‌های متعددی از فشار و شکنجه‌ی این سه فعال ملی مذهبی منتشر شد. تا اینکه در نهایت در آستانه‌ی انتخابات ریاست جمهوری نهم در خرداد ۱۳۸۴



در این مرحله از حیات فکری، هدی صابر بر این دقیقه تاکید ورزید که نسل جوان از فقدان آموزگاران صدیق و نوادنیش رنج می‌برد. در همین سخنرانی پریار و موزون، هدی صابر راهکار خروج از این وضعیت را نیز ترسیم می‌کند. آنچه که در ک نو از «کتاب» (کتاب قرآن و کتاب تاریخ) را به عنوان راهکار برمی‌شمارد:

«مجموع جان مایه‌ی آموزش‌های طالقانی چه بود؟ ایده‌ی نو، اندیشه‌ی نو، در ک نو از کتاب، راه نو از کتاب ... نخبگانی که آموزش گرفتند این‌گونه شدند. عرض حیات برای آن‌ها اهمیت داشت، نه طول حیات. کم زیستند ولی خوش زیستند، خوش رفتند. پهلوانانه رفتند. باج ندادند. منشا نو چیست؟ منشا ایده چیست؟ ذهن انسان، به تنهایی و انفراد است؛ منشا نو چیست؟ اصل سخن چیست؟ اصل سخن‌گو چیست؟ جز یک سخن‌گوی واحد هست؛ جز کسی که دم به دم دنبال تغییر است؛ دنبال انحصار طلبی و دنبال فیریز کردن نیست؛ اصل سخن‌گو خداست. نکته‌ی تاریخی بحث: مردان مدار تغییر در ایران مانوس با کتاب تغییر بودند. بس مهم است! مرحوم بازرگان، مرحوم طالقانی و جوان اول، محمد حنیف نژاد؛ هر سه مانوس با کتاب بودند. با کتاب زیستند. کتاب صرفاً منبع پژوهشان بود. از کتاب روزمره شان بود. حال چه؟ با کتاب واحد شدند. کتاب مرجعشان بود. کتاب روزمره شان بود. حال چه؟ مرحوم طالقانی در دهه‌ی سی بازگشت به قرآن کرد. نزول مجدد قرآن در جامعه‌ی ایران محصول تلاش طالقانی است. بازگشت ارتقای نیست. خدا در قرآن به شدت با بازگشت کنندگان و با استادندگان بر سن پدران برخورده دارد، مترجمشان می‌داند. اما هر بازگشتشی که ارتقای نیست. ... در گوشه‌ای از مقدمه‌ی پرتو چنین آمده است: «این کتاب تنها کتابی است که با ضمیر هر انسانی سر و کار دارد. و ضمیر مبدء فعل سازمان انسانی است. و می‌تواند در میان تاریکی‌های ماده درون انسانی را بر افروزد و چون شب پر ماه و ستاره آنرا فروزان گرداند. آن گاه بامداد روششی از افق باطن پدید آرد.» ما هم راهی نداریم جز بازگشت به کتاب. مردان تغییر در ایران مردانی بودند که با کتاب زیستند. از کتاب منش بیرون آوردند. روش بیرون آوردن و سرود حیات. کتاب، کتاب مرگ نیست. خدا پاسبان گزیندست سر چهار راه تاریخ مثل یست و هفت ساله‌ی اخیر نیست. کتاب منشا حیات است» (از متن سخنرانی هدی صابر در سالگرد درگذشت مرحوم طالقانی، شهریور 1385).

بر خلاف نقدهای مرسوم، صابر با نسل جوان از «موضوع بالا» و «طلبکارانه» سخن نگفت. بلکه در آغاز به سراغ جامعه‌ی فکری ایران رفت و در میان جامعه‌ی فکری ایران نیز، مستقیم به سراغ جریان روشنفکری مذهبی رفت که هم خود بخشی از آن بود و هم هویت و تعلقش را از آن می‌گرفت. اینجاست که انصاف و ادب نقادی را نیز باید از منش هدی صابر آموخت:

«ما جریان روشنفکری مذهبی کنونی، در هم اینک مرزی با حوزه‌های فیکس نداریم. مرز ما با حوزه‌ها چه بود؟ تنفر از آخوند بود؛ نه؛ درگیری با شخص بود؛ نه؛ مرز ما، مرز فیکسیسم و دینامیسم بود! اصلویشان فیکس بود. اهل نقلند؛ ما چه هستیم؟ روشنفکری مذهبی ایران در بیست و پنج سال گذشته جز شارح بودن، شرح دادن و جز موزع بودن، توزیع کردن، «کار ویژه‌ی» دیگری نیز انجام داده است؛ نمی‌گوییم کار نشده است، کار ویژه؛ از نوع «پرتویی از قرآن»، از نوع «راه طی شده»، از نوع «ذره‌ی بی‌انتها»، از نوع

1378 مقارن با بیستمین سالگرد تأسیس دفتر تحکیم و مشخصاً طرح بحث «بحran هویت» در دل آن نقد، تأکید بر «لرزانی هویت» انجمن‌ها در تابستان 1381 در نشست دفتر تحکیم وحدت در تهران، طرح موضوع متعدد در پاییز و زمستان 1381 در انجمن‌های مختلف، مقاله منتشره در نشریه «نامه» به سال 1381 با تأکید ویژه بر سیر تحول هویتی تحکیم و انجمن‌ها و سرانجام بحث و گفتوگوهای ماه‌های اخیر با اعضای دفتر تحکیم، ادوار تحکیم و انجمن‌ها، نقطه‌چینی است که دغدغه دیروزها را به دغدغه امروزین متصل می‌کند. نتیجه آن که رنگ باختن و حذف هویت انجمن‌ها در طول سال‌های گذشته، دغدغه‌ای ثابت در پس پیشانی ام بوده است. ... این ابراز دغدغه، نه از موضوع «سرکوب» و نه با ادبیات «سرکوفت» و نه از موضع «بی مسئولیتی» است. طرح بحث از موضع عضو کوچکی است از خانواده بزرگ دانشگاه و پایگاه هویتی شصت و چند ساله انجمن‌های اسلامی دانشجویی. این عضو کوچک در طول یک و نیم دهه اخیر با فعالان انجمن‌ها نشسته و برخاسته، در نشست‌ها و اردوها حاضر بوده، نقد کرده و نقد شنیده است. به عبارتی با اعضای انجمن‌ها و تحکیم، زیست مشترک داشته است. تأکیدات مکرر بر ضرورت حفظ هویت نه از جنس برخوردهای معمول و جاری یکی دو سال اخیر با انجمن‌ها، که از موضع همزیستی و حساسیت بر فرجام فعالان و «نهاد» انجمن اسلامی است» (مقاله‌ی هدی صابر در شماره‌ی 41 نشریه‌ی چشم‌انداز ایران با عنوان «هویت فرار»).

نکته‌ی قابل توجه در روش نقد هدی صابر در این موضع، حساسیت و تواضع بی‌حدود‌حصر وی است؛ آن‌گونه که وی را بر آن می‌دارد در همین مقدمه بر هم‌دلانه بودن نقد خود تاکید ورزد. ریزش منش و روش در فضای دانشجویی به نظر تلنگری برای هدی صابر بود تا با نگریستن بر نقش روشنفکران مذهبی در بروز چنین وضعیتی، راهکار بروز رفت خود را ترسیم نماید.

2. جستن راه در «وصل به منشاء ایده»

در گرماگرم دغدغه‌مندی هدی صابر و رنج بردن از ریزش منش‌ها و روش‌ها در نسل جوان، سخنرانی شهریور 1385 ایشان در مراسم سالگرد مرحوم آیت‌الله طالقانی، بیانگر راهکار وی برای خروج از بنبست و جمع‌بندی وی در این مقطع از زندگی فکری و سیاسی خویش است. در این سخنرانی که خواندن چندین و چندباره‌ی آن نیز دلنشیز و در عین حال غمبار است (چه یادآور مصیبت تلخ از دست دادن این اندیشمند کم‌نظیر است)، صابر از فقدان «آموزش» به عنوان گره کور ماجرا نام می‌برد:

«جامعه‌ی روشنفکری کنونی غفلت ورزید، نباید گز سرکوفت برداشت و [...] کوفت. ما چه آموزش دادیم؛ جز تقدیر؛ جز گریز از تقدیر؛ جز پیش بردن پژوهه‌های فردی؛ جز چانه زدن از بالا و فشار از پایین؛ چه؟ نسل کنونی که الان در دانشگاه‌های ایران است نسل یتیم است. آموزگاری به سان طالقانی، به سان بازرگان ندارد. ایفای نقش جوانان در تغییر وضع موجود و به زیستن و به بودن بس مغتنم است. اما ما در همین جا، با تک امکانات خودمان، با حلقوم و پنجه‌ی خودمان سعی می‌کنیم که راه باز کنیم در ذیل یک مبارزه‌ی ملی و مستقل و مردم گرا؛ رفتن و از دیگری استمداد کردن افت بود، این افت الان کمتر به نظر می‌رسد، چون «آموزش» نیست» (از متن سخنرانی هدی صابر در سالگرد درگذشت مرحوم طالقانی، شهریور 1385).



کم نظیر بود که از منش مرحوم بازرگان، به میراث برد: نظم و ساختارمندی مباحثت. هشت فرازی که هدی صابر قصد بحث و فحص پیرامون آن را داشت، عبارت بودند از هشت خیزش تحولخواهی معاصر ایرانیان:

«تبناکو؛ ← خیز هدفدار موفق / بی چشم انداز - ناپیگیر
مشروعه؛ ← انقلاب در بینش و مطالبه / بی دستاورده ماندگار
جنگل؛ ← مقاومت تاریخی منطقه‌ای / بی سرایت
نهضت ملی؛ ← انقلاب در وضع موجود / بی حفاظت
39-42: ← اعتراض بی برنامه - بی چشم انداز

40-50: ← جسارت و اجتهاد تاریخی / بی پیچیدگی دورانی - ناتمام
انقلاب؛ ← تعیین تکلیف تاریخی / بی مدارا - بی برنامه جایگزینی
اصلاحات؛ ← کنو مطالبه جوئی / نخبه گرایی - بی توهدای» (منبع: اسلاید
جمع‌بندی مباحثت هشت فراز، هزار نیاز)

نظام شگفت‌انگیز و قوت و صلابت محتوای بحث در این بود که برای تمامی هشت فراز مذکور، هدی صابر سرفصل‌های موضوعی زیر را به بحث و پرسش نهاد:

«فضای بین‌المللی؛ شرایط داخلی (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی)؛
زمینه‌های بروز حرکت؛ روایت فراز؛ مطالبات؛ شعارها؛ رهبری؛ نیروی آغازگر؛ نیروهای دست اندرکار؛ مردم؛ تشکیلات؛ استراتژی؛ مشی؛
ایدئولوژی؛ برد اجتماعی - برد جغرافیایی؛ جهت گیری طبقاتی؛
دستاوردها؛ ناکامی‌ها؛ جمع‌بندی نهایی؛ آموزش‌های فراز» (منبع: اسلاید
جمع‌بندی مباحثت هشت فراز، هزار نیاز).

مباحثت «هشت فراز، هزار نیاز» در قالب 75 نشست منظم در طی دی ماه 1385 تا آبان 1387 در حسینیه ارشاد برگزار شد و سبب شد نسل جوانی که از قدان آموزش هم‌دانه‌ای که هم حاوی اندیشه باشد، هم حاوی روش و هم حاوی منش اخلاقی، رنج می‌برد، نفسی تازه کند. دستاورده پژوهشی هدی صابر در خصوص تاریخ معاصر، بی‌شک یکی از منابع و مصادر ارزشمند آموزش تاریخ به شکلی متدیک و منظم است و خواهد بود.

اما دغدغه‌ی هدی صابر برای در ک نو و ایده‌ی نو از «کتاب»، تنها به کتاب تاریخ محصور نماند؛ مقارن با آخرین نشست‌های «هشت فراز، هزار نیاز»، هدی صابر در کار ارائه‌ی در ک و دستاورده‌ی نو از «کتاب آخر» (قرآن) برای نسل جوان شد.

عشق و پرستش". سپهر بزنده، طاق ضربی بزنده، دوران بسازد، تلنگر بزنده، انسان رهمنون کند، شده است؟ نشده است. مرز ما با حوزه‌های فیکس چیست؟ شارح‌اند، شارحیم. ناقله‌ند، ناقله‌م. هر زمان که در ایران واضحی پیدا شد، سپهری زد. واضح، شارح و ناقل نیست؛ وضع می‌کند. ایده وضع می‌کند. نو می‌آورد. اندیشه وضع می‌کند. انسان پرورش می‌دهد. وضع میسر نیست جز با وصل به منشا ایده» (از متن سخنرانی هدی صابر در سالگرد درگذشت مرحوم طالقانی، شهریور 1385).

3. هشت‌فراز، هزار نیاز: درک نو از کتاب تاریخ

هدی صابر از آن دست ناقدانی نبود که نقد را برای نقد یا کوبیدن حریف انجام دهنده. «عارضان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش / خون انگوری نخورده باده‌شان هم خون خویش». نه در پی حریفی بیرون از خویش (جریان روشنگری مذهبی) بود و نه اصولاً در مرام و منش این مرد بزرگ، تخریب و پرخاش‌گری‌های رایج در عرصه‌ی فکری ایران جایی داشت. نقد وی برای ساختن بنایی نوین بود، وی مانند شاعرانی که «چیزی را می‌گویند که خود بدان عمل نمی‌کند» نبود. سخشن مابه‌ای در واقعیت داشت؛ از سر هوی و بر سر هوای سخن نمی‌گفت. جمع‌بندی هدی صابر در سخنرانی «رفیق ره گشا» در مراسم سالگرد مرحوم آیت‌الله طالقانی، شروعی بر دوران نوین حیات و جهد و جهاد فکری هدی صابر بود. چه انتخاب نیکویی. سالگرد پر کشیدن طالقانی، آغاز راهی نوین برای حرکت فکری هدی صابر بود. در این مرحله‌ی پریار از کار و عرق ریختن، هدی صابر دو چشمۀ از اندیشه و ایده و درک نو از کتاب را برای نسل جوان عیان ساخت تا بنا بر دغدغه‌ی حقیقی خود، چراغی از منش و روش فراز راه نسل جوان برآورد.

5 دی‌ماه همان سال (1385) هدی صابر نجستین سلسه از مباحثت خود را در حسینیه ارشاد آغاز کرد؛ ایده و درکی نو از کتاب تاریخ. «هشت فراز، هزار نیاز» عنوان موزون و آهنگینی بود که هدی صابر برای این سلسه نشست‌ها برگزیده بود. آغاز مباحثت با حضور راهنمایی مهندس عزت‌الله سحابی، هم به رسم احترام به استاد و پیش‌کسوتان و موسس‌پیمان بود که بخشی جدایی‌ناپذیر

از منش پهلوانانه‌ی هدی صابر بود و هست، و هم از باب بنا نهادن بنیانی محکم برای شروع مباحثت. مهندس سحابی در نشست‌های آغازین از فلسفه‌ی تاریخ و ضرورت بازخوانی آن برای مخاطبان گفت. طرح هدی صابر برای مباحثت گویای خصلت ارزشمند دیگری در وجود این گوهر

هشت فراز

جنبش تباکو

نهضت جنگل

نهضت ملی شدن نفت

نهضت ۱۵ خرداد

جهش جعل و پنجاه

نهضت فراز

اصلاحات

نهضت خودرو

نهضت مطالبات

نهضت شعارها

نهضت دستاوردها

نهضت هدای

نهضت نهایی

نهضت امنیت

نهضت امن



کرد. به این مفهوم که خدا، مهندس اولیه هستی بوده و جهان ساعت گونه را ساخته و کوک کرده و دیگر کنار نشسته است و نقش معمار بازنیسته هستی را دارد و حال که انسان، عقل پیچیده ای بپیدا کرده است، جهان را پیش می‌برد. اروپائی‌ها در سیر خود از قرون وسطی تا عصر جدید به تلقی ساعت ساز لاهوتی رسیدند. آن‌ها در این سیر مارانتی دیدند، خاک دوران خوردن، به مشاهده طبیعت نشستند. دو برادر فرانسوی در کنکاش خود شش هزار گیاه را شناسانه کردند و برای هر یک شناسنامه ای تشکیل دادند، اروپائی‌ها به برگ و ساقه‌ها برش زدند، در سالن تشریح، نسوج بدن انسان را شکافتند و به نوعی در طبیعت تصرف کردند، در فیزیک پیش رفتند و... به یک غرور دورانی رسیدند و خدا را به مرخصی فرستادند. اما در ایران ما که این سیرها طی نشده است. محدود افرادی همچون مرحوم دهخدا بوده اند که چهل سال عمر بر سر لغتنامه گذاشتند. در ایران به آن مفهوم مشاهده گر هستی، تیغ زن بر کاس و برگ، برش زن به نسوج و مغز و قلب و سیر کننده در کهکشانها نداشته ایم، اما حال، روشنفکری ما خدا را دویست سال پس از آنمان‌ها، ساعت ساز لاهوتی می‌پندارد. خدا اکنون در تلقی ما، کوچک مدار است، مبسوط الید نیست و امکان فعالیت وسیع ندارد. بخشی از روشنفکری مذهبی ایران نیز خدا را بیرون از مناسبات میان انسان‌ها می‌پندارد. در نوع تلقی عملی جمهوری اسلامی نیز خدا در مناسبات حضور ندارد. در مجموع خدائی که پیش از این، بی محدودیت در همه حوزه‌ها امکان ورود داشت، حال نه امکان و نه حوصله فعال شدن در مسائل ما را ندارد و در این تصور، فقط نقش ترمز را در عالم ایفا می‌کند و نقش یک پلیس را؛ این تلقی در بخشی از جامعه ماست.

- اکنون پس از "پرسش‌ها" و "تشکیک‌ها" به چند و چون‌ها می‌رسیم؛
- خدای هستی، خشک، سخت‌گیر و بی‌اعتنایست؛
- جوهر رابطه‌ی ما با او قهر است؛
- او فقط ترساننده، هشداردهنده و بازدارنده است؛
- خالق، ما را بی قطب‌نما در کویر بی‌انتها رها کرده است؛
- تقدیر ما از پیش رق خورده است؛
- حال آرام از پرسش و تشکیک و چند و چون به سرفصل ایجاب می‌رسیم؛
- ... و گاه نیز که به دوردست‌ها، به دیگران و به خود می‌اندیشیم، پرتقاضا و پرازو با خود زمزمه می‌کنیم؛
- وجود او با وجود ما کجا پیوند می‌خورد؟
- امکانی برای گفتگو و طرح مسائل دل و ذهن با او هست؟
- در کار من درخواهد آمد؟
- از گرمای حمایتش آرام خواهیم شد؛ به امن و طمینانه خواهیم رسید؟
- «فرایم خوانید، فرایم خوانید» او تعارف است؟

آیا ما واقعاً خویشاوند او هستیم یا نه؟ امکانی برای باز کردن سفره دل و چادر شب پنهانور ذهن نزد او وجود دارد؟ آیا می‌توان با او گفت و گو کرد؟ همچون ابراهیم با او وارد دیالوگ شدن و از در رفاقت در آمد. و

4. باب بگشا: بازگشت به کتاب مردان تغییر

1387 مقارن با آغاز ماه مبارک رمضان و نزول کتاب، و مقارن با ماه درگذشت آیت‌الله طالقانی، معلم کتاب آخر که به تعبیر هدی صابر «نزول مجدد قرآن در جامعه‌ی ایران مخصوص کار وی بود»، سلسه نشست‌های «باب بگشا» توسط هدی صابر در حسینیه‌ی ارشاد آغاز گردید. این نشست‌ها با محوریت خوانش قرآن و با موضوع «ضرورت رابطه‌ی مستمر، همه‌گاهی و استراتژیک با خدا» شکل گرفت و طی آن هدی صابر تلاش کرد نسل جوان را با کتاب آخر آشنا کند. در نخستین نشست، هدی صابر مختصراً از دغدغه‌ی خود در برگزاری این نشست‌ها را این‌گونه ترسیم کرد:

«کمتر دوره‌ای بوده است که جامعه‌ما اینچنین در خود فرو رود؛ امکان تنفس، ترقض و وجود، کم داشته باشد. در چنین وضعیتی این پرسش در ذهن ایجاد می‌شود که آیا ما در کوچه دوسرین بسته هستی گیر افتاده ایم؛ راه فراری برای ما وجود ندارد؛ ره یافته برایمان نیست؟ از دیگر سو این سوال مطرح است که آیا مدیر هستی، میدان مدیریتش تمام هستی را پوشش می‌دهد یا بخشی را؟ آیا از هر منطقه‌ای که بپسندد برای اهالی آنها امکان می‌آفریند؛ آیا فقط برای مو بلوندها و قد بلندها و چشم آبی‌ها امکان آفرینی می‌کند؛ آیا فقط آنها طبیعت را تسخیر می‌کنند؛ آیا خدا در کنار آنها به نزد زرد هم که تند و تیز، منظم و تشکیلاتی و فرمانبر است میدان می‌دهد و بقیه اینان بشر، کور و کچل‌های هستی اند و خدا به آنها اعتمانی ندارد؛ شاید این طور به نظر برسد که نظام مدیریتی خدا، طبقاتی است و او همانند نظامی که ما در آن می‌زییم، انسان‌ها را مدرج می‌کند. اما پرسش کیفی دیگری نیز وجود دارد؛ ما هم عضو قابل اعتمانی از اعضای هستی محسوب می‌شویم؟ "ضمو هستی" یکی از کلید واژه‌های بحث ماست. عموماً تصور بر آن است که اعضای هستی، تنها انسان‌های سترگ، خوش قد و قامتان، شاخص‌ها، ایدئولوگ‌ها و رهبران فکری-سیاسی اند. حال آن که مادری هم که چند فرزند دانشگاهی تربیت می‌کند، عضو هستی است. ... گوئی که در این سالها از چرخه هستی، پس افتاده ایم. ایرانی، پیش از این در چرخه هستی فعل بوده است. در این سی سال نیز هرجا که امیدی و شعفی دورانی حاصل شده است، ایرانی جلوه ای در هستی داشته است. ... در پی این پرسش‌ها، تشکیک‌هایی چند نیز مطرح اند:

- خدا، بناگذار بازنیسته هستی است؛
- او نقش دوردست تاریخی خود را ایفا کرده و در امروز جهان ورود ندارد؛
- مدار فعالیت خدا کوچک و محدود است یا واسع؟
- او در مناسبات میان انسان‌ها حضور دارد؟
- او مسئله‌ای از اینبوه مسائل ما را حل می‌کند؟
- او امکان یا حوصله ورود به مشکلات خرد و کلان ما را دارد؟

در اوج دوران تلقی علمی در اروپا که انسان اروپائی از قرون تاریک میانی - ده قرن وسطی - عبور کرده، رنسانس از سر گزرانده و انقلاب صنعتی را تجربه کرده بود، خدا به سطح "ساعت ساز لاهوتی" تقلیل پیدا



«ما خوش از رنگ خودیم و چهره‌ی گلگون خویش»

حیات هدی صابر آمیزه‌ای از رنج، سختی و پاره‌هایی در بند شدن بود. وی بر این سختی‌ها صابر و بر راه خود مستقیم بود؛ نه تنها صبور و محکم بود که به استقبال سختی‌ها می‌رفت. بر این باور بود که برای ساختن جهان، خون و عرقی ریخته شده و بدون جهد و تلاش دائم، نباید چشم انتظار بارش رحمت رفیق ره گشا بود. اما این سختی‌ها و صبر بر آن، تنها یک روی سکه است. روی دیگر حیات هدی صابر، ارائه‌ی الگویی طراز منش و روش برای نسل جوان بود. آنان که از نزدیک با هدی صابر محشور بودند، تعهد و مسئولیت، نظم و انضباط، ادب و احترام، جوانمردی و گرفتن دست فنادگان، خوش رویی و حسن خلق، مدارا و عدم جزمیت و ده‌ها فضیلت اخلاقی - اجتماعی دیگر را در وی می‌دیدند و می‌آموختند. وی تنها منادی بی‌عمل بازگشت به منش نبود؛ بلکه خود نمونه‌ی عالی و الگوی تام آن بود. روشمندی در ارائه‌ی مباحث و عمق و پختگی دستاوردهای فکری نیز از این استاد و اندیشمند، چهره‌ی ای کم نظری در سپهر فکری ایران می‌سازد. دستاوردهای نظری هدی صابر به ویژه در دوران اخیر زندگی‌اش در دهه‌ی هشتاد، پربار و بی‌همتاست. به عنوان یکی از جوانان و دانشجویانی که افتخار و سعادت شاگردی این مرد بزرگ را داشته‌انم، تنها امیدم در این مصیبت بزرگ و فقدان باورنکردنی، تداوم پروژه‌ی فکری ناتمام ایشان است.

هدی صابر علاقه‌ی عمیقی به مولانا و به ویژه به غزلیات وی داشت. در کمتر نشستی از مباحثت با بگشا بود که یکی از غزلیات وی دست‌مایه‌ی تفسیر و تحلیل قرار نگیرد. ایشان از نجع البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه و دیوان کبیر مولانا به عنوان کمک درسی‌ها نام می‌برد. در یکی از نشست‌های باب بگشا مانند همیشه گریزی به مولانا زد و این غزل زیبا و دلنشیز وی را با لحن محکم همیشگی اش خواند؛ آهنگ صدای ایشان حتی در گوش حاضران آن نشست هست:

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش
خون انگوری تغورده، باده‌شان هم خون خویش
یونسی دیدم نشسته بر لب دریای عشق
گفتمش: «چونی؟»؛ جواب داد بر قانون خویش

گفت: «بودم اندر این دریا غذای ماهی‌ای
پس چو حرف نون خمیدم تا شدم ذاللون خویش»
زین سپس ما را مگو چونی و از چون در گذر
چون ز چونی دم زند آن کس که شد بی‌چون خویش؛
باده غمگینان خورند و ماز می‌خوش‌دلتریم
رو به محبوسان غم د، ساقی! افیون خویش
خون ما بر غم حرام و خون غم بر ما حلال
هر غمی کو گرد ما گردید، شد در خون خویش
باده گلگونه است بر رخسار بیماران غم

ما خوش از رنگ خودیم و چهره‌ی گلگون خویش
من نیام موقوف نفع صور همچون مردگان
هر زمانم عشق جانی می‌دهد زافسون خویش ...

این غزل را به حیات و ممات هدی صابر نزدیک تر از دیگر اشعار مورد علاقه‌اش یافتم. روحش قرین رحمت و راه و آرمانتش پوینده و پاینده باد.

مانند موسی می‌توان طرف گفت و گوی او قرار گرفت؛ آیا خدا "در کار من در خواهد آمد"؟ در پرژوهه‌های من مشارکت خواهد کرد؛ دست گرمش به ما خواهد خورد و ما را بعد از این تلو تلو خوردن ها به طمانیه‌ی ای خواهد رساند؛ آیا "فرایم خوانید" او ما به ازائی دارد و تحقیقی است؛ در این هفته ای یک شب که بحث "باب بگشا" در حسینیه برپاست، مشترکاً پاسخ به دعوت "او"، امکان گفت و گو با "او" و یافتن الگوئی برای معاشرت با "او" را بررسی کنیم و میان خود به بحث بگذریم. هر تلقی که از خدا داشته باشیم به هر روى "او" یک مدار از ما بالاتر است. انسان‌ها یک "او" ثابتی در ذهن و دل دارند. "او" دعوتی کرده است و "دق الباب" را پیشنهاد می‌دهد...» (از نشست نخست «باب بگشا، برگرفته از وب سایت نشست ها: <http://dar-e-firoozeei.99k.org>)

طرح کلی ای که هدی صابر در نشست‌های باب بگشا در پیش گرفت نیز مانند منش همیشگی وی در انجام کار فکری منظم و ساختارمند بود. این طرح در بخش مقدماتی متضمن سه سطح «مبنای تئوریک بحث»، «ضرورت های رابطه» و «نیاز انسان به رابطه» بود. در بخش اصلی مشتمل بر «کارآیی‌ها و داشته‌های خدا» و «چگونگی رابطه با خدا» بود و در نهایت، بحث «خروجی‌های رابطه با خدا» به عنوان سطح نهایی مطرح بود. در نشست‌های حسینیه ای ارشاد، این طرح در سه سطح «پیش‌تبيين، تبيين و پس‌تبيين» ارائه گردید. پس از مباحثت مقدماتی (پیش‌تبيين)، سطح تبيين، «داشته‌ها و کارآیی‌های خدا» آغاز گردید که این داشته‌ها و کارآیی‌ها، تحت دسته‌بندي بدیعی که مخصوص خود صابر بود و با عنوانین «خدای طرح - مهندس»، «خدای خالق، خالق مستمر»، «دید استراتژیک»، «نگرش روندی، سامان مرحله‌ای»، «دید تاریخی، تحلیل تاریخی»، «خدای صاحب ایده»، «خدای منع الهام»، «خدای منشاء، عشق و امید» و «خدای منع انرژی» ارائه گردید. نشست هفتادم «باب بگشا» با بازداشت و زندانی کردن غیرقانونی هدی صابر در تابستان 1389 مقارن گردید و با تأسف تمام، نشست‌های باب بگشا امکان تداوم و به سرمنزل رسیدن نیافت. گرچه این مباحث در جمیع محدود تا پایان ارائه گردیده است.

الگوی مشارکتی هدی صابر در طرح مباحثت باب بگشا کی طی آن نیمی از جلسه را برای توضیح دستاوردهای خود و نیمه‌ی دیگر را به حاضران و نسل جوان تخصیص داده بود نیز در نوع خود بی‌نظیر و جلوه‌ای از منش وی بود که به تبعیت از آموزه‌ی «خدای اهل مشارکت»، دیگران را نیز در همه چیز، اندیشه و فکر و تربیون، شریک می‌کرد.

به رغم اینکه پرژوهی هدی صابر در نشست‌های باب بگشا ناتمام باقی ماند، اما هفتاد جلسه‌ی مانوس شدن نسل جوان مخاطب با قرآن را در پی داشت و متد و طرحی کلی برای ورود به کتاب آخر ارائه داد که می‌تواند الگوی ادامه دادن این پرژوهه از سوی شاگردان و علاقمندان باشد.

یکی از دوستان که چند سالی با آموزش‌های هدی صابر مانوس بوده و افتخار شاگردی وی را دارد، با افسوس و تاثیر از فقد این استاد بی‌همتا، و با اشارتی به مباحثت باب بگشا می‌گفت: «امشب کدام خدا به استقبال آقا هدی خواهد رفت؛ خدای طراح - مهندس؛ خدای خالق؛ خدای استراتژ؛ خدای منع الهام یا خدای عشق و امید؛ من حتم دارم خدا با تمام داشته‌هایش به استقبال آقا هدی خواهد رفت.».

رخرا و رولیت پرواز

شہدی صابر

روایت‌هایی از حوادث منجر به شهادت





نخستین ساعت انتشار خبر شهادت

منبع: جرس - نسیم الهی

شکایت خانواده از مسئولان زندان

قاضی کشیک پرونده های جنایی در بیمارستان حاضر و اظهارات خانواده و وکیل وی آقای شریف را ضبط کرده است. خانواده و وکیل درخواست رسیدگی به این موضوع را دارند که او لا چرا اقدامات پزشکی دیر انجام شده است و ثانیا چرا به خانواده هیچ خبری داده نشده است. این در حالی که ساعتها از مرگ وی گذشته و آنها باید از روی سایتها خبر را دریافت کنند. گفته می شود که خانواده هدی صابر با کالبد شکافی مخالفت کرده اند. خانواده شهید صابر خواستار در اختیار گرفتن پیکر شده اند و دادخواست شکایت خود را عنوان کرده اند. بر اساس این گزارش، پیکر هدی صابر در بخش انتها بیمارستان قرار داده شده بود که سرانجام با کشمکش های بسیار و در میان اعتراضات خانواده، فرزندان و دوستان وی دقایقی اجازه دیدار به اعضای درجه یک داده شد. پس از آن پیکر وی با برانکارد به آمبولانس منتقل و در حالی که همسرش فریده جمشیدی و فرزند بزرگش آن را همراهی می کرد و دوستانش فریاد الله اکبر و لا اله الله سر داده بودند به پزشک قانونی بهشت زهراء منتقل گردید.

جمع در خانه خواهر هدی صابر

گزارش رسیده به جرس حاکی است که در حال حاضر دوستان عازم خانه خواهر هدی صابر یعنی فیروزه صابر هستند. هدی صابر (زاده 26 اسفند 1338، در گذشت 22 خرداد 1390) روزنامه نگار، مترجم، و فعال ملی مذهبی و از گردانندگان مجله توقیف شده "ایران فردا" بود. گفتنی است هدی صابر به همراه خسرو امیرثانی از اعضای شورای فعالان ملی-مذهبی در پی شهادت مظلومانه هاله صحابی، از دوازده خرداد ماه در اعتصاب غذا بود. رسانه های نزدیک به حکومت با انتشار خبر شهادت هدی صابر سعی دارند مرگ وی را طبیعی ناشی از ایست قلبی عنوان کنند. علت شهادت هدی صابر، شوک قلبی ناشی از اثرات اعتصاب غذا در زندان بوده است.

در پی شهادت هدی صابر در اثر شوک قلبی ناشی از اعتصاب غذا در زندان، خانواده این شهید راه آزادی شکایت خود را از بی مبالاتی و اهمال مسئولان زندان اوین در ارایه خدمات پزشکی تسليم قاضی کشیک کرده اند. به گزارش رسیده به جرس در حال حاضر نیروهای ویژه با چندین موتور سوار به بیمارستان اعزام شده و خود را آماده مقابله با اعتراضات کرده اند، این در حالی است که پیکر هدی صابر به پزشکی قانونی منتقل شده است. شاهدان خبر از حضور گستره نیروهای امنیتی و لباس شخصی می دهند. در همین حال خانواده هدی صابر که امروز در جریان خبر شهادت وی قرار گرفته در برابر بیمارستان تجمع کرده و خواستار تحويل گرفتن پیکر این شهید راه آزادی هستند. گزارشهای ارسلی از برابر بیمارستان مدرس حاکی است هر لحظه به تعداد افراد اضافه می شود و دوستان و نزدیکان هدی صابر به محض شنیدن خبر خود را به بیمارستان می رسانند.

پی توجهی به ناله های دردمدانه هدی صابر

بر اساس گزارشهای رسیده به جرس و بر اساس مستندات موجود از پرونده پزشکی این شهید، وی در ساعت 4:30 دقیقه بامداد روز جمعه از درد قلب و درد در ناحیه سینه ابراز ناراحتی می کند، اما مسئولان زندان به آن بی توجهی می کنند. اما در ساعت 10:30 دقیقه به دلیل شدت درد وی را به بیمارستان مدرس تهران منتقل می کنند و حدودا در ساعت 12:30 وی جان به جان آفرین تسليم می نماید. پزشکان در این خصوص به جرس گفته اند که 6 ساعت اول کسانی که در ناحیه سینه ابراز درد می کنند به goldentime معروف است و متناسفانه برای هدی صابر این زمان بعلت بی مبالاتی مسئولان زندان از دست رفته است. بر اساس این گزارش دریافتی، هدی صابر روز گذشته دو بار انزوکت شده و تلاش می شود تارگهایش باز شود که متناسفانه بی نتیجه بوده است. صحیح امروز، این خبر که از طریق یکی از کادرهای بیمارستان به نوری زاد

اطلاع داده شده بود، ابتدا در صفحه فیس بوک نوری زاد منتشر شد و سپس از سوی خانواده و دوستان هدی صابر تایید شد. گفته می شود که یکی از کادرهای بیمارستان به نوری زاد اطلاع می دهد و وی این خبر را منتشر می کند. شاهدان گفته اند که هدی صابر ساعتها از شدت درد فریاد می زده است ولی کسی به او توجه نکرده است.





آخرین ساعات حضور در زندان اوین

منبع: جرس

مواجه شد، پس از منتقل شدن ایشان به بهداری، نیم ساعت بعد شاهد بازگشت آقای صابری به بند بودیم و این بار در شرایطی نامساعدتر و تکیده، با نگرانی حال ایشان و شرح م الواقع پهداری را جویا شدیم که خود ایشان بیان داشتند که در بهداری توسط عوامل زندان و شخصی به اسم «عظمت»، مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته و با مشت بر سر ایشان کوییده شده و توسط پرسنل بهداری با پای بر همه از آنجا به بیرون انداده شدند!!!

این نحوه برخورد با آقای صابری، با اعتراض حاضرین در اتاق ایشان به افسر نگهبان بند مواجه شد که البته از سوی وی به کلی تکذیب شد. در همین حال شاهد و خامت حال آقای صابری به صورت درد شدید در قفسه سینه و سمت

چپ بدن و همچنین حالت

تهاو در ایشان بودیم که

متاسفانه به دلیل اتفاقات رخ

داده در بهداری، ایشان از

منتقل شدن به آنجا به شدت

امتناع کردند که درنهایت با

اصرار دوستان که نگران حال

ایشان بودند و قول افسر

نگهبان مبنی بر حفاظت از

ایشان در مقابل عوامل ضرب و

شتم کننده و همچنین انتقال به

بیمارستانی خارج از زندان؛

ایشان به محوطه جلوی بند با

برانکارد انتقال داده شدند که

متاسفانه با تأخیر مجدد بیش

از حد آمبولانس، حال ایشان

رو به و خامت نهاد و حتی بعد

از رسیدن آمبولانس، با خراب

بودن برانکارد و تجهیزات آن

مواجه شدیم و در پایان با

سختی و مشقت بسیار هدی

صابری به آمبولانس منتقل شد و

این آخرین دیدار ما با

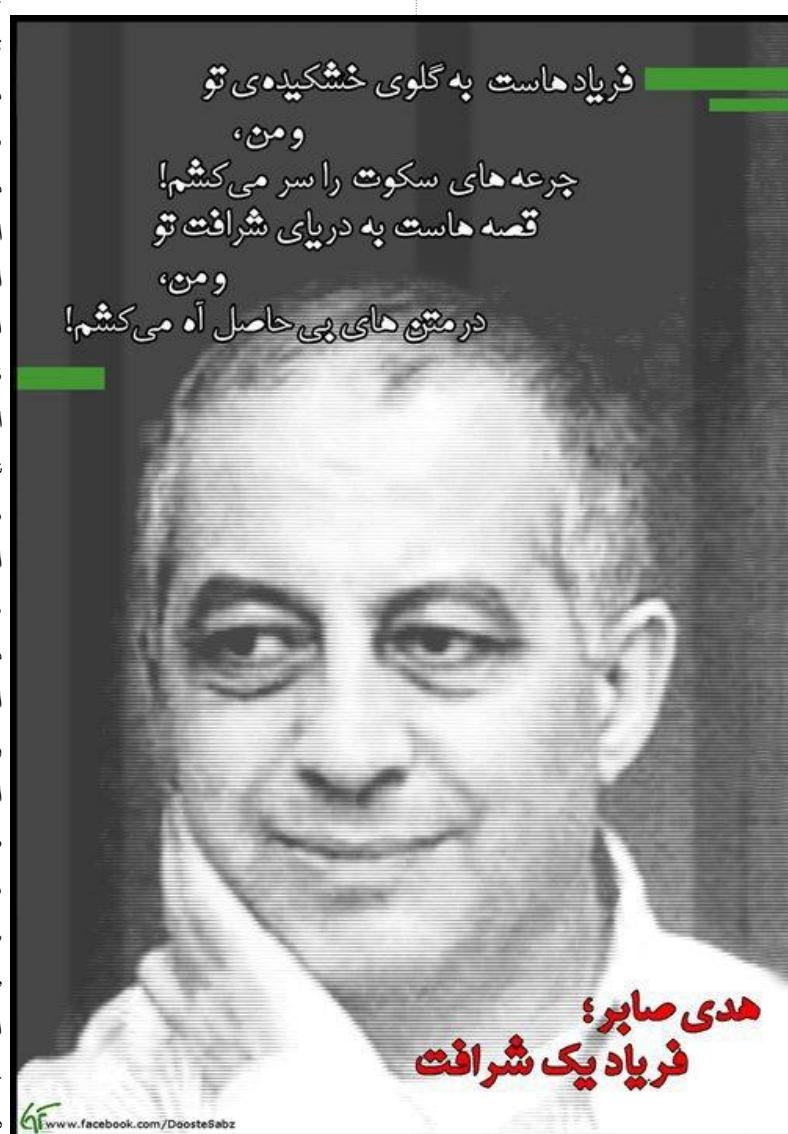
عزیزترین و با اخلاق ترین

دوستمان بود.

در حالیکه برخی مقامات قضایی و همچنین مسئولین زندان، مدعی عدم برخورد خشن و ضرب و شتم و آزارِ مرحوم هدی صابری، زندانی سیاسی اعتراضی - که اوایل هفته جان باخت - شده اند، یکی از زندانیان اوین، آخرین لحظاتِ حضور مرحوم صابری در آن زندان را تشریح کرده و بر برخوردهای غیرانسانی و خشونت بار مسئولین زندان صحه می‌گذارد. پیش از این نیز 64 تن از زندانیان سیاسی اوین، با انتشار بیانیه‌ای، بر این موضوع تأکید کرده بودند.

به گزارش جرس، یکی از زندانیان سیاسی که آخرین روز و لحظات حضور مرحوم هدی صابری در زندان اوین را شاهد بوده، ابتدا از کلاس‌های آموزشی مرحوم صابری برای زندانیان سخن گفته و خاطرنشان می‌کند: «در آخرین کلاس درس در بند، آقای صابری به ما گفت: هر رفتی با نقطه چین‌های برای بقیه همراه است که دیگران باید پیگیر آن باشند، عزت الله سحابی و هاله هم نقطه چین‌های خود را برای ما به جا گذاشتند». وی در شرح رخدادهای آخرین لحظه‌های حضور هدی صابری در بند 350 زندان اوین می‌نویسد:

«نیمه شب بیستم خرداد، پس از نه روز از آغاز اعتتصاب غذای آقای صابری، وی دچار حمله قلبی شد. پس از اطلاع به افسر نگهبان کشیک بند، آقای دایی، قرار به انتقال ایشان به بهداری زندان اوین شدو با همکاری حاضرین، ایشان با برانکارد به محوطه جلوی بند منتقل شد که متاسفانه فاصله کمتر از یک دقیقه‌ای بهداری تا بند، با تأخیر بیش از پانزده دقیقه ای آمبولانس



شهادت‌نامه 64 زندانی سیاسی

منبع: کلمه

ملت عزیز ایران
 آنچه نقل شد گزارش آخرین ساعات حضور شهید هدی صابر در بند عمومی 350 زندان اوین بود. اما اینکه حکومت اعتراض به جنایتی را با جنایتی دیگر پاسخ گفت ما قاطعه اعلام می‌داریم حاکمیت کنونی مسؤول مستقیم مرگ شهید صابر است. این حادثه ناگوار اولین نبوده و با ادامه‌ی وضع کنونی آخرین هم نخواهد بود.

گرچه رسیدگی دقیق به پرونده اغلب زندانیان سیاسی نشان از بی‌داد و تضییع گسترده حقوق آنان در دادرسی‌ها دارد اما هدی صابر قریب به یک سال بدون هیچگونه قرار قانونی و محاکومیت و به شکلی کاملاً خودسرانه با اعمال زور و قدرت نمایی برخی نهادهای امنیتی در برایر چشمان همه دستگاه‌های مسؤول در زندان به سر می‌برد و هیچکس پاسخگوی این سوال نبود که اصلاً او چرا و با کدام توجیه قانونی در زندان به سر می‌برد و البته که مدت محاکومیت او مدت‌ها پیش از دستگیری اخیر منقضی شده بود. حبس خودسرانه و غیر قانونی صابر به تنایی برای سلب مشروعیت دستگاه قضایی و اثبات عدم استقلال آن و مقهوریت نسبت به نهادهای امنیتی کفایت می‌کند و در این شرایط نه فقط شهروندان خارج از زندان که بیش از همه زندانیان امنیت حقوقی، درمانی و جانی نخواهند داشت.

ما سلیت عمیق خود را به خانواده صبور شهید هدی صابر به ویژه سرکار خانم فریده صابر و فرزندان داغدارش حنیف و شریف اعلام می‌کنیم. ما به عنوان نخستین گام این روند غیر انسانی در دستگاه قضایی و این نوع رفتار با زندانیان را محاکوم و حاکمیت را مسؤول آن می‌دانیم. بنابراین از این پس با توجه به نوع بی‌گیری موضوع از سوی مسؤولان اقدامات بعدی را اتخاذ کرده و برای تحقق حقوق شهروندان و التزام حکومت به قانون تا آخر ایستاده ایم.

امضا کنندگان این شهادت نامه:

- 1- قربان بهزادیان نژاد/ 2- محمد داوری/ 3- بهمن احمدی اموی/ 4- عبدالله مومنی/
- 5- حسن اسدی زید آبادی/ 6- علی جمالی/ 7- محمد رضا مقیسه/ 8- علی ملیحی/
- 9- بابک داشاب/ 10- حمید رضا محمدی/ 11- قاسم شعله سعودی/ 12- کیارش کامرانی/ 13- محمد جواد مظفری/ 14- احسان مهرانی/ 15- عمام بهاروی/ 16- مجتبی تهرانی/ 17- جواد امام/ 18- فیض الله عرب سرخی/ 19- عمام الدین باقی/ 20- ابوالفضل قدیانی/ 21- محمد حسین خوربک/ 22- اسماعیل صاحبه/ 23- امیر خسرو دلیر ثانی/ 24- سید محمد سیف زاده/ 25- سیامک قادری/ 26- سام محمودی سرایی/ 27- اکبر امنیتی ارمکی/ 28- هوشنگ فرزین/ 29- حامد میرزاپی گرجی/ 30- آرش سقر/ 31- احمد شاه رضایی/ 32- آرش صادقی/ 33- نوید کامران/ 34- رامین پرچمی/ 35- علیرضا سهراب پور/ 36- مهدی حسین زاده/ 37- محمد صدیق کبوتو وند/ 38- مهدی خدایی/ 39- سیامک رحمانی/ 40- سعید متین پور/ 41- مسعود لواسانی/ 42- محسن غمین/ 43- محمد پور عبدالله/ 44- حسین مفیدی/ 45- مهدی نوزده/ 46- ابوالفضل قاسمی/ 47- ابراهیم مددی/ 48- عیاس نامی/ 49- علی بهزادیان نژاد/ 50- حسین زرینی/ 51- امیر حسین قنبری/ 52- غلامرضا آزادی/ 53- مجید تمیجیدی/ 54- یوسف مهر/ 55- شاهین زینعلی/ 56- پیمان عارف/ 57- جواد علیخانی/ 58- رامتین غفاری/ 59- مهدی وطن خواه/ 60- فردیون صیدی راد/ 61- سعید مالمیریان/ 62- جواد علیخانی/ 63- محسن قلعی/ 64- میثم روکی

هدی رضا زاده صابر، زندانی سیاسی، 22 خرداد 1390 در پی اعتصاب غذای نامحدود و عدم رسیدگی مسؤولان به شهادت رسید ما هم بندان او و امضا کنندگان این بیانیه که در طول یک سال گذشته در کنار وی حضور داشته ایم به اطلاع عموم ملت ایران می‌رسانیم و شهادت می‌دهیم:

روز پنج شنبه 12 خردادماه 1390 در پی انتشار خبر شهادت هاله سحابی از زندانیان سیاسی که در مرخصی به سر می‌بردند در حالی که آقای هدی صابر همچنان عزادار و متاثر از درگذشت مرحوم عزت الله سحابی ریس شورای فعالان ملی -مذهبی بود در اعتراض به این ظلم و تعدی آشکار پس از اقامه نماز ظهر و عصر در حیاط بند 350 زندان اوین اعتصاب غذای نامحدود خود را همراه با آقای امیر خسرو دلیر ثانی ضمن انتشار بیانیه‌ای آغاز کردند و به آگاهی عموم نیز رسانندند.

ما شهادت می‌دهیم که هدی صابر روزانه علاوه بر مطالعه کتاب، قرائت قرآن و برگزاری کلاس‌های تاریخ همواره مدت قابل توجهی به ورزش اختصاص می‌داد به طوری که در مسابقات ورزشی بند 350 همیای جوانان مشارکت می‌کرد.

ما شهادت می‌دهیم هدی صابر در طی مدت یک سال گذشته هیچگونه عارضه و بیماری نداشت که طبعاً سوابق موجود در پرونده بهداری زندان نیز موید همین نکته خواهد بود.

ما شهادت می‌دهیم هدی صابر در هشتمین روز اعتصاب غذای خود دچار درد در ناحیه سینه و اختلال در سیستم گوارشی شد که در ساعت چهار بامداد جمعه 20 خردادماه برای نخستین بار به بهداری مستقر در زندان اوین جنب بند 350 منتقل شد اما دو ساعت بعد در حالی که از درد به خود می‌پیچید به بند بازگردانده شد و از صدای فریاد او هم اتفاقی هایش بیدار شده و دور او حلقه زند در این هنگام صابر گفت: «در بهداری نه تنها هیچ رسیدگی به وضعیتم نشد بلکه مورد ضرب و شتم و توہین قرار گرفته ام و توسط مأمورانی در لباس پرستنل بهداری از اتفاق درمان بیرون انداخته شده ام.

ما شهادت می‌دهیم هدی صابر که از درد به شدت می‌لرزید و به خود می‌پیچید در اتاق یک بند 350 با صدای بلند اعلام کرد که: «از دست آنها شکایت خواهم کرد.»

در این هنگام و در پی اعتراض هم بندان وی، افسر نگهبان دوباره مقدمات اعزام وی به بهداری را فراهم کرد اما این بار صابر با تکرار اعتراض خود نسبت به برخورد و عملکرد مأموران بهداری گفت: «من به آنها اطمینان ندارم که سپس افسر نگهبان و عده داد تلاش کند او را به بیمارستان خارج از این منتقل کند.»

ما شهادت می‌دهیم در این هنگام هدی صابر در حالی که توان ایستادن بر روی پاهای خود را نداشت با برانکاردن به خارج از بند منتقل شد در این آخرین ساعت حضور در بند وضع گوارشی او به شدت بحرانی بود و بارها گفت دچار اسهال و حالت تهوع شدید شده است.



روایت یار و همراه اعتصاب شرح جزئیات چگونگی شهادت هدی صابر به روایت خسرو دلیرثانی

منبع: جرس

نمایند، که بنابر گفته خود ایشان، مسئولان زندان از این کار خودداری کرده بودند و این موضوع را من مکررا از ایشان شنیدم که مسئولان از ابلاغ حکم به او خودداری می‌نمایند.

شب عید سال 1390، شهید صابر علی رغم انتظار خودش از طرف بند امنیتی سپاه فراغوانده شد و بدون دریافت وثیقه یا صدور قرار کفالت به مرخصی اعزام شد، که عدم دریافت وثیقه از محکومان سیاسی در سال‌های اخیر تقریباً بسابقه است. بعد از گذشت یک ماه هم با ایشان تماس گرفته و خواستار برگشت وی به زندان شدند که این کار صورت پذیرفت.



2. خبر درگذشت مهندس سحابی و شهادت هله

خبر درگذشت مهندس سحابی که به زندان رسید، شهید صابر بسیار ناراحت و متاثر شدند و این مسئله با توجه به رابطه‌ی عمیق و صمیمانه‌ای که ایشان با مهندس داشتند، دور از انتظار نبود، ولی با توجه به متنات و وقاری که همیشه در شخصیت ایشان وجود داشت با تسلط کامل برخورد کرده و مسئله را پذیرفت. و بعد از ظهر همان روز به اتفاق دو تن دیگر از هم اندیشان من و ایشان جلسه‌ای تشکیل دادیم تا چگونگی برگزاری مراسم ختم را برنامه ریزی کنیم. با توجه به سطح علاقه و توجهی که در بند به مهندس سحابی وجود داشت، مراجعه‌های مکرر جهت شرکت و برگزاری مراسم به شهید صابر صورت گرفت. ایشان جلسه دیگری با حضور چند نفر دیگر از هم بندیان تشکیل داد و در خصوص برگزاری مراسم تصمیم‌گیری کردند و قرار شد مراسم بعد از ظهر پنج شنبه در مسجد کوچک بند 350 برگزار شود. در این مدت صابر پیام تسلیتی به طور شخصی تهیه کرد و نامه‌ای هم خطاب به مهندس سحابی نوشت که بعد ها منتشر شد و من و دوستان دیگر ملی مذهبی نیز در فکر تهیه پیام تسلیتی برای خانواده سحابی بودیم.

روز چهارشنبه یازدهم خرداد که روز مراسم تشییع جنازه مهندس سحابی بود به اتفاق در مسجد بند نشسته بودیم و ایشان مشغول مطالعه و نوشتن مطلبی بود که خبر رسید در جریان مراسم مهندس درگیری شده و خانم هله سحابی مضروب و به شهادت رسیده است. این خبر بسیار غیرمنتظره و ناباورانه بود و به طور ناگهانی اعلام شد، به طوری که شهید صابر در حالی که با دو دست سرش را گرفته بود به سرعت شروع به قدم زدن کرد و ناراحتی و تاثر عمیق در چهره اش به وضوح قابل ملاحظه بود. به طوری که تعدادی از دوستان

به نام خدا

ملت شریف و آگاه ایران، خانواده‌ی محترم شهید صابر شهادت عارفانه‌ی شهید هدی صابر که به هنگام اعتصاب غذای اعتراضی در واکنش به شهادت مظلومانه خانم "هله سحابی" صورت گرفت و مجموعه وقایعی که در جریان اعتصاب و پس از بروز عارضه قلبی شهید صابر اتفاق افتاد شاید بخشی از تاریخ آینده ایران باشد و به همین دلیل لازم است به درستی ثبت شود، از آنجا که در جریان این اعتصاب بند نیز افتخار همراهی با شهید را داشتم، لازم دانستم تا برای رفع ابهام‌ها و برطرف ساختن شباهتی که گاهی به قصد پایمال ساختن راه و

هدف شهید صابر رواج یافته است، روایتی تقریباً کامل از ماجرا ارائه دهم، هرچند یادآوری این وقایع برای من تلغی و دردآور است. اما همانگونه که صابر در بیانیه اعتصاب غذا ذکر کرده بود، شاید این اقدام گامی در جهت جلوگیری از ریخته شدن خون بی گناهان باشد.

1. چرا شهید صابر در بند 350 زندانی بود؟

شهید صابر در مرداده 1389 توسط یگان عملیاتی سپاه در خیابان دستگیر و به بند ویژه امنیتی خاص سپاه در زندان اوین انتقال یافت، بعد از اتمام دوره بازداشت به بند 350 زندان اوین منتقل شد. در تمام مدتی که قبل از شهادتش در این بند محبوس بود، تحت نظر بند ویژه امنیتی سپاه قرار داشت، به طوری که در بسیاری مواقع جهت انجام ملاقات با خانواده و یا تحويل وسایل از بند 350 برای ساعتی به بند ویژه سپاه انتقال می‌یافت و سپس بازگردانده می‌شد. شهید صابر در سال 1381 پس از تحمل حدود 1.5 سال زندان که در جریان دستگیری بخشی از نیروهای ملی مذهبی صورت گرفت، در دادگاه حاضر شد و پس از ارائه دفاعیاتی جانانه، به تحمل 5.5 سال حبس محکوم شد، که بنابر سیاست‌های خاصی که نظام در آن مقطع داشت احکام صادره برای ملی مذهبی‌ها به اجرا گذاشته نشد و اعضای این پرونده پس از تحمل دوره‌ی بازداشت که بین یک ماه تا حدود 2 سال به طول انجامید به طور موقت آزاد شدند، پس از دستگیری شهید صابر در سال 1389، به او شفاخی گفته شده بود که برای حکم حبس صادره در 8 سال پیش دستگیر شده است و صابر از همان ابتدا و بعد ها در طول مدت حضور در زندان چند بار از مسئولان خواسته بود که در صورتی که برای تحمل حبس صادره در زندان نگهدای می‌شود، بر اساس قانون حکم مذکور را حضوری به وی یا به وکیل او ابلاغ



اعتراض داشتند که کسی ادعای پیوستن و یا حمایت از اعتضاب ما را مطرح نکند و کسانی که دست به اعتضاب زده بودن به طور مستقل انگیزه خود را مسئله شهادت هاله سحابی اعلام کنند نه اعلام حمایت یا پیوستن به اعتضاب ما.

3. تصمیم و اعلام اعتضاب غذا

روزهای یازدهم و دوازدهم جلسات متعددی به صورت دونفره و در مواردی هم با تعدادی از هم بندیان داشتیم که پیشنهاد داشتند حرکت اعتراضی در سطحی گسترده‌تر و با حضور تعداد بیشتری انجام شود و بیشتر پیشنهادها در این خصوص متمرکز بر روزه سیاسی بود و از ما می‌خواستند که اقدام دو نفره را مدتی به تعویق بیندازیم تا هماهنگی‌های لازم برای این اقدام گسترده‌تر انجام شود و آن زمان ما نیز به آنها پیووندیم. به طور مشترک پیشنهادهای ارائه شده را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که اقدام گسترده زمان زیادی برای هماهنگی نیاز دارد و فرصت مفید را از دست می‌دهیم. و علاوه بر آن به تجربه ثابت شده بود که اینگونه اقدام‌ها معمولاً به تشدد آرا می‌انجامد به علاوه خطر جمعی با کل بند هم مطرح بود که از نظر ما مطلوب نبود، از سویی تعلق خاطر ما به خانواده‌های ملی مذهبی این وظیفه را بر دوش ما قرار داده بود که با دقت و حساسیت بیشتر نسبت به دیگران به موضوع پیردازیم. نظر من این بود که همچنان به صورت مستقل و دونفره کار انجام شود و دلایل خود را گفتم که مورد پذیرش شهید صابر هم قرار گرفت. برای شروع اعتضاب نظر ما بعد از انجام

مراسم مهندس در 350 بود و دوستان دیگر پیشنهاد دو روز بعد را دادند که مذاکرات جمعی هم به نتیجه برسد. من نظرم روی بعد از پایان مراسم مهندس بود. شهید صابر مانند همیشه که بقول خودشان به "استشاره" قرآن معتقد بود، برای تصمیم نهایی به استشاره پرداخت و بعد با اطمینان و صلات اعلام کرد که بعد از مراسم مرحوم سحابی، اعلام اعتضاب غذا خواهم کرد. بعد به اتفاق به تنظیم بیانیه اعتضاب پرداختیم و به خصوص روی این مسئله تاکید کردیم که این اقدام مستقل است و ما هیچ یک از همندیان را به اقدام مشابه فرا نمی‌خوانیم. این بیانیه در چهار نسخه (دو نسخه توسط من و دو نسخه توسط صابر) بازنویسی شد و به امضای مشترک هردوی ما رسید و برای ارسال آن به خارج زندان و انتشار برنامه‌ریزی لازم را انجام دادیم.

نگران حالش شدند و هم بندی‌ها با مراجعه‌های مکرر به وی تسلیت می‌گفتند. نزدیک ظهر هوا نسبتاً گرم بود که شهید صابر با شنیدن صدای اذان ظهر و برخلاف همیشه که نماز را در مسجد و با جماعت اقامه می‌کرده، در وسط حیاط زندان بدون پهن کردن زیرانداز، به تنها بی به نماز ایستاد و این نماز تاثیر عمیقی بر ذهن هم بندی‌های وی بر جای گذاشت و شاید بسیاری را به یاد نماز ظهر عاشورا انداخت.

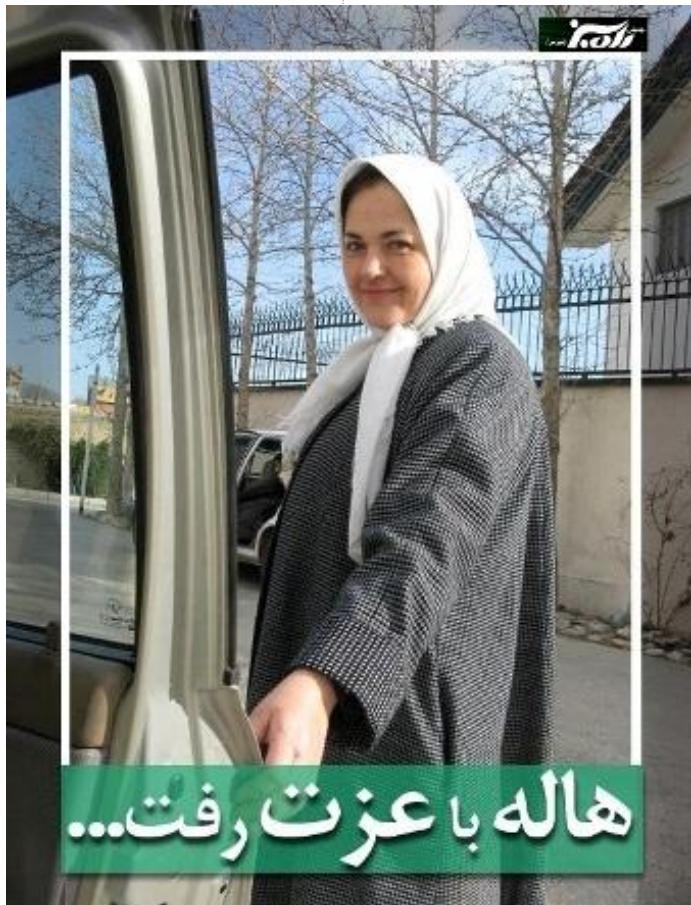
بعد از نماز شهید صابر همچنان به قدم زدن در محوطه ادامه داد و من نیز با وی همراه شدم ابعاد مسئله به حدی بزرگ و باورنگردنی بود که هر دو تا مدتها می‌بهوت بودیم. شهید صابر به شدت متأثر بود و مرتب می‌گفت کار به جایی رسیده که به مضروب کردن زنان و "زن کشی" دست می‌زنند و ادامه داد؛ "خدا وارد کار اینها شده و بزوی نتیجه‌اش را خواهیم دید."

در مجموع با صحبت‌های انجام شده به این نتیجه رسیدیم که باید اعتراض خود را به این مسئله و همدردی با بازماندگان را به نحوی ابراز کنیم و نتیجه گرفتیم که ابتدا روى برگزاری مراسم مهندس سحابی که قطعاً با مراسم دختر شهیدش همراه می‌شد متمرکز شویم و بعد اقدام بعدی را انجام دهیم که مبادا جلوی برگزاری مراسم از طریق عوامل زندان گرفته شود.

بعد از ظهر آن روز هم جلسه‌ای با دیگر دوستان ملی مذهبی تشکیل دادیم و در خصوص چگونگی و نحوه اعتراض، مشورت کردیم که در مجموع قرار شد من و آقای صابر به صورت مشترک و بدون دخالت و دعوت سایر هم بندی‌ها اقدام به اعتضاب غذای ترکیم.

در آن روز و روز بعد مکرر از سوی چند تن از هم بندی‌ها که از شنیدن خبر شهادت هاله متأثر بودند به ایشان

و من مراجعه می‌شد و پیشنهاد‌های مختلفی از قبیل اعتضاب غذای گروهی و یا روزه سیاسی مطرح می‌گردید، که با توجه به مذاکراتی که من و آقای صابر داشتیم به این نتیجه رسیدیم که چون اعتراض‌های جمعی ممکن است تبعات گسترده‌ای برای همندیان داشته باشد و بخورد شدید با آن‌ها صورت گیرد، بهتر است تا حد امکان توصیه کنیم که کسی این کار را انجام ندهد و اعلام کنیم که این اعتضاب کاملاً مستقل و به صورت اعتراضی انجام می‌شود و هیچ خواسته‌ای ندارد. عده زیادی از دوستان ضمن ابراز همدردی خواسته‌ی ما مبنی بر عدم اعتضاب را پذیرفته نشد، شهید صابر به این مسئله پذیرفته نشد، شهید صابر به صراحة اعلام کردند که واکنش‌هایی که توسط تعدادی از هم بندیان صورت می‌گیرد هیچ ارتباطی به





ایشان را روزانه دو نوبت (صبح و شب) اندازه گیری می کرد. تا 6 روز فشار ما دو نفر نرمال بود و توصیه های لازم را به ما ارائه می داد. روز پنجم یا ششم، توسط یکی از همبندیان از طریق دستگاه اندازه گیری قند خون موجود در بند، قند خون آفای صابر اندازه گیری شد که 107 بود و با توجه به چند روز اعتصاب کاملاً نرمال و قابل قبول به نظر می رسد.

روزهای ششم و هفتم، من در خصوص ادامه اعتصاب در صورت لزوم به صورت طولانی مدت پیشنهاد دادم، که آفای صابر به شدت مخالف کرد. ایشان تاکید کرد قصد ما اصلاً چپ روی نیست و سعی داشت این مسئله برای من کاملاً تفهیم شود. برخلاف انتظار، در طول روزهای هفتگی اول هیچ گونه واکنشی از سوی مسئولان زندان نشان داده نشد. تنها رئیس بند 350 پیغام داد و از ما درخواست کرد که با دریافت پیام از بیرون زندان زودتر به اعتصاب خود پایان دهد!

ظاهراً به نظر می رسد که با توجه به ضایعه ای که برای شهید هاله سحابی رخ داده بود و انعکاس خبر اعتصاب ما، تصویر ماموران امنیتی بر این بود که برخورد با ما و انتقال به افرادی اوضاع را بدتر کرده و فشار خبری موضوع را بیشتر خواهد کرد. در طول روزهای اعتصاب روحیه شهید صابر بسیار خوب و به نتیجه کار امیدوار بود. در طول روز برنامه روزانه هیچگونه خواسته خود، شامل مطالعه و برگزاری کلاس های آموزشی و عبادت را به غیر از روزش به طور کامل منظم انجام می داد. ولی در روزهای چهارشنبه و پنج شنبه هجدهم و نوزدهم، به تدریج اثر اعتصاب در چهره ایشان نمایان شد. به طوری که چشم ها به طرز محسوسی بر جسته شده و رنگ صورت به سفیدی گراییده بود. این مسئله نگرانی دوستان را درپی داشت. ولی شهید صابر در پاسخ به آن ها تاکید می کرد که چنانچه مشکلی پیش بیاید به اعتصاب پایان خواهیم داد.

در این مدت تعدادی از هم بندیان هم اعتصاب غذا کرده بودند و موضع را با شهید صابر در میان گذاشتند که ایشان ضمن عدم تایید این کار همچنان بر این موضوع تاکید می کرد که حرکت ما مستقل است و هیچگونه تداخلی مابین حرکت ما و آن وجود ندارد. بعد از ظهر پنج شنبه 19 خرداد 90 تعدادی از هم بندیان در خصوص مسئله اعتصاب بخشی با آفای صابر داشتند که اسباب ناراحتی ایشان را فراهم آورد. به طوری که بعد از این بحث موضوع را با اینجانب در میان گذشت و گفت این صحبت ها زمینه حاشیه سازی برای اعتصاب ما را فراهم می آورد و از من خواست که به همراه هم با یک نفر از آنها صحبت کنیم و نسبت به ایجاد هرگونه حاشیه در این خصوص به او هشدار دهیم. تا حدود ساعت 24، در راهرو زندان راجع به این موضوع و مسائل دیگر صحبت کردیم. نگرانی آفای صابر از این مسئله کاملاً مشهود بود.

6. عارضه قلبی و نحوه برخورد با شهید صابر

حدود ساعت یک بامداد جمعه 20 خرداد 90 به خواب رفتیم. تخت شهید صابر، بالای تخت من در طبقه سوم قرار داشت. حدود ساعت 4.5 بامداد شهید صابر برای اقامه نماز صبح از خواب بیدار و پس از نماز به تخت خود برگشت. دقایقی بعد، با ناراحتی برخاست و ضمن اشاره به قلبش از یکی از هم اتفاقی ها که بیدار بود کمک خواست، بلافصله به کمک چند نفر از

4. برگزاری مراسم و اعلام اعتصاب غذا

مراسم سحابی ها ساعت 8 بعد از ظهر روز پنج شنبه 12 خرداد 90 هم زمان با اذان مغرب در مسجد بند 350 برگزار شد که تعداد بسیار زیادی از هم بندی ها در این مراسم حضور یافتند. به طوری که علاوه بر مسجد سالن متنهای به آن را نیز اشغال کردند.

در این مراسم، ضمن قرائت قرآن، آفای عمامدالدین باقی به ایراد سخنرانی پرداخت و از منزلت خانواده سحابی (مهندس و هاله) صحبت کردند و به بیان دغاغه ها و رنج هایی که این خانواده از مرحوم دکتر سحابی تا هاله متحمل شده اند و نقش و تاثیری که در تاریخ معاصر ایران ایفا کرده اند پرداختند. بعد از اتمام این مراسم باشکوه، من و شهید صابر به تعدادی از هم بندیان اعلام کردیم که اعتصاب غذای اعتراضی ما به صورت نامحدود آغاز شده است و خواستیم که مسئله به سایر هم بندیان هم اعلام شود. این موضوع به وکیل بند زندان، که یکی از هم بندیان است هم اعلام شد و از ایشان خواستیم در صورت لزوم موضوع را با ریاست بند 350 در میان بگذارند تا مسولیتی متوجه وی نباشد. این اعتصاب کاملاً سیاسی بود و هیچگونه خواسته شخصی ای صنفی نداشت. بنابراین با توجه به اینکه روز شنبه، یعنی دو روز بعد موضوع از طریق رسانه ها اعلام شد، لزومی ندیدیم که مسئله را به صورت مکتوب به مسئولان زندان اعلام کنیم.

5. روزهای اعتصاب و وضعیت جسمی و روحی شهید صابر

با آغاز اعتصاب، از شامگاه دوازدهم خرداد، عملای طی برنامه ای که در بیانیه اعلام شده بود، تنها به آشامیدن چای همراه با قند و مصرف محلول آب و نمک که توسط دکتر (از همبندیان است) توصیه شده بود پرداختیم. شهید صابر علاقه خاصی به ورزش داشت و در روزهای عادی قبل از اعتصاب معمولاً حداقل روزی یک ساعت به طور منظم به دویدن می پرداخت و حداقل هفتگه ای یک بار هم با بچه ها فوتیل بازی می کرد. در ورزش هم مثل سایر کارها ایشان مصمم و جدی بود و آن را با برنامه ریزی دقیق انجام می داد. با شروع اعتصاب ورزش را کنار گذاشت و گفت چون مدت زمان اعتصاب فعلاً معلوم نیست باید نیروی خود را ذخیره کنیم. با اعلام پیش شدن خبر اعتصاب در روز شنبه 14 خرداد 90 صحبت های مشترک ما تقریباً هر روز برای بررسی شرایط و ادامه ای کار صورت می گرفت و تصمیم بر این شد که براساس واکنش ها و نقطه نظرات دوستانمان در خارج از زندان، نسبت به چگونگی تداوم یا پایان اعتصاب، تصمیم گیری کنیم. با توجه به این که معمولاً در موارد قبلی با اعلام اعتصاب، غذا، زندانی به خارج از بند و زندان انفرادی منتقل می شود و تحت نظر قرار می گیرد و ارتباطش هم معمولاً با دنیای خارج قطع می شود. قرار مدارهای لازم را برای مواجه شدن با چنین موقعیتی با هم تنظیم و تصمیمات لازم را اتخاذ کردیم. شهید صابر تاکید خاصی روی این مسئله داشت که قصد ما چپ روی و ضربه زدن به جسم خود نیست و در برابر ابراز نگرانی هایی که سایر هم بندیان از وضعیت ما داشتند، مکرر در پاسخ تاکید می کرد که در تصمیمات خود درباره ی چگونگی تداوم یا پایان اعتصاب، مسئله سلامت جسمی را نیز مد نظر قرار خواهیم داد. تقریباً از روز سوم به بعد، یکی از هم بندیان پژشک، فشار خون من و



مدرس تهران منتقل شده است." روز بعد هم چند نفر دیگر به بهداری رفتند و گفتند که "آقای صابر به بیمارستان منتقل شده و پزشکان گفته اند که تا 5 روز باید در CCU تحت نظر باشد".

روز شنبه به اصل موضوع در خصوص انتقال آقای صابر به بیمارستان شکردم و از منبعی شنیدم که به بازداشتگاه امنیتی سپاه منتقل شده است . در هر حال خبرها متفاوت بود و عده ای از من می خواستند که با توجه به مشکلی که برای آقای صابر پیش آمده به اعتصاب خود پایان دهم ، ولی من مخالفت می کردم و می گفتم تا تکلیف آقای صابر مشخص نشود این کار را نخواهم کرد بعد از ظهر جمعه یکی از دوستان از مرخصی برگشت و اعلام کرد که پیغامی از طرف چند تن از بزرگان ملی مذهبی مبنی بر در خواست پایان اعتصاب غذا ارائه شده که مربوط به چند روز پیش بود، ولی من و آقای صابر از آن اطلاع نیافه بودیم.

روز یک شنبه نزدیک ظهر مرا به دفتر رئیس بند 350 احضار کردند. ریاست بند در مورد اعتصاب و علت آن با ما صحبت کرد و من مسئله را توضیح دادم از من خواست که به اعتصاب پایان دهم، من هم ماجراه اقای صابر و برخورد بدی که با او کرده بودند، گفتم و تاکید کردم نسبت به انتقال ولی به بیمارستان شکر دارم تا وضعیت وی مشخص نشود، اعتصاب خود را ادامه خواهم داد. ضمن اینکه تاکید کرد هدف ما ایجاد مشکل برای مستولان زندان نیست و آن ها می توانند آن کاری را که وظیفه قانونی شان است انجام دهند. در نهایت از من خواست که به صورت کتبی گزارش دهم که اعتصاب غذا کرده ام ولی تاکید کرد که ای کاش از اول این مطلب را به صورت مكتوب ارائه می دادیم و الان کمی دیر شده است! بعد از بین آمدن از دفتر نامه ای مبنی بر اعتصاب خودم نوشتم و آن را ارائه دادم . ساعتی بعد داخل حیاط ، اخباری مبنی بر در گذشت آقای صابر شنیدم ، که تصمیم گرفتم آن را باور نکنم، و تا دو ساعت بعد به هم بندیانی که در این خصوص ابراز ناراحتی می کردند، دلداری می دادم ، فکر می کردم که در اطلاع رسانی از وضعیت صابر اغراق صورت گرفته است.

7. تأیید خبر شهادت و برگزاری مراسم

بعد از ظهر خبر رسید نزدیکان شهید صابر ، خبر شهادت را تایید کرده اند و جلوی بیمارستان مدرس شلوغ شده است . با ناراحتی و نا باورانه به حیاط رفم و ساعتی در خود فرو رفم و نتوانستم احساساتم را کنترل کنم . در آن ساعت و ساعت ها بعد، مکرر دوستان مراجعت کرده و ضمن دلداری و تسلیت از من خواهش داشتند که به اعتصاب پایان دهم ، اما من از این کار خودداری کردم. برای برگزاری مراسم با کمک دوستان برای فردا شب برنامه ریزی کردیم. روز دوشنبه که روز ملاقات بود، هم بندیان با بستن نوار مشکی به بازویان خود به ملاقات خانواده ها رفتند. وضعیت روحی همه به هم ریخته بود . ظهر دوشنبه به یاد شهید صابر در وسط محوطه زندان به تنهای نماز خواندم، مراسم شهید صابر ساعت 19 در مسجد بند 350 برگزار شد . حدود 180 نفر از هم بندیان از گروها و جریان های مختلف سیاسی و فکری در مراسم شرکت کردند . ضمن قرائت قرآن ، آقای باقی سخنرانی کردن و از خصائل شهید صابر و صبوری وی سخن گفتند و من هم نامه ای را که آن مرحوم برای مهندس سحابی بعد از فوتشان نوشته بود قرائت کردم که به

هم بندی ها از تخت پایین آمد و در وسط اتاق دراز کشید. در حالی که به شدت از درد ناحیه سینه و دست چپ ابراز ناراحتی می کرد. به طوری که حتی تماس دست دیگران با دست چپ ایشان با اختلاف وی مواجه شد . چون شدت درد را افزایش می داد بلافضله با کمک ناظر شب از طریق آیفون موضوع را به افسر نگهبان اطلاع دادیم و چند دقیقه بعد نگهبان برای باز کردن قفل در سالن آمد . بچه ها بالا فاصله برانکارد را به اتاق آورده و شهید صابر را در حالی که قرار گرفتن روی برانکارد به دلیل درد شدید طرف چپ بدن برای او سخت بود ، روی آن قرار داده و به درمانگاه اوین منتقل کردند. امکان همراهی بیمار توسط ماموران زندان صورت پذیرفت . کمتر از یک ساعت ، یعنی حدود یک ساعت 5/5 بامداد ، آقای صابر توسط ماموران به داخل اتاق منتقل شد و در وسط اتاق دراز کشید. در حالی که همچنان از درد شدید سینه چپ می نالید . من و تعدادی از هم بندیان اطراف او جمع شدیم . در همان حال اظهار داشت که نوار قلب گرفتند و گفتند چیزی نیست و هیچ کاری انجام ندادند و به من بی احترامی کرده و کمک زدند و آقای "ع" با مشت به سرم زد و بعد بدون دمایابی مرا به بیرون از درمانگاه پرت کرد . احسان کردیم که حال شهید از بار اول که به درمانگاه برده شد هم بدتر شده چون حالت تهوع داشت و اظهار داشت در درمانگاه هم بالا آورده است . من دوباره آیفون افسر نگهبان را زدم و از او خواستم سریع پایین بیاید . افسر نگهبان آقای "د" به پشت در سالن آمد ، از او خواستم که هر چه سریعتر صابر را به درمانگاه منتقل کنند . تاکید کردم که حال وی از اول هم بدتر است و احتمال مرگ ایشان وجود دارد . افسر نگهبان پاسخ داد "من او را به درمانگاه اعزام کردم و آنها اظهار داشتند، مشکلی نداردو من وظیفه خود را انجام داده ام "بار دیگر از او خواستم که آقای صابر را به درمانگاه برگرداند و تاکید کردم که صابر چند روز اعتصاب غذاست و همه دنیا می دانند و اگر اتفاقی بیفتند ، گرفتاری بزرگی برای شما ایجاد خواهد کرد . در این هنگام آقای صابر ضمن ناله های سخت ، خطاب به افسر نگهبان گفت که "به درمانگاه نخواهم رفت ، با من بی احترامی کرده و کمک زدند و هیچ کاری نکردند ، باید مرا به بیمارستان بیرون از زندان ببرید و گرنه خواهم مرد و یک جنازه روی دستان خواهم گذاشت ." به هر حال با خواهش از افسر نگهبان خواستیم که خودش تلاش کند که آقای صابر را به بیمارستان بیرون بفرستند و او قول داد که خودش با ایشان به بهداری خواهد رفت و برای اعزام او به بیمارستان تلاش خواهد کرد آقای صابر را روی برانکارد گذاشتیم که در این موقع حاش بهم خورد و در خواست رفتن به دستشویی کرد و با کمک هم بندیان به دستشویی رفته و در حال برگشت دوباره او را روی برانکارد گذاشتیم و به افسر نگهبانی منتقل کردیم . من می خواستم او را تا بهداری همراهی کنم ولی افسر نگهبان ممانعت کرد و قول داد که خودش همراه او خواهد رفت . ما نگران به اتاق برگشتیم . نزدیک ظهر آقای "پ" از هم بندیان به دلیل مشکل جسمی که داشت به بهداری منتقل شد و بعد از ظهر برگشت ، گزارش داد که " آقای صابر را در بهداری دیده و افسر جانشین زندان هم به بهداری آمده بود و آقای صابر قصد شکایت از عوامل بهداری و زندان را به دلیل بد رفتاری و ضرب و شتم داشته است . آن شب یکی دیگر از هم بندیان به بهداری رفت و اظهار داشت ، "آقای صابر در بهداری نبود و عوامل بهداری اظهار داشته اند از امروز ظهر به بیمارستان



با آقای صابر هم تحقیق کرده و این موضوع صحت ندارد، من نیز در پاسخ موارد دیگری از ضرب و شتم هم بنديان در بهداری را که قبل از داده بود، بر شمردم و اظهار داشتم، به صورت مستقیم مسئله‌ی ضرب و شتم را از زبان خود آقای صابر شنیده‌ام و به این مسئله کاملاً اعتقاد دارم که ایشان در این مورد هرگز دروغ نگفته است. بعد هم موارد بسیاری از وقایع و احکام نا عادلانه و رفتار نادرستی را که نسبت به محکومان صورت گرفته بود شرح دادم و اظهار داشتم که نخواهیم گذاشت خون صابر هدر برود و بزویدی گزارش کامل واقعه را نوشه و انتشار خواهیم کرد. ظهر روز سه شنبه برای اقامه‌ی نماز ظهر و عصر در وسط حیاط بند 350 توسط هم بنديان اقامه شد که با تأسی از شهید صابر، تعداد زیادی از هم بنديان در این مراسم شرکت کردند و عده‌ای نیز تا پایان نماز در کنار صفوی نمازگزاران ایستادند و ادای احترام کردند.

پس از پایان مراسم، تعدادی از دوستان هم بندي جلسات متعددی تشکیل دادند تا برای ابراز اعتراض خود نسبت به مسئله شهادت صابر، برنامه ریزی کنند و در نهایت قرار شد تعدادی (مجموعاً 12 نفر) از نمایندگان جرالن‌های سیاسی حاضر در بند به اتفاق هم بیانیه‌ای صادر و همانگونه که صابر در اعتضاب خود عنوان کرده بود

برای جلوگیری از تضییغ خون
بی گناهان و تکرار حوادث
مشابه دست به اعتضاب غذای
اعتراضی بزنند که من و یکی
از دوستان ملی مذهبی هم بنابر
تصمیم مشترک با آنها همراه
شدم.

وقتی تصمیم ما بر اعلام
اعتضاب همراه با صابر قطعی
شد، شهید صابر این دعای
قرآنی را برای من خواند:

**"رَبِّ أَذْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ
وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ
لِي مِنْ لِذْكُرِ سُلْطَانًا تَصْبِيرًا"**

خروج صابر از جهان فانی بر اساس صداقتی بود که همیشه در زندگی به همراه داشت همانگونه که ورودش به هر کاری از روی صداقت بود و خداوند نیز برای او در شهادتش برای مردم حجتی برای پیروزی قرار داد. روحش شاد.

بنده 350 اوین - 29 خرداد 1390
امیر خسرو دلیر ثانی

شدت مورد استقبال قرار گرفت و عده زیادی از هم بنديان صادقانه گریستند. بعد از اتمام مراسم به در خواست هم بنديان به اعتضاب غذای خود پایان دادم.

8. صدور نامه 64 تن و شروع وقایع مربوط به پس از شهادت

پس از پخش خبر شهادت، شور و ولوله‌ای در میان هم بنديان افتاد و عده‌ای در خواست اعتراض عملی کردند. جلساتی تشکیل شد. تصمیم بر آن شد که برای امضا بدن در نظر گرفتن مرزبندی‌های سیاسی، این نامه به همه ارائه شود که خوب‌بختانه با استقبال هم بنديان روپرورد و به امضا 64 نفر از آن ها رسید، امضا این نامه تاکید بر این واقعیت بود که شهید صابر در اثر بی توجهی سوء تدبیر مقام‌های و مستولان قضایی و امنیتی و عوامل زندان، ضرب و شتم و بدرفتاری با وی و عدم اعزام به موقع به بیمارستان در اولین ساعت‌های بروز عارضه‌ی قلبی و عدم واکنش به موقع در مورد مسئله اعتضاب غذای ایشان به دلیل مصالح سیاسی و امنیتی به شهادت رسید و

اعتراض هم بنديان در این خصوص علنی اعلام گردید.

روز سه شنبه 24 خرداد 90 نزدیک ظهر مجدداً به دفتر رئیس بند فرا خوانده

شدم. آقایی به نام "م" که

یکی از معاونت‌های زندان بود هم حضور داشت. از حال من پرسید و از واقعه‌ای که برای آقای صابر پیش آمده بود، ابراز تأسف کرد. من هم اعتراض شدید خود را نسبت به این که آقای صابر بلا تکلیف در زندان نگه داری می‌شد و بعد از انتقال به درمانگاه مورد ضرب و شتم قرار گرفته و به او رسیدگی نشده ابراز داشتم و گفتم که به نظر من از ظهر جمعه 20 خرداد 90 تا روز شنبه که ظاهر آقای صابر به بیمارستان مدرس منتقل شده، در جایی غیر از بهداری نگهداری می‌شد و احتمال دارد به افرادی منتقل شده باشد. این حرف من موجب آشتفتگی معاونت مذکور شد و قسم خورده که در دفتر زندان ثبت شده که روز جمعه ساعت 11 شهید صابر به بیمارستان مدرس انتقال یافته و از من خواست این حرف وی را پیذیرم و اظهار داشت در مورد بدرفتاری

شهادت
هلا صابر
H o d a S a b e r

1. فریمان پیزه‌دان تقداد ۲. محمد داوری ۳. بهمن احمدی اموی ۴. عبدالله مومنی ۵. حسین اسدی زدابادی ۶. علی جهانی ۷. محمد رضا مقدمی ۸. علی طیبی ۹. مهدی‌پاشا محمدی اموی ۱۰. حسین اسدی زدابادی ۱۱. محمد خادمی ۱۲. محمد خادمی ۱۳. احسان مهرانی ۱۴. عصام پیداور ۱۵. جواد امامی ۱۶. فیض الله عرب‌سرخی ۱۷. عمال‌الدین باقی ۱۸. ابوالفضل قدسی ۱۹. امیر خسرو دلیر ثانی ۲۰. محمد سفیدزاده ۲۱. سماک فارادی ۲۲. سام مهدوی سرایی ۲۳. امیر ارمکی ۲۴. ارس سلوک ۲۵. ارشادی ۲۶. نوید کامران ۲۷. راضی پریزی ۲۸. مهدی سیزی‌زاده ۲۹. محمد مصدق بروجور ۳۰. مهدی خانی ۳۱. سعید بینی‌پور ۳۲. سعید پاوه‌سانی ۳۳. حسین غنی ۳۴. محمد پریزدنه ۳۵. ابراهیم مددی ۳۶. علی پیزه‌دان تقداد ۳۷. حسن رویس ۳۸. صاحب‌الزمان ۳۹. علی‌خانی ۴۰. ابراهیم صدیقی ۴۱. علی‌دوشن صدیقی ۴۲. علی‌دوشن غفاری ۴۳. علی‌دوشن غفاری ۴۴. علی‌دوشن غفاری ۴۵. علی‌دوشن غفاری ۴۶. علی‌دوشن غفاری ۴۷. علی‌دوشن غفاری ۴۸. اسماعیل صدیقی ۴۹. مسید ملک‌دان ۵۰. گوپوش کارانی ۵۱. گوپوش کارانی ۵۲. محمد حسین گوپوش ۵۳. علی‌دوشن غفاری ۵۴. حمید پیریان ۵۵. حمید پیریان ۵۶. محمد احمدی مغارسی ۵۷. سیدگرد عجمی ۵۸. مهدی ویرانی ۵۹. ایلالیان فاضی ۶۰. عباس تانی ۶۱. امیر حسین شیری ۶۲. علی‌دوشن از اندی ۶۳. بوسف مهر ۶۴. مهدی ویرانی ۶۵.



حماسه هدی؛ پیوند شهادت و عدم خشونت

نقی رحمانی

منش حسین با روش گاندی درآمیخت و حمامه شهادت هدی شکل گرفت.

آنجا برد مرا که هیچ کس و هیچ چیز نمی برد
در التهاب تراژدی و فاجعه حمامه ای باید ساخت
فاجعه، تراژدی، حمامه
فاجعه مرگ جانکاه مهندس سحابی بود
در فاجعه مرگ سحابی تراژدی هاله رخ داد
با شهادت هدی حمامه خلق شد
حمامه اعتراض

همان گفته شریعتی که اگر نمی توانی بمیرانی بمیر
اما این بار نه در کربلا و میدان جنگ بلکه در تهران، لوasan و اوین و در
جامعه‌مدنی ایران

منش حسین با روش گاندی درآمیخت و حمامه شهادت هدی شکل گرفت
گفته شریعتی تاویل دیگر شد
به واقعیت خود نزدیک شد
شهادت به عدم خشونت پیوند خورد
حسین هم، چنین می خواست، اما هدی چنین کرد

شعری برای ژاله، هاله و هدی

۵۰۴

شایسته تراز آنیم که اهسته بمیریم
در بستر شب مانده سپس خسته بمیریم
ما روح بلندای زمانیم حریفان
ما شایسته‌ی آنیم که شایسته بمیریم
ما در قفس حبس شما جای نگیریم
در مهلکه هستیم که چون ژاله بمیریم
موجیم که ارامش ما چون عدم ماست
ازاده تراز آنیم که در چله بمیریم
در دشت یقین حاصل نور شهداییم
در خاک بدانید که چون دانه بمیریم
فریاد کنیم بر سر نمود زمان لیک
دور از شرف ماست که چون ناله بمیریم
ما صابر عهدهیم که در مملکت خویش
اماده‌ی آنیم که چون هاله بمیریم

پیانیہا و پیامہای تسلیت

مَنْ أَنْوَنَنِي بِجَاهِ صَدْقَةٍ أَعْهَدْتُهُ الْمَعْلُومَ فَلَمْ يَرْجِعْ
وَجَاءَنِي بِأَقْصَى الْبُدْنَةِ فَلَمْ يُسْعِرْ قَالَ يَقُولُ بِعْدَ الْمُرْسَلِ
قَالَ رَبِّ السَّبِيلِ الْحَبَالِيْ مَعَادِيْ عَوْنَانِيْ إِلَيْهِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الصَّابُورُ وَالْإِيمَانُ وَلَا يَخْشِيُنَّ
وَلَا يَحْسُنُ الَّذِينَ قَلَّوْفَارِ سَبِيلَ اللَّهِ أَمْوَالَهُ إِلَيْهِمْ أَنْهَا عِنْدَ رَبِّهِمْ فَوْزٌ





بیانیه شورای فعالان ملی-مذهبی در مورد شهادت هدی صابر

منبع: وبسایت ملی مذهبی

رفتند، باج ندادند.» هدی صابر در زندگی پربرکت و موثر خود چنین زیست.
او به کیفیت زندگی اهمیت می‌داد و نه کمیت آن.

صابر زندانی اسیری بود که باید همانند همه زندانیان دیگر از حقوق انسانی و شهروندی و قانونی به خصوص در شرایط بحرانی -صرفنظر از نوع اتهام و جرم- بهره‌مند می‌شد. مسئولان امر موظف‌اند چگونگی فوت این انسان آزاده و اندیشمند وارسته را مورد رسیدگی دقیق و منصفانه قرار دهند و به گواهی 64 تن از زندانیان و دیگر شاهدان عینی به طور جدی توجه کنند.

شورای فعالان ملی-مذهبی ضمن تشکر از همه احزاب، گروه‌ها، شخصیت‌ها و عموم کسانی که با انتشار بیانیه‌ها و حضور در مراسم تشییع و ختم هدی صابر مایه‌ی تسلی خانواده، دولتان و هم‌فکران آن عزیز را فراهم آورند، با تأکید بر ضرورت روشن شدن ابعاد ناپیدای مرگ مظلومانه‌ی هدی صابر، یاد و خاطره او را که نماد عدالت‌طلبی، آزادی‌خواهی و حق‌طلبی بود، گرامی می‌دارد.

شورای فعالان ملی-مذهبی

1390 خرداد 28

به نام خدا «و جاء من أقصى المدينه رجل يسعى قال يا قوم اتبعى المرسلين»
مرگ نابهنهگام، مظلومانه و شهادت گونه‌ی هدی صابر غمی است جانکاه، که نه تنها خانواده، دولستان، یاران و شاگردان او، بلکه هر انسان آزاده‌ای را از شنیدن این خبر در ماتمی عمیق فرو برد.

زنده‌یاد صابر از شاگردان و همراهان برجسته مهندس عزت‌الله سحابی، متفکر قرآن پژوه، صاحب نظر اقتصاد و تاریخ سیاسی معاصر، کنشگر مدنی انسان دوست، نوآندیش دینی، و از فعالان سخت کوش و صدیق ملی-مذهبی بود. او در دوران زندگی پربار خود با ظلم و ستم به مبارزه برخاست و نسبت به بی‌عدالتی و تعییض از خود بی‌تفاوتی نشان نداد و هر گونه خطری را در این راه به جان خرید.

صابر که درس آموخته‌ی مکتب بزرگانی همچون آیت‌الله طالقانی بود در سالگرد درگذشت آن عالم آزاده چنین می‌گوید: «نخبگانی که از مرحوم آیت‌الله طالقانی آموزش گرفتند این گونه شدند، عرض حیات برای آنها اهمیت داشت نه طول حیات، کم زیستند ولی خوش زیستند، خوش رفتند، پهلوانانه

پیام تسلیت جمعی از جوانان خانواده‌های ملی-مذهبی

منبع: وبسایت ملی مذهبی

باشد که ما نیز از شرافت، انسان دوستی، پاکی و ایستادگی او درس بگیریم و در راهش قدم برداریم.

در این خداد پراجعه، ما را نیز به عنوان برادران و خواهران خود در این حزن بیکران شریک بدانید که یقیناً خداوند با «صابران» است.

کاظم اقتصاد / مهدی بسته‌نگار / حسین بیدهندی / درسا بیدهندی / مسیح بیدهندی / آزاده پیمان / علی پیمان / فائزه پیمان / حسین حدیثی / رضا حدیثی / منا حدیثی / کیوان دانشور / آنا رفیعی / محمد رفیعی / ارشاد علیجانی / آمنه عمرانی / زهرا عمرانی / علی عمرانی / حسین قاسم خانی / سپیده قدرت / محسن محمدی / ایمان محمدی اردهالی / فائزه محمدی اردهالی / محمد حسن محمدی اردهالی / ابوذر ملکی / عمار ملکی / مریم ملکی / موگه ملکی / ایمان ممکن / مهدی مناف زاده / علی مهرداد / طوعه میشی / ابراهیم نوحی / حنیف نوحی / خلیل نوحی / زینب نوحی / روح‌الله یوسفی اشکوری / زهرا یوسفی اشکوری / محمود یوسفی اشکوری

به نام یگانه ناظر

همسر فداکار، خواهر مقاوم و خانواده درد دیده صابر چند روزی از به عزا نشستمنان بر درگذشت مهندس عزت‌الله سحابی و شهادت هاله سحابی نگذشته بود که بیداد روزگار که پنجه بر جان و تن و وطن افکنده، داغ دیگری بر دلمان نهاد و هدی صابر عزیز را که دوست و همراه جوانان ملی-مذهبی بود از ما گرفت.

به شهادت همگان، پهلوان شهید هدی صابر درد مردم و دندگه ای جز آزادی و آبادی ایران نداشت.

حنیف و شریف عزیز؛
اگر پدر گرامیتان به شهادت رسید و در میان ما نیست اما او با قلم زدن‌ها و سخنرانی‌هایی که در طی عمر پربرکت خود بر جای گذاشت، در کنار دیگر ستارگان پر فروغ سپهر ظلمانی ایران، راه آزادی و آزادگی را پرتو نوری همیشگی بخشیده است.



مذبح: جرس

بیانیه جمیع از نیروهای ملی-مذهبی در تبعید

ساخت سیاسی قدرت در ایران که می‌کوشد بحران مشروعیت دموکراتیک خود را با اسلحه‌های نفتی و ارتعاب و تهدید پیوشاورد، دروغ و تزویر و مکر را چون دیگر نظام‌های شرک آلوه، بی‌پروا بکار بسته تا چند صباحی بر عمر نامشروع خویش بیافراشد. هرچند که این تداوم سلطه، به بهای خون پاک‌ترین و فرزانه‌ترین فرزندان ایران زمین تمام شود.

امضاء کنندگان این بیانیه – که جمعی از فعالان و علاقمندان در تبعید خانواده‌ی بزرگ نیروهای ملی و مذهبی‌اند – ضمن اعتراض شدید به این همه کینه‌توزی و جباریت مسلط در حاکمیت، اربابان قدرت در ایران را به بازنگری در مشی ضدانسانی و غیرقانونی شان فرا می‌خوانند. روشنی که حکومت متکی به خشونت و سرکوب عربان و سیستماتیک درپیش گرفته نه تنها هیچ نسبتی با آموزه‌های رحمانی پیامبر اسلام و روش امام علی بن ابیطالب ندارد، و سال‌هاست در جهان مدرن نیز منسوخ و رسوا شده، بلکه با کمال تأسف، سرمایه‌های انسانی کشور و منافع ملی را قربانی عطش سیری‌ناپذیر خود به قدرت و منافع مادی مترتب برآن می‌کند.

شهادت دردنگ هدی صابر در بی‌فاجعه شهادت مظلومانه‌ی هاله سحابی در آیین خاک‌سپاری پیکر پدر گران مایه‌اش (بیر آزادگی و ایران دوستی، مهندس عزت‌الله سحابی) هرچند هر دو، بس غمزا و هولناک و غیرقابل هضم بود، اما عزم جزم «یاران مصدق، بازرگان، طالقانی و شریعتی» را در بی‌گیری صبورانه و مجданه و مصمم راهبرد خشونت‌گریزان، دچار تردید و نقضان نخواهد ساخت. شهیدان صادق و مخلص و آزاده و مومن و متولی چون هاله سحابی و هدی صابر، پرچم دیگری برای نیروهای ملی و مذهبی برافراشته‌اند که چونان مشعلی فروزان، پیش راه ایشان – همه‌ی ایرانیان – برای نیل به آزادی و دموکراسی، و گسترش و تعمیق جنبش سیز مردم ایران، هماره برافراشته خواهد بود.

والاعقه للمتقين - 30 خرداد 1390

امامي امساكنندگان:

هوشنگ آذری، کوهزاد اسماعیلی، عباس اشراقی، مهدی اقدم، عبدالعلی بازرگان، ایرج باقرزاده، پروین بختیارنژاد، فرزانه بذرپور، محمد برقعی، حمید بهشتی، مهدی بیقدی، کتایون پژشگی، سیما تامیر، محسن تغیریزاده، مجید توکلی، فرشاد توکلی، امیر دهقان، رضا جعفریان، رضا حاجت‌پور، رضا حاجی، محمدرضا درویش، علی رهبر، زهره سرداری، علی سرداری، محمد صابر، محمد صادقی، ارشاد علیجانی، رضا علیجانی، نورالدین غروی، پویان فخرایی، فرج فرزانه‌فر، مرتضی کاظمیان، رحمان لیوانی، رضا محمدی، محبوه مزینانی، فهیمه ملتی، مهدی ممکن، فریدون تقیی، مهدی نوربخش، سام نوری‌زاده، فرید هاشمی، نادر هاشمی، رحیم همتی، و حسن یوسفی اشکوری

بهنام خدا

«هدی صابر به عهد خویش وفا کرد و رفت.»

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَةً وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبَدِيلًا؛ از میان مؤمنان مردانی به آنچه با خدا عهد بسته بودند صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی در انتظارند. آنها [هرگز عقیده خود را] تبدیل نکردند.» (احراب 23)

جان برادر آزاده و صبورمان، هدی صابر، تاب این همه ظلم و ستم نیاورد؛ صبوری از کف داد و به حضرت حق پیوست. شهید حقیقت جو و حق گوی ایران، هدی صابر که در اعتراض به «فاجعه»ی به شهادت رساندن سرو سبز این خاندان هاله سحابی از 12 خرداده دست به اعتصاب غذا زده بود، تاکید داشت که «شاید این اقام به سهم خود در شرایط و انسای وطن مصدق – سحابی، مانع از تکرار این بیدادگری‌ها علیه انسان‌های بی‌دفاع شود.»

دریغا که نظام اقتدارگرا و حاکمیت جهل پیشه، نه تنها ندای حق طلبی این فعال ملی-مذهبی و قرآن پژوه دغدغه‌دار ایران را نشینید گرفت، که بر طبل جباریت کویید. این چنین، شهیدی دیگر جنبش آزادی خواهی و دموکراسی طلبی ایرانیان را با جان خویش حیات بخشید.

هدی صابر که درس آموخته‌ی مکتب آموزگاران متقد و میهن دوستی چون دکتر محمد مصدق، مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله طالقانی، دکتر یدالله سحابی، محمد حنیف نژاد، دکتر علی شریعتی، و مهندس عزت‌الله سحابی‌ها بود، به «عهد»ی که با خدای خویش بسته بود، صادقانه وفا کرد و به شهادت رسید. او شاهدی دیگر از مومنانی شد که قرآن مجید در آیه صدر نوشتار 23 سوره احزاب، آنان را توصیف کرده است.

شهید صادق و مخلص ایران، که بی هیچ مستند حقوقی و قرار قانونی، به گونه‌ای خودسرانه قریب به یک سال در زندان اوین بسر می‌برد، گواهی دیگر بر سیاست انسان ستیز نظام خودکامه‌ای است که هیچ عقیده‌ای مخالف را برپنی تا بد و جز سرکوب و خشونت، زبانی برای گفت و گو با شهروندان خویش ندارد. صابر از امدادرسانی به هموطنان محروم اش در سیستان و بلوچستان، محروم ماند، ربوه شد و در اوین محبوس گردید. کدام رژیم سیاسی فعالان مدنی نیک اندیش و بامنشی چون صابر را چنین می‌نوازد که حاکمیت خودکامه در جمهوری اسلامی؟

تاسف‌بار و هولناک آن که دیگر حتی «بهداری» زندان‌های نظام استبدادی نیز جای امنی برای زندانیان سیاسی (حتی اعتصاب غذا کرده)، چون هدی صابر نیست؛ چنان که 64 تن از یاران هم‌بند او شهادت داده‌اند که برادر آزاده‌مان هدی صابر با تئی رنجور و بیمار از اعتصاب غذا، در بهداری زندان مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. از این همه خشونت و برخورهای غیرانسانی در نظام نامشروع و غیراخلاقی، داد به کجا برمی؟



پیام تسلیت خانواده مرحوم مهندس مهدی بازرگان

مذبح: جرس

مرگ مظلومانه او، پیک عصیان و اعتراض بر ظلمی بود که بر هاله رفته بود، و همه سرمایه این جوانمرد جز جان گرامی اش مگر چه بود؟ سرمایه ای که به سخاوت و از منتهای جود، همچون آرش در کار پرواز تیری کرد که آفاق جهان و افکار امروز را در نوشت و نام او را در تذکره شهیدان میهن بر نوشت. جایش بی اندازه خالی اما یادش ماندگار است. زیرا شهید به قاموس شگفت خلقت در شریان انسانیت و در عروق اعصار جاری است.

در هفتمین روز در گذشت او به خانواده گرامی اش تسلیت گفته از خداوند منان برای آنان شکیبایی و سربلندی مستلت داریم.

1390 خرداد 28

هدی صابر نیز به جرگه جانباخنگان وره یافتنگان راه آزادی پیوست. فقدان او برای ما چه حیف بود و چه اندازه دریغ باید گفت! مام میهن را بین که چه آسان فرزندان شایسته اش را از کف می‌دهد! هدی، راه همان کسان در پیش گرفت که همواره اسطوره زندگی اش بودند: راه آرش، راه پوریای ولی، راه تختنی. راه همان عباران و جوانمردان که وجودی سرشار از حیات و همتی مصروف خیر و خدمت دارند.

شیرمردان اند در عالم مدد
آنزمان کاغفان مظلومان رسد
بانگ مظلومان زهرجا بشوند
آنطرف چون رحمت حق میدوند

پیام تسلیت جمعی از فعالان سیاسی و مدنی استان زنجان

مذبح: جرس

احمد احمدی، مهدی اسکندری، علی رضا اسکندریون، مهناز اسکندریون، داود افشاری، مسعود الماسی، اصغر بازرگانی، وحید بلوری، اسماعیل بیات، امیر هوشنگ بیات، داود بیات، محمد تقی بیات، نرگس بیات، ولی الله بیات، علی محمد بیانی، رحمت الله بیگدلی، غفار پویا، مهدی ترابی، مهرداد ترابی، مجید تقی لو، جابری، هاشم جباری، حسن حسین علی، احمد حکیمی پور، رسول حکیمی پور، اصلان حیدری، حسین حیدری، مهدی خسروی، مجید خلفی، علی خلیلی، جلال رحمتی، جمال رحمتی، احمد رضایی، سلطان علی رفیعی- محسن سعیدی، غضنفر سفیدگری، خلیل شامی، فرانک شریفی، لیلا شهبازی، احمد صاحب ناسی، سید حمید صدیقیان، کاظم صلاحی مقدم، رئوف طاهری، رضا عباسی، محمود عباسی، غلامرضا عزیزپوران، امیرحسین علوی، سید محمد غفاری، سید مهدی غفاری، توکل غنی لو، خسرو قاسمی نیا، صفیه قره باخی، لطیف کبودنده، رضا کریمی، مهناز گچیلو، حمیدرضا محمدبیگی، بیوک ملایی، بهرام ملکی، حسین مهاجری، یوسف ناصری، سید مسعود نجفیان، ابوالفضل نقی لو، بهرنگ نوروزی، منصور وفا



هدی صابر؛ روزنامه‌نگار و فعال سیاسی- اجتماعی پس از تحمل درد و رنج فراوان و مبارزه در راه باورها و ایمانش در گذشت. فقدان حرن انگیز وی در پی از دست دادن دو یار دیگر، مرحوم مهندس عزت الله سحابی و دختر گرانقدرش؛ هاله سحابی، غمی مضاعف را بر دلها مستولی می‌کند. مرگ او در پی اعتراض مقدس و بی‌مبالاتی مسئولان زندان در رسیدگی به وضعیت جسمانی او اتفاق افتاد و شهادت سایر زندانیان در بند، مبنی بر ضرب و شتم وی قبل از مرگش و عدم اعانتا به وضعیت وخیم جسمانی اش سندی است بر تضییع حقوق انسانی او. ما امضاء کنندگان این بیانیه ضمن عرض تسلیت به خانواده‌ی داغدار هدی صابر و دوستانه از دستگاه قضایی می‌خواهیم بدون فوت وقت مراتب را بررسی و با خاطلیان در هر رده و مقامی برخورد قاطع‌انه داشته باشد. بی‌شک در بردهای که رفتار حکومت گران در زمینه‌ی رعایت حقوق بشر در ایران از سوی افکار عمومی و جامعه جهانی رصد می‌شود بی‌توجهی به این امر، روشی خردمندانه نخواهد بود.



پیام تسلیت خانواده دکتر شریعتی

مذبح: جرس

لیکن اراده معطوف به فدا و ایثار تا مرز مرگ، از سوی چهره هایی چون
هاله و هدی، ذره ای از مسئولیت آمران و عاملان سیاست تحریف شان انسان
نخواهد کاست.

انتخاب «مرگ با عزت» و آزادی قطعی هدی از اسارت ها تسلی بخش داغ
هجرت اوست. پس، برای بازماندگان صابر، ... فریده و فیروزه و حنیف و
شریف و... از صمیم قلب، پایداری و صبری شایسته آن «پهلوان» را آرزو
داریم.

خانواده دکتر علی شریعتی

تهران، در آستانه 29 خرداد 1390

قالَ رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيْيِّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...

خرداد، ماه خون و پیام، بار دیگر شاهدِ رخدادهای خیره کننده شد و قربانی
گرفت.

تللاشگر بزرگ کرامت انسان، مبارز راه آزادی و عدالت، توسعه و معنویت،
موحد میهن دوست، هدی صابر، در پی اعتضاب غذا و عدم رسیدگی بموقع
مسئولان از میان ما رفت و با زندگی و مرگ خویش شهادت داد که از سه
نسل پیش تا به امروز، شاگردان سحابی ها همچون یک رشته از ستارگان بر
آسمان میهن ما اصلی تاریخی، ملی و عقیدتی را در راه تحقق آرمان های
بزرگ انسانی تدوام بخشیده اند. در این میان و میدان، هدی از ستارگانی بود
که با رنج و شادی، زندگی و مرگ خویش، خوش درخشیدند و رفند.

پیام فعالان سیاسی و نوادریشان دینی خراسان

مذبح: جرس

طاهر احمد زاده، ناصر آملی، ناصر احمد زاده، علی ابری اول، جلیل ادبیان، جواد
ارباب، مهدی ارزنگ، ناصر اشکانی، امیر اغتنائی، محمود افشار، مهدی اکبرزاده،
محمد اکبری، ناصر امینی صالحی، حنیف برازنده، بهروز بهادری، قاسم بهنام ملکی،
مهدی بی پناه، حسین پرتوی، اکبر پوربابک، علی پیلوار، علی اکبر ترابیان، اسماعیل
تشکری، حسن توسلی، حسین ثاقب، موسی الرضا جلیلی، محمدصادق جوادی حصار،
منصوره جورابچیان، هادی جوینده، حسین حاتمی، حسین حبیبی، سید مهدی حسینی
مجاهد، محمد خیری، حمید خجسته، ابراهیم خدادادی، عزیزالله خردمند، سید
حاشم خواستار، عبدالحسین داودپور، مصطفی درایتی، احمد دل آسایی، محمود دل
آسایی، مجید رحیم زاده، محمدمجود رحیمیان مشهد، مسعود رضائیان، مجتبی
روحانی، احمد زابلی، اعظم زارعیان، علی اکبر سرجمعی، محسن سردارخانی، سونا
سرداری، سیروس سهامی، محمدرضا شریفی، عباس شفیعیان، محمد شیخ الاسلامی،
قاسم صادقی، علی طهماسبی، احمد طریفیان، ناصر عاقبتی، طیبه عباس زاده، مهدی
عبائی، سید نعمت عبدی، زهره علوی، سید حامد علوی، حسن عوصی، احمد
فخرعلیمی، عباس فرزادیان، حسین فرزین، حسن فرهادی، احمد قابل، احمد قاسمی،
اکبر قاسمی، حسن قاسمی، محمد رضا کارخانه چین، مرتضی کافشی، مسعود کیمنش،
محمدعلی گندمی، حسین گواهی، محمود گواهی، سیداصغر لاقبی، مجید لگزیان،
صدیقه مالکی فرد (خواستار)، مرضیه محیی، مصطفی محمودی، حسن مرتضایی، علی
مستجاب الدو، ابراهیم ملکی، مهدی ممکن، جمشید منصوریان، علی مؤمن هروی،
مصطفی همانز مهاجرزاده، غلامرضا مهدی پور، حسین نجفی، رضا
نهضیف کار، علی نعیمی، محسن نوابی قاسمی، محمدهدادی هادیزاده بزدی، احمد
همایونی، حمید همت آبادی، ابراهیم یزدانیان، فرزانه یزدانیان (برازنده)

به نام خدا

هر شب ستاره ای به زمین می کشند و باز
این آسمان غم زده غرق ستاره هاست

هدی صابر یکی دیگر از دین پژوهان و اندیشمندان آزادیخواه، پس از سالها
تحمل ستم و رنج به دیار باقی شافت، به آنجا که می گویند حساب و کتابی در
کار داور هستی هست. آنها که به او، و به آزادی خواهان این دیار، ستمها روا
داشتند و می دارند، آنان را نیز از مرگ چاره ای نیست، اگر هم در این جهان
پاسخ گوی اعمال خود نباشد، به یقین در نزد آن داور بزرگ گریزگاهی
نخواهند یافت.

درود خداوند به روان پاک هدی صابر که مدام دل در گرو نیکبختی و
عدالت و کمال ایران و ایرانیان را داشت و با بزرگواری و شرح صدر، هرچه
داشت بر طبق اخلاق نهاد.

به این وسیله، و با ایمان به روز حساب، اندوه از دست رفتن هدا صابر را به
خانواده ایشان، و به خانواده بزرگ ملی مذهبی، و به همه ایرانیانی که
دل در گرو آزادی و آبادی این سرزمین دارند تسلیت می گوییم و از خداوند
بزرگ می خواهیم که توفیق این گونه پاک زیستن و این گونه خوب مردن را
به ما نیز عنایت فرماید.

و من الله التوفيق و عليه التکلان



پیام جمعی از روزنامه نگاران، هنرمندان، نویسندها و فرهنگیان استان بوشهر

منبع: ادوارنیوز

نجف آهوچهر، احسان احمد زاده، احسان مصلح، علی احمدی، عبدالحسین احمدی ریشه‌ری، سیامک ارجمندزاده، محمد جعفر ایزدپناه، عالی بازدار، حسین بختیاری آزاد، محمد علی بختیاری، سیامک برازجانی، سینا برازجانی، حسین بکنی، سیروس بنه گزی، کریم بنه گزی، مهدی بهرامی، غلامعلی تمہید، فرشید جان احمدیان، اسماعیل جعفری، سید محمد مهدی جعفری، محمود جمهیری، مهدی جهان بخشان، محمود جهانی آباد، حسام حق پرست، حمامه حق پرست، محمد رضا حق پرست، محمد کاظم حق شناس، مasha'ah حیدرزاده، محمد دادر، صالح دروند، حسین دهقانی، نبی دهقانی، محمود دهقانی، خسرو دهقانی، رها رفاهی، عاصفه هاشمی نژاد، حسین روئین، مجید اجرابی، ابراهیم دانش دوست، مرتضی سراجی، محمد باقر سملی، حسین شاکری، حمید شاه ولی، محسن شریف، مسعود شکوهی، جواد شمشیری، نعمت الله شیخ سقا، حسین شریفی، آکا صفوی، محمد رضا عزیزپور، راضیه عقیلی مهر، مهدی علیپور، فاطمه علیخواه، ناصر علیخواه، امید غضنفر، فاطمه غمخوار، بابک فقیه، خورشید فقیه، احمد فکراندیش، محمد فولادی، ناصر قاسمی، غلامعلی قاضی زاده، محمد قدسی، میثم قیصی زاده، یونس قیصی زاده، محسن قیصی زاده، مهدی موجی، محسن کارگر، اسد کرمی، سمیرا کیارش، مهری کرمی، ابراهیم گرمساری، محمد امین گنبدی پور، نعمت الله گنبدی پور، نوید گنبدی پور، اسماعیل منصورنژاد، مسعود ماهینی، قاسم محمدی، حسام منصوری، خلیل موحد، حمید مودنی، طالب مودنی، محمد حسن نصیری، بهرام نکیسا، فاطمه هاشمی، موسی ولی زاده، سید قاسم یاحسینی.

به نام خدای انسانیت، عدالت و آزادی هدی صابر روزنامه نگار ملی و مردمی، نویسنده زبردست و خلاق، روشنفکر آزاده و حق طلب و نمادی اصیل از اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک، این جهان سرشار از بیداد، دروغ و تاراج را ترک کرد و به کاروان عظیم جان باختگان راه اخلاق انسانی، دادگری و آزادی پیوست و همه جویندگان و پویندگان صدیق عدل و داد و کرامت انسانی و حقوق بشر را داغدار خود کرد.

هدی صابر که هویت و شخصیت خویش را نه باز، زور، ریا و تزویر و نیرنگ، بلکه با آراستگی به فضایل انسانی، صداقت، انسان دوستی و غم خواری صمیمانه برای خلق و میهن صورت بندی کرده بود، در اوج شرافت و تعالی روحی، آگاهانه و عاشقانه جان بر سر آرمان‌های پرشکوه خود نهاد.

ما بدرود این سرمایه انسانی و ملی را به محضر مبارک همه پاسداران صدیق کرامت و عزت انسانی و بخصوص به پیشگاه خاندان والامقام آن عاشق جان باخته تسلیت گفته، بری آن عزیز سفر کرده رحمت و غفران الهی پروردگار و برای وارثان مادی و معنوی آن شادروان، شکیبايی، سلامتی و سربلندی آرزومندیم.

پیام تسلیت هواداران ائتلاف ملی- مذهبی تبریز

منبع: جرس

تحمل درد و رنج زیاد در زندان‌های جمهوری اسلامی، برای پایبندی به دفاع از حقوق انسانی و اجتماعی حتی در داخل زندان، و به دنبال ستم های رفته بر خانم هاله سحابی، دست به اعتصاب غذای نامحدود زد تا شاید انداک و جدان‌های نمرده، از غفلت قدرت و ثروت به خود آیند. اما با هزاران تاسف و دریغ این افشاگری و هشدار به بهای جان پاک او تمام شد.

ما پایداری و رادمردی آقای هدی صابر را ارج نهاده و فقدان این عزیز را به کلیه هموطنان و همشهريان و جدان‌های آگاه و مسئول بویژه خانواده محترم و کلیه همفکرانش تسلیت می‌گوییم.

هواداران ائتلاف ملی- مذهبی تبریز

«براستی آنان که گفتند تنها خدا، پروردگار ماست و در این راه پایداری کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند، اینکه ترسان نباشد و اندوهی به دل راه ندهید و این بهشتی است که به آن وعده داده شدید.» فصلت- آیه 30

رهروی دیگر از کاروان «آگاهی و عشق» بسوی ادبیت شتافت، آقای رضا هدی صابر از فعالین ملی- مذهبی و از نمادهای سخت کوشی حقوق مردمان بواسطه فشارهای ناشی از اعتصاب غذا و اهمال کاری‌ها در رسیدگی به حقوق اولیه زندانیان به لقای حق پیوست. او از تلاشگرانی بود که برای گسترش آگاهی و بازآفرینی ارزش‌های فراموش شده «عرفان، برابری، آزادی» از غرب تا شرق کشور را طی طریق می‌کرد و در این راه شب از روز باز نمی‌شناخت، این فعل مدنی و پژوهشگر قرآنی، علیرغم



پیام تسلیت شورای هماهنگی راه سبز امید

منبع: کلمه

اعتصاب غذای اعتراضی اش، «مانع از تکرار بیدادگری‌ها علیه انسان‌های بی دفاع شود»

متولیان مستبد نهادهای امنیتی و فضایی با بی‌اعتنتایی به حقوق اساسی شهروندان و قوانین جاری، هر روز فاجعه‌ای جدید می‌آفینند. شهادت هدی صابر جدیدترین سند مظلومیت ایرانیان و فرعونیت حاکم بر کشور ماست. اقتدارگرایان حاکم بر کشور چه توضیحی برای جان باختن مظلومانه‌ی نخبگان و فرزندان صالح این سرزمهین دارد؟

شورای هماهنگی راه سبز امید ضمن عرض تسلیت صمیمانه به خانواده و همفکران زنده‌باد هدی صابر، آیه‌ی صدر این اعلامیه را –که بسیار مورد توجه آن شهید عزیز بود – به همراهان جنبش سبز یادآور می‌شود، و از همگان می‌خواهد در بزرگداشت شهید جدید جنبش سبز به قدر توان بکوشند و راهش را با شجاعت، استقامت و پایداری ادامه دهند.

شورای هماهنگی راه سبز امید

۲۲ خرداد ۱۳۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَاصْبِرُوا وَرَأَكُلُوا وَأَقْوَا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزا را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید امید است که رستگار شوید. (آل عمران - 200)

هموطنان عزیز

سالروز ۲۲ خرداد با خبر بس ناگوار شهادت یاور مومن و آزاده‌ی جنبش دموکراسی خواهی و حق‌طلبی مردم ایران همراه شد. هدی صابر، از صادق ترین ظلم‌ستیزان و یاوران مخصوص ستم دیدگان ایران، از جمع آزادگان میهن پرکشید و رفت. این فعال ملی-مذهبی، روزنامه‌نگار، قرآن پژوه و فعال جامعه‌ی مدنی، از مبارزانی بود که دغدغه آزادی و آبادی و عزت ایران داشت و در این راه جان داد. هدی صابر که از ۱۲ خرداد و «در اعتراض به شهادت هاله سحابی» دست به اعتصاب غذا زده بود، روز گذشته و در پی اهمال ماموران امنیتی و مسئولان قضایی مسلط بر زندان اوین، مظلومانه جان باخت. آن آزاده تاکید کرده بود که شاید

بیانیهٔ هواداران جنبش مسلمانان مبارز به مذاسبت شهادت هدی صابر

منبع: جرس

پدر را نتوانست تحمل کند. انسان آگاه و مبارزی که در اسارت نیز نتوانست نسبت به ظلم‌های ظالمان را تحمل کند.

هواداران جنبش مسلمانان مبارز با عرض تسلیت به خانواده شهید رضا هدی صابر مردم آگاه و مبارز را به حضور گسترده در مراسم گرامی داشت عزیز از دست رفته مان که روز پنجم‌شنبه (یست و ششم خرداد) در مسجد اعظم قلهک از ساعت سه الی پنج برگزار می‌گردد دعوت می‌کند.

هواداران جنبش مسلمانان مبارز

هاله و هدی صابرها زنده‌اند، مرده آنها بیند بار دیگر مردم مظلوم و ستمدیده ایران شاهد به شهادت رسیدن انسانی فرهیخته و پژوهشگر به دست استبداد شدند. اما این بار نه مانند ندaha و سهراب‌ها که با شلیک گلوله، بلکه مانند هاله زیر مشت و لگد و فراتر از آن تحت شکنجه شکنجه گران در دراسارت ظالمان به شهادت رسید. انسان با عزتی که از دست دادن عزت ایران و بی‌حرمتی به تشییع جنازه‌اش و مظلومانه کشته شدن هاله در مراسم

بیانیهٔ کانون نویسندگان ایران

منبع: خودنویس

به موقع او به بیمارستان می‌دانند. کانون نویسندگان ایران ضمن هم‌دردی و تسلیت به خانواده و دوستان هدی صابر و جامعه‌ی فرهنگی مستقل کشور، و اعلام نگرانی درباره‌ی وضعیت زندانیان سیاسی، خواهان توضیح مقامات مسئول و رفع هرگونه شک و شبهه در مورد این مرگ است.«

در بیانیه کانون نویسندگان که درباره مرگ شبهه‌انگیز هدی صابر نوشته شده، آمده است: «گفته‌اند مرگ هدی صابر ناشی از بیماری مزمن قلبی او بوده است. اما این گفته خلاف شهادت خانواده و دوستان و بهویشه هم‌بندان اوست که مرگ او را ناشی از بی‌توجهی مسئولان زندان به یک زندانی سیاسی در حال اعتصاب غذا و عدم انتقال

پیام تسلیت مجمع مدرسین و محققین حوزه‌ی علمیه قم

منبع: جرس

کارنامه پرافخار انسان دوستی و کوشش در راه آزادی، صبر و مقاومت، آن فقید را به عنوان یکی از چهره‌های فداکار و فکور این سرزمین ماندگار خواهد کرد. از خداوند منان رحمت وافر و علو درجات برای آن فقید و اجر فراوان برای خانواده داغدار ایشان خواهانی.

مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم - 25 خرداد 1390

بسم الله الرحمن الرحيم
انا الله وانا اليه راجعون

خانواده محترم آقای هدی صابر عظم الله اجورهم
خبر تکان دهنده و ناگوار ارتحال مظلومانه و سوزناک مرحوم مغفور رضا هدی صابر موجب تاسف و تالم شدید خاطر شد.

پیام تسلیت جبهه مشارکت ایران اسلامی

منبع: نوروز

آزادیخواهان و عدالت طلبان باید با ایمان و صبر و استواری این راه را تا بدست آوردن نتیجه ادامه دهند و در این مسیر این آیه الهی راهنمای عملشان باشد: "پس صبر پیشه کنید که وعده خدا البته حق و حتمی است و مراقب باشید افرادی که علم و یقین و ایمان ندارند شما را به حفت و سبکی و ترس نکشانند". (سوره روم آیه 60)

جبهه مشارکت ایران اسلامی با تسلیت شهادت هدی صابر این اسوه ایمان و صبر و پایداری به خانواده رنج و داغ دیده اش، و بازماندگان و همفکران او در قالب نیروهای ملی مذهبی و مردم آزادیخواه و سبز ایران، خود را در سوگ این عزیز پرواز کرده شریک و عزادرار می‌داند و از همگان می‌خواهد در مقام پاسداشت از آزادی و عدالت، که صابرهمه عمرش را ذیل ایندو آرمان سپری و فداکرد، در مجالس و مراسم گرامیداشت او شرکت فعال و گسترده نمایند. درود بر او روزی که متولد شد، و روزی که از دنیا رفت، و روزی که دوباره زنده خواهد شد.

جبهه مشارکت ایران اسلامی - 23 خرداد 1390

خبر شهادت هدی صابر زندانی سیاسی پس از رحلت جانگذازمهندس عزت الله سحابی و شهادت مظلومانه دخترش هاله سحابی بدست ماموران جور در خردمندانه پرحداده دل همه آزادیخواهان این مرز و بوم را سوزاند و چشمانشان را پر اشک کرد. هدی صابر که از دوران جوانی تا زمانی که قبیلش از ظلم و جور ظالمان باز ایستاد و به دیدار معبدش، خدای عدالت و آزادی، شفاقت دغدغه ای جز خدمت به خلق خدا و کاهش رنج و آلام آنها نداشت اینک به آرامش و رضوان ابدی دست یافته است اما پیکر بی جانش سند رسایی حاکمیت ظلم و جوری شده است که متأسفانه بنام دین برمدم شریف ایران حکم می‌راند. او از زندان کوچک اوین خود را رهایی بخشید تا مبشر آزادی برای همه ایرانیانی باشد که در زندانی بزرگ بنام ایران گرفتار مانده اند و از همه حقوق اساسی و شهروندی خود محروم شده اند.

شهادت هدی صابر که خود از ستاره های درخشان جنبش سبز بود همچون ققدان دو ستاره پرنور سحابی ها، پرتو تازه ای از حقیقت برآسمان تیره و تار ما تاباند و برحقانیت و درستی راهی که مردم ما پس از کودتای انتخاباتی خرداد 88 در قالب این جنبش پی گرفته اند، گواهی می دهد و اینکه

پیام تسلیت سازمان مجاهدین اذلاب اسلامی

منبع: امروز

اش اعلام نموده بود برای جلوگیری از «تکرار بیدادگری های علیه انسان های بی دفاع»- دست به اعتصاب غذا زد و تا آخرین نفس مبارزه را ادامه داد. سازمان مجاهدین اذلاب اسلامی شاخه خارج کشور ضمن تسلیت شهادت مظلومانه صابر به خانواده آن شهید، همفکرانش و همچنین به ملت آزادی خواه و آزاده ایران، اعلام می کند که مسؤول مرگ هدی صابر، مسئولان زندان، نهادهای امنیتی دخیل در پرونده این زندانی سیاسی و فراتر از آن حاکمیت جمهوری اسلامی است که باید نسبت به اینگونه رخدادهای ننگین و ضد بشری در محضر ملت پاسخگو باشند.

سازمان مجاهدین اذلاب اسلامی - شاخه خارج کشور
1390 خرداد 22

هنوز داغ درگذشت عزت الله سحابی مبارز راه آزادی و پایدار مرد ایران و شهادت دخترش هاله در مراسم تشییع پیکر پدرش توسط ماموران حکومت از ذهن ایرانیان بیرون نرفته که این بار خبر شهادت یکی دیگر از دلیر مردان راه آزاده ای ایران زمین، هدی صابر، به گوش رسید و این در حالی اتفاق افتاده که در دومین سالروز کودتای انتخاباتی هستیم.

شهید راه آزادی هدی صابر، سالها زندگی خود را در راه استیفای حقوق ملت به روزنامه نگاری پرداخت. وی از فعالان ملی مذهبی بوده و در برابر فعالیت های آزادیخواهانه ای خود توسط حاکمیت محکوم به زندان شد. صابر در زندان نیز سکوت پیشه نکرد و با اعتراض به وضع موجود و به خصوص اعتراض به شهادت هاله سحابی در مراسم تشییع پدرش- بنا بر آنچه در نامه



پیام تسلیت سازمان گزارشگران بدون مرز

منبع: جرس

هدی صابر، عضو تحریریه مجله توقيف شده ایران فردا از تاریخ 12 مرداد ماه 1389 در بازداشت بسر می‌برد و از تاریخ 12 خرداد در اعتراض به قتل هاله سجانی دست به اعتصاب غذا زده بود. وی که در اثر اعتصاب غذا ضعیف شده بود، صبح روز جمعه از درد در ناحیه قفسه سینه شکایت داشت که این امر به اطلاع ماموران و مسئولان زندان رسیده بود. متاسفانه مسئولان زندان اوین برخلاف ماده 103 آئین نامه اجرائی سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور که تاکید دارد: "در موارد فوری محکوم بیمار به دستور پزشک یا بهداری زندان و اجازه ریس موسسه یا زندان یا جانشین او به بیمارستان اعزام می‌گردد و مراتب باید در اسرع وقت به صورت کمی به قاضی ناظر گزارش شود". علیرغم اطلاع از اعتصاب غذای او و ضعف جسمانی و درد از انتقال به موقع هدی صابر خوداری کرد. اند.

هدی صابر برای مسئولان قضایی و امنیتی اوین چهره‌ای شناخته شده بود، وی برای سومین بار در کمتر از ده سال، در 2 مرداد ماه 1389 بازداشت و روانه زندان شده بود. پیش از این هدی صابر به همراه دو همبدی دیگرش رضا علیجانی و تقی رحمانی در 25 خرداد ماه 1382 بازداشت و به مدت سه ماه در سلوول انفرادی نگاهداری شده بود. در اردیبهشت 1383 به پنج سال و نیم سال زندان محکوم شده بود. که این حکم سپس به هشت ماه تقلیل یافت. وی همچنین در 8 بهمن 1379 نیز بازداشت و تا 21 اسفندماه 1381 را در زندان گذارنده بود.

در ادامه پیام‌های تسلیت به مناسب درگذشت هدی صابر، نویسنده و روزنامه نگار، سازمان گزارشگران بدون مرز نیز، مراتب تسلیت و همدردی خود را با خانواده صابر و جمشیدی، روزنامه‌نگاران و مردم ایران اعلام کرد. به گزارش تارنمای این سازمان، در پیام تسلیت صادره به مناسب ضایعه درگذشت صابر، تاکید شده است که "همه حقایق در باره قتل‌های پی در پی روزنامه‌نگاران و زندانیان سیاسی باید روشن شود."

در ادامه این بیانیه آمده است: گزارشگران بدون مرز نهایت تاثر و تاسف خود را از مرگ هدی صابر روزنامه‌نگار و روشنفکر ایرانی اعلام می‌کند. روز جمعه 20 خرداد هدی صابر با تاخیر بسیار و چندین ساعت پس از تحمل درد به بیمارستان انتقال داده شده است. متاسفانه تلاش پزشکان به نتیجه نرسید و این زندانی سیاسی نیز بر اثر اهمال کاری مقامات زندان در روز شنبه 21 خرداد جان باخت. مقامات مسئول قضایی خبر انتقال به بیمارستان و درگذشت هدی صابر را به خانواده اطلاع نداده بودند. گزارشگران بدون مرز مراتب تسلیت و همدردی خود را با خانواده صابر و جمشیدی، روزنامه‌نگاران و مردم ایران اعلام می‌کند. ما مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران را نخست به دلیل دستگیری خودسرانه این روزنامه‌نگار و سپس عدم کمک رسانی پزشکی به موقع و مناسب، مسئول مرگ هدی صابر می‌دانیم. گزارشگران بدون مرز از اقدامات دادخواهانه خانواده حمایت می‌کند. همه حقایق در باره قتل‌های پی در پی روزنامه‌نگاران و زندانیان سیاسی باید روشن شود.

پیام تسلیت جمعی از شاگردان استاد شهید در کلاس‌های حسینیه ارشاد

منبع: سایت ملی مذهبی

آزادی، عدالت، کرامت انسان و منش پهلوانانه دغدغه همیشگی معلم بی ادعای دوران ما بود و در دمندانه با تمهدی شگرف و کم یاب در درس‌گفتارهای پرمضمون («هشت فراز، هزار نیاز») و («باب بگشا») آموزه‌های منسجم خود را به رویکردی استراتژیک آموزش می‌داد، اکنون خلوص ایمانی و آرمانی اندیشه هایش شهره‌ی شهر ماست.

ما جمعی از شاگردان استاد شهید با اعلام وفاداری به آرمانها و اندیشه‌های آن شهید عارف با خانواده محترم شهید صابر ابراز همدردی می‌نماییم و هجرت جانسوز او را به ملت شریف ایران تسلیت عرض می‌نماییم.

راحت پر رهو باد ای معلم شهید.

- جمعی از شاگردان استاد شهید در کلاس‌های حسینیه ارشاد

- جمعی از دانشجویان دانشگاه‌های سراسر کشور

به نام رفیق اول و آخر
شهادت استاد هدی صابر داغ بی سابقه ای بود که روان جمعی ملت ایران را خراشید و ما را داغدارتر از پیش کرد، استاد شهید ما چیزی جز خدا و درد حرمان خلقه‌ای ستمدیده در سینه نداشت.

استاد شهید هدی صابر یک سرمایه ملی بود که هجرت او یک ضایعه‌ی بزرگ ملی برای ایران ویران شده‌ی ماست، سرزمین ایران برای توسعه خود به این اندیشمند پرکار نیازمند بود، مردی که غیرتمندانه برای کاهش آلام محرومین تلاش می‌کرد و در فرجام سرمست از حقیقت و خیر شراب وصل شهادت را عارفانه نوشید، چگونه مردن خود را خویشتن انتخاب نمود و («شهید غیرت») ایران شد.



پیام تسلیت هسته مرکزی ائتلاف 25 بهمن

مذبح: جرس

ما را چه شده؟
روزگار تلخی است...

هسته مرکزی ائتلاف 25 بهمن

* جمعی از دانشجویان دانشگاه آزاد واحد های : تهران مرکز، علوم و تحقیقات (تهران)، تهران جنوب

* انجمن اسلامی سبز دانشگاه تهران شرق

* گروه رساله سبز امید

* دانشجویان سبز دانشگاه اشرفی اصفهانی

* جمعی از دانشجویان دانشگاه شیخ بهایی اصفهان

هدی صابر شاهدی دیگر شد. از چه بگوییم ... روایتی تلخ تر و در عین حال باشکوتراز این برای پایان یک انسان نمی تواند رقم بخورد. آنچه برای ما ماند حسرت است. حسرت به ارج نهادن چنین انسانی و نشاستنش. ستاره ها اگر خاموش شوند، اما تا صده ها نور افشاری می کنند. که نه شاید فرسنگ ها فاصله ما دلیل آن باشد. دیر کشف می کنیم و دیر می بینیم... دیر می بینیم، انسان هایی را که در همین روزگار پیچیده ، با تمامی دردسرهایش قدم را فراتر از روزمرگی های معمول می گذارند و در پی گشایش راهی هستند. گشایش راه، از قلم زدن برای شناخت ستاره های گذشته آسمان ایران گرفته تا نورافشانی در سیستان و بلوچستان. ستاره هدی خاموش شد تا شاید، این خبر ما را متوجه نورافشانی هایش کند. شاید در روزگاری که دست ها بسته و قلم ها شکسته اند، اینچنین مرگی راه گشای فردا باشد.

پیام تسلیت جمعی از هواداران جنبش سبز

مذبح: جرس

کامل زندانیان بیمار را رها می کنند چرا خوف از آن دارند که پخش خبر بیماری آنها در زندانهای رژیم برایشان گران تمام شود. و اینک شهید هدی صابر. او شهید شد.

او شهید راهی شد که انسانیت و شرف و آبرو و عزتش را بخارطش عرضه کرد و در حالی از میان ما رفت که هنوز داغدار ارتحال و شهادت دوتن از همزمانش بود.

خبر شهادت هدی صابر در حالی بگوش رسید که خبر عدم تحويل جنازش به خانواده در 22 خداد رنگ بوی دیگری به خود گرفت.

حکومت را ترس از آن است که جنبش سبز و هواداران عزت و شرف ایران در یک راهپیمایی گسترده پیکرش را تشییع کنند و برای انها چه روزی بدتر از 22 خداد. روز اعتراض به جنایت ها و اقدامات غیر قانونی حکومت

شهید هدی صابر از میان ما رفت اما یاد و خاطره او از میان ما نخواهد رفت. بار دیگر شهادت یکی از ایرانیان غیرتمند تسلیت باد

در پایان از همه هموطنان عزیز دعوت می کنیم که با حضور گسترده در مراسم‌های تشییع و گرامیداشت یاد هدی صابر ضمن بر ملا کردن توطئه ها و جنایتهای حکومت تسلی خاطری برای خانواده اش باشند

والسلام

جمعی از هوادارن جنبش سبز

بسم الله الرحمن الرحيم
من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من يتضرر وما بدلوا تبديلا

تسلیت باد بر عموم ملت غیرتمند ایران شهادت هدی صابر 22 خداد را در حالی آغاز کردیم که خبر شهادت هدی صابر در پی اعتصاب غذا خاطرات مظلومیت عزیزان دربندمان را بار دیگر برایمان زنده کرد . و اساها که چنین شهادت هایی در نظام جمهوری اسلامی که داعیه اسلامیت و جمهوریت بلند است و در تمام بیانیه ها و سخنرانی هایش دم از دفاع از حقوق بشر می زند اتفاق می افتد.

شهادت برآزنه امثال هدی صابر است چرا که اگر این عزیزان شهید نشوند و به مرگ طبیعی فوت کنند معنای شهادت را چه کسانی در این زمان باید معنایی دوباره ببخشنند.

اما برای حکومتی که داعیه طرفداری از حق مردم را دارد متأسفیم. جنایتهای بی حد و اندازه اش را انگار پایانی نیست.

گاهی جنازه می دزدند و گاهی جنازه را شبانه به خاک می سپارند و گاهی نیز دستور تشییع بی جنازه می دهند چرا که ترس از بر ملا شدن جنایتهایشان دارند. هدی صابر را در زندان و در حالی به شهادت می رسانند که هیچ حقوق اولیه ای برای زندانیان بخصوص زندانیان سیاسی قائل نیستند. در پی توجهی



بیانیه‌ی دفتر تحکیم وحدت به مناسبت شهادت هدی صابر

منبع: ادوارنیوز

مرتبه‌ای قرار داشته‌اند که حتی پرونده‌سازان زبدۀ دستگاه سرکوب نیز هرگز نتوانسته بودند اتهام و برچسبی که اندکی باورپذیر باشد برای آنان بسازند؟

گویی کشتن تدریجی مخالفان و نابودی تن و روان آن‌ها امروز تبدیل به راهبرد اصلی بخش‌هایی از حاکمیت اقتدارگرا شده است. گزارش‌های بهت‌آوری که از درون زندان‌ها می‌آید و هر آزاده‌ای را در جهان به حیث و درد فرو می‌برد خود دلیلی بر این مدعای است. گزارشاتی که محدود به یک زندان خاص در یک شهر خاص نیست و از این رو این وضعیت را نمی‌توان ناشی از سهل انگاری و بی‌توجهی دانست بلکه نشانگر شرایط طراحی شده است. همه آنچه که بر زندانیان روا داشته‌می‌شود و در شرح‌های آنان آمده روشنگر آن است که بر چند صد دانشجو، روشنگر و روزنامه

نگار که به ناحق در بند گرفتارند چه می‌گذرد.

اگر به یاد بیاوریم که پس از آزادی آن سانگ سوچی، رهبر جنبش دموکراسی خواهی برم، نظام موجود تنها حاکمیت جهان است که رهبران جنبش آزادی خواهی کشورش را در حصر خانگی نگه می‌دارد و این را به موارد قبلی بیافزاییم، شاید به این نتیجه برسیم که حال که آقایان از دسترسی به اهداف سند چشم انداز همچون رتبه نخست اقتصاد، علم و فناوری در منطقه نامید شده‌اند، قصد دارند این برتری را در عرصه‌های دیگر و این بار نه در منطقه بلکه در جهان به دست بیاورند. منطق حاکمیت دیگر حتی در ظاهر هم یک منطق دینی، انسانی، مردمی و یا با پاییندی حداقلی به حقوق بشر نیست و این گونه رفتارها را جز با منطق قدرت عربان نمی‌توان توجیه کرد. برای دستگاهی که روزی دم از اقتدار می‌زد، امروز تقریباً دیگر جز قدرت عربان چیزی باقی نمانده است. قدرتی که باید هر از چندی آن را به خیابان آورد و علیه مردمی بی دفاع، آرام و بی صدا به کار برد، مبادا که چاقوی خشونت اندکی کند شود. در این شرایط است که فعالیت عینی و مادی برای تغییر شرایط باید در کنار سلاح نقد که همواره زنده و پایر جاست قرار گیرد و از این رو دفتر تحکیم وحدت در عین محکومیت شدید این چنین رفتارهای نابخردانه با خالص ترین نیروهای سیاسی ایران به دانشجویان و ملتی آگاه و عزادار برای چنین داغ سنگین و جبران ناپذیری تسلیت می‌گوید.

دفتر تحکیم وحدت

23 خرداد 1390



شهادت جانگذار نابهنجام هاله سحابی و سپس هدی صابر، فعال شریف سیاسی و یار همیشگی مردم، فجایعی را در روزهای اخیر رقم زده که نقد را نسبت به رفتار حاکمیت اقتدارگرا به نقاط پایانی خویش نزدیک ساخته. اگر گفته شود که حاکمیت اقتدارگرا در پدید آوردن رسوازترین وقایع به گونه‌ای که تمامی اسطوره‌های تاریخی، مذهبی ما و تاریخ معاصر جهان درباره ستم را به خاطرها متبار کند نقش داشته، پر بیراه نگفته است. گرچه مهندسی گسترده انتخابات 22 خرداد هشتاد و هشت و وقایع سهمناک پس از آن در سی ام آن ماه نقطه آغازی برای رسیدن سیاه‌کاری به نقطه اوج خود بود اما فجایع شرم آور این روزها ابعاد جدیدی به ماجرا بخشیده است.

از "اعدام تدریجی" مهندس عزت الله سحابی که امروز به روش رایج حاکمان تبدیل شده و پیش از

آن گریبان سیامک پورزنده را هم گرفته بود که بگذریم، شهادت مظلومانه دخترش هاله سحابی در پیش چشمان ماست که خواه ناخواه هر ایرانی مذهبی یا غیر مذهبی را به یاد روایت‌هایی می‌اندازد که خود آقایان سال‌ها بر منابر، شخصیت‌های تاریخی را به خاطر آن مورد نفرین قرار داده‌اند. آری؛ ما و وجودن‌های آگاه ایرانیان می‌دانیم که هاله جرم بزرگی مرتکب شده بود. او عکس پدر را به دست داشت و می‌خواست بدن پی جان او را تشییع کند و از این رو باید به او حمله می‌شد و با پاره کردن عکس و ضرب و شتم شدید به ورطه نابودی کشانند. هنوز داغ سحابی‌ها بر دل سرد نشده بود که مصیبت شهادت هدی صابر گریبانمان را گرفت. در کجای جهان دیده شده فردی را که اعتصاب غذا کرده و دو بار نیز چهار سکنه شده است و از درد فریاد می‌زند، به حال خود در زندان رها کنند و تنها در آستانه مردن او را بیمارستان منتقل کنند. در حالی که در شهادت نامه 64 زندانی سیاسی نیز آمده که برای مدوا به بهداری اوین منتقل شده اما به جای درمان او را مورد ضرب و شتم قرار داده‌اند. هدی صابر که همگان بر انسانیت و سجایای برجسته اخلاقی اش صحه می‌گذارند، زندگی اش را فدای آرمانی نمود که به آن باور داشت. کسی که به گفته خود، ستمی که بر هاله سحابی رفت بر روی دلنش سنجینی می‌کرد و نگران پاییمال شدن خون او بود و چون تمام آزادی‌هایش سلب شده بود، جز فدا کردن جان و تن خود راه دیگری برای اعتراض نداشت. کیست که گواهی ندهد که طیف ملی - مذهبی همواره نجیب‌ترین منتقدان نظام بوده‌اند و از نظر پاک بودن و اخلاق سیاسی در



پیام تسلیت جوانان اصلاح طلب به مناسبت درگذشت هدی صابر

منبع: نوروز

شهادت را بشنویم و به گوش همگان برسانیم، ما مسئولیم که پیام هدی صابر و دیگر شهیدان را که با رفتن خود شهادت دادند که این حاکمیت همه چیز یعنی سیاست و اقتصاد و مذهب و اخلاق و انسانیت و آزادگی را ابزاری برای مطامع خود می‌دادند و همه را به پایگاهی برای ظلم و جور و جنایت خود تبدیل کرده است به گوش جان بشنویم و به همگان برسانیم. ما مسئولیم که به ندای هل من ناصر ینصرنی زندانیان و شهیدانمان لیک بگوییم.

ما به همه کسانی که می‌توانند قدمی برای جلوگیری از این جنایت‌های پی در پی در کشور بردارند می‌گوییم اگر دین دارید، "دین" و "اگر ندارید" آزادگی مسئولیتی بر دوش شما نهاده است که به عنوان یک انسان دیندار، یا انسان آزاده، سکوت خود را بشکنید و چشم بر این جنایات نبندید. ما از مراجع معزز می‌خواهیم که بخاطر دین که مبلغان آن هستند - و بیش از همه ما می‌دانند که نسبت به هیچ ظلمی به اندازه ظلم به انسان‌های بی‌گناه بی‌تاب و نگران نیست - در برابر این جنایاتی که به نام دین و به دست حکومتی دینی انجام می‌شود بیش از این سکوت نکنند.

ما جوانان اصلاح طلب ضمن تسلیت این فاجعه در دنای انسانی به خانواده صبور و رنج دیده شهید هدی صابر و همچنین به همه مردم ایران، از همگان می‌خواهیم که این خانواده رنج دیده را که بخاطر ایران، به خاطر انسانیت، بخاطر افشاری جنایت و ظلم، چنین در غم و رنج فرو رفته اند تنها نگذارند و با همراهی خود مرحومی بر دل رنج دیده شان باشند و اعلام کنند که پیام این شهید را دریافت‌هند.

جوانان اصلاح طلب
1390 خرداد 22

منبع: میزان خبر

به ملت از پذیرش هیچ فدایکاری و رنجی دریغ نکرد، اما حتی از برگزاری مجلس قرائت قرآن و فاتحه خوانی برای او ممانعت به عمل آمد و همچنین شهادت دختر بی‌گناه و حق‌جوی ایشان - سرکار خانم هاله سحابی که به نحوی مرموز و مظلومانه در مراسم نشیع پدر، جان باخت و سرآخر، شهادت اندیشمند قرآن پژوه، آرمان خواه نیک اندیش، مجاهد راه آزادی و انسان وارسته - شهید هدی صابر - اختیار از کفر گرفت و نگذاشت تا وفاتی به عهد سکوت نگه دارم.

مراجع معظم که اخیراً به درستی در برابر کشتار شیعیان بحرین زبان به اعتراض گشوند، چگونه و با چه توجیه عقلی و یا حجت شرعی در برابر

انا الله وانا اليه راجعون

همه از خدایم و به سوی خدا بازمی‌گردیم
هدی صابر، فعال ملی مذهبی، قرآن پژوه،.....در زندان اوین دار فانی را وداع گفت و داغی سنگین در دل های ما بر جای گذاشت. او رفت و بر پایه های صبری که دمامد در فراز و نشیب این روزهای تلخ از آن محافظت می‌کنیم ضربه ای سنگین وارد کرد و لرزه ای سخت بر پیکره صبرمان انداخت.

هدی صابر، مرد صبوری که سال‌های بسیار از عمر با عزت خود را صرف رشد و تعالی و آبادانی فردای ایران کرد، امروز در سن 51 سالگی در اثر حمله قلبی ناشی از اعتصاب غذا و فشارهای سخت زندان و عدم توجه ماموران زندان جان به جان آفرین تسلیم کرد. هدی صابر که به همراه امیر خسرو دلیر ثانی در پی اعتراض به فاجعه تهاجم منجر به شهادت هاله سحابی دست به اعتصاب غذا زده و هیچ مطالبه دیگری جز اعتراض برای افشاگری این جنایات بزرگ انسانی که در کشور و در سکوت رسانه‌ای در حال وقوع است نداشت، اینک خود به شهادت رسیده است.

هدی صابر در زمانی که هیچ ابزاری برای رساندن صدا و اعتراض در برابر این رفتارهای غیر انسانی نداشت از تنها سرمایه و دارایی خود بهره گرفت و در راه آرمان خود به مقابله با ظلم برخاست و از دادن جان خویش نیز ابابی نکرد، آری او شهید است چرا که همچون همه شهیدان تاریخ با مرگ خویش می‌آموزد و پیام می‌دهد که در برابر ظلم و ستم، توانستن از جهاد معاف نمی‌کند و در عصر توانستن و غلبه نیافتمن، با مرگ خویش بر دشمن پیروز می‌شود و اگر دشمنش را نمی‌کشد، رسوا می‌کند.

مردم عزیز ایران ما مسئولیم، مسئولیم که در برابر این خفقاتی که هر روز عزیزی را به خشونت از ما می‌گیرد بی تفاوت نباشیم، مسئولیم که پیام این

پیام احمد صدر حاج سید جوادی

«بسم رب الشهداء والصديقين»

«و لا تحسين الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربيهم يرزقون»

(آل عمران، آیه 169)

ملت شریف ایران؛

مراجع عظام و روحانیت محترم شیعه؛

به جهت کهولت و بیماری‌های شدید جسمانی، مدت‌هast قصد آن دارم تا باقی عمر را به خلوت و نیاش با معبد سپری سازم. لیکن امواج مصیبت‌ها و بلایا و فقدان مهندس عزت الله سحابی، مردی از تبار بزرگان اخلاق و سیاست و دوستی صمیمی که عمری با دغدغه‌ی ایران و اسلام زیست و در راه خدمت



این پدر پیر که بیش از



فوج مصیبت‌ها و
مطلوبی که در طی این
دو سال بر ملت ایران و
به ویژه در فاجعه‌ی
شهادت هاله سحابی و
هدی صابر از ناحیه‌ی
حکومت و کسانی روا
شده است که ابعاد
عملکرد ایشان از باب
انحرافات دینی و
اخلاقی و همچنین
متغیرت با منافع ملی و
باورهای اصیل اسلامی
بر کسی پوشیده نیست،
سکوت پیشه ساخته‌اند؛
مراجع، روحانیون و

هفتاد و اندی سال تجربه‌ی حضور در صحنه‌های سیاست و اجتماع را
اندوخته دارد و در حالی که خود را به لقای محبوب نزدیک می‌بیند، با تنی
رنجور اما قلبی سرشار امیدواری، به مردم شریف و جوانان عزیز نوید می‌دهد
که اگرچه رنج و مشقت‌هایی که این روز‌ها بر ملت ایران و پویندگان راه
آزادی و حاکمیت ملت و حکومت قانون روا می‌شود، در نوع خود کم سابقه
و حتی بی‌سابقه است، لیکن حکایت از ضعف و ناتوانی حاکمیتی دارد که تنها
تظاهر به تسلط کامل بر امور دارد. خون هاله و هدی، واپسین حجت‌هایست
بر ستمگران و تمامیت‌خواهان. خون شهید به ستاره‌های شب ماننده است،
راهنمای خروج از ظلمات و آیات برآمدن بامداد آزادی است. در سوگ این
عزیزان، خون دل و اشک دیده نهان خواهیم داشت و اندوه بی‌کرانمان را تقیه
می‌کنیم، تا اندوه‌سازان که میراث دار شیوه‌ی حکومت فرعونیانند، به باطل،
نپندازند که غم سنگین، ذره‌ای از امید و باور ما به برآمدن صبحی نزدیک
کاسته است و این ستم و رنج، مصدق «کرب‌العظیمی» است که به زودی و
در پرتو خواستی فراگیر به شادی و لبخند بدل خواهد شد.

در خاتمه، در گذشت مهندس عزت‌الله سحابی و شهادت سرکار خانم هاله
سحابی و زنده یاد شهید هدی صابر را به عموم ملت ایران، شورای فعالان
ملی مذهبی، نهضت آزادی ایران، زندانیان سیاسی و عقیدتی سراسر کشور و
هم‌اندیشان هم‌بند ایشان در زندان اوین و به ویژه به خانواده‌های معزز و
سوگوار سحابی و صابر تسلیت عرض کرده و از خداوند منان، ضمن طلب
آمرزش و آرامش برای این عزیزان و صبری عظیم‌تر از ظلم ظالمان برای ملت
ایران، سزای مبادران و مسببان این حوادث تلخ را خواستارم.

احمد صدر حاج سید جوادی
1390 خرداد 25

فضلای و علمای حوزه‌های فقهی سراسر جهان تشیع، سکوت و انفعال خود را
در قبال چنین فجایعی چگونه می‌تواند با کلام صریح امیر مومنان (ع)
مطابقت دهند که حتی سرفت خلخال از پای زنی یهودی را بر نمی‌تابید و
وقوع این حادثه را مایه‌ی شرم و مرگ مسلمانان می‌دانست (نهج البلاغه-
خطبه‌ی 27)؛ نه از باب آنکه قربانی، زنی یهودی بوده است، بلکه از آن
جهت که پایین‌ترین وجه امنیت که بعد اقتصادی است در جامعه متزلزل شده
است و حال آنکه اینک، کرامت انسانی و جان و حیثیت افراد اعم از
مسلمان و غیر آن به سادگی به بازی گرفته می‌شود.

جا دارد که مراجع عظام و روحانیت پا به میدان نهند و در اقدامی یکپارچه،
خواستار رعایت حقوق انسانی، تامین خواسته‌های تاریخی و جان مردم
سرزمین خود و آزادی افرادی شوند که این روهای به جرم نیک‌اندیشی،
دلسوزی برای وطن و اعتراض به دولتی خودکامه و قانون گریز محبوب‌اند و
ظاهرآ نه تنها مقامات قضایی و امور زندان‌ها دغدغه‌ای برای محافظت از جان
ایشان را ندارند که دست‌هایی پنهان و مرموز در صدد حذف فیزیکی و از
میان بردن آنان هستند، در غیر این صورت، از بابت سکوت خود، هیچ پاسخی
در برابر خدا و ملت نخواهند داشت و توانی سخت بر عهده‌ی روحانیتی
خواهد بود که هر زمان در طول تاریخ این سرمیان، فریاد مظلومیتی کشیده
است، مردم به ندایش پاسخ داده‌اند.

در حکومتی که مدعی اسلامیت است و ریس قوه‌ی قضاییه، وزیر اطلاعات و
بسیاری از مقامات آن به شرط اجتهد جامع الشرایط، پذیرای این سمت‌ها
شده‌اند و حفظ عدالت و ملکه‌ی اخلاق، نخستین پایه‌ی ثبوت و استمرار
فقاهت محسوب می‌شود، آیا وقوع چنین حادثی مصدق بارز و هن به اسلام
و مرجعیت قلمداد نمی‌شود؟

مسؤولیت کیفری و شرعی شهادت مظلومانه‌ی این دو یار عزیز و تمامی
کسانی که در این دو سال به شهادت رسیدند، نه تنها بر عهده‌ی قوه‌ی قضاییه و



پیام تسلیت اعظم طالقانی: صبر صابر سررسید

منبع: جرس

مردادماه سال ۱۳۸۹ او را به زندان افکنند و بلا تکلیف و بی‌گناه او را در بند کردند . زیرا او چون شیرمردی بود که نه تنها حاضر نبود وطن را ترک کند بلکه معتقد بود ظالمین را باید بیرون راند.

او در قبال ظلمی که به خاندان عزت الله سحابی و شهادت مظلومانه هاله رفته بود با تصمیم به اعتراض غذا به عنوان آخرین حربه مبارزه در زندان توسط او و هم رزمش امیر دلیر ثانی بکار گرفته شد، تلنگری به حادث ناگوار تشییع جنازه مهندس سحابی و شهادت فرزندش در جامعه زندن و این ظلم بزرگ را آشکارتر ساختند.

بالاخره کالبد رنجیده ی صابر تاب از کف برید و با حمله‌های قلبی روبرو شد، او ماموران بیداد را بارها از درد قفسه سینه و حمله قلبی آگاه می‌کنند. اما در به اصطلاح درمانگاه زندان بجای درمان ، با ضرب و شتم مأمورین ظالم و بی‌انصاف نسبت به زندانی که ضعف جسمی او را فراگرفته است ، روبرو می‌شود. آنها قدرتشان را به رخ بیماران و زندانیان دربند می‌کشند و قهقهه مستانه پیروزی در سکوت زندان سر می‌دهند. غافل از انکه بزدلان تنها در تاریکی می‌خندند.

بهر روی زندانیان او را پس از حدود شش ساعت بعد از وقوع حمله قلبی به بیمارستان منتقل می‌کند حال آنکه کالبد صابر دیگر بنای ماندن در این سرای بیداد را نداشت و با طعم شهادت جان در گرو لقای حق می‌گذارد . عجب‌آ که باز هم این فراغ را به خانواده‌اش اطلاع نمی‌دهند و بطور اتفاقی، راز مرگ این عزیز افسنا می‌شود از این رو ملت ایران خواهان رسیدگی عادلانه به پرونده شهادت هدی رضازاده صابر است . آنها بدانند پرونده این شهادت و دیگر همراهان پرگشوده عاشق همواره مفتوح خواهد بود و از یادها نخواهد رفت.

روحش همراه با رحمت الهی شاد و راهش پر رهو باد.

بسم رب الشهداء الصديقين
صبر صابر در سکوتی سرسید
عاشقانه از قفس او پر کشید

شهادت هدی رضازاده صابر را در زندان به خانواده صبور و داغ دار بویژه به خانم فیروزه صابر همرا و همپای برادر، و همه رهروان صدیق و جهادگران راه اسلام رحمانی، تسلیت و تبریک عرض مینمایم. اگرچه نیک میدانیم که رهروان راه آزادی و رهایی انسان‌ها از غل و زنجیر و صیرورت بسوی الله را مرگ طبیعی نشاید و هدی صابر نیز از اینگونه انسانها بود.

از آنجا که هدی پیوسته دغدغه مردم، دین و منافع ملی و فداکاری در راه آنها را مد نظر داشت با حرکت و تلاش در این راه وجودش را وسعت می‌بخشید و روز به روز از خاک بسوی آسمان و آسمانی شدن صعود می‌کرد.

انسجام فکری و حافظه وسیع و قوی در زمینه پژوهش‌های دینی و تاریخی و بهره‌گیری از آموزه‌های استادش مهندس عزت الله سحابی همرا با عشق و محبت فراتر از همه نسبت به او را از دیگر خدمت گزاران به ایران زمین متمایز می‌سازد. استادی که شمره عمرش هاله سحابی نیز در راه اعتلای وطن جان شیرین بر سر پیمان با خدا و مردم گذاشت.

غم آسیب‌های اجتماعی و سیاسی لحظه‌ای او را از اقدام دور نمی‌ساخت. ملت ایران زحمات و تلاش او را در گسترش آموزه‌های قرآنی - تاریخی، و کارآفرینی را فراموش نمی‌کند. همگان می‌دانند انس با قرآن و عشقش به انسانیت در او موتور حرکت دائمی برای سالم‌سازی جامعه در ایران زمین ایجاد کرده بود . مشغله‌های کاری فراوان او را از حرکت باز نمی‌داشت.

اما همه این‌ها از نظر حاکمیت برای او جرم تلقی می‌شد و بالآخره بدون آنکه اقدامی خلاف قانون یا دین یا مردم در او مصدق داشته باشند، در

پیام سید محمد خاتمی به مناسبت شهادت صابر

منبع: کلمه

من این مصیبت را به سرکار عالی به خاندان محترم صابر و همسر باوفایشان سرکار خانم فریده جمشیدی و به فرزندان عزیزش و به همه بستگان داغ دار تسلیت عرض می‌کنم و از خداوند منان برای ایشان آمرزش و رحمت الهی و برای بازماندگان معزز صبر و اجر و سلامتی مسائلت می‌کنم.

سید محمد خاتمی

بسم الله الرحمن الرحيم
سرکار خانم فیروزه صابر
خبر تلخ و سنگین بود. هدی صابر به دیدار معشوق و معبد خود شتافت. انسانی که با ایمان زندگی کرد و بندگی خدا را با دلسوzi نسبت به همه بندگان خدا و خدمت به آنان و نگاهداشت حق و حرمتان پاس می‌داشت و از تحمل رنج و محرومیت در جهت باورهای خود ابا نداشت.



پیام تسلیت احمد منتظری به خانواده مرحوم هدی صابر

منبع: جرس

فیض وجودش حتی در آخرین لحظات حیاتش محروم نمودند. شادروان هدی صابر بیشترین و بهترین ایام عمر خود را در راه خدمات فرهنگی و آزادی خواهی و مبارزه با استبداد و نیز احراق حقوق مردم صرف نمود و در این راه زندان‌ها و زجرها و محرومیت‌هایی را متحمل گشت.

زندانیان بدانند که حتی یک ساعت زندانی نمودن بی‌گناهان ظلمی آشکار است و آمرین و عاملین آن در دنیا و آخرت باید پاسخگو باشند. پر واضح است که اگر هدی صابر عزیز ما زندانی نمی‌شد چنین مرگی برای او رقم نمی‌خورد و اگر مسیبان در گذشت هاله سحابی مجازات می‌شدند، زمینه چنین مرگ دلخواشی برای هدی صابر به وجود نمی‌آمد. والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته.

احمد منتظری
1390 خرداد 22

بسم الله الرحمن الرحيم
انا الله وانا اليه راجعون
خانواده محترم آقای هدی صابر و سرکار خانم فیروزه صابر دامت توفيقهم

پس از سلام و تحييت، درگذشت مظلومانه محقق قرآن پژوه و مبارز آزادیخواه برادر ارجمند، جناب آقای هدی صابر را به شما و دوستان و علاقه‌مندان ایشان تسلیت عرض می‌کنم. صبر و بردباری برای شما عزیزان و علو درجات و غفران الهی را برای آن مرحوم مغفور از درگاه احادیث خواهان، امیدوارم ایشان با حضرت امام موسی کاظم(ع) که در زندان ستم به شهادت رسید محشور گردد.

گناه این فاجعه بزرگ به عهده کسانی است که آن عزیز را به بهانه‌های واهی به زندان افکنندند، آزادی‌اش را سلب کردند و خانواده و دوستان را از

تماس تلفنی آیت الله صانعی با خانواده هدی صابر

منبع: وبسایت آیت‌الله صانعی

است: در پی واقعه جانگذاز در گذشت مظلومانه هدی صابر، حضرت آیت الله صانعی طی تماس تلفنی با فیروزه صابر، ضمن عرض تسلیت در گذشت هدی صابر، و ابراز تأسف عمیق خود از این واقعه، برای آن مرحوم علو درجات و حشر و نشر با ائمه معصومین و شهدا را از خداوند متعال خواستار و همچنین برای خانواده آن مرحوم صبر و اجر جزيل آرزو نمود.

در ادامه پیامهای تسلیت به مناسب شهادت هدی صابر، زندانی سیاسی اعتتصابی، آیت الله صانعی طی تماسی با خانواده آن مرحوم، با آنها ابراز همدردی کرد. به گزارش تارنماه این مرجع تقليد، وی روز یکشنبه بیست و دوم خرداد ماه، بلاfacله پس از انتشار خبر جانباختن مرحوم صابر، با خانواده آن فعال ملی - مذهبی تماس گرفته و برای آنان صبر و شکریابی و اجر، خواستار گردید. دفتر آیت الله یوسف صانعی، در این زمینه آورده

پیام تسلیت مصطفی معین: هدی صابر از یاد نرفتنی است

منبع: کلمه

نرفتنی است. به یقین رنج او و صبر شما خاندان عزیز و خدوم نیز نزد پروردگار مهربان و عالم به سر و آشکار جهان مأجور است. برای آن خدمتگزار صابر علو درجات و برای شما و همه بازماندگان محترم از خداوند متعال اجر افزون‌تر مستلت دارم.

دکتر مصطفی معین

به نام خدا سرکار خانم فیروزه صابر
قدان برادر اندیشمند و در بند شما که نمونه والای حساسیت در برابر ظلم و صبر در برابر دشواری ها بود، نه تنها برای شما و همسر ارجمند و فرزندان عزیز و خاندان هدی صابر، که برای همه وجودان های پاک و درد آشنا ایران ضایعه‌ای سنگین است. تفکر، تدبیر، تعهد و ثبات قدم او برای هر کس که در اندیشه اعتلای نام اسلام و ایران است مثال زدنی و از یاد



شهید هدی صابر در نخستین ملاقات پس از دستگیری غیرقانونی - شهریور ۱۳۸۹ - زندان اوین

صبر صابر هم تمام شد از جفا

ب. آرام

منبع: جرس

با ز پر پر شد گلی از باغ ما
باز یاری شد ز جمع ما جدا
بار دیگر آرشی جان در کمان
بهر آزادی میهن شد فدا
باز از زندان ضحاک زمان
کفتری پرواز کرد و شد رها
بس که بیداد و ستم دید آن دلش
"صبر صابر هم تمام شد" از جفا
مرگ او فریاد آزادی و عشق
راه آزادی و عزت را هدا
نیست این دریای غم را ساحلی
هان کجا این درد ها را متنه؟
صبر و آرام برفت از دست دوش
چونکه صابر شد ز جمع ما جدا

در رشای پهلوان

صابر
شهیدی
سہمیر

خاطرات، حدیث نفس‌ها و دلنوشته‌ها





هفت سوال خواهر هدی صابر در هفتمین روز شهادتش

منبع: جرس

سخن ات باز هم از کار بود، از مسئولیت بود. یادآوری خاتمه برنامه های نیمه تمام، تأکید ورزی به کیفیت کار، دغدغه دار «طرح زاهدان»، آن «حاشیه نشینان غرق در فقر و بازمانده از زندگی در خور انسان».

اما پس از ده ماه حبس پیاپی، «حبس بی محکومیت»، اینک سلامی از دور.

هدای عزیز

می دام با آنکه همیشه با مردم بودی و در میان مردم، اما مرزهای «نهایی ات» در همه جا، در همه جا رو به گسترش بود. نیک می دام که سوگ مهندس

(عزت الله سحابی) تنها تر کرد، فاجعه هاله بی قرار کرد. در لحظه دیدار با یار، رفیق رهگشا، باب را تنها گشودی و به دیدارش شناختن.

بهر صیدی می شد او به کوه و دشت ناگهان در دام عشق او صید گشت

اما با رفتن ات و اینگونه جان کاه رفتن ات، «هفت چرا» در ذهنم نقش بسته، تا پاسخ آنها را نیایم، سخت بی قرارم، نه از حیث تنها از دست دادن تو، نگران و دغدغه دار همتاهاست و هم بندی هایت:

یک - چرا تو را دیر برای مداوا و درمان رساندند؟
دو - چرا به خانواده ات خبر ندادند؟

سه - چرا با تو در حالت اعتصاب با خشونت رفتار کردند؟
چهار - چرا باید فاجعه هاله رخ دهد که تو اعتصاب کنی؟

پنج - چرا باید بدون حکم در زندان باشی؟
شش - چرا سکوت آگاهان در برابر این همه ظلم، چرا سکوت و بی مسئولیتی علمای دین؟

هفت - و چرا باز دل نگرانی از حال اسیران و دربندانی دیگر؟
نمی دانم صلح و آرامش کی در این سرزمین سفره خواهد گستراند.

اما تا پاسخی برای چراهایم نیایم تاب نخواهم آورد. چه این پاسخ ها راهگشایند، باب می گشایند.

برای محو خشونت

برای صلح برای سپیدی صبح



به نام خداوند رحمان
برادر، دوست و یار دبستانی من
هدی جان سلام
هفت روز از رفتن شهادت گونه ات به
سوی «رفیق رهگشا» گذشت. هیچگاه
این همه دور به هم «سلام» نگفته ایم.
سالها «سلام مان» از نزدیک نزدیک
بود. در بازی های کودکانه، در فوتبال
های دو نفره (دریبل) حیاط خانه که تو
همیشه گل می زدی. در بازی تخته نرد که
تو همیشه مارس ام می کردی. در دبستان
که همیشه تو در درس آموزی اول بودی.
در دعواهای کودکانه که تو همیشه به نفع
من کنار می رفته.

در هم نشینی با پدر که «نظم و هوشمندی و دانش سرشارش» را تو در خود ذخیره می کردی، در آغوش مادر که مهر بیکران و سینه گشوده او را تو در خود جمع می کردی. آنگاه که به نوای «فرهاد» می رسیدیم، تو بیوی عید و ماهی دودی را در سفره های مادر بزرگ در مشام حس می کردی.
سال ها بعد «سلام مان» نیز نزدیک بود. آن گاه که در تصویر مصدق تو پیام آزادی خواهی را به جان می خردی. در یاد تختنی تو منش پهلوانی او را می یافته. در کوهستان و صعود قله ها تو مقاوم و سرسخت بودی. در کسوت دانشجویی تو مسئول تر بودی. در همکاری مشترک در عرصه پژوهش تو «ایده ساز» بودی، «اثر بخش» بودی، تو بودی که صبح و شام دونده بودی. در فعالیت های اجتماعی تو پیش تاز بودی، در درک و قایع اجتماعی تو عمیق تر بودی. با کلام خدا، کتاب او، تو ظرفیت ها در خود می ساختی، تو با «سرود ای ایران»، نغمه «امشب در سر شوری دارم» حالی دیگر داشتی.
هدی جان

احساس پاکت، اشک های شوقت، نظم سرخست ات، گام های پر تعداد و سنگین ات، توان خستگی ناپذیرت، پرکاری ات، همیشه فاصله ها با من داشت. برای سومین بار باز هم «سلام مان» با فاصله شد. دیوار و شیشه های قطور اسارت میان مان فاصله انداخت. احساس بود، اشک شوق دیدار بود، اما هم آغوشی نبود. گره به گره دستان نبود.



بازجوها دیگر مزاحم زندگی ما نیستند

دلنوشته شریف صابر

منبع: جرس

پدرم که تا به حال مجال دیدنشان را نداشت از چشمان زیبایش سرازیر شد و با بعض گفت «خیلی نامردن.»

بعد مامان گوشی رو گرفت، گفت: هدی جان اعتصابت رو بشکن، هدی جان من مریضم؛ یک کاری کن بیای بیرون و از من مراقبت کنی. پدرم در جواب گفت: «فریده جان عزیزم، من اینجا خیلی متاثرم و اعتصاب غذا یک کم آرومترم کرده.» می‌تونم بکنم. من اینجا خیلی متاثرم و اعتصاب غذا یک کم آرومترم کرده.» گفتی «شریف جان تذریو نمی‌کنم آخه من که خواسته‌ای برای خودم ندارم. فقط برای اعتراضه، شاید بتونم جلوی این جور کارها را بگیرم، هر وقت احساس کنم حالم بد، به خاطر شماها اعتصابم رو می‌شکنم. بعدش تازه یادت نیست پارسال من سه ماه متوالی روزه گرفتم، الان روزی 50 دقیقه در

حیاط کوچک زندان می‌دوم.»

پسرک اعلام می‌کنه وقت تمام است خدا حافظی کنید. با خنده تو پرده رفت پایین و تو گفتی مواظب مامانتون باشید. خدا حافظی آخر رو از پشت پرده با ما کردی و رفتی در حصارت جای گرفتی، ما رفیم خونه و به زندگی روزمره‌مان ادامه دادیم. هفته به پایان رسید و جمعه شد.

جمعه شب مامان با فریادی بلند خواب را از ما ریود. گفت خواب خیلی بدی از باباتون دیدم. من هم با

خنده گفتم مامان جان چیزی نیست، بابا رو که نمی‌تونن کاریش کنن، ولی خوب پدر جان، من که علم غیب نداشتم که تو همون ساعت کشته شدی، آخه هیچ کس به ما نگفت تو رفی.

شبه هم با خیالی آسوده گذشت و یکشنبه رسید. من و مامان و حنیف رفیم سرکار، ساعت ده صبح شد. یک خانم روزنامه نگار زنگ زد و گفت آقای صابر مرده!! من هم با عصبانیت تمام گفتم خانم متوجه هستید چی می‌گید و تلفن را قطع کردم. دیگه موج تلفن‌ها شدت گرفت. حنیف راه افتاد بره بیمارستان ببینه

امروز دو شنبه است و روز ملاقات با شما. در سالن انتظار چندین نفر که شما محرم را زهایشان بوده‌اید پیش ما آمد و درد دل می‌کنند. یک دختر جوان به ما می‌گوید، پدرم 5 ساله که زندانه و حکم‌ش اعدامه، یک مرد جوان می‌گوید این آخرین ملاقات‌نمای و پدرم قراره دو روز دیگه اعدام بشه.

من با تمام وجود برای آن‌ها متأسف شدم و به ناگاه صدایی ترسناک از قلبم برای تو درآمد و هراسانم کرد. اما عقلم پاسخ داد: «پدر تو فردی اسم و رسم دار و هیچکس نمی‌توانه بهش حتی دست بزن و چه برسه که مثل این افراد زجر کشیده‌ی گمنام، بکشنش.»

اما دل غافل

بعد از یک ساعت اسم‌ها را می‌خوانند، پرده‌های مندرس بالا می‌روند و پدرم وارد می‌شود. همه برایش دست تکون می‌دن. مثل همیشه اول می‌رود با همه خوش و بش می‌کند. بعد می‌آید پیش ما اما مثل همیشه چهره‌اش با طراوت نیست و غمی در چشمانش پیداست.

پدر نشست و گوشی را برداشت. به من گفت چرا این جوری هستی؟ گفتم هیچی ولی بابا خوش به حالت نبودی، نبودی و صحنه‌هایی رو که ما دیدیمو، ندیدی. با تعجب نگاهم کرد، گفتم بابا مهندس فوت شده. چشمان بعض آسودش من رو همراهی می‌کرد.

گفتم خودشون زیر تابوت رو گرفتن، خودشون دفن کردن و خودشون هم صلوات می‌فرستادند و می‌خندیدن.

گفتم بابا یک چیزی بگم ناراحت نمی‌شی؟ گفت نه بگو بابا راجان، بابا سرمزار مهندس به حنیف گفتم الان دارم بیست سال دیگه بابامون رو می‌بینم که همین انسان‌های با تقویا با همین شرایط فجیع و اسفبار دفن شی کنند. بابام گفت حالا چرا بیست سال دیگه؟ با خنده گفتم آخه خوب تو جوونی، تازه 52 ساله؛ خنید و گفت ادامه بده، گفتم ساعت یازده صبح به ما خبر دادن که هاله خانم کشته شده، اشک‌های





بردنده. پدر عزیزم تازه فهمیدم مرگ واقعیتی است نزدیک؛ مادر باز هم گریه نمی‌کرد.

حنیف گفت: «چرا پای سمت چپ پدرم غرق در خون است». جماعتِ فربه فریاد زندگانی آزمایش است. بعد من گفتم این پارگی‌های درشت روی کمرش برای چیست؟ جماعت فربه خندیدن و گفتن پسرجان بعداً بہت نشون می‌دیم، این خراش‌ها برای چیه. پدرجان جسد غرق در خونت همان ایهت و طراوت همیشگی‌ات را داشت. و بدن بی‌روحت هم با قدرت تمام به آسمان نگاه می‌کرد. اصلاً انگار زنده بودی، نشستم و پیشانی نورانی اما سرد تو رو لمس کردم شاید از زمین بلند شی، ولی دیدم نه و یاد حرفت افتادم که می‌گفتی، «اگر خوب باشیم خدا با ماست». پدرجان آخه تو که به کسی بدی نکرده، پس چرا پیکرکت غرق در خون بر روی زمین خفته است.

قاضی قتل اصرار عجیبی برای پاره کردن بدن تو داشت. می‌گفت: «باید جسد رو کالبد شکافی کنند، آخه شاید سم خورده باشه»، اما با حمله ما مواجه شد و با فشار جمعیت ناخودآگاه حرفش را سریع پس گرفت. مامان فریاد می‌زد کالبد شکافی نمی‌خوام، جسد را نمی‌ذارم بذدید. بعد مامان به زور سوار آمبولانس شد و پیکر تو رو بدون رضایت ما، روانه پزشکی قانونی کردند. البته همراه با گارد زره‌پوش و اسکورت.

پدر عزیزم چقدر بزرگی که این جماعت با تقوا از پیکر بدون روح تو هم 79
اینقدر وحشت دارند. آخه شاید مثل سال

هنوز هم نگران براندازی شان توسط پیکر
بدون روح تو باشند.

پدر عزیزم در پزشکی قانونی به جای دلجویی، از ما بازجویی به عمل آمد و انتهای بازجویی را به اینجا کشاندند که «ما پیکر هاله را دیدیم، اصلاً جای مشتری روی بدنش نبود. اون نباید به خاطر مرگ طبیعی هاله اعتصاب غذا می‌کرد.»

قرار شد بدون رضایت ما پیکر تو را کالبدشکافی کنند و ساعت 6 عصر به ما تحویل دهنند. اما به ناگاه باز جوایت از 2

الف سپاه به صحنه خود ساخته هجوم آوردند و گفتند «اجازه داده نشده، جسایشو صبح بباید بگیرید». ما هم بخاطر فشار شدید و شرایط بد آنجا با تو بدرود گفتم و به جمیع دوستانت پیوستیم و آن شب فقط ناله بود و

که حرف‌ها دروغه و تکذیبیش کنه، ساعت یازده صبح برادر عزیزم زنگ زد گفت: «جسد بابا رو دیدم. بابا از جممعه توی سردوخونه است»، با خنده گفتم حنیف جان چیزی خورده یا دیوونه شدی؟ با گریه گفت: «نه شریف جان به خدا راسته، بابا رو بالاخره کشن، شریف جان مرد باش برو دنبال مامان بیان بیمارستان مدرس.»

خنده من، اول تبدیل به بعض شد و بعد سکوت و مرور خاطرات و بعد اشک و ماتم. خلاصه پدر عزیزم الانه که بیست دقیقه ملاقات کابینی مون تمام بشه، من رفتم بیمارستان دیدم مامان نشسته ولی گریه نمی‌کنه، با صدای بلند گفتم خدایا شکرت همش دروغ بود، ولی به این فکر نکردم که مامان اصلاً این جور وقت‌ها گریه نمی‌کنه، برای هاله هم اصلاً گریه نکرد. بعد آقا لطفی رو دیدم که زارزار گریه می‌کرد. پدر جان تا حالا گریه‌اش را ندیده بودم.

من با حیرت مردم را می‌دیدم و تو دلم می‌گفتم این‌ها دیوانه شدن. بهترین دوستم آمد و با گریه من رو بغل کرد. بعد من کم کم داشت باورم می‌شد. رفتم پیش مامان، گفتم مامان جان گریه کن، بابا دیگه راحت شد. دیگه نمی‌تونن ببرنش زندان، بغلش کردم و با خوشحالی تمام گفتم دیگه بازجو ها مزاحم زندگی نمی‌شن. ولی پدر عزیزتر از جانم، گریز از اینکه همان بازجوها و همان شخص بی‌نام و نشانی که همیشه در بند 2 الف سپاه در مقابل صدای بلند و رسای تو، علی‌رغم مقام بالایش سرخم می‌کرد و سکوت از روی ناچاری را برمی‌گزید، در سرداخانه داشت از پیکر بی‌جان تو با شور و شعف عکس می‌گرفت. تا نشان مزد دهنده‌گان با تقوا دهد و ارتقا یابد.

خلاصه پدر عزیزتر از جانم ما را با احترام تمام برداشت در اتفاقی در انتهای بیمارستان، قاضی قتل گفت: «خانم صابر لطفاً شکایت‌تاز را بنویسید. اگر قصوری در مرگ شوهرتاز رخ داده باشد، من عاملان آن را پیدا می‌کنم». بعد من تو دلم گفتم عجب آدم‌های پاک و با ایمانی هستند و حتی تقاص خون پدرم را می‌گیرند. ولی 5 دقیقه بعد متوجه صدای فریاد مردم شدم که می‌گفتند جسد رو دارند می‌برند. بعدش ما به سمت سرداخانه دویدیم، دیدیم بله، دارند پیکر بی‌روح تو رو می‌ذدند.

مامان رفت خودش رو گذاشت لای در سرداخانه و با فریاد گفت نمی‌شه ببریدش، جسد رو بدید به من. پدر جان تو که حتی به نگاههای غریبه بر صورت همسرت حساس بودی، نمی‌دانی چه دست‌های ناپاکی در آن لحظه بدن مادر را لمس کردند، و آنقدر بر بدنش کوقتند که تمام دست و بازو هایش کبود شد. آن افراد با تقوا و قیمت دیدند مادر من اصلاً این ضربات و کوفتگی‌ها را حس نمی‌کند. ما را به ناچار بر بالای پیکر تو



در خاک افتاد و دنیا برایم ماه خرداد شد و علاقه وافر تو به شهادت در این ماه پر خاطره.

پدر جان تو را به خاک سپردیم و ده روز از شهید شدن می‌گذرد. چه شهید شدن برای اعتصاب باشد و چه به شهادت دوستان غیورت در زیر مشت و لگد بازجویان باتقوا باشد. باز هم برای ما مایه افتخار و شف است. کشته شدن تو بدترین و یا شاید بهترین ترجیع بند برای آغاز 23 سالگی ام باشد. و به قول خودت:

«به امید یاریِ دوست، راه مردانگی را پیش گیری.

ای سخت جان

روان

پرتوان

1390 خرداد 8

از پشت دیوارهای اوین، هدی»

هر روز به افتخار نام پاکت با گل رز به دیدارت می‌آیم، من با کمال افتخار و تمام قد در مقابل مزار بی‌نام و نشان و تخریب شده‌ات، می‌ایstem و کرنش می‌کنم و آزادیت را از زندان تن تبریک می‌گویم. باشد که دیدارمان نزدیک باشد

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ – لَيْسَ لِوَعْيَهَا كَاذِبٌ – حَافِظَةُ رَأْفَعَةُ» (سوره واقعه) آنگاه که قیامت که بودنی است، واقع شود و در واقع شدن آن هیچ گونه دروغی نباشد. خداوند برخی را پست می‌کند و بعضی را بالا می‌برد.

آخرین ساعت ماه مقدس خرداد

شریف صابر

ضجه و گریه و فراوان تبریک‌هایی که برای شهادت تو به سمت ما سرازیر می‌شد.

پدر جان صبح ساعت 8 قرار تشییع جنازه با مردم گذاشتیم، آن روز وحشتناک، وضعیت روحی خانواده اکنون سه نفره‌مان، بسیار بد بود. اما با دلگرمی‌های بزرگی مواجه شدیم. خیل عظیم مردم از پیرمردهای 80 ساله تا همسران شهدای جنگ و خانواده‌هایی که در سال‌های دور و نزدیک به مانند ما فاجعه‌بار، داغدار شده بودند.

همه آن 2000 نفر فقط به ما تبریک می‌گفتند و ما را در آغوش گرمشان می‌گرفتند و از خاطره‌هایشان با تو می‌گفتند. ما اصلاً آن‌ها را نمی‌شناختیم

ولی گویی که سال هاست در کنار ما زندگی می‌کردند.

پنج ساعت مردم قدرشناسی که تو عاشقانه دوستشان داشتی به انتظار ایستادند. تا اینکه مقامات اجازه دادند تو غریبانه و مظلومانه در پارکینگ محصور آمبولانس‌ها، به قول خودشان تشییع شوی، تمام مردم به احترام شرافت تو در برابر پیکرت زانو زده و می‌گرسینند و ما هم برای التیام زخم‌های چرکینمان، بر پیکرت نماز می‌خواندیم.

افراد با تقوی هم در حال فیلمبرداری از پیکر عربان و سلاخی شده تو در غسالخانه بودند. امید که این فیلم‌ها در آینده‌ای بسیار نزدیک به دست پرتوان مردم برسد. 20 نفر از افراد با تقوی آمدند زیر تابوت را بگیرند، اما دوستان شجاعت آنان را کنار زندند و تو را سوار آمبولانس کردن. تو را همراه با هزار زره پوش تا دندان مسلح نزد عموم مهدی در قطعه 100 بردند، پدر جان قبر خالیات در محاصره و قبر کننده هم از بازجوهایت در سپاه بود.

مامان داد می‌زد: «هدی جان شهادت مبارک»، حنیف می‌گفت: «بابام شیره، برای شیر که گریه نمی‌کنم، همتوں بخندید». من هم مات و مبهوت ولی خوشحال از آزادیت از قفس به ناگاه چشمانم به صورت زیبا و جوانست

حاطره‌ای از صابر، مرد بزرگ

کیوان انصاری

منبع: جرس

او چون نمی‌دانست که خانم و فرزندم کی از خانه خارج می‌شوند گویا از چند ساعت پیش آنجا منتظر بوده. دخترم آن روز با محبت مردی بزرگ به مدرسه رسانده می‌شود و من در زندان خواب می‌بینم که روز خوبی است . روحش شاد آن بزرگ مرد که نامش برای من و خانواده ام جاویدان خواهد بود . او هدی صابر بود. عزیزی از عزیزان من که از دست رفت.

مهر ماه بود و من هنوز در زندان بودم. صبح زود روز اول مهر که خانم می‌خواسته بچه را به مدرسه ببرد می‌بیند که همان چهره آشنا همان که بارها آمده بود و برای خانواده ام که هیچ منع درآمده نداشتند یخچال خانه را بارها پر کرده بود و دلداری داده بود که این روزگار سخت هم بگذرد و دستی از سر مهر بر سر دخترک کوچکم کشیده بود، تویی یک آژانس نشسته و منتظر است تا کودکی را که دوری پدر آزارش می‌دهد تا کودکی را که دوست داشته روز اول مهر پدر به مدرسه برساندش همراهی کند .



تا آخر خط معرفت...

رضا علیجانی

منبع: جرس

بود نه چیز دیگر که زندان اذیتش میکرد در دادن آن، گفتند برو و خودت دارویت را تهیه کن. اما این بار انگار از مراقبت خبری نبود. و این یعنی میخواستند هدی بروند تا آخر خط.

مدتی پیش هم هدی میخواست اعتصاب کند. مهندس سحابی گفت بگویید نکد. من هدی را میشناسم میروند تا آخر خط. آنها هم رسیدگی نمیکنند و هدی خواهد مرد. وحالا که پدرمان نبود، این پیش بینی او اتفاق افتاد. ماموران امنیتی نه تنها از او مراقبت نکردند، بلکه از رسیدن پیام شخصیت های سیاسی هم فکرمان که از هدی خواهان پایان دادن اعتصابش بودند، به وی خودداری کردند.

روز قبلش هم خانواده سحابی (زیری خانم همسر صبور و فداکار مهندس سحابی و آقای شامخی همسر زجر کشیده هاله) بدنبال تقاضا از هدی برای اتمام اعتصابش بودند. اما ماموران امنیتی که چند روز دور خانواده سحابی و پیکر عزت و هاله بودند این بار انگار نه انگار. من با روحیه و اخلاقی که از هدی سراغ دارم مطمئنم اگر خبر این تقاضاها به او میرسید به اعتصابش پایان میداد. این هم خود دلیل و سند دیگری برای اعدام نامرئی هداست.

آن ها هم هدی را میشناختند. و از صداقتش و مداومتش و پایداری اش بر آنچه گفته و وعده داده بود خبر دار بودند. میداستند او تا آخر خط خواهد رفت. آخر خط معرفت و مرام و قول و وفا. چه غم بار است این خداد. اگر در 16 آذر 32 ملت ما سه شهید داشتجو را در پای کودتای 28 مرداد قربانی داد؛ حالا هم در این خداد سه قربانی در پای [...] داده ایم؛ عزت سحابی به خاطر زجری که در این سالیان کشید زجر کش شد و دعایش برای مرگ تحقق یافت. هاله تحت فشار و ضربات شوک آور قوم وحشی شهید شد و حال هدای عزیز نیز وامش را کنار جام بگذاشت و رفت. بس نیست این همه قربانی در این خداد خونین و پرحداده. بس نیست خون های ندا و سهراب و کیانوش و ده ها کشته به ظلم دیگر.

در ایران شاهد [...]

جمهوری اسلامی از حکومت کردن بر دلهای مردم نامید شده و [...] تنها میخواهد بر سرهای آنها حکومت کند.

اما آگاهی و اراده مردمان و سنتهای خدایی تاریخ نشان داده که این توهمند و رویا دیری نمی پاید. واشک و آه مردم سینه هارا به تنگ می آورد و تبدیل به فریاد میشود.

هاله هنگام شکستن سرش در میدان بهارستان پر خاطره این نوشته را بالای روش گرفته بود:

شاه صدای مردم را دیر شنید.

واین پیام هر سه قربانی خداد ماه ما [...] است.

من رفیقم، رهگشایم، با بگشا؛ نزد من آ

صیر صابر هم تمام شد. هدی هم نزد او رفت. پیش عزت و هاله اش.

خبر دهشتناک بود. اول باورم نمیشد. تلفنی به یکی از نزدیکانش زدم. آرام بود و گفت ما هیچ چیز نمیدانیم. در راه بیمارستان بود. تلفن بعدی در سرداخانه بود. هنوز ندیده بود. گریه میکرد و نگران. تلفن سوم دیگر جواب نمیداد. تلفن چهارم را همراهش گرفت و با اشک و ناله خبر را تایید کرد.

ناله را هر چند میخواهم که پنهان برکشم

سینه میگوید که من تنگ آدم فرباد کن

ما در ایران شاهد حکومت [...]. هر فرد زندان رفته ای، هر مسئول زندانی، هر نیروی امنیتی و بازجو و شکنجه گری میداند که دو جا جان زندانی به شدت در خطر است و ممکن است دیالیز شود. یکی زندانی که کابل میخورد و دیگری زندانی که اعتصاب غذا میکند. هدا صابر بیست و چهار ساعت بوده که درد کشیدن اش را به مسئولان زندان اطلاع داده بود. به جای آنکه خود آنها او را تحت نظر بگیرند. آن ها هدی را اعدام کردند. حکم اعدام به صورت نامرئی در مورد او اجرا شد. چراکه خطر مرگ برای زندانی در حال اعتصاب بسیار جدی است. این یک امر بسیار معمولی و پیش پا افتاده ای است که همه زندانیان و زندانبانان با تجربه آن را میدانند. آنها خواستند از شر هدی خلاص شوند. همچنین از شر اعتصاب غذا کنندگان که نمونه عبرتی باشد برای شان.

دفعه آخری که پس از دو سال میخواستند آزادمان کنند سربازجو به ما گفته بود این تهدید را. او گفت از نظر دولستان ما شماها سیاه شده اید (اصلاح ناپذیر) این دفعه دیگر بازداشتان نمیکنیم. همان بیرون با شما برخورد میکنیم. ماهرسه از این جمله پیام تهدید به مرگ را فهمیده بودیم. و فکر میکردیم باز زندان برای مان شاید جای امن تری باشد. اما این حادثه نشان داد که آن تهدید حالا به اجرا درآمده است. اعدامی نامرئی با واگذاشتن زندانی به خودش و نبردنش به بهداری.

جان آدمیزad برایشان بی ارزش است. بارها این را تجربه کرده ایم. بار آخر یکی از دولستان اعتصاب غذا کرده بود، اعتصاب تر، مسئول زندان سپاه یا دو الف اوین به حیاط زندان آمد. فکر کردیم برای دیدن زندانی اعتصاب کرده آمده است. بعد متوجه شدیم برای رسیدگی به لوله فاضلابی که در حیاط بود و مشکل پیدا کرده بود؛ آمده است. جان آدمیزad بی بها تر از لوله فاضلاب. دولستان اعتصاب تر او را به خشک تبدیل کرد در اعتراض. ظرف دو روز اعتصاب تر و یک روز خشک، هشت کیلو وزن کم کرد. بهداری چسییده به حیاط مان بود. آن موقع نمی خواستند انگار بکشند. فرد اعتصابی را روزی دو، سه بار بهداری میبردند و وزن و فشارش را کترنل میکردند و روز سوم تقریبا از زندان بیرون شدند به عنوان مرخصی. خواسته اش هم فقط دارو



هدی صابری؛ روح حذیف، بابی ساندز جذبش سبز

مرتضی کاظمیان

منبع: جرس

بلوچستان مشغول بود)، اسیر خوی خشن و جوهر رشت دیو استبداد و طاغوت فرعون صفتی شد که خود کامگی پیشه کرده و با بر اعتنایی به حقوق زندانیان، آنان را به دروازه‌های مرگ سوق می‌دهد. نمی‌دانم تیم بازجویان و گروه امنیتی بازداشت کننده‌ی او، امروز در چه حال‌اند. [...]»

دست ما اگر در این روزها از تغییر [...] کوتاه است؛ دست مان به دعا بلند است، همراه با موسی(ع)، پیامبر خدا که فرمود: «رَبُّنَا أَطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَأَشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» پروردگارا تا [خلق را] از راه تو گمراه کنند پروردگارا اموالشان را نابود کن و آنان را دل‌سخت گردان که ایمان نیاورند تا عناب دردنای را بینند (سوره یونس، آیه ۸۸) او را سزاوار، مرگ در بستر نبود... شهیدی که متعلق به این زمان و مکان نبود، روز و روزگاری به شهادت رسید که پرده‌ای دیگر از ماهیت انسان ستیز [...] برگیرد.

بیش از این، در این لحظه، که دقایقی از شنیدن خبر شهادت برادر قرآن پژوه و دوست رادمرد و مهربانم می‌گذرد، چیزی نمی‌توانم نوشت. می‌ماند «چهار عکس». سال پیش، در اردیبهشت ۱۳۸۹ هنگامی که در جلسه‌ای محدود و محفلی خصوصی، سالروز تولد زنده یاد مهندس عزت الله سحابی را جمعی از دوستان به جشن نشسته بودند، عکس‌های زیر را از او «شکار» کردم. نشان اش دادم. به شوخی گفت: «از شهید عکس گرفته؟!» و به شوخی گفتمن: «بله؛ باشد برای روزی که شهید شدی، پوستر کنیم و بزینیم شهید هدی صابر...»

اینک، سالی بیش سپری نشده، سوگمندانه، آن چهار عکس، تمثال کم نظری شهیدی دیگر شده‌اند. چهار عکس را تقدیم می‌کنم به «شهید جدید ایران زمین، بابی ساندز جنبش سبز، هدی صابر» و همه‌ی آنها که طعم و عطر ناب و نایاب مردانگی و آزادگی و ایمان و محبت و خصائص انسانی و پهلوانی آن آزاده‌ی وطن دوست و عاشق انسان را چشیده و بوییده بودند یا اینک، به احترام بزرگی جان‌اش، به پاس آزادمردی و استبدادستیزی و فریاد اعتراض اش علیه ظلم و دروغ و ریا و بی‌عدالتی، عزم جزم می‌کنند بر صبوری و استقامت.» زندان شکست و رفت...

روح آزاده، مرد موحد، تقوای پیشه‌ی بالا خلاص، جان شفیته‌ی حق، آموزگار «منش، روش و بیش»، تبلور دوباره‌ی محمد حنفی نژاد، بار صادق و همراه جدناشدنی عزت الله سحابی، «هدی صابر» در «خرداد»، خرداد سرخ، ماه شهادت «حنفی و یارانش»، به شهادت رسید.

مورد آزاده، در نامه اعتضاب غذایش با دیگر فعال ملی-مزهبه‌ی، امیر خسرو دلیرثانی تصویر کرده بود که «در اعتراض به فاجعه روز چهارشنبه ۱۱ خرداد ماه ۹۰ و تهاجم منجر به مرگ فرزند اول سحابی بزرگ که مادر صفت و خواهرگونه در خدمت مردمان و آسیب دیدگان واقعی دو سال اخیر میهن بود، از گاه غروب پنجشنبه ۱۲ خرداد ماه در بند ۳۵۰ زندان اوین بدون طرح هیچ گونه مطالبه و خواسته شخصی، دست به اعتضاب غذای تر می‌زند و با آب و چای و قند و نمک، سر می‌کند.» او تاکید کرده بود که «شاید این اقدام به سهم خود در شرایط وانفسای وطن مصدق - سحابی، مانع از تکرار این بیدادگری‌ها علیه انسان‌های بی دفاع شود.»

«بابی ساندز» جنبش سبز مردم ایران در روزی به آموزگار و مقتداشی، عزت الله سحابی پیوست و خواهراش، هاله را تنها نگذاشت که نامش همراه با «خرداد» جاودانه شود.

حالا جنبش دموکراسی خواهی و آزادی طلبی مردم ایران، صدای اعتراض شهیدی دیگر را در متن خود دارد که فریاد کرد اعتضاب می‌کند تا «مانع از تکرار این بیدادگری‌ها علیه انسان‌های بی دفاع در وطن مصدق - سحابی شود.» روح بلند و جان آزاده‌ی در خور زیستن در این سرزمین استبدادزده (به تعبیر مهندس سحابی «ملکت نفرین شده») نبود. او چنان جان باخت که سزاوار زیستن آزاده و حیات اعتراضی و مرام اش بود. هدی - که شفیته‌ی محمد حنفی نژاد بود - چون حنفی به تاریخ استبدادستیزی ایران پیوست، مرد آزاده که عاشق تختی بود، چون او پهلوانانه زیست و مردانه جان باخت.

سردار ایرانی سر بلند در تاریخ آزادی خواهی مجاهدان این خلق ستم کشیده، خود را ثبت کرد و جان داد، و ما را تنها - تنهای از پیش - گذاشت و رفت... او «منصور حلاج»‌ی بود که اینک پیکرش، پر چم ماست.

آن که بی هیچ جرم و گناهی، بی هیچ جرم و گناهی در بند شده بود (جز آن که به یاری بی پناهان و هموطنان بیکار و رنج کشیده‌ی سیستان و





دلنوشته عبدالله مومنی یکی از 12 زندانی اعتراض کننده در اعتراض به شهادت مظلومانه صابر:

صابر ما بیداریم

منبع: جرس

چند روزی پس از ضایعه فقدان سحابی وقتی در مراسمی که به پاسداشت یاد آن دو عزیز سفر کرده بربا داشته بودیم، به صابر که عنان سخن با چیره دستی در دست گرفته بود و تاریخ زندگانی عزت الله سحابی را ورق می‌زد گوش فرا داده بودم، ناگاه به یاد خاطرات مشترکم با هدی افتادم، به یاد نخستین روزهای دانشجویی در نیمه دوم دهه هفتاد و آشناپی با نام او در هنگامه تلاش‌های فکری اش در "ایران فردا" و اندکی بعد رو دررو با او در جریان ارتباط مستمر و کیفی اش با انجمن‌های اسلامی دانشجویان و دانشجویان تحول خواه و مشتاق آن روز. صابر برگی از مجاهدت‌های سحابی را کنار می‌گذارد و من غرق در خاطرات، بازجویی‌های دستگیری خرداد 82 را به خاطر می‌آورم که در سلول‌های تنگ و تاریک بازداشتگاه 2 الف زیر فشار شکنجه به کینه و نفرت عمیق بازجویان از او که چند سالی آنطرف تر معلوم نبود در چه حالی به سر می‌برد، بی‌بردم.

صابر در همه سال‌های فعالیتم در دفتر تحکیم وحدت و سازمان دانش آموختگان ایران هیچگاه از تعامل انتقادی درین نورزید و همواره یکی از تاثیرگذارترین افراد در فضای جنبش دانشجویی بود، از سخنرانی‌های پی در پی اش در میان دانشجویان تحکیمی در انجمن‌های سراسر کشور گرفته تا انتشار جزوی انتقادی "هویت فرار" همه و همه حکایت از نگاه جدی و امیدوارانه او به نهاد دانشگاه و جنبش دانشجویی داشت.

لختی با خود اندیشیدم، دینی درباره او بر گردن دارم که حالا از ادایش ناتوانم. در هر دوره بازداشت من و سایر زندانیان سیاسی رسم او بود که بی‌خبر و بی‌سرود صدا درب خانه‌های ما را بزنده و جویای احوال خانواده‌ها شود. اما من در پس دیوارهای این محبس مشترک چگونه توان بازدید آن دیدها را دارم؟ در جستجوی پاسخ این پرسش‌هایم که متوجه صدای محکم اش می‌شوم ... می‌گوید: "خرداد، ما کیفی است ... مهندس همیشه دوست داشت که در این ماه از دنیا بروم ... خرداد ماه شهدا هم هست ..." و یک یک نام آنها را می‌برد و تا ندا و هاله می‌رسد اما او خوب می‌داند که در انتهای این جمله نقطه پایانی وجود ندارد.

و امروز او این را ثابت کرده است، او با شهادت اش این واقعیت را شهادت داده است.

اما حالا آقای صابر! من دوباره بی‌رمقم و با آنکه می‌دانم مرزهای شرافت و آزادگی را پشت سر گذاشته‌ای، می‌خواهم صدایش کنم و فریاد برآرم که "آقای صابر ما بیداریم ..."

عبدالله مومنی
بند 350 این

یک کاسه سوب که با دقت و سلیقه مهیا شده با احتیاط کج اتاق می‌گذارد و با لحنی آرام طوری که بیدار نشوم می‌گوید: «عبدالله سرما خورده و قی بیدار شد بگویید حتماً بخورد» بی‌رمق اما بیدار، پیش از آنکه مجال تشکری هر چند کوتاه بیام از درب عبور کرده و رفته است، می‌خواهم صدایش کنم که «آقای صابر بیدارم ...» اما او رفته است.

فرصت کوتاه بود و واقعه سخت نامتنظر؛ خرداد که شروع شد گویی ضربان قلب بند شدت گرفت. مانند روزهایی که خرداد ماه را آخرین مجال به حرکت در آوردن دانشگاه می‌دانستیم و تب و تابمان افزون می‌گشت، مانند همه خردادهای خوب و بد از 76 گرفته تا 82 و 88 این سال اما در پس دیوارهای آشنا این، دست بسته و دهان بسته، در خوف و رجای همیشگی اوح گیری منازعه استبداد و آزادی و در حالیکه ترجیع بند دعای پس از سلام نمازمان شفای مهندس عزت الله سحابی بود ناگهان قاصدی خیر آورده که «مهندس تمام کرد» سراسیمه و در پی صیر، سراغ صابر را گرفتم و آنگاه او را که دلده سحابی بود دیدم و با خود گفتم: «... اما تمام شد...». چند ساعتی نگذشته، صابر، تکیده اما استوار در پی برنامه ریزی برای برگزاری مراسم ختمی آبرومند و در خور شان عزت سیاست ایران در جمع زندانیان سیاسی این است اما تنها فاصله یک غروب و طلوع لازم است تا تاخ

ترین روز صابر با اطلاع از خبر غروب مظلومانه «هاله خانم» آغاز شود. این بار اما بر خلاف روز پیش خطوط چهره هدی تنها از حزن و اندوه مهار شده اش خبر نمی‌دهد، خشمی که حکایت از جریحه دار شدن غرورش دارد به روشنی نمایان است. پس از گفتگوی کوتاهی او را تنها می‌گذارم و چشم هایم را با قلم‌های سریع اش که به سرعت طول هواخوری بند را در رفت و آمد است همراه می‌کنم، تو گویی خشم این مرد چنان است که اگر به سمت دیواری روی نهد دیوار از شرم در به رویش می‌گشاید.

بر آمدن بانگ اذان بی‌شک تنها مانع این آمد و شد است، لحظاتی بعد صابر است و پاهای برهنه و آفتاب سوزان و سجاده سوزن‌ناک گسترده در برابر او- همچون نماز ظهر عاشورایت که با پای برهنه بر کف تفتیده هواخوری زندان اقامه کرد - چه کسی می‌داند که در آن نماز چه گذشت و صابر در پیشگاه صبار در چه عهد و پیمانی وارد شد؟ هرچه بود آنکه ساعتی بعدتر از عزم خود برای آغاز راهی سخن گفت که آن را دست کم مرهمی بر دل زخم خورده اش می‌دانست ...

پروژه‌ای مشترک میان او و خدای اش کلید خورده بود و تنها هفت روز و شب و هفت وادی دلدادگی کافی بود تا هدی ناباورانه دامن از میان ما برچیند و تنمای شبانه اش را در آغوش بگیرد ... "هدایت".



عزتِ هالهِ هدی

عبدالعلی بازرگان

منبع: جرس

به مهندس سحابی و مهندس بازرگان نیز بسیار علاقه مند بود و برای آثارشان ارزش زیادی قابل می‌شد. شنیده بودم در سال ۱۳۸۷ در سمیناری در انجمن اسلامی مهندسین برای رو نمایی شانزدهمین جلد از مجموعه آثار مهندس بازرگان، که جمعی از صاحب نظران سخنرانی می‌کردند، بررسی و تحلیل او از آن مجموعه، بسیار دقیق، مبتکرانه و آموزنده بود و موجب شگفتی حاضران گردید.

چشمان تیز بینی درنظرارت برعملکرد حاکمان داشت، از جمله در مورد بودجه سال ۱۳۸۷، که دولت آن را کلی و غیر قابل نظرارت و کترول تنظیم کرده بود، مقاله تحلیلی دقیقی انتشار داد که مورد توجه تحلیل گران قرار گرفت.

دستی می‌گفت هدی پروژه‌ای در باره‌ی درمان مستقیم و غیرمستقیم، برای "ازمان تامین اجتماعی" با همکاری عده‌ای متخصص تنظیم کرده بود و مدیریت جلسه‌ای را که پروژه برای مدیران عالی سازمان ارایه می‌شد به عهده داشت. جمعبندی او از بخش‌های مختلف پروژه آن قدر ماهرانه و جامع انجام شد که ظرفیت ذهنی و علمی و مدیریتی او را برای حاضران ثابت کرد.

از نظر زندگی شخصی بسیار منظم و فعال بود. صبح‌ها حدود ساعت ۶:۳۰ از خانه خود در نارمک خارج می‌شد تا قبل از ترافیک شدید تهران، به محل کار خود که در حوالی میدان هفت تیر بود برسد. هدی اغلب از وسیله نقلیه عمومی استفاده می‌کرد و من ندیدم که تک سرنوشنی وسیله شخصی خود باشد. وارد اتاق او که می‌شدید، نظم و ترتیبی را مشاهده می‌کردید که دلالت بر نظم دقیق ذهنی او می‌کرد. فایل‌ها همه منظم در جای خود بودند، حتی یک برگ کاغذ اضافه هم در اتفاقش دیده نمی‌شد. بسیار خوش حساب بود و روابط مالی منظمی داشت.

مردادماه سال گذشته پس از چندین بار احضار تلفنی، بدون ارائه حکم رسمی، او را در حوالی دفتر کارش ریوپند! که تا چند روزی خانواده و دوستانش برای کسب اطلاع سراسیمه به هر دری می‌زندند، سپس بدون آنکه جرمی برای او توانسته باشند بتراشند، بدون محاکمه و رسیدگی تا زمان شهادت در زندانش نگه داشتند!

به راستی هدی صابر اهل ایمان، اخلاق، تقوا، اخلاق، گذشت و فداکاری بود. او به آرزوی خود، که گفته اند شهادت در خرداد ماه بود رسید، آیا آنان که جانش را با سهل انگاری و بی اعتنائی عمدی و به گفته هم بندهان، با ضرب و شتم گرفتند، باقی خواهند ماند و به حسابشان رسیدگی نخواهد شد؟ و سیعلم الذين ظلموا ای منتقلب ینقلبون.

رفتن هدی غمی بر غم‌های غروب عزت و هاله افزود. تا آن جا که به خاطر دارم، حدود ۱۵ سال پیش بود که برنامه آموزشی مفصلی برای آشنا کردن جوانان با تاریخ و فرهنگ کشورمان تهیه کرده و آن را با اظهار آمادگی خود برای اجرا، به انجمن اسلامی مهندسین پیشنهاد کرده بود.

اواخر سال ۱۳۷۹ همراه سایر دوستان ملی مذهبی بازداشت شد و ماه‌ها در سلول انفرادی و بیش از یک سال را در بند عمومی گذراند. گویا طولانی گشتن اسارت در زندان ناشی از ارتباط با جوانان و اثرگذاری او روی دانشجویان بود. دوستانی که پس از آزادی به دیدارش رفته بودند، می‌گفتند آثار رنج و زندان در سیما و چشمان او دیده می‌شد، اما به دلیل "صابر" بودنش! زندان خلی در اراده او برای تلاش در راه اصلاح جامعه وارد نکرده بود. برای دوستان به تفصیل ضرورت کار فرهنگی و اخلاقی را برای بیهود شرایط سیاسی جامعه توضیح می‌داد و خوش بین به آینده بود.

پس از آن کارهای فرهنگی زیادی را آغاز کرد؛ از جمله اداره کلاسی در "حسینیه ارشاد" تا به جوانان درس خدا شناسی و قرآن بیاموزد و برای آنها خدا را، برخلاف شیوه‌های مجرد و بی محتوا، نزدیک، دوست داشتنی و یار و همراه معرفی کند. تحقیقات با ارزشی هم روى قرآن کرده بود، حتی آنرا از نقطه نظر "آوا شناسی" و لحن موسیقیابی مورد بررسی قرار داده بود.

مدیریت موسسه "خانه پژوهش" را نیز به عهده داشت و برای توانمند ساختن مردمان محروم، پروژه‌ای را از طرف سازمانی زیر نظر وزارت مسکن مدیریت می‌کرد. از جمله در: سیستان، بلوچستان، آبادان و چند شهردیگر که به اتفاق خواهر تلاشگر خود خانم "فیروزه صابر"، در کارآفرینی برای زنان محروم فعالیت می‌کرد. مسافرت هم زیاد می‌رفت و به نظر می‌رسید روابط گسترده‌ای با مردم ایجاد کرده است. به طوری که گفته می‌شود، یکی از انگیزه‌های بازداشت اخیر او همین موضوع بوده است.

اهل قلم بود و حل مسائل اجتماعی ایران در کانون توجه و فکر و عمل او قرار داشت. در دهه ۱۳۷۰ عضو شورای سردبیری مجله ایران فردا به مدیریت شادروان مهندس سحابی بود که این نشریه نقش مهمی را در تحول فکری جامعه در آن سال‌ها ایفا کرد. مدتها نیز مسئولیت مجله موسسه پژوهشی تامین اجتماعی را به عهده داشت. با توقف مجله ایران فردا و تغییرات مدیریتی در آن، نقش او نیز در شورای سردبیری این نشریه به پایان رسید، سپس در دهه ۱۳۸۰ کتاب "سه هم پیمان عشق" (حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان از پایه گذاران سازمان مجاهدین خلق در دهه ۱۳۴۰) را نوشت. علاوه بر این‌ها، اهل ورزش هم بود و به پهلوان‌ها، به خصوص تختی علاقه خاصی داشت و ویژه نامه‌ای از مجله "چشم انداز ایران" را به تختی اختصاص داد.



سوگ صابرانه: هدی صابر غریبانه و معترضانه رفت

محمد نوری زاد

منبع: وبسایت نویسنده

هدی صابر، از پس عمری تلاش صادقانه، و خدمت به فرهنگ این ملک، بی آنکه مثل صادق محصولی و رحیمی و مشابی، به دزدی از اموال مردم روی برده باشد، و مثل آقای جنتی و احمدی نژاد، مخاطبان خدا و رسول را از گردآگرد این سرزمین ستمدیده رانده باشد، روی در نقاب خاک کشید. هدی صابر، معترضانه از ما روی گرداند. او در حال اعتراض غذا، از جان خود دست شست.

او، می توانست برای ما، بقدر "بابی ساندز" قیمتی باشد. می توانست با شکوه تشیع شود و خیابانی و کتابخانه ای به اسمش مزین شود. اما او، غریبانه و معترضانه رفت. هدی صابر، نه مثل خیلی ها که دم از دیانت و انقلاب می زندند و خواسته و ناخواسته، آب به آسیاب اجانب می ریزند، جاسوس و مزد بگیر آمریکا و اسراییل بود، و نه جز فرا بردن آبروی مسلمانی، هم و غمی داشت. او غریبانه از همه ای ما روی بر گرداند و ما را با صادق محصولی ها و رحیمی ها و احمدی نژادها و جنتی ها تنها گذاشت تا ما خود به ترسیم فردایی که از دست ما گریز می کند، دست ببریم.

هدی صابر، این نویسنده و فعال فرهنگی، نه کارخانه ای به اسم خود داشت نه دستی در اموال مردم. آن سوترا از نام باتوانه اش، مرد بود. نام دو پسرش را به یاد مجاهدان راستین سرزمینمان، حنیف و شریف نهاد. و هرگز، دست از دامان قرآن برنداشت. هدی صابر، یک مسلمان ایرانی، با قائمی افراشته بود. او هرگز، تن به ذلت نسپرد. و قلمش را به ناحق نیالود. روانش شاد، و ضمیرش از ما جاماندگان خشنود.



امروز، دوشنبه، بیست و سوم خرداد ماه سال نود، جسم "هدی صابر" را به دستهای خاک آلود خاک سپردیم، و بر سر مزارش، بارها و بارها سرود سپاس سردادیم. من، غربت، فراوان دیده و شنیده بودم. تشیع و به خاکسپاری "هدی صابر" اما غریبی مضاعفی با خود داشت. گاردها و سپرها و اسلحه های اخم آلود، با زبان بی زبانی به مردم محاصره شده می گفتند: اگر حرف اضافی بزنید، با ما طرفید. و مردم مظلوم هم چجزی اضافه تو از "سپاس" نگفتند. من بارها در همین همنوایی شورانگیز مردم داغدار

گریستم. نه به هدی صابر و گذشته ای شریف او و یا حتی سرانجام غریبانه ای او. و نه به خانواده ای عزدار او که ماموران امنیتی، آنان را قابل ندانسته و از مرگ مردانشان، خبری به آنان نداده بودند، بل از سوز مردمی که در اوج نفرت و انزعجار، باز به خدا پناه می برند و باز از بزرگی او یاد می کردند. مردم برس مرز "هدی صابر"، یا پیش از آن، بارها برس جسم او، سوره ای حمد را با سوزی سوزان، همنوایی کردند. به محض این که یکی در می آمد: الفاتحه، مردم به یک جهش، پای در رکاب، به دامان سوره ای حمد دست می برندن. انگار ماهها برای این همنوایی آموزش دیده بودند. کسی از نظم سرود، خروج نمی کرد. گام به گام، کلمه به کلمه، و آیه به آیه، سوره ای حمد که تمام می شد، بلافصله همنوایی مردم، به سمت سوره ای توحید، خیز بر می داشت.

میله های سرد : برای هدی صابر حمدید رضا یعقوب زاده

آسمان نگاهم
میله های قفسی ست
که
مرا
به ماه می خواند
اینجا
به موازات
میله ها
ایستاده ام
صبور تر از
قلعی
که
باز
نخواهد شد



به یاد هدی صابر

احمد قابل

منبع: جرس

محرومیت و زندان، از ایمان پاکش به اسلام دفاع کرد و سرانجام، جسم خود را از سر تأسف، وانهاد تا سرزنش مولایش شامل حال او نگردد و آزادی از ننگ زندگی زیر بار ستم را با شهادت خویش به دست آورد. او را با منطق حاکمان فعلی ایران نیز (که در داستان اعتصاب غذای «بابی ساندز» حاکمیت انگلیس را عامل شهادت وی معرفی کردند) باید شهیدی دانست که به دست حاکمیت بی حیای ایران به شهادت رسیده است. گرچه سرافکنده از این زندگی ننگین و شرمسارانه هنوز نفس می‌کشم، ولی خواستم تا با یادی از آن نیک مرد ملی و مذهبی، به همسر و فرزندان و خواهر و تمامی بستگان و دوستان داغدیده و رنجورش دلداری دهم که؛ «خدا با صابران است=ان الله مع الصابرين». امید است که همچون شهید شاهد خویش، بر مکتب و منش او پایدار بمانیم تا روان او همیشه شاد باشد. خدایا؛ آله‌های پیشکش این سرزمین و ملت ستمیده اش، خصوصاً «الله سحابی و هدی صابر» را از این مردم رنج دیده بپذیر و آزادی حقیقی و همیشگی آنان را از گرفتاری‌های بی شمار دنیا، سرمایه‌ی آزادی همیشگی و دنیوی ستمیدگان این سرزمین از ستم و استبداد قرار بده، باشد تا شهد آزادی و عدالت و مردم سالاری، تلخی این روزها را از یادشان ببرد.

آفرین و درود خدا بر او که این همه بی‌شرمی و بی‌حیائی را به نام اسلام و ایران، تحمل نکرد.

من بی‌غیرت مدعی «شريعت محمدی(ص)» و «تشیع علوی» ماندم و شهادت «الله» ی «عزت خدا» را دیدم و برخلاف سخن مولای پرهیز کاران علی(ع) زنده ماندم، گویی ندیده و نشنیده ام که؛ «اگر کسی از تأسف کمترین تعرض مهاجمان خارجی به مرزنشین غیر مسلمان کشور اسلامی بمیرد، سزاوار است!!».

اما مردی با غیرت دینی و ملی، چون «هدی صابر» در اندوه کشته شدن زنی صبور و آزادی خواه، پاک و قرآن پژوه و خندان و مسالمت جو، به دست گزمه‌های [...]. سخن مولایش را شنید و خود را «شاهدی صادق» و «مصلداق دقیق» برای آن سخن زرین قرار داد تا نشان دهد که «مکتب و منش علوی» همچنان زنده است، گرچه پیروان مکتب قاسطین و مارقین و ناکنین نیز هنوز در میدان اند!!

آفرین و درود خدا بر او که اینهمه بی‌شرمی و بی‌حیائی را به نام اسلام و ایران، تحمل نکرد و بدون آنکه نان اسلام را خورده باشد، با سال‌ها تحمل

در رثای هدی صابر

فرشته جمشیدی*

منبع: جرس

آنان مانندند و لکه‌ی ننگ دیگری بر دامن و خال سیاهی بر چهره و مظلمه‌ای دیگر بر دوش. ستاره‌ای دیگر از آسمان این دشت مشوش و این خاک بلاخیز را به زمین کشیدند و «فروغ گوهری دیگر از گنج خانه‌ی دل مان» را به گمان خویش به خاموشی و تاریکی کشاندند تا مگر «گنج مقصود خود را در ویرانه‌های مغفولى بیابند».

دربغا و دردا و حاشا از آنان که غافلانه خود را مستغنی می‌دانند و همواره خالی دستان شان را با انبوهی از تجربیات خام پر می‌کنند و فاتحان قله‌های پست اند. پشتوانه‌های رهروان راه آزادی و آزادگی را باور نمی‌دارند و سرنوشت اجتناب ناپذیری را برای خود رقم می‌زنند.

گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند

*عضو شورای فعالان ملی-مذهبی و عضو شورای مادران صلح

چو فرزندت مرا خواند شهید راه آزادی
چه خواهی گفتن اش فردا که زندانیان من بودی؟
تو زندانیان من بودی و من زندانی ات اما
اگر نیکو بیندیشی، تو هم زندان من بودی

لاف زنان و پندرابروران فریادهای پاک و زلال هدی صابر را که گوهر هدایت را بسی عظیم تر و فراخ تر و وسیع تر از آنچه می‌پنداشتیم و می‌پنداشتند معنا کرده بود، نشینیدند. نظاره گر دردهای شکوهمندش شدند و نواختندش تا صدایش موزون تر و رساتر به گوش جان همدردان و هم بندان و هم رزمان اش برسد و قلب تاریخ را بلرزاند. می‌خواستند شاهد شکستن صلابت دل به دریا افکنده ای باشند که دست از عمل و ادب و عقیده اش بر نمی‌دارد و راه را تا به غایت اش می‌رود و همگون با آنان نمی‌شود. تماشاگران پیشانی پاک و نجیبی شدند که فروتنانه به خاک افتاد و به عرش رفت.



در سوگ صابر

مصطفی ایزدی

منبع: جرس

هدی صابر کوشیده بود بر اساس استناد و مدارک موجود ثابت کند در چندین دانشگاه معتبر همچون آکسفورد، هاروارد، سوربن و... اقداماتی در جریان است که برای حضور در دولت های کشورهای آسیایی و آفریقایی، وزیر و وکیل و نخست وزیر و رئیس جمهور آموش بدنهند. این دانشگاهها در پیشتر از یکدیگر به رقبای سخت دست زده اند و بعضاً موفق هم شده اند که تماشاگر از تقاضه سطح مدیریتی دانش آموختگان خود باشند. این پژوهش از نظر من، هم به دلیل موضوع و هم به دلیل قوت تحقیق، کار بسیار ارزشمند و تازه ای بود.

متاسفانه شبکه اول سیما حاضر نشد روی این کار سرمایه گذاری کند و برنامه تلویزیونی تولید نماید. به همین دلیل حاصل زحمات هدی صابر در لابلای پژوهش های دیگر قرار گرفت و در فسسه های صدا و سیما مدفون شد.

رضازاده صابر شخصیت بسیار ممتاز و با کفایت داشت. کم حرف و پر کار بود. در تحلیل های سیاسی واقع بینانه نظر می داد. در روزنامه نگاری شیوه ای را برگزیده بود که افکار مختلف، زمینه بروز و ظهور پیدا می کرد. در همراهی با جریان ها آزادیخواه، به ویژه نیروهای ملی و مذهبی دلسوز، خویش را وظیفه مند می دانست. رفتار آرام و متین، اخلاق پسندیده و برخوردهای مؤبدانه هدی صابر، به اضافه روح حقیقت جوی او، دوستانش را چنان مஜذوب می کرد که گویی استاد اخلاق و معرفت همگان است. بهمین دلیل سرآمد دوستان روش فکر خود بود.

نام هدی صابر، به خاطر مبارزات حق طلبانه و ارائه یک الگوی انسانی از خود، به ویژه راهی را که برای جانبازی برگزید، در تاریخ معاصر ایران و در کنار نام آزادیخواهان بزرگ، باقی می ماند. رحمت الله علیه

به مناسب هفتمین روز پرواز دوست فرهیخته ام، استاد هدی رضازاده صابر هفت روز می گذرد از روزی که هدی صابر پر کشید و به آسمانها رفت تا چون دیگر جانباختگان راه حقیقت و آزادی، در جوار رحمت حق تعالی، نظاره گر رهروان انسانیت باشد.

چرا هدی می بایست به این زودی می رفت؟ بار دنیا و مصائب روزگار چقدر بر دوش او سنگینی می کرد؟ چقدر دل بزرگ او به یاد سخابی ها تنگ شده بود؟ آنان که صابر صبور را از نزدیک می شناختند، باور نمی کنند که یک انسان وارسته و یک پژوهشگر شایسته، بدون هیچ کرو و فر اجتماعی و بدون این که وسیله ای جز فکر و قلم داشته باشد، در سردی رنج ها و گرمی مظلومیت تحمل شده برو او، جهان خویش بر کف دست بگیرد و به پرواز درآورد. سال هایی چند بود که نام هدی صابر را شنیده و دیده بودم، اما در سال 73 که گروه فرهنگ و ادب شبکه اول سیما رفتم، با او همکار و دوست شدم. یک پژوهشگر پرقدرت و یک تحلیلگر توانی، به ویژه در مباحث مربوط به فرهنگ جهانی، علوم دینی و قرآنی و نیز مباحث سیاسی و اقتصادی از قابلیت های در خور تحسین برخوردار بود.

هدی هر چه از نظر فهم و سعاد بزرگ می نمود و در ادب و وقار درخشش داشت، در ادعا و خودنمایی بی رنگ و ناپیدا بود. در گروه فرهنگ و ادب، بر اساس آنچه در خاطرم مانده، اولین کار پژوهشی که به من داد تا از روی آن برنامه تلویزیونی تولید شود، تحقیق مفصلی بود تحت عنوان «جنگ دانشگاهها»، در این تحقیق سرشار از اطلاعات مفید و دست اول و تحلیل های واقعی، از رقابت های چند دانشگاه مهم و رده اول دنیا، برای تربیت کادر های اداری بلند پایه دولت های جهان سوم سخن گفته بود.

برخی از روحیه های هدی صابر

ژیلا بندی یعقوب

منبع: وبلاگ شخصی نویسنده

مناسب اعیاد غذایی متفاوت نذری می دادند، او این غذا را نمی پذیرفت و به همان غذای ساده و بدون کیفیت زندان بستنده می کرد.

غذای زندان همیشه خیلی بد و بدون کیفیت است و مدت هاست به جای گوشت در غذاها فقط از سویا استفاده می شود و به همین دلیل برخی از زندانیان از فروشگاه زندان برای خودشان غذا تهیه می کنند. اما هدی با وجود دارا بودن امکان مالی حتی یکبار هم این کار را نکرد، می گفت پس زندانی هایی که پول ندارند از فروشگاه غذا بخرند چی؟

هدی کارهایی می کرد که برای برخی از زندانی ها غریب می نمود اما او را خاص می کرد: مثلاً با پاهای برنه در حیاط زندان نماز می خواند.«

باید باور کنم مرگ هدی را بعد از هاله و عزت؟
اصلاً فردا صبح چطور به ملاقات بهمن بروم بهمنی که آن همه هدی را دوست داشت؟ و آن همه از او خاطره تعریف می کرد؟
دیدم وب سایت خبرنگاران ایران در گزارشی به نکاتی از روحیات هدی صابر اشاره کرده که ندیدم جاهای دیگر نقل شده باشد. فعلاً همان را اینجا می آورم تا در روزهایی دیگر خودم خاطراتی را از ایشان بنویسم

«اغلب زندانیان بند 350 می گویند که هدی رفشارهایی داشت که آنها را یاد مبارزاتی می انداخت که در دهه 40 و پنجاه در دوران شاه مبارزه می کردند، او در زندان با کمترین رفاه طلبی مخالف بود، گاهی اگر پولدارهای زندان به



شهادت صابر زمینه ساز دمیدن نور صبح

اشرف منتظری

منبع: جرس

راه عشوق حقیقی را نصیب خود گرداند و با شهادتش لکه ننگ دیگری بر دامن آمران و عاملان اینهمه جنایت نشاند.

برسر آنم که گر زدست برآید
دست به کاری زنم که غصه سر آید

شهادت هدی صابر نه اولین و نه آخرین ظلمی است که در این مرز و بوم متساقنه به نام دین و حاکمیت دینی رخ می‌دهد و هر روز پایه‌های دین را در بین نسل جوان سست تر و بی‌بنیان می‌سازد. به یقین این شهادتها زمینه دمیدن نور صبح را در این شب تار بوجود می‌آورد و بشارت "الیس الصبح بقیریب" را ندا می‌دهد.

شب تار است و ره وادی اینم در پیش
آتش طور کجا، موعد دیدار کجا است
آنکس است اهل بشارت که اشارت داند

نکه‌ها هست بسی محروم اسرار کجا است

متصدیان اینهمه مظالم و جور آن هم به نام دین، خود را برای محکمه در دادگاه عدل الهی آماده سازند. اینجانب این مصیبت جانسوز را به خانواده محترم و مبارز شادروان هدی صابر تسلیت می‌گوییم و برای آن عزیز علو درجات و برای بازماندگان محترمش صبر و اجر الهی را مسائلت دارم.

به نام خدای منتقد
شهادت هدی صابر زمینه ساز دمیدن نور صبح امید در شب تار
صحبت حکام ظلمت شب یلدای است
نور ز خورشید خواه بو که برآید

هنوز چند روزی از شهادت مظلومانه هاله سحابی که در تشییع جنازه پدرش مهندس سحابی با ضرب و شتم ماموران امنیتی رخ داد نگذشته بود که یکی دیگر از چهره‌های دلسوز مملکت پس از اعتصاب غذا در زندان اوین بخاطر شهادت هاله، یعنی شادروان هدی صابر در اثر سستی عمدی در معالجه وی و ضرب و شتم او در بهداری زندان دچار سکنه قلبی شد و به شهادت رسید.

هدی صابر یک هدایت شده صبور و صابری هدایت شده بود. او به راستی یکی از مومنان راستین و دلسوزان اسلام وکشور و مردمش بود. او تحمل این همه ظلم و جور به اسلام و دلسوزان کشور و استفاده ابزاری از دین را نداشت و با کوله باری از غم و غصه دارفانی را مظلومانه وداع نمود.

گوئی از صحبت مانیک به تنگ آمده بود
بار بر بست و به گردش نرسیدیم و برفت
هدی صابر عمر خود را در راه مبارزه با استبداد و ستم و جهالت و دفاع از حقوق مردم صبورانه و به صراط مستقیم هدایت شده گذراند و شهادت در

برای هدای صابر

محسن زال

منبع: وبسایت ملی مذهبی

"عطش به زندگی" در حال اغماست. زندگی را دوست داشت اما بیش از این که خود زندگی کند برای "زندگی" دیگران رنج برد، ماند چون کوهی استوار در برابر بهمن تا نشان دهد که آنگاه که جهان فرو میریزد، ایمان او ترک بر نخواهد داشت. ایمان به آزادی به عدالت و به کمتر رنج کشیدن انسانها "زیستنی" بود شایسته ستایش و رفتنی داشت پر شکوه، در اوج ماند در اوج زیست و در بلندای غرور و افخار رفت، در حالی که گریه کودکان بلوج نگرانش می‌ساخت و ناله بندهای جانش را می‌سوخت، آخرین فروغ جانش را بر افروخت تا باقی مانده راه را بنمایاند، تا چون آرش فراخنای امید و مقاومت را گشاده تر کند.

فراموش نمی‌گردد اینان تا تاریخ شرفی دارد و حقیقتی

با صبا در چمن لاله صبا می‌گفتم
که شهیدان که اند این همه خونین کفنان
گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم
از می‌لعل حکایت کن و شیرین دهنان
در برابر بازجویش با احترام ایستاد چون "حنیف" اما گردن خم نکرد و سر انجام دستور مرگش را خود صادر کرد، تا بنمایاند به همه آنانی که با تهدید "مرگ" بر گرده بندیان مینوازنند که: در نگاهش چونان حقیر و کم بها چیزیست زیستن زیر بار نکبت و بندگی که خود به اراده این بار را از تن باز می‌کند.

با دستان لرزانی که یادگار سالها شکنجه و زندان بود هرگز دست ستمگری را نیفشد و چونان که دوست دار تختی بود یاد آور منشی شد که در روزگار



از شهادت آن پهلوان

مینو مرتضی لنگروندی

منبع: جرس

فیروزه استوار و محکم از ساختمان بیمارستان خارج می‌شود. به سمت او می‌روم و در آن‌وش اش می‌کشم با هم گریه می‌کنیم. در این موقع تلفن فیروزه زنگ می‌زند، گوشی اش را بر میدارد. برای او لین بار صدای فریاد فیروزه را می‌شنوم که داد می‌زند و می‌گوید: «آقای بیات زنجانی ممنونم از اظهار لطف و تسلیت تان ولی چرا کاری نمی‌کنید؟ چرا آیات روحانیون در برابر این همه ستم ساكت نشته‌اند؟ چرا مظلومین را فراموش کرده‌اید. اگر هدی را زودتر به بیمارستان می‌رسانندان الان زنده بود. چرا وقتی به بیمارستان اوردنده و دیدنده خالش وخیم است چرا خانواده اش را خبر نکردنده تا با او وداع کنند؟ چرا یک روز پس از فوت هدی خبرش را از طریق روایت‌ها در سایت باید بشنویم؟ چرا مگر هدی چه گناهی جز وطن دوستی و آزادی و عدالت خواهی داشت که با او و با ما چنین ظالمانه رفتار می‌شود؟» و بعد مذرت خواهی می‌کند: «بخشید آقای بیات از خود بیخود شدم ...» و خدا حافظی می‌کند. فیروزه صبور ما در حالی که زار می‌زند زیر لب می‌گوید: «طلک زنگ زده بود تسلیت بگه من درشتی کردم و داد زدم» به او می‌گوییم: «فیروزه جان حتی در کمی کنند حال تو را. آنها بهتر از هر کسی می‌دانند که مظلوم باید فریاد بکشد و از ستمی که بر او رفته بگوید. و گرنه ...»

مگر هدی با اعتضاب‌غذا و مرگ اش اعتراض خود بر ستمی که به هاله و آقای مهندس رفته بود را فریاد نکرد؛ هدی که اخلاق پهلوانی داشت. همان‌هدایی که معمولاً اولین کسی بود که به سرکشی خانواده‌های دربنده‌گان می‌رفت و آنها را دلداری می‌داد که هر حبس و زندانی بالآخره تمام می‌شود و عزیز دربنده بازمی‌گردد. پس چه بهتر طوری سلوک و رفتار کنیم که زندانی بازگشته سرافرازانه و پیروزمندانه ای داشته باشد. همچنان که خودش هر بار سرافرازتر بازمی‌گشت ...

حیاط بیمارستان مملو از جمعیت شده بود که نیرو‌های گارد آمدند. فریده و شریف و حنیف همسر و فرزندان هدی گویی خودشان را به در سردهخانه بیمارستان زنجیر کرده بودند. فریاد می‌زند پیکر عزیzman را بدھید. فریاد و زاری از هر طرف به گوش می‌رسد. بالآخره توافق می‌کنند که پیکر هدی را به پزشکی قانونی در کهربیزک ببرند و کالبد شکافی کنند.

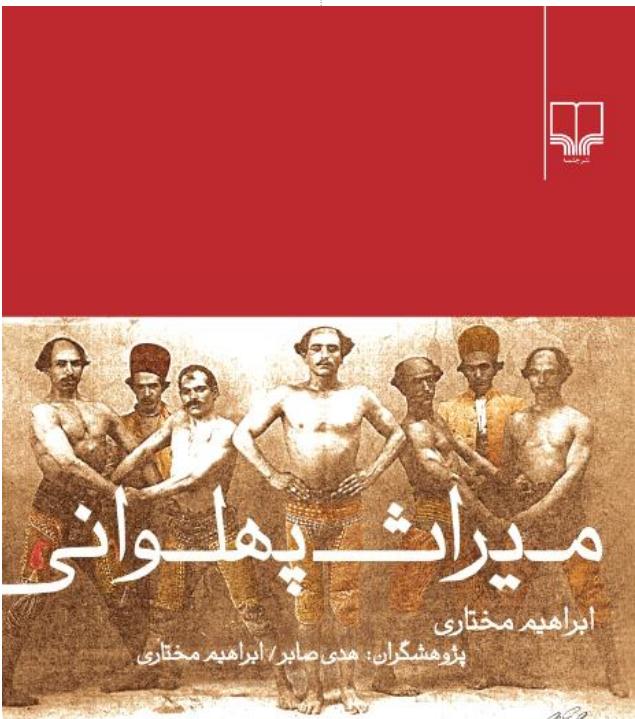
به خود می‌گوییم ایکاش میشد وقتی سینه هدی را می‌شکافند به قلب نازنین و مهریان هدی نظری بیندازند تا بینند که چگونه هنوز خون چکان رنجی است که بر هموطنانش به خصوص عزت و هاله رفته است.

ساعت هشت صبح بود ... دوستی تماس گرفت و با احتیاط فراوان از من پرسید از هدی خبری دارین؟ گفتم خبر خاصی ندارم جز اینکه موسفیدان ملی مذهبی از ایشان و آقای دلیر ثانی درخواست کرده اند که دست از اعتضاب‌غذا بردارند. دوستم با احتیاط بیشتری گفت ولی اخباری شایع شده... گویی آقای نوری زاد در سایت اش نوشت که از بیمارستان به ایشان زنگ زده و خبر داده اند که هدی به رحمت خدا رفته... گفتم این چه جور خبر داده؟ هنما دروغ می‌گن... می‌خوان با دادن اخبار غلط توسط آقای نوری زاد اونو بی اعتبارش کنن... و به دوستم گفتم که الان از فیروزه صابر و با فریده جمشیدی همسر صابر خبر می‌گیرم.

با دلشوره و اضطراب به فیروزه زنگ زدم ... تلفن اش زنگ می‌خورد اما جواب نمی‌داد. به فریده صابر، همسر هدی زنگ زدم. فریده روحش از ماجرا خبر نداشت. پرسیدم از هدی چه خبر؟ گفت: «بی خبرم و هر چه خواهش کردم که اجازه بدن حتی تلفنی بهش اطلاع بدم که دست از اعتضاب‌غذا برداره، اجازه ندادن ... حالا قراره فردا بریم ملاقات و بهش بگیم اعتصابشو بشکنه . مینو جون دلم شور می‌زنه ...» دلداریش دادم و گفتم دعا می‌کنیم انشا الله زودتر این ماجرا به خیر و خوبی تمام بشه.

با فریده خداحافظی کردم و می‌خواستم به دوستم زنگ بزنم و بگم طوری نشده. فریده بی خبره که تلفن زنگ زد و خبر شهادت هدی را تائید کرد. (و از اون پس تا حالا دائم زنگ می‌زنه و من فقط حق گریه می‌شنوم و صدای هایی که گویی از قرچاه فریاد می‌زنند تسلیت ...)

با پیمان شتابان به سمت بیمارستان مدرس راه می‌آیم. به بیمارستان می‌رسم ... اهالی نجیب و مظلوم خانواده ملی مذهبی را می‌بینم . زری خانوم ، مامان هاله چون کوهی از اندوه و وقار روی نیمکت در حیاط بیمارستان نشسته، بسم او می‌دوم. دستش را می‌بوسم و سرم را روی زانوی مهربانش می‌گذارم و زار می‌زنم . سرم را نوازش می‌کنم و با هم گریه می‌کنیم . می‌گم فریده خبر نداره و فریده را می‌بینم که می‌گه من اینجام من بدون هدی اینجام . زبانم نمی‌چرخد به او تسلیت بگویم . فقط گریه می‌کنم . مریم را می‌بینم بیاد می‌اید که چند روز پیش به من گفت مینو اگه همین جور گریه کنی دیگه باید معاینه بشی؟ دلم می‌خواهد به مریم بگم مریم جان من احتیاج به درمان بیماری مزمن تسلیت گفتن و گریستن در مرگ عزیzman دارم . دوای دردم را بگو ، برایم آرام بخش بنویس . ولی مریم چنان غمزده و ناآرام است که کسی را لازم داره تا به او برسه .



چاپ دوم



روح سلطانی زندانی بجست

مجید تولایی

منبع: جرس

به صلات صباریت ملکوتی است، که عروج تو گرچه برای خودت ورود به کعبه ی رستگاری بود و جلوس بر بلندی سپیدار جاودانگی ابدی، اما ای عاقبت به خیر شده، ای همیشه رفیق، ای خوش مرام و همواره باعترفت، بدان و آگاه باش که رفتی و رفتن تو آتش نهاد بر دل.

آخر ای رفیق با رفتنت چنان داغی بر دل این کاروان دل شکسته گذاشت که جای آن است که خون موج زند در دل لعل. ای برادر، بدان و آگاه باش که:

هر گرم نقش تو از لوح دل و جان نرود هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود
بدان و می‌دانم که یقینی تراز همه ما باز ماندگان کاروان می‌دانی، چرا که تو خود
اینک سراسر یقینی و نشسته بر خوان بی انتهای زلال ترین معرفت های ایقانی. آری
ای همیشه رفیق، ای هدایت بخش همیشه شاهد، بدان و آگاه باش که ما کاروانیان
باز مانده، ای گرچه اینک چشم گریان خویش را به توفان بلا سپرده ایم اما سرانجام
یکشب دامن آه سحر خواهیم گرفت و داد خود را ز آن مه بیداد گر، خواهیم
ستاند.

به یقین تو بر فرا رسیدن روزی شهادت خواهی داد، که تین زنگار گرفته‌ی حاکمان
مزور دیو صفت و درنده خو، دیگر بر سرنوشت و مقدرات ما باز ماندگان و این
ملت مظلوم حکم رانی نمی‌کند. روزی که دیگر سر نیزه و داغ و درفش، واژگانی
غريب برای حکمرانی باشد. روزی که دیگر حکمرانان نشسته بر «سر» نیزه‌ها در
توهم و مدهوشی حاکمیت بر مردم به سر نبرند و قربانیان سر نیزه‌ها، جز آنانی
نباشند که برای اعمال سلطه‌ی جائزه‌ی خود بر فراز آن نشینند.

من آن روز را انتظار می‌کشم
حتی روزی که دیگر نباشم

صبح اول وقت به اتفاق تنی چند از دوستان برای دیدار، به منزلش رفتم. یکی دو روز پیش از آن، پس از تحمل ماه‌ها حبس چند روزی را برای مرخصی، رخصت یافته بود. تا او به جمع میهمانان ملحق شود، دقایقی را با همسر صبور و شکیباش به گفتگو نشستیم. با آمدنش مثل همیشه یک به یک را گرم در آغوش گرفت و من نیز او را به بر گرفته و بوسه ای بر شانه هایش زدم. نشست و برایمان گفت و گفت و گفت از آنچه بر او در انفرادی و بازجویی گذشته بود. از نیرنگ‌ها و دنات ها و شیادی‌های بازجوابیان و سناریونویسان پرونده‌های ملی مذهبی‌ها. از سیاه دلی آن شیاطین و دیو صفتان که چگونه به هزار طایف الحیل، برای شکستن مقاومت و ایمان و خودبادی یاران و به تردید و لرزش اندختن شان، از توسل و تمسم جستن به هیچ دنائت و لعامتی فرو گذار نمی‌کردن.

تا آنجا که گفته‌های هایش فقط به خودش مربوط می‌شد و آنچه تنها به مواجهه‌های فردی او با شحنه گان بازمی‌گشت، آرام بود، اما گام به گام، آنگاه که راوی حکایت ستم و بی مروتی‌های روا شده بر دیگر هم بندان گشت، ناراحتی محسوس اش، دم به دم فزونی گرفت و از پی آن آرامش و خاموشی طوفانی، ناگهان گریه، آرام اش را ریود از آن پس، دیگر گفت و گریست و دیگران را نیز به ترچشمی ودادشت و اوج روایت این گفتن و گریستن زمانی بود که راوی مظالم و خبائث‌های روا رفته بر مولا و مقتداش، «عزت مظلوم» شد.

روح سلطانی زندانی بجست جامه‌ی چه درانیم و چون خاییم دست
اما نه، هدی جان، به حقیقت حق قسم، قسم به طهارت روح بلند جسته از زندان
شنیع ترین سلسله جنبانان دین فروشی و قساوت پیشه‌گی در این کهن بوم و بر؛ قسم

برای هدی صابر

بهمن دارالشفافی

منبع: وبلاگ نویسنده (آق‌بهمن)

داشته باشد جنبه شخصی دارد. لایه چریک‌ستای ذهنم رو آمد و همه ذهنم را پر کرده. (بهار ۸۸ و با اولین سخنرانی‌های موسوی هم رقیق تر این حس را تجربه کرده بودم). یادآوری منشی که قولش داشتم و سالها بود - بدون آن که دیگر قولش نداشته باشم - کنارش گذاشته بودم. حتی در ذهنم.

(ع) متن اعلام اعتضاب غذایشان را چندین بار خوانده‌ام و همه افسانه‌های زندگی علی (ع) که در نوجوانی و اوایل جوانی پرشورم می‌کرد، جلوی چشم زنده شده. یک بار دیگر انگیزه پیدا کرده‌ام که سعی کنم آدم دیگری باشم.

من هدی صابر را هیچ وقت از نزدیک نمی‌شناختم. همیشه ملی-مذهبی‌ها را دوست داشته‌ام اما در همان جمع هم عزت الله سحابی برایم چیز دیگری بود و جز او به حبیب الله پیمان و علیرضا رجایی و رضا علیجانی و تقی رحمنانی هم بیشتر از هدی صابر ارادت داشتم. هدی صابر از دور به چشم یک آدم متین کم حرف می‌آمد و نمی‌فهمیدم چرا این قدر رویش حساسند.

چند ساعت بعد از این که خبر فاجعه را شنیدم یادم افتد در یکی از سفرهایی که به ایران رفته بودم یکی از دوستان عزیزم سی دی ای بهم داد که مجموعه سخنرانی‌هایی بود. راستش هیچ وقت آن سخنرانی‌ها را گوش نداده بودم و همین قدر یادم بود که سخنرانی یکی از ملی-مذهبی‌ها بود. بگذریم که وقتی به خانه برگشتم سریع رفتم سراغش و دیدم بله، مجموعه سخنرانی «هشت فراز، هزار نیاز» است که هدی صابر از ۸۵ تا ۸۷ در کتابخانه حسینیه ارشاد و با موضوع بررسی تحلیلی تاریخ معاصر انجام داده. چهار شب از این پنج شب را با صدای هدی صابر خوابیده‌ام و در طول روز هم بعضاً به سراغش می‌روم. تقریباً هر چه در این روزها درباره‌اش نوشته‌اند خوانده‌ام، هر کس هر جا مصاحبه‌ای درباره‌اش کرده گوش کرده‌ام. مدت‌ها بود شخصیتی این قدر جذب نکرده بود. حالی دارم که شاید سال‌ها بود با این شدت تجریبه‌اش نکرده بودم. هیچ کدام از فاجعه‌های این دو سال این قدر برایم سنگین نبود و این قدر تکانم نداد. گیجم نکرد. ماجرا بیشتر از آن که برایم جنبه سیاسی-جنبدشی



صابر؛ استاد ارجمند ما

فخرالسادات محتشمی پور

منبع: جرس

100 ساعت بی خبری از صحبت و سلامت برادر، دوست و یار دبستانی اش باخبر می‌شود، دست به قلم برد می‌نویسد:

«آن می‌دانند که پژوهه زاهدان، پژوهه‌های توسعه مهارت‌های پایه و توانمندسازی و نیز تشکیل گروههای کارآفرین و آموزش بانک پذیری حدود 1000 جوان در مناطق حاشیه نشین بسیار محروم زاهدان است که با مدیریت تو انجام می‌شود. می‌دانند که هدف اش آماده سازی جوانان برای ورود به بازار کار و یافتن شغل مناسب و یا کسب و کاری جدید در مسیر خودآشغالی و کارآفرینی در 22 رشته است. می‌دانند که برای اجرای این پژوهه بیش از یک سال است که تلاش می‌کنی تا در مردم حاشیه نشین فقیر، بی‌اعتماد به دیگران و نا امید از کار و زندگی در خور انسان، انگیزه یادگیری و باور به کار و کوشش و بروز رفت از رکود و سکون و محرومیت را زنده کنی. نیک می‌دانند پژوهه ای است که به درخواست یکی از وزارت خانه‌ها با شرکتی که تو مدیریت آن را به عهده دارد، قرارداد شده است. می‌دانند پژوهه ای است که بر اساس سیاست‌های دهه اخیر بانک جهانی در مسیر توانمندسازی حاشیه نشین‌ها و نه حذف آنها، با تزریق منابع آن بانک به دولت و اجرای آن توسط بخش خصوصی اجرا می‌شود. پژوهه ای است که اینک شور یادگیری حدود 1000 جوان آن خطه به قصد دستیابی به رفاه زندگی و کسب درآمدی حلال را به ارمغان آورده است.»

آری جناب صابر! خواهر و یار و همراه و همکاران از همه دوندگی شما برای موقیت این پژوهه در نامه ای که مخاطب شما بودید و همه صاحبان اندیشه آزاد و حتی بازجویانتان، سخن گفت و از سفارش به حسن اجرای آن حتی در اوین حتی در همان مکالمه کوتاه که حق همسر و فرزنداتان بود که پرسشی کنید از احوالشان و سفارشی برای رونق اوضاع زندگی‌شان! و شنیدم که موقیت این طرح که با جدیت این یار همراه به بار نشست، می‌رود تا ثمره‌های شیرین دیگری هم برای محروم‌مان حاشیه نشین زاهدانی داشته باشد. مهم نیست به نام که مهم شهدی است که کام‌های جوانانی را شیرین می‌کند که شما برایشان عمر و زندگی تان را هزینه کردید. مهم اجری است که خداوند برای شما و همکاران خدومتان درنظر دارد. خوش به سعادت شما و خوش به سعادت خانواده ارجمند شما و خوش به حال هم

نمی‌دانم مخاطب این نوشتارم که باید باشد؛ هدی صابر؛ همسر دلبندش بانو فریده جمشیدی؛ فرزندانش حنیف و شریف عزیز و یا مهریان یار و خواهرش بانو فیروزه صابر؟

مخاطب این نوشتار چه کسی باید باشد؛ جوانان سبز ایران؛ سیاستمداران و سیاست ورزان ایرانی؛ خانواده‌های زندانیان سیاسی؛ همه سبزها یا همان جوان‌های جوانه زده در دیار فقرمادی و فرهنگی جنوب شرق کشورمان با آییاری و مراقبت مستمر باغبان؛ این مرد بزرگ!

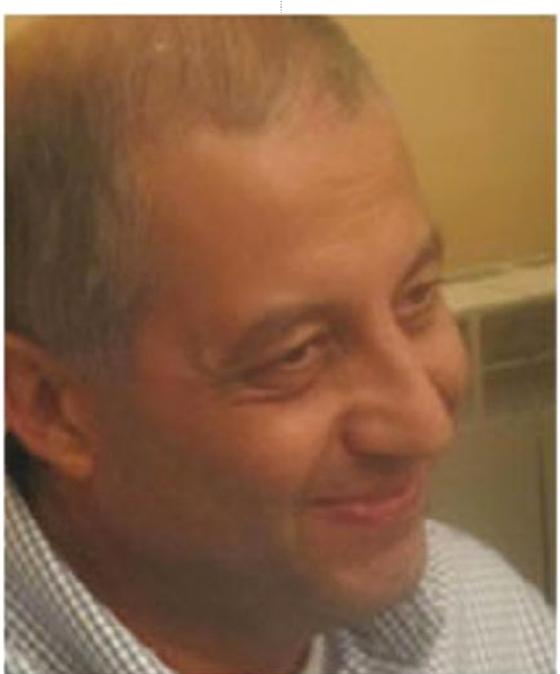
نمی‌شود یادداشت بی مخاطب نوشت اما می‌توان خوانندگان را آزاد گذاشت که خود اختیار کنند مخاطب بودن یا نبودن را.

باری در دل زمستانی سرد آن گاه که از پشت پنجره شاهد چرخ خوردن دانه‌های برف هستم سخت دراندیشه فرورفته ام برای فردای این سرزمین پاکان. فردا را چگونه می‌توان دید وقتی ژرف اندیش ترین و صالح ترین و کارآمدترین و صادق ترین مدیران و برنامه ریزان این مُلک در حبسی ناجوانمردانه روزگار می‌گذرانند. مردانی بزرگ و زنانی عزیز.

هدی صابر را در نگاه اول نمی‌توان تعریف کرد. اما اندک حشره‌نشری با او می‌تواند قلم را برای نگارش کتابی از صداقت و مهر و بزرگی اش بر روی کاغذ به حرکت درآورد. مرد بزرگی است هدی صابر و این را فقط خانواده و دوستان و همکاران و همراهانش نمی‌گویند. بزرگی او را باید از بازجویانش پرسید و از زندان بان‌ها. به راستی چه چیز را بازجسته اند از او؟ قدر و میزان ایمانش را به خدایش؟ مهر و وابستگی اش را به وطن و هم وطنان فارغ از اعتقادات و نگرش‌ها و سلیقه‌های سیاسی و

یا عشقش را به توسعه ایران عزیز و توسعه یافته‌گی جوانان محروم اما قابل و قادر زاهدان؛ چه چیز را بازجسته اند از هدایت شده ای که نمی‌تواند محبوب خدا نباشد چراکه همه زندگی‌ش وقف خدمت به بندگان خدا بوده است آن هم بندگان ضعیف و مستضعفی که می‌توانند و باید به قدر وسعتشان از مواهب الهی بهره مند شوند. و چه چیز را جسته اند جز همه آن چه در سیمای نورانی او براثر ایمانی خالص موج می‌زنند؟

فیروزه خانم، در همان روزهای آغازین بازداشت دوباره یا رباشی عجیب وقتی پس از





قدرناسنایی را برای ما. حالا ما همه یک خانواده ایم و خدای را سپاس که برادران و خواهرانی ارجمند، در این دوره سخت به ما ارزانی داشت و فرزندانی پاک و بی آلایش، تا ما این عشق و محبتی که عطای الهی است به صاحبانش هبہ کنیم. هبہ ای که با هر بخششی باز تولید می‌شود، تکثیر می‌شود و موج می‌زند در فضای سنگین و وهم آلود برآمده از نیات و گفتاری غفن و کرداری پلید و ما دست هایمان را به هم می‌دهیم تا ابرهای تیره را از فراز آسمان آبی شهرمان دور کنیم و ماه درخشنان حقیقت را بار دیگر در آسمان آرزوها یمان بنشانیم و فردایی سبز را برای ایران عزیز و فرزندان نازنینمان به ارمغان آوریم.

الیس صحیح بقیر؟

نشینان بند 350 که توفیق مصاحبت چون شما بی را دارند. اما این بیرون نمی‌توان از فریده خانم همسرفداکار و یاره‌راحتان خواست نسبت به سلامتیان بی تفاوت باشند. بیماری قلبی و کم خونی و کلسترول بالا و ... از آن‌ها مهم‌تر روحی لطیف که نیازمند دست نوازش یاری دیرینه است و به تعییر همسرجان من در این سینین که دارد بالا می‌رود «نیاز دیدن تبسم شیرین یار»، بی انکار است. خدایشان نبخاید که ما را از این حداقل‌ها محروم ساخته‌اند.

جناب صابر! شما استاد ارجمند ما شدید در آموختن درس انسانیت و خدمت وقیعی لابلای کارهای سخت و طاقت فرسایتان به ما سری می‌زدید تا باور کنیم که دیار فراموشی و قدرناشی با ایران مرد و مردانگی پرور فاصله‌ها دارد. ما باور کردیم که حتی اگر این دردهای سخت پس از کودتا که دل هایمان را سخت آزده سال‌ها به طول انجامد، طعم تلخ تنهایی را هرگز نخواهیم چشید. شما ریشه‌های ما را در خاک محکم تر کردید و دل هایمان را از محبت بی غل و غش و برادرانه تان لبریز کردید. خدا نخواهد و نیستند

هدی صابر؛ خمخوار خانواده زندانیان سیاسی

مریم شریعتدار قدس

منبع: کلمه

روزت را جشن بگیر ضارب که امروز، زور و قدرتی اگرچه ناپایدار، تقدیرت را بر کتبیه ستم، حک کرده است و در جشن پیروزی نفس اماره ات، همسر و فرزندان را می‌هیمان کن اما امید مبتدی که خدا رسوا و رو سیاهت نفرماید که قطعاً آه مظلومانه خانواده شهید هدی صابر به عرش خدا رسیده و اجابت خواهد شد.

آیا آن زمان که فریادش را نادیده گرفته و تهمت تمارض را بر او نثار می‌کردی و بجای تلاش برای درمانش با ضرباتی بر او هجوم بردي، اصلاً او را دیدی و آیا پس از بازگشت مظلومانه اش به ساول، وجودانت نهیب نزد که به دنبالش رفته و احوالش را جویا شوی؟ آیا پس از مرگ شهادت گونه اش قبیت فرو نریخت که پاسخ در پیشگاه خدا چه خواهد بود؟ و آیا هیچ اندیشیده ای که این دنیا هم دار مکافات است و علاوه بر عقوبات اخروی، عذاب دنیوی را نیز برای خود خربده ای؟

اگرچه در این حادثه تلخ و جانگذاز، تنها تو مجرم و مقصو نیستی و اگرچه شاید در این زمان و شرایط فعلی، دادگاهی برای رسیدگی به عوامل اصلی همه این فجایع و مصائب، تشکیل نگردد، اما اگر خدایی هست که می‌دانیم هست، و اگر معاد و قیامتی بر پا شود که یقین داریم می‌شود، و اگر در محکمه ای به نام عدل الهی به تمام ظلم‌ها رسیدگی می‌شود که به آن نیز ایمان داریم، پس منتظر می‌مانیم تا چنانچه ظالمین و بدکاران به مسیر هدایت بازنگردن، شاهد رسوانی و عذابشان باشیم.

با اسمه تعالی

آنقدر محبوب و آرام بود که اصلاً نمی‌توانم تصور کنم موجودی حتی غیر انسان، اینچنین خشن و بی‌رحمانه، او را که از درد به خود می‌پیچید، به تمارض متهم کرده و مورد ضرب و شتم قرار دهد. هدی صابر را اکثر خانواده‌های زندانیان سیاسی دو سال اخیر نیز می‌شناسند بواسطه غمخواری‌ها و دلجوئی‌هایش از آنان. هرگز نمی‌توانم فراموش کنم روزی که همسرم با اتمام مرخصی 5 روزه پس از حدود 10 ماه زندان و انفرادی، به آن عزتکده بازگشت؛ هدی صابر، بی خبر از این بازگشت زودهنگام، با همان تواضع و مهربانی همیشگی به منظور دیدار او به منزل ما آمد؛ گویی همین دیروز بود و هیچگاه از یاد نخواهم برد که چگونه با وجود سعی در فرو خوردن بعض، اشکهایش آرام از دیدگان فرو می‌ریخت.

همیشه بی صدا و آرام به دیدار خانواده‌ها می‌رفت و دلسوزانه با آنها همدردی می‌کرد و رنج و عذابش از این سوی میله‌ها بودن، کاملاً آشکار بود و پس از دستگیری بدون دلیلش هنگامی که در ملاقات‌های کایانی و هفتگی، توفیق دیدار آن بزرگمرد را نیز می‌یافتیم، رضایت و خوشحالی اش را از بودن با دیگر آزادگان دربند و قهرمان، به وضوح احساس می‌کردیم. او که با سربلندی رفت و آزاد شد اما نمی‌دانم هنگامی که فرزندان آن ضارب سنگدل و بی‌رحم، روز پدر را به او که نقشی بزرگ در این فاجعه و ستم داشته است، تبریک می‌گفتند، آیا او از وحشت نفرین فرزندان هدی صابر و همسر مظلوم وی بر خود نلرزید؟



صابر، حمامه ساز دوران

عمار ملکی

منبع: جرس

سکوتی در گرفت. صابر بار دیگر رو به آسمان کرد. ناگهان دید همه آنها که عمری دلداده منش و بیشن و راهشان بود، حاضرند. مصدق بزرگ، تختی پهلوان، حنیف نژاد شهید، شریعتی دردمد، طالقانی پدر، بازگان رنج کشیده و سحابی های صبور به نظاره اش ایستاده اند. تمامی استادان مدرسه عشق جمع بودند و انگار قرار بود که بهترین شاگرد مکتب پهلوانی به داخل گود رود. صابر متحریر و مشتاق از آنچه میدید، دست ارادت بر سینه نهاد و سر به پایین انداخت و گفت: با رخصت از تمامی بزرگان. او به سلوش برگشت. قام برداشت و گاندی وار خطاب به جائزان و مردمان و هم بندان نوشت: در اعتراض به فاجعه شهادت هاله سحابی و با الهام از قانون تحمل رنج، اعتصاب غذا میکنم تا این اقدام شاید مانع از تکرار این بیدادگری ها عليه انسانهای بی دفاع شود. (4) صابر گوشه ای ایستاد و شمع جانش را روشن کرد. نوری در تاریکی پدید آمد. شعله جانش چهره زشت بیداد را نمایان ساخت. استبداد به هراس افتاد. دستی از آسمان به سوی زمین دراز شد و او را به بالا کشید. خدا دستی بر شانه اش زد و گفت: پهلوان، بیداد را در میدان نبرد خوار کردی، دیر نباشد که پهلوانان دیگر پشتش را به خاک زنند. وقتی تمام این صحنه ها از برابر چشممان محو شد، به خود آمد، خبر به زمین رسیده بود: صابر ایستاده مرد. او میخواست نشان دهد که با دست خالی و در اسارت هم میتوان کاری کرد و تسليم نشد. انگار او تنها کسی بود که به جای ناله، برای مرگ هاله کاری کرد.

پی نوشت:

1. این ترکیب را هدی صابر در آخرین نامه هایش بکار برده بود.
<http://www.rahesabz.net/story/38063>
2. طبق نوشه رضا علیجانیار و یاور صابر: "مدتی پیش هم هدی میخواست اعتصاب کند. مهندس سحابی گفت بگویید نکند. من هدی را میشناسم میروند تا آخر خط. آنها هم رسیدگی نمیکنند و هدی خواهد مرد".
<http://www.rahesabz.net/story/38418/>
3. این شعر سروده رضا رضایی است و هدی صابر در آغاز بخشی از کتاب سه هم پیمان عشق آنرا آورده است.
4. این جملات با نقل به مضمون ذکر شده است. متن اصلی اعلام اعتصاب غذا در لینک زیر موجود است
<http://www.sahamnews.net/1390/03/39181/>



صابر می خواست نشان دهد که با دست خالی و در اسارت هم میتوان کاری کرد و تسليم نشد.

با نام رفیق اول و آخر، جان جهان (1) هدی صابر از آنها نبود که وقتی فاجعه و بیداد را می دید، از بداخل لایه های بنا و تنها اخم بر چهره کشد. او همواره دغدغه اش این بود که باید کاری کرد. اهل عمل بود و تلاش و حرکت. او یک چریک مدنی بود، دردمد بود و در حال تکاپو، مثل ما نبود که نشسته ایم و دل خوش کرده ایم که در فضای مجازی فریاد میزنیم.

او وقتی شنید که با هاله چه کردند، وقتی فهمید که رذالت و وفاخت در سرزمینمان به حدی رسیده که رحم بر دختر نازنین عزت ایران نمیکنند و هاله را در سوگ پدر به قتل میرسانند، برخواست. و چه برخواستنی. گفت اینگونه نمیشود، قرار نیست که ما فقط ناله کنیم. بقول شریعتی قرنها نالیدن بس است. نالیدن فرزندان ماکیاولی را گستاخ میکند. او میخواست نشان دهد که میتوان هنوز حمامه ساز بود.

وقتی ایستاد به آسمان نظری انداخت. مهندس سحابی را دید و لحظاتی با او نجوا کرد. گفت: مهندس دیگر نگو اعتصاب نکن (2). وفاخت و شقاوت را به انتها رسانده اند. دیدی با هاله ات چه کردند. او که گناهی نداشت، تنها عکست را به سوگواری بر سینه گرفته بود. حرمت تشییع پیکرت را هم نگه نداشتند. مهندس، دیگر دعوت به خودداری نکن. بگذار که این بار نه با سلاح قلم که با سلاح جانم در برایشان بایstem. ما اهل خشونت نیستیم اما باید در برابر ظلمشان ایستاد. اینها تصورشان شده که عدم خشونت ما به معنی بی غیرتیمان است. بگذار تا نگذاریم رسم پهلوانی به فراموشی سپرده شود.

صابر سرش را دوباره بلند کرد و نگاهی به آسمان انداخت. در گوشه چشم مهندس اشک نشسته بود. مهندس با صدایی آرام گفت: هدی، میترسم که آن سرزمین نفرین شده تو را از دست بدهد. صابر گفت: وقتی تختی پرکشید، من هشت ساله بودم. زمانیکه حنیف شهید شد، من سیزده ساله بودم. اما آنها تا امروز معلم بودند. من آنچه در توان داشتم کردم و قرار نیست که مرگ پایان راهمن باشد.

"صحبت از رفتن و رفتن ها نیست
... صحبت آن است که خاکستر تو
تخم رزم آور دیگر باشد" (3)



هدی صابر؛ هم پیمان سه هم پیمان عشق

جواد رحیم پور

منبع: جرس

از آن خدا و صفت خداست. براستی آنکه برآستانه بارگاه عشق ایستاده بود، کوچک شمردن صفات رب را به هر دلیلی بر نمی تایید.

آنکه صابر را دیده اند در منش پر عزم و چهره جدی او، بی شک عاطفه رقیق دوست داشتن، معلم بودن و راهنمای راه و میدان بودن را بخوبی لمس کرده اند.

صابر، درخت پر شمری بود که دستانی پر کار داشت و برای دفاع از حقوق اساسی مردم خود پیش از دیگران پا به میدان بود، در عرصه فکر، مغزی فعال داشت و روشنمندانه به تحلیل حوزه های گوناگون می پرداخت. صابر دستی در تحلیل اقتصاد کلان ایران، تاریخ و اقتصاد سیاسی ایران و جهان، روش تحلیل سیاسی، روش تحلیل و متداولتری تحلیل تاریخ معاصر ایران، تاریخ پژوهی سنت پهلوانی ایران، قرآن پژوهی و کارافرینی در دوردست ترین نقاط محروم ایران، سرزمین تشنه سیستان و بلوچستان .. داشت.

آسمان پرستاره خرداد، تولیدی دیگر را به نظاره نشست. پیر سپید موی صداقت، سحابی راه روشنی است که هاله اش، ستارگان صابر را هرچه بیشتر می درخشناند. به خداد درود، هم به حنیف و جمع باران درود.

چرخ گردون باز چرخید تا آنکه معلمی پر عزم و پر جزم کوله باری از "منش" را بر نسل استبداد زده ایران بریزد و در پاگرد تعیین تکلیف ها، سخن از گشودن باب عشق کند.

برای او پرسش ما که هستیم پرسشی مهم در تعیین تکلیف انسان مسئول بود. میکفت از خود پرسیم و به خود بگوییم ماکه هستیم پیش از آنکه به دیگران بگوییم چه باشند. هویت جو بود و تلنگری بود که هویت پاره پاره شده نسل نو را با دستانی پر کار و مغزی فعال، همچون دانه های تسیبیج به گرد هم می آورد.

صابر، صابر، خود آموز منش بود. بارها به خاطر دارم در قبال انجام کاری به رسم ادب و عرف به او می گفتم لطف کردید. مردانه می غرید و می گفت لطف

ضحاک و اندیشمدان ما؛ برای پهلوان صابر

آزاده اباذری

منبع: جرس

است، تمنان خسته از تازیانه‌ی سرخوردگی و سرکوب است، دلمان ... آخ دلمان ... وای دلهامان ...

صدامان که در می‌آید در دم در قفسش میکنند، یارای شنیدنش را داری که پایانش را نیز بگوییم؟!

پهلوان! همه‌ی هستیمان را ترس خورنده‌ی مرموز فرا گرفته است ... میترسیم ... نمیدانم با خود چه کرده ایم، نمیدانم با ما چه کرده اند ...

نمیینی؟ ناز پروردگان ایران بانو را حتی از پس هزاره‌ها از غبار تاریخ بیرون آورده اند و یادشان را نیز میخورند! روانشان را تازیانه میزنند...

آخ پهلوان! ماران ضحاک این خداد بس شکمباره شده اند. دیدی چگونه اندیشه‌ی اندیشمدانمان را در قفس کردند؟! میینی چگونه مغز فرزندان ایران بانو را به خود اژدها میدهدن؟!

نمیدانم تا کی باید به امید تو بنشینیم پهلوان، تو که میدانیم نمی آیی ... کاش میتوانستیم پوسته‌ی این ترس خورنده را بشکافیم و زنده‌ی تو باشیم ... دست کم نسیم خاطره‌ات را بفرست دستی به صورت تاول زده‌ی چاک چاکمان بکشد. هر چند این اژدها نسیم خاطره‌ات را نیز برخواهد تافت، و در پایان باید صورتمن را به میله‌های سرد زنگار بسته‌ی زندان خاطره‌ات به بمالیم و اشک های شورمان در زخم‌های سر باز کرده‌ی صورت چاک چاکمان روان گردد و باز بسوزیم و بسوزیم و باز هم بسوزیم.

پهلوان! چگونه بگوییم که چگونه میسوزم ...؟ پهلوان! اشک هایم که بر گونه ام جاری میشود، صورتم تاول میزند گویی ... ای آب دیده‌ی خونین! ما به کجا روانیم؟ ما که صد و اندی سال است به دنبال آزادی میدویم و او دور میگردد، به کجا روانیم؟

میشنوی بانگ گوشخراش شکجه و زجه و زنجیر و گلوله را؟! ضحاک بیدار گشته است، آزاد گشته است. آزادی ای که رویای شبانه‌ی صد ساله مان بود بر ضحاکیان خجسته باد، که آزادند ... بی پروا پهلوان این خاک را در بند نموده اند و مغز اندیشمدانمان خوراک روزانه‌ی مارهای پلشت نادانیشان گردیده است، و ما فرزندان ایران بانو نشسته ایم تا کاوه و فریدون از جهان مردگان به یاریمان بیانند؟!

چگونه بگوییم میسوزیم پهلوان؟ تو گویی فوران گدازه‌های خونین دماوند شعله ایست در مغزهای دردمندان ... زندگانمان را میخورند، مردگانمان را میدرنند، از آسمان به جای باران و عطر بهاران، خاک بر سرمان میبارد، خاک دشت سواران نیزه گذار ... آبهای چون زهر اژدها زرد و زهر آلودند ... و دزد با چراغ آمده است مردم، دزد با چراغ ... روزها همسایگانمان را میدرد و میخورد، شیها چون ماری چندش آور و سیاه در این خاک میخزد و شیره‌ی جان این خاک را میمکد. و ما همچنان چشم به راهیم که از جهان دیگر به یاریمان بیایی! سرزشمان مکن پهلوان ... مغزمان خوراک مارهای ضحاک اژدها فش گشته



علی کلائی

منبع: روزان‌لاین

هدی صابر، ایستاده بر آرمان

است. همدوش است. غمگسار است و درمانگر. خدای صابر خدا است. در همه حال و در همه وقت. رب است. پرورش می‌دهد. ابراهیم را و موسی را و عیسی را و محمد را و علی را و حسین را پرورش داد. بخل در پرورش ندارد و اگر در راهش گام نهی، همراهت می‌شود. صابر به توصیه اقبال عمل کرده بود. قرآن را آنگونه خوانده بود که انگار بر خود او وحی می‌شود.

صابر اما اهل تانی و طمانیه و صیر بود. نه پیش می‌رفت و نه عقب می‌افتاد. هم با اندیشه بود و هم با عمل اجتماعی که این آخریها بروز داد که در زاهدان چه حماسه ای آفریده است. حماسه ای از غیرت، عشق، انسانیت و شعور و پرورش نسلی اهل کار و همراه. صابر کاری می‌کرد خداگونه. مگر نه این است که خدا پرورش دهنده است؛ رب است؛ و مگر نه اینکه صابر پرورش می‌داد؟

صابر مرغ حق بود و اهل صیر. صابر ایمان آورده بود. اهل عمل صالح زمانه خود بود. اهل صیر بود و صلا دهنده حق. والاعصر. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوُ بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوُ بِالصَّيْرِ.

با کوچ مهندس سحابی اما می‌دانم صابر گریست. بسیار از رحلت این پدر پیر و این استاد عزیز، با شهادت هاله اما، صابر خروشید. کسانی که در حیاط منزل مهندس سحابی در روز هفتم رحلت مهندس و شهادت بانو هاله بودند، می‌دانند. خروش صابر از گلوی خواهر مبارزش بانو فیروز صابر و از میان سطر سطرنگاشته اش کاملا مشهود بود. صابر بار دیگر در روزگار تهمت‌ها و ترس‌ها جسارت داشت و هم کلام با خدا و خلق و تاریخ، نام شریعتی و مصدق و طالقانی و حنیف را در کنار هم بر زبان راند. صابر سه هم پیمان عشق را نوشت. اما نتوانست دوری این همپیمانان را تحمل کند، به حنیف و اصغر و محسن پیوست.

شاید عده ای نتوانند دلیلی برای اعتصاب غذای صابر بیابند. اعتصابی اعتراضی. شاید بگویند که او خود مقدمه کوچیدنش را فراهم کرد. اما کسانی که چنین می‌گویند صابر را ندیده اند. این روح عظیم در آن کالبد زمینی جای نمی‌گرفت. صابر تمام وجودش شور بود و شعور. صابر معترض بود به ظلمی آشکار که هنوز از یادآوری آن خاطره تلخ برای شاهدانش، اشک میهمان کاسه چشم می‌شود. صابر فریاد زد که بس کنید. فریاد زد که شرمنان باد ای خداوندان قدرت. صابر تحمل این جهان پست و دون ما را نکرد. نمی‌دانم. ولی اینقدر می‌دانم که این معلم پایداری و صبر، کار بی تانی و تامل نمی‌کند.

بارها به خود ما توصیه به صبر و تعقل می‌کرد. بارها و بارها. صابر را تنها اعتصاب غذایش نکشت. قاتل اصلی صابر بی توجهی جماعتی است که نام پژشک بر خود دارند و در زندان اوین نشسته اند. اینان قسم خوردگانی

پروازت را ای معلم شهیدم، باور نمی‌کنم. هدی صابر درگذشت. وقتی خبر را شنیدم پاهایم سست شد. آخر چرا؟ به کدامین گناه؟ کوچ غریبانه ای که یادآور مظلومیت موسی این جعفر است. شهادتی که استقامت را به ما می‌آموزد.

هنوز صدایش در گوشم زنگ می‌زند. آخر ما هشت فراز تاریخ ایران را با هزار نیازی که در طی این یکصد و داشتیم، با او آموختیم. او به ما آموخت از صدر مشروطیت. از کوچک جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران. از مصدق کبیر که پیشوایی بوده و هست برای همه ما. از معلم شهیدمان علی شریعتی که این روزها میزانی می‌کند. میزانی عزت. میزانی هاله و این بار میزانی هدی.

اما هدی صابر از نام منوعه ای هم برای ما سخن گفت. از میراثی که این روزها قادرش دانسته نمی‌شود. میراثی که امروز توسط جوانان درد نچشیده و اصلاح طلبان طعم قدرت چشیده زیر سوال می‌رود. میراثی که میراث داران آن خوب میراث داری نکردند و بسیاری از اصول آن میراث را نادیده انگاشتند و به جای آن میراث خود را دیدند.

صابر معلم میراث حنیف بنیانگذار بود. معلم راه و روش و منش سعید و اصغر و رسول و محمود. به ما آموخت که چرا یک خانواده باید سه گل تقدیم کند. چرا احمد و رضا و مهدی به دنبال یک راه می‌روند. صابر میراث نسل جوان اولانی را به ما آموخت که امروز می‌بایستی چراغ راه ما باشد. نسلی که دست بر زانوی خود گرفت و بلند شد. تنها اما استوار. نسلی که اندیشه اش را مقدم می‌دانست. بر ایدئولوژی اسلامی در اوج طوفان ماتریالیست‌ها از سویی و ارتتعاج از سویی دیگر ایستاد و از آن راه خارج نشد. نسلی که پیشگام بود و پیشناز. اما هیچ گاه نه دچار توهم رهبری شد و نه دست به خون مردم خود آلود. نسلی که هم ملی بود و هم مذهبی.

میراثی که امروز دیگر نشانی از آن نیست. میراثی گم شده که باید بگردی تا در شخصیت‌هایی مانند صابر آن را پیدا کنی. میراثی که مدعیان آنور آبی اش تنها نامی از آن دارند. نامی بی مرام.

صابر معلم یک راه بود. راه جوان اولان. راه یادگاران. راه بارداران صاحب منش. اخلاق داران صاحب ایمان.

صابر می‌دانست که ابتدا باید خود را شناخت تا خدا را شناخت. او پس از دوره هشت فراز هزار نیازش دوره دیگر را آغاز کرد. دوره ای برای آموزش خداشناسی و خداباوری و همراهی خدا در پروژه‌های زندگی. باب بگشا نزد من آ. قرار شد تا با صابر بابی گشوده شود به سوی خدایی که راهنماست. همه جایی و همه وقتی است. میان این خدا با خدای سنتی حوزه‌ها تفاوت بسیار است. خدای صابر خدایی است که در کوچکترین پروژه‌های زندگی همراه



دکتر ملکی - این استوار مرد دیار ایران زمین - چه خوب گفت که این سرنوشت همه ماست. اما کاش می‌گفت این سرنوشت همه ماست به شرطی که چون صابر و خود او بر آرمان وفادار باشیم و به عهدی که با خداوند بسته ایم استوار.

نقی رحمانی عزیز گفته است که نباید بر فقد صابر گریست. چه او خود می‌خواست که شهید شود و شاهد و قلب تاریخ و شد. اما من می‌گویم باید بر خودمان بگریم. بگریم که قدر چنین گوهرهایی را ندانستیم و جهان ما چنین انسانهایی را دیگر ندارد.

بزرگ بود. هنوز نمی‌توانم در چشم نگاه کنم، هنوز در عکس نمی‌توانم نگاه کنم، میان چشم و تصویرش دریابی می‌شود و موج می‌خورد. نمی‌دانم با یاد صابر چه کنم. یادی که هر لحظه با من است. افسوسی که در سفر باشی و نتوانی آخرین هم قدمی را با معلم داشته باشی. این بار اشک است که تنها مرهم دل است. اشکی که فکر می‌کنم تا همیشه عمر همراه باشد. چون یاد صابر و آموزه هایش که تا زنده ایم همراهمان است. ما نسل شاگردان صابریم، امید که شرمنده معلممان نشویم.

هستند بی وفا به قسم، بی توجهی این جماعت است که این بار ما را داغدار صابر می‌کند.

راستش دیگر نمی‌توانم به ارشاد بروم. بی صابر و بی درسها یا ارشاد چیزی را کم دارد. فکر می‌کنم پس از شریعتی شهید این صابر شهید بود که رونق و حضور جوانان و شور و اندیشه را به ارشاد بازگردانده بود.

زمانی که به دنبالش بودند، او اخر تیرماه 1389 بود، به خدمتش رسیدم. گفتم که چه می‌کنی؟ گفت که من تصمیم کار غیرقانونی آقایان نمی‌شوم، خود را هیچگاه تسلیم نکرد. وقتی خبر ربودنش را شنیدیم به دنبالش بودیم. یک هفته‌ای ناپدید بود تا خبر بازداشت گاه سپاه را شنیدیم.

از استواریش در زندان بسیاری گفته اند. از اینکه زندان را نیز محل کار می‌دانست نه محل استراحت. در زندان نیز تکلیف مبارزه و اندیشه را بر خود می‌دید. از زیر بار کار شانه خالی نمی‌کرد، اهل کار بود و پرورش و اندیشه و عمل. اهل انسانی که می‌رود تا خداگونه ای شود در تعیید.

هدایت جذب

سلمان محمدی

منبع: جرس

مصادره کننده نامش - بزنند توی دهانش. اولی از کار بیکارش کند و سخنرانی اش را به هم بزنند و زندانش کند و شکنجه‌اش کند و ... آن دیگری مدام انگش بزنند و سخنرانیها و کتابهایش را که در آنها نام حنیف را زنده کرده، سوپاپ اطمینان و ترفندی بخواند برای آنکه جوانها جذب «آنها» نشوند. آدم اگر شهادت طلب باشد که نمی‌رود موسسه پژوهش‌های تأمین اجتماعی! آدم اگر شهادت طلب باشد که نمی‌رود سیستان و بلوچستان!

باور کنید ما نه شهادت طلب ایم، نه خشونت طلب، یا اینها را به ما بسته‌اند یا شما دچار اشکال روش‌شناختی شده‌اید. به یک همبستگی ساده اکتفا نکنید. بروید مطالعه کیفی کنید. بینید در عمق ذهن ما چه می‌گذشته؟ در طول عمر ما چه می‌گذشته؟ آیا ما دنبال شهادت بوده‌ایم؟ یا شهادت عمری را دنبال ما بوده و هی کمین کرده و ما دررفته‌ایم، هی کمین کرده و ما دررفته‌ایم، هی کمین کرده و ... عاقبت در بزنگاهی ما را گیر آورده که دیگر گریزی از آن نداشته‌ایم. دیگر راهی نمانده بوده که نرفته باشیم. دیگر ترفندی نبوده که به آن متمسک نشده باشیم. بینید! ما «طالب» شهادت نیستیم؛ «مطلوب» اوییم؛ انگار جان می‌دهیم برای شهید شدن. ما همیشه وقتی شهید شده‌ایم که همه راهها بسته بوده جز شهادت. ما همیشه وقتی شهید شده‌ایم که «رفیق رهگشا» خواسته با شهادت ما راهی ناگشوده را بگشاید. راهی به آزادی، راهی به حقیقت.

اشتباه می‌کنید. ما شهادت طلب نیستیم. باور کنید این شهادت است که دنبال ماست. هر چه ما از او می‌گریزیم، اوست که سرانجام ما را می‌باید، من فکر می‌کنم اینجا یک اشتباه روش‌شناختی صورت گرفته: شما هی دیده‌اید که ما شهید می‌شویم، نتیجه گرفته‌اید که اینها شهادت طلب اند. نه! خانمها و آقایان شرق‌شناس و اسلام‌شناس و ایران‌شناس و هرجی‌شناس! نه! ما عمری را در گریز از خشونت به سر برده‌ایم. به سر برده‌ایم؛ فحش خورده‌ایم. انگ سازشکاری و بی‌عملی و ترسوی و استحاله‌چی بودن و ... اینها را از جماعت همیشه - سر بلند همیشه را دیکال هر دو طرف تاریخ خورده‌ایم.

بگذراید شواهد ارائه کنم: آقای ما حسین بن علی (ع)، این حرفهای «خطبیان حرفه‌ای» را دور بریزید و خودتان زندگی‌اش را خوب، عینی، مطالعه کنید. ایشان اگر شهادت طلب بودند، چرا باید در 60 سالگی شهید شوند؟ 60 سالی که در آن مثل برادر بزرگترشان و به پیروی از ایشان حتی به صلح با معاویه هم تن دادند. نمونه نزدیکتر؛ همین هاله‌خانم. مادر صلح. دختر دو نفر از صلح طلب ترین آدمهای روزگار و بل تاریخ. آخر آدم اگر شهادت طلب باشد که تا 50 سالگی دوام نمی‌آورد. آدم اگر شهادت طلب باشد که صحیح نمی‌رود به قاتلانش نان ببری تازه با پنیر تعارف کند. باز هم نزدیکتر؛ هدی. او هم در 52 سالگی شهید شد. اصلاً شما کدام شیفتة «حنیف کبیر» را دیده‌اید که این همه «اصلاح طلب» باشد؟ زندان بیفتند و گشک بخورد و باز هم اصلاح طلب بماند. هی بگوید از خشونت باید پرهیز کرد و هی هر دو طرف خشونت - یکی دشمن خونی حنیف و دیگری مدعی پیروی از او و



آذان به چرا مرگ خود آگاهان اند

شهاب خضرایی

منبع: کلمه

عزت مند مهندس ها را -که همگان دیگر شنیده اند- نمی شنوند تا هیاهوهای عزت ملی شان بر تربیونهای جهانی تنها سرافکنندگی و تحقیر برای ایران به ارمغان می آورد. حاکمانی که در منابر عمومی هاله های توهم شان را به رخ جهانیان میکشند، در حالی که هاله های واقعی معنویت در خیابان های شهرهای شان زیر دست و پای حرایمیان له میشود و با این که به مجلس ترحیمی هم برای شان اجازه نمیدهدند، نام شان را و داغ شان را همه در کوچه و بازار تکرار میکنند.

حاکمانی که از رسانه های میلیاردی فریاد آزادی خواهی و مقاومت سر میدهدند و از دشمن مخالف حقوق بشر و ظالم و متباوز میگویند و نام بابی ساندزها را بر خیابان های شان میگذارند، در حالی که نه مخالفان و مبارزان، که ملايم ترین و صلح جو ترین منتقدان و معتبران شان خود در زندان ها و سیاه چال های شان بر اثر «مشکلات قلبی» خودکشانده می شوند. غافل از اين که باز اين صدای سکوت و اعتراض است که بلندتر از تمام فریادهای دروغین و ریایی آها شنیده میشود. صدایی که کوشیدند در حبس تن و زبان و اندیشه خاموش اش کنند، اما عاشق ترین زندگان با بذل جان خود حربه‌ی حبس شان را نیز بی اثر کردند.

حالا دیگر لازم نیست مهندس سحابی برای هدی صابر نامه بنویسد و خطاب به حاکمان باز جومنش و باز جویان حکومت گر از خوبی های صابر و ظلمهای دستگاه امنیتی بگوید: «آقای صابر در سالیان اخیر، هم چون گذشته، همه فعالیت هایش علی بوده و هیچ دلیلی برای بازداشت اش وجود ندارد. او کلاس هایی کاملاً علی در رابطه با تاریخ معاصر ایران و سپس در رابطه با آموزه های قرآنی برقرار کرده و یا فعالیت های پژوهشی داشته که عمدتاً به صورت کتاب یا نشریه منتشر شده است. فعالیت های شغلی (پژوهشی و خدماتی) اش هم باز به طور رسمی با قراردادهای قانونی با نهادهای مسئولی هم چون سازمان تأمین اجتماعی و یا وزارت مسکن بوده است. آیا هدی صابر به خاطر آموزش و خدمات رسانی در مناطق محرومی هم چون زاهدان در جهت آموزش کارآفرینی و بانک پذیری اقساط فقری (بر اساس قراردادی رسمی با وزارت مسکن) به جای آن که تشویق شود و جایزه بگیرد، باید باز جویی پس دهد؟



خبر کوتاه است: زندانی دیگری، از خیل صلح جویان و اصلاح طلبان، از جماعت شیفتگان «ایران فردا»، از زندان تن و از حبس مدعیان و غاصبان حکومت علی(ع) رهید.

این بار نه همچون عزت الله سحابی، از غم و رنج فرزندان اش در زندان ها، از درد و غم رواج ظلم و دروغ و تباہی و ویرانی در ایران، و نه چون هاله سحابی، از ظلم و حمله دژخیمان در تشیع پیکر پدرش، که با برگزیدن آخرین راه اعتراض یک انسان: اعتصاب غذا. تا با این آخرین راه اعتراض و فریاد، وقتی دست و پا و قلم و زبان اش را بسته اند و تمام آزادی ها و فریادها را از تو گرفته اند، با فریاد کردن سکوت خود از راه در خود شکستن، مظلومیت و حقانیت خود و راه سبزی را که برگزیده ای فریاد کنی.

آری، هدی صابر آزاد شد. در مملکتی که رهایی از زندان های اش جز به مرگی عزت مند حاصل نمیشود. در مملکتی که نشستن در زیر ظلم دولتیان سفاک و افاک اش ذاتی است بدتر از هزار بار مرگ، مرگ هر روزه و هزار باره. آری، صابر به مقتدای اش حسین بن علی(ع) پیوست، که گفت «انی لا اری الموت الا السعاده، ولا حیات مع الظالمین الا برما». «صابر» بر درد و

ظلم صبر کرد تا کارد به استخوان رسید و ظلم و وقارت و قساوت را حدی نماند و آگاه جسم خود را دستمایه مبارزه و فریادش کرد و زندان شکست و رفت، تا در دو سالگی خرداد سیز 88 به عزت ها و هاله ها بیپوندد. زندان شکست و رفت تا یاد مبارزان راه آزادی را زنده کند، تا خیابان های ایران از این پس نام «بابی ساندزها» و «هدی صابرها»ی راه آزادی و مقاومت را با هم به شکوه و بزرگی ببرند، که مبارک باد نام تو! تا نشان مان دهد که «هاله» ها و «صابرها» نامهایی که دیگر نمادین نیستند و نام ستاره های واقعی آسمان خرداد سرخ راه سیز این میهن اند- «به چرا مرگ خود آگاهان» اند و این ما ایم که در قدم عاشق ترین زندگان این روزها، تنها مانده با نامردمان بی آبرویی که بر ما به زور سرنیزه و به نیروی سرکوب حکومت میکنند، مرده ترین مردگان ایم.

و تا به حاکمان بی شرم این سرزمین نشان دهد صدای سکوت اعتراض او بلندترین فریادها است. حاکمانی که توصیه های دلسوزانه و



می‌کند و یکی از دلایل بعثت انبیای الهی تقابل با همین مطلق العنانی‌های شرک‌آلد و بنده دانستن بندگان خدا بوده است.» (*)

ما مانده ایم و حاکمان طاغوت مآب و ظلم پیشه‌ای که نه از خدا می‌ترسند و نه از تاریخ درس عبرت می‌گیرند، نه حرمت انسان را پاس میدارند و نه نگران نام و ننگ خویش اند. مست از قدرت دو روزه‌ی دنیا و ثروت‌های فتنی، حتی به حفظ بلندمدت حکمرانی خود نیز نمی‌اندیشنند، و خود را و کشور و مردم و اقتصاد و فرهنگ و اخلاق اش را با خود به قهرای سقوط می‌کشند. که:

«خداؤند بدسرنوشتی برای این گردن‌کشان پیش‌بینی می‌کند و سنن الهی تاریخ و قدرت آگاهی واردۀ مردم بارها در تاریخ نشان داده است که اگر اصلاحی صورت نگیرد چگونه این عظمت پنداری‌ها در برابر تندباد حوادث خدایی، تارعنکبوتی بیش نخواهد بود. پس اصلاح کنید قبل از آنکه مشمول سنت‌های خدایی شوید. خداوند قدرت دو روزه‌ی دنیا را در حال چرخش و «تداوول» می‌بیند تا آدمیان امتحان پس دهنند. شما سال‌ها و بویژه اینک ماهه‌است که در اذهان و قلب‌های بندگان آگاه اما مظلوم مردود شده‌اید. پس اصلاح کنید قبل از آنکه قلب‌های اهانتان سخت تر و سخت تر شود. این به صلاح همگان است. خانواده‌های صابر (همانند خانواده‌های همه زندانیان دیگر) در اضطراب و نگرانی‌اند، آنها را از این درد جانکاه نجات دهید.» (*) ...

(*) نامه مهندس سحابی در اعتراض به دستگیری هدی صابر

اگر او شرح خدماتی را که طی یک پروژه قانونی در این منطقه آسیب‌پذیر به مردم داده است به افکار عمومی گزارش دهد، آیا نباید عرق شرم بر جیبن بازداشت کنندگان اش بنشیند؟ آیا این دسته افراد آن چنان در این مملکت مطلق‌العنان شده‌اند که هر کاری بخواهند می‌توانند بکنند و با هر کس و هر چیز که با نگاهی بیمارگونه و توطئه‌محور، مشکوک شوند و یا از آنها خوش‌شان نیاید، می‌توانند ببرخورد کنند؟» (*)

که هر دو آزاد شده‌اند و از این همه بی‌عدالتی و بی‌قانونی رسته‌اند. رفته‌اند و این مملکت نفرین شده و ما مردمان ستم زده آن را با سفاکان مطلق‌العنان و تفکرات بیمارگون شان تنها گذاشته‌اند. و ما مانده ایم و تکرار صدباره‌ی سوال‌های بی‌پاسخی که گوشی برای شنیدن و خیالی برای پاسخ گفتن آن نیست:

«بنده از مسئولان قضایی این پرسش را دارم که شما را چه شده است که این چنین در برابر بخش امنیتی (رسمی و غیررسمی و خودسر) خاضع و تسلیم شده‌اید، تا آنجا که حوزه‌های تحت اختیار خود را نیز دربست به حضرات سپرده‌اید و حیات و ممات و جسم و جان زندانیان شما ملک طلق آنها شده تا همچون خدایگان تصمیم به زندگی و مرگ و حبس و آزادی آنها بگیرند. قرآنی که ما می‌شناسیم این مطلق‌العنانی‌ها را تنها برای کسانی که خود را صاحب اختیار مطلق رعایا و بردگان‌شان می‌دانستند، مطرح و شدیداً محکوم

هدی رفت، از بس که جان ندارد

امیرهادی طالقانی

منبع: جرس

یادش بخیر آنزمان که از میرزا عبدالله دربند درونی با چه عشقی سخن می‌گفتی که تو شیفته‌ی جوانمردی و رفاقت بودی.

کاش زمانه برمی‌گشت به حسینیه ارشاد و آن جلسات پرپشور؛ که ساکن بر دوش می‌آمدی و از خدایی سخن می‌گفتی که خدای رهگشاست و می‌توانسته ایم باز هم از تو حرفهایت و تازه یافته‌هایت بهره‌گیریم که چه زود رفقی و چه مظلومانه . می‌دانم می‌دانم که زندگانی آنچنان زیبا و پزغور را مرگی اینچیزین زیبا و سرفرازانه می‌طلبید.

اشک مجال نوشتمن نمی‌دهد و فرست اندک است و اینک ما مانده ایم و پیکربنی جانت که این شحنگان پیر باز هم به آن بی‌اعتنایی می‌کنند و تو رفیقی بایی ساندز روزگار ما، میشم تمار زمانه‌ی یزیدیان امروز.

تو رفته و ما ماندیم و کنه‌ه دردی که هرگاه به یاد تو بیتفیم با خود بگوییم، خوش بحالش که به سوی خدایش شتافت ، خدایی که نقطه‌ی اتکایش می‌دانست.

هدی رفت، از بس که جان نداشت...

خداحافظ مرد، مرد تنها در زمانه‌ی نامرده‌ها.
خداحافظ آقا هدی، آموزگار قرآن، آموزگاری که قرآن را برای خوشایند

قدرت که برای خود حقیقت تفسیر می‌کردد.
خداحافظ عموماً، بزرگ‌ا مردی که در این صد کج و کوله روزگار ، مروارید وجودت را نشناختند.

خداحافظ مومن ، ایمان را چگونه برای آنها که ندیده بودند توصیف کنی که تو خدا را حس می‌کردی و برای خدایی نیاز می‌خواندی که می‌شناختی و با او رفیق بودی.

خداحافظ رفیق ، رفیقی که باب گشودی و از این زمانه‌ی نارفیقی‌ها به سوی او رفیق او بی که رفیق است رهگشاست . نزد او رفتن مبارک.

خداحافظ صابر، دردهایت چگونه در خاک جای دهی که تو کوه صبر سیز بودی و دردهایت را صبوری پیشه کردن نتوانستی.

خداحافظ پهلوان ، خوشا به حالت که اینک در کنار حنیف نژادی و آغوش شریعتی و می‌توانی از طالقانی و بازگان درباره‌ی قرآن مباحثه کنی.

خداحافظ فرازیاب ، تو چه خوب تاریخ را خواندی و فرازهای هشت گانه‌ی معاصر را به ما نشان دادی و خواستی رهگشا باشی .



غیرت در خاک خفته

علی وفقی

منبع: دانشجو آنلاین

اجل اش فرصت نداد تا نهم و دهم را با ما بگوید که فراز انس بود یا فروود جن. هزار نیاز ما ماند و دلتگی نبودن اش... با عزت رفت و اشک های ما ماند بدرقه هاله ای از غیرت مان که برایمان مانده بود.

زمزمه هی کلام مولا در دل می‌پیچد برای ظلم خردی در حق زنی نامسلمان که اگر مردی از این درد و ننگ بمیرد سزاوار سرزنش نیست. و رضا (۸) با رضا رفت تا باورمان شود که هنوز مردی هست در این روزگار نامرد... شاید دیگر باید گفت مردی بود... ما ماندیم و روزگار نامرد...

اشارات:

- ۱ مرحوم هدی صابر نام فرزندان اش را حنیف و شریف گذارد بود.
- ۲ معلم شهید دکتر علی شریعتی.
- ۳ مرحوم هدی صابر علاقه و شیفتگی خاصی به شخصیت محمد حنیف نژاد داشت. وی از بنیانگذاران و رهبران سازمان مجاهدین خلق پیش از استحاله فکری سازمان بود که با فریاد الله اکبر مردانه پای جو خه اعدام طاغوت به دیدار یار شافت.
- ۴ مرحوم هدی صابر پژوهشگر تاریخ بود.
- ۵ خطبه همام امیرالمؤمنین در نهج البالغه که اوصاف متین را بر می‌شمارد.
- ۶ مرحوم هدی صابر در دوران بازداشت پیش از نوبت اخیر، تیک عصبی در چشمان و صورتش مانده بود.
- ۷ عنوان آخرین جلسات هفتگی مرحوم هدی صابر در کتابخانه حسینیه ارشاد "هشت فراز و هزار نیاز" بود که به تحلیل وقایع تاریخی سده ی اخیر ایران می‌پرداخت.

- ۸ رضا هدی صابر اسم کامل مرحوم. [توضیح: نام رضا هدی صابر در روزهای اولیه ی شهادت معلم شهید به اشتباه در اینترنت انتشار و گسترش یافت]

عاشق بود و عاشقانه می‌زیست. حنیف بود و شریف (۱). یاور عزت بود و بی عزت زندگی اش را خدای اش نخواست. تنها بود، در میانه‌ی دوستان اش هم، در میانه‌ی ما هم، در میانه‌ی زندان هم. آرام بود و صابر؛ اما صبرش در رکاب مردانگی اش جاماند وقتی هاله‌ی سحاب عزتش را پهلو شکسته شبانه مدفن خاک دنایت یافت.

از آموزگارش آموخته بود که "وقتی نمی‌توانید خوب زندگی کنید لاقل خوب بمیرید". (۲) و "کسانی می‌توانند خوب زندگی کنند که می‌توانند خوب بمیرند" (۲). بیست و دوم خداد رفت؛ انگار که می‌خواست بگوید قلب من آنقدر بزرگ است که فریاد سکوت ایستادن اش از پشت میله‌ها نیز رساتر است از رجزهای شعارگونه راهپیمایی ناکرده‌ی شما در خیابان؛ که راه را باید با جان دل پیمود. حرف‌ها تلخ است اما قهوه تلخ هم این روزها بر سر هر بازاری است.

هدی بود و هدایت بر منزل سیل فکرت گزیده بود نه بر طاق سست عادت. شیفته نژاد حنیف (۳) بود و رفت تا بر پیشانی تاریخ این روزگار مهر زد نژاد حنیف اش را او که سالیانی تاریخ ورق می‌زد (۴)، برگ آخر را خود با خون غیرت نگاشت و بست کتاب تاریخ اش را.

اوصاف پارسیان (۵) در گوش می‌پیچد به یادش که "ینظر الهم الناظر فیحسم مرضی، و ما بال تقوم می‌مرض؛ و یقول :لقد خولطوا"؛ می‌بینندشان مردمان و گمان می‌برند بیماراند ولی سلامت فکرشان را آفت امراض نزند؛ می‌گویند عقل شان

در هم ریخته!

سالیانی پیش که در فشار و تنهایی بند بود، جسم حنیف اش از روح حنیف اش جامانده بود و تکان چشمان و صورت پر نورش زخمی مانده بود یادگاری ایستادن مردانه اش (۶) و تلنگری به دل‌های ما دل خفته گان. از هشت فراز گفت و هزار نیاز (۷).





شما برندۀ اید آقای هدی صابر

شهرزاد همتی

منبع: وبلاگ نوسنده

دیگر خبر مرگ‌ها داغم نمی‌کند، سردشده‌ام این روزها... صبح امروز هم با خبر مرگ هدی صابر شروع شد، برای امروز برنامه‌ای دیگر داشتم، قرار بود چیزهای دیگری بنویسم، از خاطره‌ی 22 خرداد دو سال پیش، از روزهایی که بر ما گذشت...

حالا هدی صابر را هم دیگر نداریم، اعتصاب غذای 10 روزه و مرگ دلخراشش و حالا جسدی که تحويل همسر مظلومش داده نمی‌شود. می‌گویند صدای فریاد همسر هدی صابر خیابان سعادت آباد را برداشته و او جنازه‌ی همسرش را طلب می‌کند، من ناخواسته اشک می‌ریزم اما دلم سرد است، استرس ندارم، مدام فکر می‌کنم کجا خاکش می‌کنند، دلم برای امیر خسرو دلیرثانی می‌سوزد که همراه با او دست به اعتصاب غذا زده و احتمالاً از همه چیز بی خبر است، من خجالت زده گوشه‌ای نشستم و خبرها را بالا و پایین می‌کنم، این بغض لعنتی که این روزها ول کن نبود حالا مثل باران از اخرين لحظات بر بالین همسرش نبود و درست مثل من و تو از ماجرا باخبر شد...

پن: یاد می‌آید می‌گفت گاهی اوقات تاریخ و آینده شکست‌ها را به پیروزی مبدل می‌کند. شما همیشه برندۀ هستید آقای صابر...

منبع: وبلاگ مصائب آنا

درد همراهی نمی‌کردن، اما دردهای واپسین صابر قلب او را از تپش ایستاند تا تن رنجور او در غیابش نیز در پیوندی نمادین با سرنوشت تاریخی این سرزمین بازایستد. هدی صابر رفت، آنگونه که بسیارانی پیش از او رفتند، آنگونه که صمد بهرنگی رفت، و چه معنادار که صابر در ستایشنامه‌ای پیرامون صمد چنین نقل می‌کند:

"صحبت از رفتن و رفتن‌ها نیست"

حرف ز ماندن هم نیست
صحبت آن است که خاکستر تو،
تخم رزم آور دیگر باشد"
و این چنین بود که هدی صابر نیز از پس صمد و بسیارانی دیگر رفت، اما لابد امیدوار به آنان که مرگ او، بذر آگاهی در وجودشان خواهد کاشت...



هر هفته سه شنبه‌ها بعد از ظهر از ساعت 5 تا هفت کلاس داشتم، اسم کلاس‌ها «هشت فراز، هزار نیاز» بود. هدی صابر همیشه سر وقت می‌رسید و زیر زمین حسینیه ارشاد پر و خالی می‌شد. از بزرگترها دکتر ملکی و مهندس سحابی را می‌شناختم. دیدن هدی صابر در هیئت یک معلم و سخنران برایم جذاب بود، چند تایی از مجله «ایران فردا» را داشتم و در باره‌ی ملی مذهبی‌ها کتاب می‌خواندم. همه متشق از هدی صابر سوال می‌کردند و او با خنده همیشگی که همه از او سراغ دارند پاسخ می‌داد. من هیچ وقت جلو نرفتم، هیچ وقت سوال نکردم، گوشه‌ای خودم را جمع می‌کردم و برای خودم نوت بر می‌داشتم. ته دلم دوست داشتم یک روزی اگر قرار باشد جدی تر بنویسم شیوه هدی صابر باشم، کاریزمای او به عنوان یک روزنامه‌نگار بالا بود و من این را می‌دانستم، خوب می‌دانستم برای شیوه هدی صابر شدن راه طولانی در پیش است...

خیلی زود کلاس‌ها تعطیل شد و آقای صابر هم مطابق چندین سال گذشته روانه زندان شد، حسینیه از رونق افتاد و دیدارهای ما و دوستان به شب‌های قدر محدود شد. حالا دیگر حسینیه دارد دوستانش را از دست می‌دهد، امسال سال مرگ آدم‌های بزرگ بود...

این روزها دیگر خبری از کلاس‌های حسینیه ارشاد نیست، شب قدر سال گذشته کاشی‌های آبی رنگش را می‌بوسیدم و آرزو می‌کردم چند وقت دیگر باز هدی صابر کلاس داشته باشد، بروم کنار دیوار حسینیه و نماز بخوانم...

وبلاگ نوشتی درباره هدی صابر

صحبت آن است که خاکستر تو، تخم رزم آور دیگر باشد. هدی صابر هم رفت... روزنامه نگار شریف و پایدار دیگری از این دیار که بیش از آنکه روزنامه نگاری کند، محبوس دیوارهای سرد و آدم‌های بد بود. به سراغ نوشته‌های صابر که می‌روم، چیزی از بغض و کینه نمی‌یابم، او تهی از کینه و لبریز از مهربانی بود. هدی صابر دل مشغولی تاریخ نیز داشت، بیشتر به تحلیل‌هایی در زمینه‌ی تاریخ اقتصادی و اجتماعی دست می‌یازد و از کلی

گویی پرهیز می‌کرد. اما ذهن ژرف بین و ایجاز‌اندیش او را تاب نیاوردن. هدی صابر جسمی

درکشیده داشت، چرا که دهه ی پایانی عمرش را اغلب در زندان سپری کرد؛ حتی آنگاه که باران نزدیکش رضا علیجانی و تقی رحمانی او را در تحمل این

صدم، عاشیق میلت

هدی صابر

۳۰۱ قلی قلی گرم و نسبه بیک افریز "ناشیق" میلیت در ایام سرتی از حرکت بازیستاد ایستادی بر والدگرانی ذاتی که با اینجایی از سهورزی ایاد و افراد پر ایام و تردد "قصد عین جان" که با یک موضع شنطلم از قلم گزنه و شورشی معلم روزتا یوسف از ایام ایام، لفظی یاک سنتی بر اوج نفع خوانند

ضرورت رابطه صاف‌لاند، مستمر و استرالویک با خدا
آغاز: مهر ماه ساعت ۱۵:۱۵ نا ۱۸:۱۵ ۲۰:۱۵، طرح بعث از هدایتی ارشاد

لر و تکریت قرار آمده این مردم خبر نمی‌خواهند
تمامان حیات، آزادیم و خبر نمی‌خواهند
ماهی خود را زنده بچشم می‌خواهند
ماهی باید بی تهدید را بی کمال کار نمی‌خواهند
خانق بار و درست بخت باد و ترس است
خلصم را بضمای او توان سرگشته
باید خواهش باشد

من ریشم، علشام، با
باو، خل داشتند با این و تعاشر
پیکفتند که فراز و دنیا
بکیم با او با

تو از منی، خوش از منی نه عیتی نه ابواب جمعی ام
احترام از سرتست خواهم
رابطه متفعلانه ات نظمیم رویکرد کا بکاره ات، بر تابم
نمای طالبان، قدم رفیقان، خواش صاف ولذت مستمر را خواهانم آفرایم
بست من آ

حاسمه بر سیرت، بر روش ات و بر فرج اسات
بد غدغه ات، به تکا پویی دوست، به سیر تحقیق ایده ات، بوجدت، دعویم کن
در روز تحقیق ایده باری ات رسانم در سرخط کیفیت فرات دهم

بر امکانات ات بیزایم، مشاورت شوم
بعد از تغییر، نهضت سازم در کسب دست آورد تجهیزت کنم من ریشم، علشام، با
بکشند نزدن آ